



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

ای قلمچسایوزید

اشعارنوی

ترجمہ  
ذولیدہ شایرہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ای قلبها بسوزید: اشعار مذهبی

نویسنده:

ژولیده نیشابوری (محمدحسن فرحبخشیان)

ناشر چاپی:

سنایی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۲۵	ای قلبها بسوزید: اشعار مذهبی
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	مقدمه
۲۶	اشاره
۲۸	لطف حق
۳۰	موج شعر
۳۹	غزلیات
۳۹	اشاره
۴۱	مناجات
۴۱	فصل بهار
۴۲	گردش ایام
۴۲	فکر سالم
۴۲	سر منشأ بلا
۴۴	عنان نفس
۴۴	مهدی موعود
۴۶	جواب شهریار
۴۶	اربعین
۵۳	غزلیات
۵۳	اشاره
۵۶	مناجات
۵۶	فصل بهار
۵۷	گردش ایام
۵۷	فکر سالم

۵۷	سر منشأ بلا
۵۹	عنان نفس
۵۹	مهدی موعود
۶۱	جواب شهریار
۶۱	اربعین
۶۳	شکار
۶۳	یار کسی
۶۵	هوس
۶۵	مرد
۶۷	مشکل
۶۷	غناى طبع
۶۷	ترک دنیا
۶۹	رشک طور
۶۹	بازی چرخ
۷۱	نام نیک
۷۱	خزان
۷۳	طومار
۷۳	آفتاب
۷۵	عاقبت
۷۵	سوز دل
۷۵	مرگ
۷۷	آرزو
۷۷	«شکار»
۷۹	کلید
۷۹	یا بقیة الله اعظم (عجل الله تعالى فرجه الشريف)
۸۱	أئینه قلب

۸۱	نافه گشا
۸۳	حرم یار
۸۳	هزار دستان
۸۴	محو صورت
۸۴	لطف خدا
۸۴	فیض رحمت
۸۶	رهسپر عمر
۸۶	تراشیدن
۸۸	جامه فقر
۸۸	باده در ساغر
۹۰	عنان نفس
۹۰	مناجات
۹۲	ستایش
۹۲	یاد خدا
۹۳	آه
۹۳	طینت
۹۳	حساب
۹۵	کار بهتر
۹۵	فرهنگ
۹۷	نوش و نیش
۹۷	فکر شانه
۹۹	شُکرِ نعمت
۹۹	مردانِ حق
۱۰۱	رمز پیروزی
۱۰۱	احتیاج
۱۰۲	تغافل

۱۰۲	فناى ظلم
۱۰۲	هتک حرمت
۱۰۴	نون لنا
۱۰۴	جوهر توان
۱۰۶	عقده دل
۱۰۶	پختگی
۱۰۸	ترس
۱۰۸	سوز دل
۱۱۰	ساحل
۱۱۰	زیان
۱۱۲	عمل
۱۱۲	ما و من
۱۱۴	میهمان
۱۱۴	خرمن
۱۱۴	مادر
۱۱۶	خشم
۱۱۶	بُعد منزل
۱۱۸	خضر راه
۱۱۸	ناخدای دل
۱۲۰	قلب
۱۲۰	قبولی
۱۲۰	دروغ
۱۲۲	مرگ
۱۲۲	غافل بودن
۱۲۴	خردمندی
۱۲۴	آه سرد



- ۱۲۶ ..... امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) -
- ۱۲۶ ..... آدم
- ۱۲۷ ..... می خانه عشق -
- ۱۲۷ ..... هوس
- ۱۲۹ ..... فتح باب -
- ۱۲۹ ..... قرآن -
- ۱۳۱ ..... خود شناسی -
- ۱۳۳ ..... الهی
- ۱۳۳ ..... مناجات -
- ۱۳۳ ..... ماه خدا -
- ۱۳۵ ..... حرص -
- ۱۳۵ ..... ایمان
- ۱۳۶ ..... مناجات -
- ۱۳۶ ..... عترت و قرآن -
- ۱۳۸ ..... فکر کردن -
- ۱۳۸ ..... شهید
- ۱۳۸ ..... رزمندگان -
- ۱۴۰ ..... اشتباه -
- ۱۴۲ ..... آزادگی -
- ۱۴۲ ..... بلند پروازی -
- ۱۴۲ ..... جمال یار -
- ۱۴۴ ..... همت بلند -
- ۱۴۴ ..... شر
- ۱۴۶ ..... ارزش انسان -
- ۱۴۶ ..... تمنا
- ۱۴۸ ..... هنر

۱۴۸	عصیان
۱۵۰	پا
۱۵۰	برگ عبور
۱۵۲	اصحاب کهف
۱۵۲	سرافرازی
۱۵۳	وفای به عهد
۱۵۳	مرگ
۱۵۳	بحر رحمت
۱۵۵	غفلت
۱۵۵	میثم
۱۵۷	کار آتش
۱۵۷	طلب
۱۵۷	سند باغ بهشت
۱۵۹	ساحل
۱۵۹	لب
۱۶۱	دیوانه
۱۶۱	دست رد
۱۶۳	مقام پاپ
۱۶۳	دست
۱۶۳	هوس
۱۶۵	شکوه عشق
۱۶۵	مدینه
۱۶۷	آرزو
۱۶۷	عصر گذران
۱۶۷	خور و خواب
۱۶۹	زبان حال علی

۱۶۹	شجاعت
۱۷۱	دوری
۱۷۱	کلید باغ بهشت
۱۷۳	دون همتان
۱۷۳	غیرت
۱۷۴	خون شهیدان
۱۷۴	در فوت «حالت» شاعر معاصر
۱۷۴	اتکا
۱۷۶	نامحرم
۱۷۶	وصل
۱۷۸	شرف
۱۷۸	کیمیا
۱۷۸	توکل
۱۸۰	مرگ
۱۸۰	بلند پروازی
۱۸۲	یوسف
۱۸۲	ورود به کربلا
۱۸۲	صبح
۱۸۴	بنده گی
۱۸۴	اربعین
۱۸۶	در سوک آیت ا... اراکی
۱۸۶	جواز
۱۸۸	شمع و جمع
۱۸۸	منزل مقصود
۱۹۰	حضرت رقیه
۱۹۰	چه غم دارم

۱۹۲	سنگ و شیشه
۱۹۲	وفا
۱۹۲	هوس
۱۹۴	آزادگی
۱۹۴	خطر
۱۹۵	همت مردانه
۱۹۵	قیامت
۱۹۵	لذا ید
۱۹۷	بیهوده گوئی
۱۹۷	وفای دنیا
۱۹۸	صلح
۱۹۸	کرم
۱۹۸	شر
۲۰۰	بیهودگی
۲۰۰	ازدواج
۲۰۲	آفتاب لب بام
۲۰۲	همت
۲۰۴	آز و هوی
۲۰۴	پیوند یکرنگی
۲۰۶	چه می کنی
۲۰۶	آشنا
۲۰۶	اندیشه
۲۰۸	قدر و بها
۲۰۸	فنا
۲۱۰	اتکا
۲۱۰	طواف کعبه

۲۱۲	آتش
۲۱۲	آز
۲۱۴	دفتر سیاه
۲۱۴	کاسه ليسان
۲۱۶	آبرو
۲۱۶	شيخ رياءى
۲۱۷	بقا
۲۱۷	جواب
۲۱۸	مرگ
۲۱۸	پروردگان غيرت
۲۱۹	رخسار
۲۱۹	تلخى ايام
۲۱۹	مى و ميخانه
۲۲۱	قانون
۲۲۱	عشق على
۲۲۳	صبر
۲۲۳	حساب
۲۲۳	عشق
۲۲۵	عمل
۲۲۵	نور
۲۲۶	همبستگى
۲۲۶	تعليم و تعلم
۲۲۶	سرفرازان
۲۲۸	پايان
۲۲۸	يکى بود يکى نبود
۲۳۰	روزه

۲۳۳	مدایح
۲۳۳	اشاره
۲۳۵	مناجات
۲۳۵	مولودیة حضرت ختمی مرتبت
۲۳۹	تلافی
۲۳۹	در میلاد خاتم الانبیا
۲۴۱	میلاد رحمت العالمین
۲۴۳	ندای توحید
۲۴۵	بعثت حضرت رسول
۲۴۹	بعثت رسول اکرم
۲۵۱	قرآن
۲۵۲	مولود کعبه
۲۵۷	(در مدح علی)
۲۵۹	غدیریہ
۲۶۱	در وصف مولا
۲۶۳	غدیر خم
۲۶۶	حق با علیست
۲۶۶	در وصف حضرت علی (علیه السلام)
۲۶۸	غدیریہ
۲۷۴	غدیریہ ۲
۲۷۶	غدیریہ
۲۷۸	در وصف صدیقہ کبری
۲۸۰	(میلاد حضرت زهرا)
۲۸۴	تولّد حضرت زهرا (سلام الله علیها)
۲۸۶	در وصف حضرت زهرا (سلام الله علیها)
۲۸۹	در وصف صدیقہ کبری

- ۲۹۰ ..... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- ۲۹۳ ..... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- ۲۹۶ ..... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- ۲۹۸ ..... میلاد امام حسن (علیه السلام)
- ۳۰۰ ..... میلاد امام حسین (علیه السلام)
- ۳۰۴ ..... میلاد امام حسین
- ۳۰۸ ..... در توصیف تولد امام حسین (علیه السلام)
- ۳۱۰ ..... در توصیف سیدالشهدا (علیه السلام)
- ۳۱۲ ..... در ولادت امام حسین و حضرت عباس (علیه السلام)
- ۳۱۶ ..... میلاد قمر بنی هاشم
- ۳۲۰ ..... در تولد قمر بنی هاشم (علیه السلام)
- ۳۲۲ ..... در ولادت علی اکبر (علیه السلام)
- ۳۲۳ ..... تولد علی اصغر (علیه السلام)
- ۳۲۶ ..... میلاد امام چهارم
- ۳۲۶ ..... میلاد امام چهارم
- ۳۲۸ ..... در وصف امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۳۰ ..... میلاد حضرت باقر
- ۳۳۲ ..... در ولادت امام باقر (علیه السلام)
- ۳۳۴ ..... در توصیف حضرت باقر (علیه السلام)
- ۳۳۶ ..... امام صادق (علیه السلام)
- ۳۳۶ ..... در ولادت موسی ابن جعفر (علیه السلام)
- ۳۳۸ ..... در توصیف ولادت امام هشتم (علیه السلام)
- ۳۴۰ ..... در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)
- ۳۴۰ ..... قصیده میلاد حضرت رضا «علیه السلام»
- ۳۴۴ ..... میلاد حضرت رضا «علیه السلام»
- ۳۴۶ ..... میلاد حضرت علی بن موسی الرضا

- ۳۵۰ ..... میلادیه حضرت علی بن موسی الرضا «علیه السلام»
- ۳۵۴ ..... میلاد امام رضا «علیه السلام»
- ۳۵۶ ..... میلاد ثامن الائمه
- ۳۵۸ ..... ولادت مسعود امام رضا (علیه السلام)
- ۳۶۰ ..... به مناسبت تولد امام هفتم حضرت کاظم (علیه السلام)
- ۳۶۲ ..... در ولادت حضرت جواد(علیه السلام)
- ۳۶۴ ..... تولد حضرت هادی
- ۳۶۷ ..... در تولد امام هادی (علیه السلام)
- ۳۶۹ ..... در وصف ولادت حضرت جواد (علیه السلام)
- ۳۶۹ ..... در ولادت امام هادی (علیه السلام)
- ۳۷۱ ..... در توصیف میلاد امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۳۷۳ ..... در توصیف ولادت حجة ابن الحسن العسکری (علیه السلام)
- ۳۷۸ ..... تولد حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۳۸۰ ..... تولد امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۳۸۲ ..... در توصیف ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۳۸۶ ..... در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۳۸۸ ..... نیمه شعبان
- ۳۹۰ ..... میلاد صلح
- ۳۹۲ ..... مولودیه کریم آل محمد (صلی الله علیه و آله)
- ۳۹۶ ..... در مولودیه حضرت ختمی مرتبت
- ۳۹۸ ..... در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۴۰۰ ..... میلاد امام زمان
- ۴۰۱ ..... (مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۴۰۳ ..... قصیده بی نقطه در وصف امام زمان
- ۴۰۴ ..... میلاد مسعود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۴۰۸ ..... شاهد



- ۴۰۸ ..... میعادیه
- ۴۱۲ ..... (سرود)
- ۴۱۲ ..... مولودیه
- ۴۱۴ ..... میلاد مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۴۱۷ ..... مرثی
- ۴۱۹ ..... یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)
- ۴۱۹ ..... در سوک خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)
- ۴۲۱ ..... قدردانی
- ۴۲۱ ..... در مصیبت مولا علی (علیه السلام)
- ۴۲۴ ..... در سوک علی ابن ابی طالب (علیه السلام)
- ۴۲۵ ..... راز دل علی (علیه السلام)
- ۴۲۵ ..... علی مظلوم
- ۴۲۷ ..... در مصیبت ساقی کوثر
- ۴۲۷ ..... سحر
- ۴۲۹ ..... دیدار
- ۴۲۹ ..... محراب
- ۴۳۱ ..... راز دل علی
- ۴۳۱ ..... شب شهادت
- ۴۳۳ ..... ملاقات
- ۴۳۵ ..... صدیقه کبری
- ۴۳۵ ..... صدیقه کبری
- ۴۳۷ ..... یا زهرا (علیها السلام)
- ۴۳۷ ..... یا زهرا (سلام الله علیها)
- ۴۳۹ ..... بعد زهرا (سلام الله علیها)
- ۴۳۹ ..... زهرای اطهر
- ۴۴۱ ..... آتش

- ۴۴۱ ..... یا فاطمه الزهرا
- ۴۴۳ ..... زبان حال مولا
- ۴۴۳ ..... مدینه
- ۴۴۵ ..... زبان حال امام حسن (علیه السلام)
- ۴۴۵ ..... سکوت شب
- ۴۴۷ ..... یا حضرت زهرا
- ۴۴۷ ..... در سوک امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- ۴۴۸ ..... در مصیبت حضرت امام حسن (علیه السلام)
- ۴۴۸ ..... در سوک امام حسن (علیه السلام)
- ۴۴۸ ..... امام حسن (علیه السلام)
- ۴۵۰ ..... امام حسن (علیه السلام)
- ۴۵۰ ..... پیام عاشورا
- ۴۵۱ ..... صبر زینب
- ۴۵۱ ..... ورود بکربلا زبان حال زینب کبری
- ۴۵۳ ..... (علی اصغر)
- ۴۵۳ ..... حضرت عباس (علیه السلام)
- ۴۵۵ ..... (گریه)
- ۴۵۵ ..... خطبه حضرت زینب
- ۴۵۷ ..... حضرت رقیه
- ۴۵۹ ..... زینب
- ۴۶۱ ..... شاهد
- ۴۶۳ ..... زینب
- ۴۶۳ ..... مسلم ابن عقیل
- ۴۶۴ ..... مناجات شب عاشورا
- ۴۶۴ ..... عاشورا
- ۴۶۶ ..... خون خدا

- ۴۶۶ ..... علی اکبر
- ۴۶۸ ..... قاسم
- ۴۷۰ ..... زبان حال امام با خواهر
- ۴۷۰ ..... خنده دندان نما
- ۴۷۲ ..... ورود بکربلا
- ۴۷۲ ..... زبان حال زینب
- ۴۷۴ ..... خرابه
- ۴۷۴ ..... امام سجاد
- ۴۷۶ ..... جستجو
- ۴۷۶ ..... مسافر شام
- ۴۷۸ ..... غزالان بیابان
- ۴۷۸ ..... اربعین
- ۴۸۰ ..... زبان حال حضرت رقیه
- ۴۸۰ ..... دوبیتی ها
- ۴۸۳ ..... نوحه سینه زنی علی اکبر
- ۴۸۳ ..... مناجات امام حسین
- ۴۸۵ ..... علی اکبر
- ۴۸۵ ..... «قاسم بن الحسن»
- ۴۸۷ ..... حضرت عباس
- ۴۸۷ ..... «علی اصغر»
- ۴۸۷ ..... امام چهارم
- ۴۸۹ ..... عطش
- ۴۸۹ ..... ورود
- ۴۹۱ ..... قافله
- ۴۹۱ ..... نوحه سینه زنی
- ۴۹۲ ..... مسلم

۴۹۴	امام حسین
۴۹۴	شب عاشورا
۴۹۶	پیام جاودان
۴۹۶	کربلا
۴۹۸	علی اکبر
۴۹۸	پیام مسلم
۴۹۹	زبان حال سقای کودکان
۴۹۹	فنا
۵۰۱	زبان حال امام
۵۰۱	خرابه
۵۰۳	پیام جبریل
۵۰۵	ای آب
۵۰۵	زبان حال حضرت سکینه
۵۰۷	روز عاشورا
۵۰۹	زبان حال حضرت سکینه
۵۰۹	(عباس سقای کربلا)
۵۱۱	یادآور
۵۱۳	امام سجاد
۵۱۳	زینب
۵۱۵	در وصف زینب کبری (سلام الله علیها)
۵۱۷	ورود به کربلا
۵۱۷	کمند عشق
۵۱۹	کاروان عشق
۵۲۱	زبان حال حضرت زینب
۵۲۱	راز دل
۵۲۳	آخرین شهید

۵۲۳	سیزده ساله
۵۲۵	مظهر غیرت
۵۲۵	وداع آخر
۵۲۵	زبان حال امام با خواهر
۵۲۷	علی اکبر
۵۲۷	قبل از شهادت
۵۲۹	زبان حال امام
۵۲۹	رقیه
۵۳۱	خرابه
۵۳۱	زبان حال نایب امام حسین (علیه السلام)
۵۳۳	مسلم
۵۳۳	آغاز سفر
۵۳۵	اقرار
۵۳۷	جام بلا
۵۳۹	کاروان دل
۵۴۱	آماده گی
۵۴۱	مدال قهرمانی
۵۴۳	لاله رویان
۵۴۳	سفر به شام
۵۴۵	زبان حال سکینه
۵۴۷	در وصف باب الحوائج
۵۴۸	زبان حال حضرت ابالفضل
۵۴۹	زبان حال حضرت سکینه
۵۵۱	سوز و ساز
۵۵۱	قهرمان کربلا
۵۵۲	مسلم اولین شهید

۵۵۵	در مصیبت حضرت مسلم (علیه السلام)
۵۵۸	زبان حال امام حسین (علیه السلام)
۵۵۸	حسین (علیه السلام) مظهر آزادی
۵۶۰	زبان حال امام حسین (علیه السلام) به خواهرش زینب (سلام الله علیها)
۵۶۲	ورود بکربلا
۵۶۲	کاروان عشق
۵۶۶	تشنگان وادی عشق
۵۶۶	کربلا قبله آرزو
۵۶۸	شب تاسوعا
۵۷۰	ظهر عاشورا
۵۷۲	عباس باب الحوائج
۵۷۴	منزل زبابه
۵۷۴	بی تو ای یار...
۵۷۶	ابتکار زینب
۵۷۸	زینب قهرمان کربلا
۵۸۰	زینب (سلام الله علیها)
۵۸۰	قهرمان صبر
۵۸۲	زینب قهرمان صبر
۵۸۴	صبر زینب (سلام الله علیها)
۵۸۴	من قاصدم...
۵۸۶	دو طشت
۵۸۶	آفتاب
۵۸۸	برابری
۵۹۰	اربعین
۵۹۰	اربعین
۵۹۲	اربعین

- ۵۹۲ ..... اربعین
- ۵۹۴ ..... قاسم ابن حسن (عليه السلام)
- ۵۹۴ ..... علی اکبر (عليه السلام)
- ۵۹۵ ..... علی اکبر (عليه السلام)
- ۵۹۵ ..... علی اصغر (عليه السلام)
- ۵۹۵ ..... علی اصغر (عليه السلام)
- ۵۹۷ ..... امام سجاد (عليه السلام)
- ۵۹۹ ..... سيد الساجدين
- ۵۹۹ ..... مصيبت حضرت باقر (عليه السلام)
- ۶۰۱ ..... در مصيبت امام باقر (عليه السلام)
- ۶۰۱ ..... حضرت صادق (عليه السلام)
- ۶۰۳ ..... در مصيبت امام صادق (عليه السلام)
- ۶۰۳ ..... يا جواد الائمه
- ۶۰۴ ..... زندانی بغداد
- ۶۰۴ ..... در سوک امام صادق (عليه السلام)
- ۶۰۴ ..... موسى ابن جعفر (عليه السلام)
- ۶۰۶ ..... در مصيبت موسى ابن جعفر (عليه السلام)
- ۶۰۶ ..... يوسف زندانی
- ۶۰۸ ..... صياد
- ۶۰۸ ..... صدای زنجير
- ۶۰۸ ..... فريادگر قرون
- ۶۱۰ ..... زندانی بغداد
- ۶۱۰ ..... در مصيبت حضرت رضا (عليه السلام)
- ۶۱۲ ..... در مدح و مرثيه حضرت جواد
- ۶۱۴ ..... در مصيبت حضرت جواد
- ۶۱۴ ..... جواد الائمه

- ۶۱۶ ..... در وصف جواد الائمه (علیه السلام)
- ۶۱۶ ..... جواد الائمه (علیه السلام)
- ۶۱۸ ..... در سوک امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۶۱۸ ..... مصیبت امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۶۲۰ ..... آتش هجران
- ۶۲۰ ..... (فاجعه حرم امام رضا)
- ۶۲۲ ..... به مناسبت رحلت امام خمینی
- ۶۲۵ ..... فهرست اشعار
- ۶۵۶ ..... درباره مرکز



سرشناسه: ژولیده نیشابوری، حسن، 1325 - 1386.

عنوان و نام پدیدآور: ای قلبها بسوزید: اشعار مذهبی / اثر ژولیده نیشابوری.

مشخصات نشر: تهران: سنائی، 1376.

مشخصات ظاهری: ط، 324 ص.

شابک: 10000 ریال 964-90105-8-0 ؛ 12500 ریال (چاپ سوم) ؛ 15000 ریال (چاپ چهارم) ؛ 40000 ریال: چاپ پنجم

: 8-8-90105-964-978

یادداشت: چاپ سوم: 1378.

یادداشت: چاپ چهارم: 1381.

یادداشت: چاپ پنجم: 1387.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

شعر مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره: PIR8077 / و7 الف 9 1376

رده بندی دیویی: 8 فا 62/1

شماره کتابشناسی ملی: م 76-6762

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1



ما آل (علیه السلام) علی رابطه با ضابطه داریم \*\*\* بی ضابطه با ذات خدا رابطه داریم

ما را بر حق هر که کند واسط خویش \*\*\* ما فاطمه (علیها السلام) را نزد خدا واسطه داریم

ای قلب ها بسوزید

ای قلب ها بسوزید - اثر حسن فرح بخشیان (ژولیده نیشابوری) - با مقدمه: محمد بهشتی

چاپ دوم 1377، تعداد 3300 جلد، چاپ احمدی، صحافی ایران مهر

تلفن ناشر: 393272 - 304695 فاکس 6450659

شابک 0-8-90105-964

ISBN 964-90105-8-0

ص: 2

دلت را خانه ما کن مصفا کردنش با من \*\*\* به ما درد دل افشا کن مداوا کردنش با من  
اگر گم کرده ای ای دل کلید استجابت را \*\*\* بیا یک لحظه با ما باش پیدا کردنش با من  
بیفشان قطره اشکی که من هستم خریدارش \*\*\* بیاور قطره ای اخلاص دریا کردنش با من  
اگر درها به رویت بسته شد دل بر مکن بازاً \*\*\* در این خانه دقّ الباب کن و کردنش با من  
به من گو حاجت خود را اجابت می کنم آئی \*\*\* طلب کن آن چه می خواهی مهیا کردنش با من  
بیا قبل از وقوع مرگ روشن کن حسابت را \*\*\* بیاور نیک و بد را جمع و منها کردنش با من  
چو خوردی روزی امروز ما را شکر نعمت کن \*\*\* غم فردا مخور تأمین فردا کردنش با من  
به قرآن آیه رحمت فراوان است ای انسان \*\*\* بخوان این آیه را تفسیر و معنا کردنش با من  
اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت \*\*\* تو نام توبه را بنویس امضا کردنش با من

کتاب وصف علی را هزارها فصل است \*\*\* که سیم رابطه او به ذات حق وصل است

ولادتش به حرم میکند به ما ثابت \*\*\* که رونوشت سند هم برابر اصل است

ص: 4

ریگزار حجاز سرزمین خاطره ها، شهر تقوی و فضیلت، زادگاه پاکمردان، آرامگاه دلباختگان به حقیقت. میعادگاه عشاق حقیقی که در عشق به معبود خود از جان هم دریغ نمودند.

قبله آمال قلب ها.

آن کعبه مقدس که ابراهیم خلیل الرحمان سفیر الهی بنایش نهاد و با اخلاص تا حد قربانی فرزندش ایستاد.

حال آغوش گشوده است تا طفلی یتیم را در بر گیرد. کودکی که بعدها مایه افتخار بشریت گردید. آن طفل رهبر عالی قدر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود.

ماه ها، سال ها گذشت تا این که به رسالت مبعوث گردید. در آن لحظه که پرچم مقدس اسلام با دست پیشوای عظیم الشان محمد صلی الله علیه و آله در ریگزار حجاز برافراشت و مکتب عشق و عفت و مساوات در این صحرای تقطیده به روی انسان های خشن و متجاوز گشوده گردید.

توده مردم آن سامان، یکتاپرست نبودند، در برابر مجسمه های ساخته شده از سنگ و چوب زانو می زدند و مخلوق خویش را پرستش می کردند.

مردم یاغی و بیدادگر آن محیط در خلال سنگ ریزه ها و صخره ها شتر می راندند و در خمیدگی دره های بی آب و پهنای دشت هایی بی علف با کفی نان جوین و جرعه ای

آب تیره رنگ و ناگوار گوسفندانی چند را از این سو به آن سوی می راندند.

پدر را بی ادبانه هدف ناسزا و تعرض قرار می دادند و برادر را به خاطر پشیزی ناچیز خون می ریختند. قطع رَحِم و بریدن از دوستان و بی وفایی در پیمان آشنایی بطور عادی و طبیعی در مراسم مردم آن دیار نمایان بود.

عالمان ستاره های درخشان و در هم درنده پرده جهل و ننگ و آدم خواری را بدون کوچک ترین ناراحتی سر می بریدند و قربانی هوی و هوس خود می کردند.

دیری نگذشت که پدران، دوستان و عالمان به اوج قدرت و نفوذ رسیدند زیرا پیشرفت سریع اسلام اعراب دوران جاهلیت را تنبیه کرده بود. از آن زمان به مقام افراد زیاد اهمیت داده شد.

موج این احترام و اهمیت چنان دامنه دار شد که مسلمانان توانستند با تهذیب اخلاق و ارزش قائل شدن به مقام عالمان (و...) پیشرفت به سزایی بنمایند.

در هر واقعه لذت انگیز و غمناکی که پیش می آمد و قلب های مسلمانان را شاد یا جریحه دار می ساخت مورخین ضبط می کردند. ادیبان قلم فرسایی می نمودند و شعرا شعر می سرودند. تا بزم شادی یا عزا را رونقی بخشند. چنان که مؤمن قریش حضرت ابوطالب به هنگام مواجه شدن با آن صحنه لذت انگیز که فرزندش را از فاطمه بنت اسد می گیرد و به سینه می چسباند. بسوی ابطح می آید. این رباعی را می سراید:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسَقِ الدُّجِيِّ \*\*\* وَالْقَمَرِ بِهٖ مُتَّبِلِحِ الْمُضِيِّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَقْضِيِّ \*\*\* مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَالصَّبِيِّ (1)

و آن گاه ندای هاتقی فضای مکه را فرا گرفت و چنین فرمود:

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ \*\*\* وَالطَّاهِرِ الْمُتَّجِبِ الرَّضِيِّ

فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ \*\*\* عَلِيٌّ أُشْتُقُّ مِنَ الْعَلِيِّ (2)

ص: 6

1- ای پروردگاری که شب تاریک و روز روشن را آفریده ای برای ما حکم کن که اسم این کودک را چه گذاریم؟

2- شما دو نفر (ابوطالب و فاطمه) مخصوص گردیدید به فرزند طاهر و پاکیزه و پسندیده و نام بزرگوار او علی است و این کلمه از علی اعلی مشتق شده است.

صحنه جنگ، جبهه مبارزه نیز با اشعار دلنشین و شیوا رنگی دیگر به خود می گرفت. و حکایت از تولید شیفتگی طرفین مبارزه را می کرد. هنگام فتح قلاع خیبر یکی از شجاعان یهودی به نام یاسر در مقابل رهبر ایمان علی علیه السلام در غرور عجیبی فرو رفته و با کمال وقاحت و بی شرمی و به نظر خودش شجاعت رجز می خواند.

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبِرُ أُنِّي يَاسِرٌ \*\*\* شَاكِي السِّلَاحِ بَطْلٌ مُعَاوِرٌ

إِذَا اللَّيْوْتُ أَقْبَلْتُ تُبَادِرُ \*\*\* وَأَحْجَمْتُ عَنْ صَوْلَةِ الْمُحَاجِرِ

إِنْ طَعَانِي فِيهِ مَوْتُ حَاضِرٌ (1)

مولای متقیان علی علیه السلام در حالی که او را به ضرب یک شمشیر به خاک و خون افکندند بدین ترتیب پاسخ فرمود:

أَنَا عَلِيُّ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ \*\*\* مُهَذَّبٌ ذُو سَطْوَةٍ وَ ذُو غَضَبٍ

وَ فِي يَمِينِي صَدْمٌ تَجْلُو الْكُرْمُ \*\*\* مَنْ يَلْقَنِي يَلْقُ الْمَنَائِيَا وَ ذُو غَضَبٍ

إِذْ كَفُّ مِثْلِي بِالرُّءُوسِ يَلْعَبُ (2)

پس در این صورت شعر را بزرگان می پسندیدند و حتی خود نیز می سرودند. بعضی از مواقع دیگران که درباره آن ها (پیشوایان مذهبی) شعر می سرودند مورد تشویق قرار می گرفتند، صله و انعام دریافت می داشتند.

می نویسند در یکی از مراسم حج که مسلمانان افتخار داشتند در محضر چهارمین پیشوای شیعیان حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام به سر می بردند، فرزدق شاعر معروف عرب قصیده ای زیبا درباره حضرتش سرود و در میان مردم بیان کرد. در مراجعت حضرت کسی را به نزد فرزدق فرستاد. فرستاده حضرت او را ملاقات کرد و گفت: از قصیده ای که در ستایش حضرت علی بن الحسین علیه السلام

ص: 7

1- به تحقیق اهل خیبر دانست که من یاسر هستم تیز اسلحه و پهلوان معرکه دیده هستم تا وقتی که شیرها به من رو کنند و سبقت جویند از هیبت من که آن ها را صیحه می زخم باز می ایستند بدرستی که طعام من در آن وقت مرگ حاضر است.

2- من علی پسر عبدالمطلب هستم پاکیزه خو و دارای سطوت و غضب در دست راست من شمشیری است که غم ها را بر می آورد کسی که مرا ملاقات کرد مرگ ها و هلاکت ها را ملاقات کرده است زیرا که پنجه شخصی مثل من عوض توپ با سرها بازی می کند.



سروده ای آگاه شده و این هزار دینار را بعنوان صله برای تو فرستاده است. (1)

واقعاً چه سعادت بزرگی و چه افتخاری که شاعران شوریده حال، که قدم از آستان شرع انور بیرون ننهاده و مورد تشویق و عنایت پیشوایان قرار گیرند.

این سلسله شاعران از دیرباز در طول تاریخ ادامه یافته نام صدها شاعر توانا که در مدح و مصیبت حضرات ائمه اطهار علیهم السلام اشعار خود را سروده اند و بیادگار گذارده اند هرگز فراموش نخواهد شد.

من جمله از آن افرادی که به اندازه قدرت خود کوشیده خدمتی به آستان مقدس ذوات مقدسه ائمه اطهار علیهم السلام بنماید و در شباب جوانی حالی شوریده داشته با ذوقی سرشار و محبتی عظیم نغمه های قلبش را روی کاغذ آورده آقای حسن فرح بخشیان متخلص به ژولیده نیشابوری می باشد که مجموعه ای از اشعار خود را بنام: (ای قلب ها بسوزید) نگاشته اند و آقای حاج داود شیرازی مدیر محترم کتابخانه سنائی به چاپ و نشر آن اقدام نموده اند.

اینک با نمونه هایی مختلف از اشعار این شاعر گران مایه خوانندگان عزیز را با آن ها آشنا می سازیم:

درد اگر کهنه شود آه فغان می گردد \*\*\* سوز اگر ساز کنی اشک روان می گردد

مفت از دست مده عمر گران را که اجل \*\*\* روز و شب در پی آن گرد جهان می گردد

ظلم ظالم بخدا حاصل خاموشی ماست \*\*\* ترس چون جلوه کند گرگ شبان می گردد

دقت و توجه در بیت اخیر، انسان را بیاد این بیت شادروان صائب تبریزی می اندازد که می گوید:

اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است \*\*\* اشک کباب موجب طغیان آتش است

ص: 8

افسوس که سوز دل ما را شرری نیست \*\*\* ما اهل دعائیم و دعا را اثری نیست  
گویند که در روز قیامت خبری هست \*\*\* ای وای که ما بی خبران را خبری نیست

\*\*\*

اگر انسان به کف آرد کلید قفل باور را \*\*\* مسلمان می کند با هیبت خود نفس کافر را  
اگر از چهره اعمال ما حق پرده بردارد \*\*\* به آتش می کشد فریاد ما دیوان کیفر را

\*\*\*

راجع به حضرت بقیة الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گوید:  
ای آن که بود طالب دیدار تو چشمم \*\*\* از هجر تو گردیده گهربار تو چشمم  
تا کی به تمنای تو ای مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) موعود \*\*\* گریان شود از طعنه اغیار تو چشمم

\*\*\*

در غزلی دیگر با عنوان (طینت) چنین می خوانیم:  
گر بشر از چهره بردارد نقاب خویش را \*\*\* گیرد از افعال زشت خود جواب خویش را  
گوی سبقت از خم چوگان عزت می برد \*\*\* با خدا روشن کند هر کس حساب خویش را

\*\*\*

پیرامون رمز پیروزی و بدست آوردن موفقیت گوید:

ص: 9

رمز پیروزی ز ما و من جدا گردیدن است \*\*\* رمز کسب سرافرازی بی ریا گردیدن است  
از خودی بیگانه گشتن مرد را مردانگی است \*\*\* آشنای با خدا در خود فنا گردیدن است  
در باب شناخت علی علیه السلام یا به عبارت دیگر علی شناسی را این طور بیان می کند:

\*\*\*

علی را حی داور می شناسد \*\*\* پس از داور پیمبر می شناسد  
اگر گوئی ملک را این علی کیست \*\*\* ورا از خویش برتر می شناسد

\*\*\*

به دارنده ایمان سفارش می کند و تأکید می نماید که:

نقد ایمان به کفی نان تو به دونان مفروش \*\*\* شرف و عزت خود را به کفی نان مفروش  
پر بهاتر بود ایمان تو از گوهر جان \*\*\* بهر تاملین دونان جان بده ایمان مفروش

\*\*\*

در مناجات با خدا گوید:

الهی مرده ام من زنده ام کن \*\*\* فقیرم دولت پاینده ام کن  
الهی راه را گم کرده ام من \*\*\* ازین جویندگی یا بنده ام کن

\*\*\*

درباره عترت و قرآن و جدایی ناپذیری آن دوازدهم می گوید:

گفت پیغمبر به امت در مسیر رهبری \*\*\* نیست تا روز قیامت عترت از قرآن جدا

در مثل قرآن چو جسم و روح قرآن عترت است \*\*\* کافر است آن کس که گوید این بود از آن جدا

هنگامی که با مسئله سرکشی نفس روبه رو می شود می گوید:

نفس چون سرکش شود سرمنشاء شرّ می شود \*\*\* عقل هر جا پا نهد ایمان قوی تر می شود

\*\*\*

درباره ارزش انسان گوید:

ای که چون شیخ بها خواهی بهای خویش را \*\*\* از گلیم خود برون مگذار پای خویش را

روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار \*\*\* در مقام خویشتن بشناس جای خویش را

\*\*\*

درباره راز دل به نامحرم نگفتن گوید:

راز دل با کس مگو تا در حرم نامحرم است \*\*\* از حقیقت دم مزن جانی که دم نامحرم است

در دیار آشنائی ره مده بیگانه را \*\*\* هر کجا جای صمد باشد صنم نامحرم است

\*\*\*

راجع به درک کردن حقایق و رسیدن به منزل مقصود گوید:

آن را که نیست درک حقایق شعور نیست \*\*\* خفاش را لیاقت دیدار نور نیست

عبرت سراسر بهر بشر این سرای دهر \*\*\* بدبخت آنکه طالب فیض حضور نیست

\*\*\*

در باب عشق و ارادت به مولای متقیان علی علیه السلام گوید:

دَرِ ولای علی زن که بی ولای علی \*\*\* گمان مکن که به رویت دری گشاده شود

ز شعر شاعر ژولیده می برد لذت \*\*\* کسی که عشق علی در دلش زیاده شود

\*\*\*

در میلاد خاتم انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله گوید:

خدا می خواست در عالم شود زیب و فری پیدا \*\*\* جهان را خلق کرد و گشت ماه و اختری پیدا

\*\*\*

وقتی که موضوع و هدف روز عاشورای امام حسین علیه السلام را یادآوری می کند می گوید:

کسی که با خبر از محتوای عاشوراست \*\*\* همیشه گوش بزنگ ندای عاشوراست

کسی که پیرو خط حسین فاطمه است \*\*\* همواره طالب قالوا بلای عاشوراست

\*\*\*

اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام را چنین بیان می نماید:

ای زمین کربلا روح روان من کجاست \*\*\* آن که داغش برده از پیکر توان من کجاست

آن که از سوز عطش می سوخت سر تا پا چو شمع \*\*\* آب آوردم برایش هم عنان من کجاست

\*\*\*

هنگامی که زبان حال سقای کودکان را وصف می کند گوید:

آدم جان برادر از کفت ساغر بگیرم \*\*\* اذن میدان شهادت در ره داور بگیرم

من که از روز ولادت با تو بستم عهد و پیمان \*\*\* بر سر پیمان نشستم تا ز پیمان بر بگیرم

از کربلا بعنوان قبله آرزو یاد می کند و می سراید:

بیا که کعبه اجلال و آرزو این جاست \*\*\* بیا که خلوت انس و بگو مگو این جاست

رسید تا که حسین علی به کرب و بلا \*\*\* چو کرد تربت آن بو بگفت او این جاست

\*\*\*

زمانی که فصاحت قهرمان صبر حضرت زینب علیها سلام را می سراید گوید:

در فصاحت مصحف سرّ معانی زینب است \*\*\* در بلاغت گر علی را هست ثانی زینب است

بعد زهرا در مقام عصمت و شرم و حیا \*\*\* گر زنی باشد بعالم جاودانی زینب است

\*\*\*

در وصف شجاعت حضرت علی اکبر (علیه السلام) گوید:

از نبردی که پسر در صف هیجا می کرد \*\*\* پسر فاطمه را واله و شیدا می کرد

همچنان شیر خدا در صف پیکار علی \*\*\* روز روبه صفتان را شب یلدا می کرد

و در مدح و مصیبت سایر ائمه اشعار بسیار زیبایی سروده که این جا مجال نقل آن ها نیست و خواننده عزیز در ضمن مطالعه کتاب آن ها را از نظر می گذراند.

در پایان برای این گوینده محترم توفیقات روزافزون از حضرت حق خواستارم و ایشان را به همان حدیث شریفی که از خود معصومین «علیهم السلام» وارد است «هر کس بیتی در حق ما بسراید خداوند بدو بیتی «خانه ای» در بهشت عطا فرماید» مژده می دهم.

تهران - محمد بهشتی

20 بهمن ماه 1375

ص: 13

غزليات

اشاره

ص: 14





من آمدم در این جا کز تو جدا نگردم \*\*\* از غیر بگسلم دل گرد خطا نگردم  
گسترده در مسیرم صد دام و دانه شیطان \*\*\* دستم بگیر یارب تا مبتلا نگردم  
کردی تو در تن من احرام پادشاهی \*\*\* یارب عنایتی کن کز تو گدا نگردم  
خواندی مرا بسویت بهر طواف کویت \*\*\* شاید ز آبرویت گرد ریا نگردم  
من بیشم و کمم کن صافی چو زمزم کن \*\*\* حیوانم آدمم کن تا بینوا نگردم  
سعی صفا و مروه دارد عجب صفایی \*\*\* سعی ام بده که گرد آز و هوا نگردم  
بیگانه کن ز خویشم فارغ ز نوش و نیشم \*\*\* راهی بنه به پیشم تا بی خدا نگردم  
از بحر رحمت خود یک جرعه ای بنوشان \*\*\* تا تشنه در هوای روز جزا نگردم  
ژولیده ام که گویم ای قادر توانا \*\*\* تا بی بده که دیگر گرد خطا نگردم

## فصل بهار

زمستان چون رود فصل بهاری می شود پیدا \*\*\* به هر جا بوی گل آید هزاری می شود پیدا  
به روز کامرانی چلچراغ گور روشن کن \*\*\* که بعد از روز روشن شام تاری می شود پیدا  
به سختی ها تحمل کن بعد از رنج دهقانی \*\*\* نهال آرزو را برگ و باری می شود پیدا  
ز سعی هاجر است و از خودی بیگانه گردیدن \*\*\* که زیر پای طفلی چشمه ساری می شود پیدا  
به طوفان حوادث ناخدا را گر خدا خواهد \*\*\* ز هر موجی که برخیزد کناری می شود پیدا  
توکل گر رفیق راه گردد فکر انسان را \*\*\* در آتش از برایش لاله زاری می شود پیدا  
ز همت سرمه در چشم سلیمان می کند موری \*\*\* که گنج آبرو از رنج کاری می شود پیدا  
حساب خویش را قبل از وقوع مرگ روشن کن \*\*\* چون بخشد اثر دارو قراری می شود پیدا  
من ژولیده می گویم غم فردا مخور زیرا \*\*\* زمستان چون رود فصل بهاری می شود پیدا

## گردش ایام

شکوه کم کن گر به کامت گردش ایام نیست \*\*\* هیچ کس از گردش ایام شیرین کام نیست  
چند گویی گویی از میدان نصیب ما نشد \*\*\* چون تو را چوگان همت نیست این اکرام نیست  
این شنیدم بلبلی می گفت در کنج قفس \*\*\* هر کجا دیدی که باشد دانه ای بی دام نیست  
گوش مالی می دهد دست طبیعت خلق را \*\*\* تا بدانی بخت با ما تا ابد همگام نیست  
گول زرق و برق دنیا را مخور چون گفته اند \*\*\* قصه مردن حقیقت دارد و اوهام نیست  
مرد باید با عمل کوشد به نقد و انتقاد \*\*\* و طعم لذتی در بوسه پیغام نیست  
از حسادت شیخ بر ما مهر بهتان می زند \*\*\* کز می حب علی یک قطره اش در جام نیست  
خویشتن را گر کنی آماده بهر ساختن \*\*\* مکتبی سازنده تر از مکتب اسلام نیست

## فکر سالم

فکر سالم می کند برنا جهان پیر را \*\*\* از کیاست عقل سوهان می شود زنجیر را  
از کمان کج نباشد هیچ صیدی را گزند \*\*\* راستی کوس اصابت می نوازد تیر را  
پیشه خود کن محبت را که از این راستا \*\*\* می کند اسب سواری از برایش شیر را  
هیچ حرفی در ضمیر خلق بی تأثیر نیست \*\*\* جاودانی کن به ذکر حق تو این تأثیر را  
زخم شمشیر زبان را نوش دارو کیمیا است \*\*\* در نیام خویش پنهان کن تو این شمشیر را  
از انا الحق گفتن منصور ثابت شد بما \*\*\* خون ناحق ریختن باطل کند تکفیر را  
شمع را گفتند می سوزی، چرا خندید گفت \*\*\* تا نسوزد نیست فیضی مهر عالم گیر را  
در مقام مرگ قبل از مرگ خود اندیشه کن \*\*\* چون گریز از مرگ نبود خامه تقدیر را  
پی به معنا می برد ژولیده از صورت که گفت \*\*\* فکر سالم می کند برنا جهان پیر را

## سر منشأ بلا

اگر هوای بهشت فرح فزاست تو را \*\*\* بهشت در گرو طاعت خداست تو را

به نقد زر گوهر عمر پر بها مفروش \*\*\* که این معامله سر منشأ بلاست تورا

بتوبه کوش و مکن مابقی عمر گناه \*\*\* کنون که تو سن فرصت به زیر پاست تورا

ص: 17

به مال غره مشو مال مال وراثت است \*\*\* چنان که نیست پدر ارث او بجاست تورا  
بدون لطف خدا ساحل نجاتی نیست \*\*\* هزار نوح نبی گر که ناخداست تورا  
مکن برای دو نان سر به نزد دونان خم \*\*\* که در تنور قدر روزی قضاست تورا  
جهان و هرچه در اوست جز خدا فانی است \*\*\* فنای حضرت حق شود فنا بقاست تورا  
دعای نیمه شبی کوه را کند گاهی \*\*\* کنون که غرق گناهی که دعاست تورا  
ز پند شاعر ژولیده درس عبرت گیر \*\*\* که تو مریضی اشعار من دواست تورا

### عنان نفس

عنان نفس گر انسان ز کف رها نکند \*\*\* به اتکای خرد در جهان خطا نکند  
عزیز مصر شود هر که در مسیر هوس \*\*\* بمیرد از عطش و کام دل روا نکند  
قدم نهد به تقرب فراتر از جبرئیل \*\*\* کسی که بنده گی کس بجز خدا نکند  
نصیب دست تجاوز نمی شود حقش \*\*\* کسی که حق کسی را بزیر پا نکند  
پای میز عمل پا به گل نمی ماند \*\*\* کسی که فکر جزا را از خود جدا نکند  
مبند دل به عروسی که کام دل ز کسی \*\*\* در این سرای دو در تا ابد روا نکند  
به شاخسار سعادت نمی رسد دستش \*\*\* کسی که درک ولایت در این سرا نکند  
شفیع شاعر ژولیده می شود مولا \*\*\* اگر که دامن او را ز کف رها نکند

### مهدی موعود

بی گل روی تو دل واله و شیدا است هنوز \*\*\* دل ما در طلب آن رخ زیباست هنوز  
روزها شب شد و شب در غم هجران تو روز \*\*\* روز ما بی تو رفیق شب یلداست هنوز  
آه شد ناله و از ناله دل سوختگان \*\*\* در نیستان قلم شیون و غوغاست هنوز  
یوسف مصر که شد شهره آفاق به حُسن \*\*\* عاشق دیدن آن حُسن دلراست هنوز  
یوسف فاطمه از پرده غیبت بدر آی \*\*\* که بشر غرق تمنای تو مولاست هنوز

تازنی تکیه به دیوار حرم سوی حرم \*\*\* دیده منتظرین محو تماشاست هنوز

ص: 18

جان زهرا قدمی رنجه که در خاک بقیع \*\*\* مخفی از دیده ما تربت زهراست هنوز

ای خدا وعده امروز بفردا مفکن \*\*\* که کرم قطره و الطاف تو دریاست هنوز

نه همین شاعر ژولیده بود منتظرش \*\*\* هر که را می نگرم عاشق مولاست هنوز

## جواب شهریار

شنیدم شهریار از شهر تبریز \*\*\* به نیشابور شد در فصل پائیز

چنین در هجو نیشابور گفته \*\*\* بجای دُرّ بسی خر مهره سفته

که این جا خطه بابا شمل هاست \*\*\* در ایران مجمع کور و کچل هاست

کنون باید چنین داد سخن داد \*\*\* به او یک پاسخ دندان شکن داد

که ای استاد بی انصاف انصاف \*\*\* زدی ناحق قدم بر قله قاف

شکستی حرمت نان و نمک را \*\*\* ندانستی تو معیار محک را

در این جا هشتمین شمس امامت \*\*\* فکنده مدتی رحل اقامت

در این جا آن حدیث جاودانه \*\*\* رقم شد از زبان آن یگانه

همین مردم حدیثش را نوشتند \*\*\* به دل ها بدر مهر و عشق کشتند

شکستی حرمت حصن ولایت \*\*\* ز تو فردا کند مولا شکایت

تورا مهر علی امداد کرده \*\*\* همای رحمتش استاد کرده

گمانم آن زمان والا نبودی \*\*\* محب حضرت مولا نبودی

بسان کور باطن کور بودی \*\*\* اسیر حقه وافور بودی

بجای گل خس و خاشاک چیدی \*\*\* شبش را دیدی و روزش ندیدی

جواب شعر هجوت این چنین است \*\*\* سزای آدم نادان همین است

((کبوتر با کبوتر باز با باز)) \*\*\* ((کند همجنس با همجنس پرواز))

## اربعین

ای وادی تف محرم راز سحر کو \*\*\* ای مسلخ خون صید به خون غوطه ورم کو

ای شاهد بی رحمی صیاد ستمگر \*\*\* بر گو تو بمن قمری بی بال و پرم کو

ص: 19

عكس

□

ص: 20



هنگامی که با مسئله سرکشی نفس روبه رو می شود می گوید:

نفس چون سرکش شود سرمنشاء شرّ می شود \*\*\* عقل هر جا پا نهد ایمان قوی تر می شود

\*\*\*

درباره ارزش انسان گوید:

ای که چون شیخ بها خواهی بهای خویش را \*\*\* از گلیم خود برون مگذار پای خویش را

روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار \*\*\* در مقام خویشتن بشناس جای خویش را

\*\*\*

درباره راز دل به نامحرم نگفتن گوید:

راز دل با کس مگو تا در حرم نامحرم است \*\*\* از حقیقت دم مزین جانی که دم نامحرم است

در دیار آشنائی ره مده بیگانه را \*\*\* هر کجا جای صمد باشد صنم نامحرم است

\*\*\*

راجع به درک کردن حقایق و رسیدن به منزل مقصود گوید:

آن را که نیست درک حقایق شعور نیست \*\*\* خفاش را لیاقت دیدار نور نیست

عبرت سراسر بهر بشر این سرای دهر \*\*\* بدبخت آنکه طالب فیض حضور نیست

\*\*\*

در باب عشق و ارادت به مولای متقیان علی علیه السلام گوید:

دَرِ ولای علی زن که بی ولای علی \*\*\* گمان مکن که به رویت دری گشاده شود

ز شعر شاعر ژولیده می برد لذت \*\*\* کسی که عشق علی در دلش زیاده شود

\*\*\*

در میلاد خاتم انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله گوید:

خدا می خواست در عالم شود زیب و فری پیدا \*\*\* جهان را خلق کرد و گشت ماه و اختری پیدا

\*\*\*

وقتی که موضوع و هدف روز عاشورای امام حسین علیه السلام را یادآوری می کند می گوید:

کسی که با خبر از محتوای عاشوراست \*\*\* همیشه گوش بزنگ ندای عاشوراست

کسی که پیرو خط حسین فاطمه است \*\*\* همواره طالب قالوا بلای عاشوراست

\*\*\*

اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام را چنین بیان می نماید:

ای زمین کربلا روح روان من کجاست \*\*\* آن که داغش برده از پیکر توان من کجاست

آن که از سوز عطش می سوخت سر تا پا چو شمع \*\*\* آب آوردم برایش هم عنان من کجاست

\*\*\*

هنگامی که زبان حال سقای کودکان را وصف می کند گوید:

آدم جان برادر از کفت ساغر بگیرم \*\*\* اذن میدان شهادت در ره داور بگیرم

من که از روز ولادت با تو بستم عهد و پیمان \*\*\* بر سر پیمان نشستم تا ز پیمان بر بگیرم

از کربلا بعنوان قبله آرزو یاد می کند و می سراید:

بیا که کعبه اجلال و آرزو این جاست \*\*\* بیا که خلوت انس و بگو مگو این جاست

رسید تا که حسین علی به کرب و بلا \*\*\* چو کرد تربت آن بو بگفت او این جاست

\*\*\*

زمانی که فصاحت قهرمان صبر حضرت زینب علیها سلام را می سراید گوید:

در فصاحت مصحف سرّ معانی زینب است \*\*\* در بلاغت گر علی را هست ثانی زینب است

بعد زهرا در مقام عصمت و شرم و حیا \*\*\* گر زنی باشد بعالم جاودانی زینب است

\*\*\*

در وصف شجاعت حضرت علی اکبر (علیه السلام) گوید:

از نبردی که پسر در صف هیجا می کرد \*\*\* پسر فاطمه را واله و شیدا می کرد

همچنان شیر خدا در صف پیکار علی \*\*\* روز روبه صفتان را شب یلدا می کرد

و در مدح و مصیبت سایر ائمه اشعار بسیار زیبایی سروده که این جا مجال نقل آن ها نیست و خواننده عزیز در ضمن مطالعه کتاب آن ها را از نظر می گذراند.

در پایان برای این گوینده محترم توفیقات روزافزون از حضرت حق خواستارم و ایشان را به همان حدیث شریفی که از خود معصومین «علیهم السلام» وارد است «هر کس بیتی در حق ما بسراید خداوند بدو بیتی «خانه ای» در بهشت عطا فرماید» مژده می دهم.

تهران - محمد بهشتی

20 بهمن ماه 1375

ص: 23

سرشناسه: ژولیده نیشابوری، حسن، 1325 - 1386.

عنوان و نام پدیدآور: ای قلبها بسوزید: اشعار مذهبی / اثر ژولیده نیشابوری.

مشخصات نشر: تهران: سنائی، 1376.

مشخصات ظاهری: ط، 324 ص.

شابک: 10000 ریال 964-90105-8-0 ؛ ؛ 12500 ریال (چاپ سوم) ؛ 15000 ریال (چاپ چهارم) ؛ 40000 ریال: چاپ پنجم  
8-8-90105-964-978 :

یادداشت: چاپ سوم: 1378.

یادداشت: چاپ چهارم: 1381.

یادداشت: چاپ پنجم: 1387.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

شعر مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره: PIR8077 / و الف 9 1376

رده بندی دیویی: 8 فا 62/1

شماره کتابشناسی ملی: م 76-6762

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

غزليات

اشاره

ص: 2





من آمدم در این جا کز تو جدا نگردم \*\*\* از غیر بگسلم دل گرد خطا نگردم  
گسترده در مسیرم صد دام و دانه شیطان \*\*\* دستم بگیر یارب تا مبتلا نگردم  
کردی تو در تن من احرام پادشاهی \*\*\* یارب عنایتی کن کز تو گدا نگردم  
خواندی مرا بسویت بهر طواف کویت \*\*\* شاید ز آبرویت گرد ریا نگردم  
من بیشم و کمم کن صافی چو زمزم کن \*\*\* حیوانم آدمم کن تا بینوا نگردم  
سعی صفا و مروه دارد عجب صفایی \*\*\* سعی ام بده که گرد آز و هوا نگردم  
بیگانه کن ز خویشم فارغ ز نوش و نیشم \*\*\* راهی بنه به پیشم تا بی خدا نگردم  
از بحر رحمت خود یک جرعه ای بنوشان \*\*\* تا تشنه در هوای روز جزا نگردم  
ژولیده ام که گویم ای قادر توانا \*\*\* تا بی بده که دیگر گرد خطا نگردم

## فصل بهار

زمستان چون رود فصل بهاری می شود پیدا \*\*\* به هر جا بوی گل آید هزاری می شود پیدا  
به روز کامرانی چلچراغ گور روشن کن \*\*\* که بعد از روز روشن شام تاری می شود پیدا  
به سختی ها تحمل کن بعد از رنج دهقانی \*\*\* نهال آرزو را برگ و باری می شود پیدا  
ز سعی هاجر است و از خودی بیگانه گردیدن \*\*\* که زیر پای طفلی چشمه ساری می شود پیدا  
به طوفان حوادث ناخدا را گر خدا خواهد \*\*\* ز هر موجی که برخیزد کناری می شود پیدا  
توکل گر رفیق راه گردد فکر انسان را \*\*\* در آتش از برایش لاله زاری می شود پیدا  
ز همت سرمه در چشم سلیمان می کند موری \*\*\* که گنج آبرو از رنج کاری می شود پیدا  
حساب خویش را قبل از وقوع مرگ روشن کن \*\*\* چون بخشد اثر دارو قراری می شود پیدا  
من ژولیده می گویم غم فردا مخور زیرا \*\*\* زمستان چون رود فصل بهاری می شود پیدا



## گردش ایام

شکوه کم کن گر به کامت گردش ایام نیست \*\*\* هیچ کس از گردش ایام شیرین کام نیست  
چند گویی گویی از میدان نصیب ما نشد \*\*\* چون تو را چوگان همت نیست این اکرام نیست  
این شنیدم بلبلی می گفت در کنج قفس \*\*\* هر کجا دیدی که باشد دانه ای بی دام نیست  
گوش مالی می دهد دست طبیعت خلق را \*\*\* تا بدانی بخت با ما تا ابد همگام نیست  
گول زرق و برق دنیا را مخور چون گفته اند \*\*\* قصه مردن حقیقت دارد و اوهام نیست  
مرد باید با عمل کوشد به نقد و انتقاد \*\*\* و طعم لذتی در بوسه پیغام نیست  
از حسادت شیخ بر ما مهر بهتان می زند \*\*\* کز می حب علی یک قطره اش در جام نیست  
خویشتن را گر کنی آماده بهر ساختن \*\*\* مکتبی سازنده تر از مکتب اسلام نیست

## فکر سالم

فکر سالم می کند برنا جهان پیر را \*\*\* از کیاست عقل سوهان می شود زنجیر را  
از کمان کج نباشد هیچ صیدی را گزند \*\*\* راستی کوس اصابت می نوازد تیر را  
پیشه خود کن محبت را که از این راستا \*\*\* می کند اسب سواری از برایش شیر را  
هیچ حرفی در ضمیر خلق بی تأثیر نیست \*\*\* جاودانی کن به ذکر حق تو این تأثیر را  
زخم شمشیر زبان را نوش دارو کیمیا است \*\*\* در نیام خویش پنهان کن تو این شمشیر را  
از انا الحق گفتن منصور ثابت شد بما \*\*\* خون ناحق ریختن باطل کند تکفیر را  
شمع را گفتند می سوزی، چرا خندید گفت \*\*\* تا نسوزد نیست فیضی مهر عالم گیر را  
در مقام مرگ قبل از مرگ خود اندیشه کن \*\*\* چون گریز از مرگ نبود خامه تقدیر را  
پی به معنا می برد ژولیده از صورت که گفت \*\*\* فکر سالم می کند برنا جهان پیر را

## سر منشأ بلا

اگر هوای بهشت فرح فراست تو را \*\*\* بهشت در گرو طاعت خداست تو را

به نقد زر گوهر عمر پر بها مفروش \*\*\* که این معامله سر منشأ بلاست تورا

بتوبه کوش و مکن مابقی عمر گناه \*\*\* کنون که تو سن فرصت به زیر پاست تورا

ص: 6

به مال غره مشو مال مال وراثت است \*\*\* چنان که نیست پدر ارث او بجاست تورا  
بدون لطف خدا ساحل نجاتی نیست \*\*\* هزار نوح نبی گر که ناخداست تورا  
مکن برای دو نان سر به نزد دونان خم \*\*\* که در تنور قدر روزی قضاست تورا  
جهان و هرچه در اوست جز خدا فانی است \*\*\* فنای حضرت حق شود فنا بقاست تورا  
دعای نیمه شبی کوه را کند گاهی \*\*\* کنون که غرق گناهی که دعاست تورا  
ز پند شاعر ژولیده درس عبرت گیر \*\*\* که تو مریضی اشعار من دواست تورا

### عنان نفس

عنان نفس گر انسان ز کف رها نکند \*\*\* به اتکای خرد در جهان خطا نکند  
عزیز مصر شود هر که در مسیر هوس \*\*\* بمیرد از عطش و کام دل روا نکند  
قدم نهد به تقرب فراتر از جبرئیل \*\*\* کسی که بنده گی کس بجز خدا نکند  
نصیب دست تجاوز نمی شود حقش \*\*\* کسی که حق کسی را بزیر پا نکند  
پای میز عمل پا به گل نمی ماند \*\*\* کسی که فکر جزا را از خود جدا نکند  
مبند دل به عروسی که کام دل ز کسی \*\*\* در این سرای دو در تا ابد روا نکند  
به شاخسار سعادت نمی رسد دستش \*\*\* کسی که درک ولایت در این سرا نکند  
شفیع شاعر ژولیده می شود مولا \*\*\* اگر که دامن او را ز کف رها نکند

### مهدی موعود

بی گل روی تو دل واله و شیدا است هنوز \*\*\* دل ما در طلب آن رخ زیباست هنوز  
روزها شب شد و شب در غم هجران تو روز \*\*\* روز ما بی تو رفیق شب یلداست هنوز  
آه شد ناله و از ناله دل سوختگان \*\*\* در نیستان قلم شیون و غوغاست هنوز  
یوسف مصر که شد شهره آفاق به حُسن \*\*\* عاشق دیدن آن حُسن دلاراست هنوز  
یوسف فاطمه از پرده غیبت بدر آی \*\*\* که بشر غرق تمنای تو مولاست هنوز

تازنی تکیه به دیوار حرم سوی حرم \*\*\* دیده منتظرین محو تماشاست هنوز

ص: 7

جان زهرا قدمی رنجه که در خاک بقیع \*\*\* مخفی از دیده ما تربت زهراست هنوز

ای خدا وعده امروز بفردا مفکن \*\*\* که کرم قطره و الطاف تو دریاست هنوز

نه همین شاعر ژولیده بود منتظرش \*\*\* هر که را می نگرم عاشق مولاست هنوز

## جواب شهریار

شنیدم شهریار از شهر تبریز \*\*\* به نیشابور شد در فصل پائیز

چنین در هجو نیشابور گفته \*\*\* بجای دُرّ بسی خر مهره سفته

که این جا خطه بابا شمل هاست \*\*\* در ایران مجمع کور و کچل هاست

کنون باید چنین داد سخن داد \*\*\* به او یک پاسخ دندان شکن داد

که ای استاد بی انصاف انصاف \*\*\* زدی ناحق قدم بر قله قاف

شکستی حرمت نان و نمک را \*\*\* ندانستی تو معیار محک را

در این جا هشتمین شمس امامت \*\*\* فکنده مدتی رحل اقامت

در این جا آن حدیث جاودانه \*\*\* رقم شد از زبان آن یگانه

همین مردم حدیثش را نوشتند \*\*\* به دل ها بدر مهر و عشق کشتند

شکستی حرمت حصن ولایت \*\*\* ز تو فردا کند مولا شکایت

تورا مهر علی امداد کرده \*\*\* همای رحمتش استاد کرده

گمانم آن زمان والا نبودی \*\*\* محب حضرت مولا نبودی

بسان کور باطن کور بودی \*\*\* اسیر حقه وافور بودی

بجای گل خس و خاشاک چیدی \*\*\* شبش را دیدی و روزش ندیدی

جواب شعر هجوت این چنین است \*\*\* سزای آدم نادان همین است

((کبوتر با کبوتر باز با باز)) \*\*\* ((کند همجنس با همجنس پرواز))

## اربعین

ای وادی تف محرم راز سحر کو \*\*\* ای مسلخ خون صید به خون غوطه ورم کو

ای شاهد بی رحمی صیاد ستمگر \*\*\* بر گو تو بمن قمری بی بال و پرم کو

ص: 8

عریان بدنی بود مرا بر زبر خاک \*\*\* ای خاک بگو آن تن ببریده سرم کو  
هنگام نماز است پس گفتن تکبیر \*\*\* ای کربلا اکبر والا گوهرم کو  
از سوز جگر ناله کند مادر قاسم \*\*\* یعنی که بگو قاسم فرخ سیرم کو  
کلثوم جگر سوخته با مشک پر از آب \*\*\* در القمه می گردد و گوید قمرم کو  
تا شیر به شش ماهه دهد مادر اصغر \*\*\* دنبال علی گردد گوید پسرم کو  
گوید به تو ای باغ خزان دیده سکینه \*\*\* من عاشق روی پدرم پس پدرم کو

### شکار

فتد به دام اگر صید صد هزار تو را \*\*\* کمند مرگ کند عاقبت شکار تو را  
اگر ز دوش کسی بار غم تو برداری \*\*\* نمی کشد بخدا غم به زیر بار تو را  
زبان به گفتن حق سرخ کن که سبزی سر \*\*\* به افتخار کشاند فراز دار تو را  
اگر که باز کنی یک گره ز کار کسی \*\*\* نگفته باز شود صد گره ز کار تو را  
بسان دانه گندم مشوز خوشه جدا \*\*\* که سنگ چرخ حوادث کند غبار تو را  
به خط آل علی گر نهی سر تسلیم \*\*\* مطیع امر شود چرخ روزگار تو را  
جدا ز عترت و قرآن مشو که این دو به حشر \*\*\* کلید باب بهشت است و قفل نار تو را  
توان ز چنگ حوادث گریختن اما \*\*\* ز چنگ مرگ نباشد ره فرار تو را  
ز اسب سرکش غفلت اگر پیاده شوی \*\*\* خدا به دوش ملایک کند سوار تو را  
شعار شاعر ژولیده روز و شب این است \*\*\* کمند مرگ کند عاقبت شکار تو را

### یار کسی

یار آن باش که باشد به جهان یار کسی \*\*\* بار بردار ز دوشی که کشد بار کسی  
راز کس فاش مکن تا نشود راز تو فاش \*\*\* خواری کس مطلب تا نشوی خوار کسی  
با کم خویش بساز و هوس بیش مکن \*\*\* دین نگهدار و مشو طالب دینار کسی

تشت رسوائی اش از بام فلک می افتد \*\*\* هر که کوشد پی رسوائی دلدار کسی

به رخس تا به ابد باز نگردد در صبح \*\*\* هر که چون شمع بخندد به شب تار کسی

ص: 9



حفظ کن آبرو از کس طلب آب مکن \*\*\* خضر خود باش مکن بی‌هده تیمار کسی  
دستی از غیب هزاران گره اش باز کند \*\*\* هر کسی باز کند یک گره از کار کسی  
بندگی گر که کنی بندگی خالق کن \*\*\* بگذر از خلق مشو بنده دربار کسی  
پند ژولیده گران دار و فراموش مکن \*\*\* یار آن باش که باشد به جهان یار کسی

## هوس

ای دل بیا که ترک هوای و هوس کنیم \*\*\* عمری گناه کرده و این بار بس کنیم  
با اسب آروز به کجا می روی بگو \*\*\* لختی عنان بدار که تازه نفس کنیم  
تا کی اسیر نفس فرومایه ای بیا \*\*\* پیر خرد برای رهائی عسس کنیم  
در گلبن زمانه به گل باش هم ندیم \*\*\* تا دل بری ز سرزنش خار و خس کنیم  
نشینده ای مگر که جهان سجن مؤمن است \*\*\* باید که فکر رفتن از این قفس کنیم  
فردا به داد ما نرسد کس چه بهتر است \*\*\* امروز فکر این دل بی دادرس کنیم  
از گوش خویش پنبه به در کن که گوش جان \*\*\* باید به حرف مرگ نوای جرس کنیم  
از دست مرگ پیر و جوان را گریز نیست \*\*\* باید همیشه بیم از این دست رس کنیم  
ژولیده ام که پند علی را دهم به خلق \*\*\* ای دل بیا که ترک هوای و هوس کنیم

## مرد

هر که با خلق تهی دست بجوشد مرد است \*\*\* هر که بر تزکیه نفس بکوشد مرد است  
هر که در کشمکش فقر چو مردان خدا \*\*\* بهر دینار و درم دین نفروشد مرد است  
مرد آن نیست که بر تن بکند جامه فخر \*\*\* پیرهن گر به تن فقر بپوشد مرد است  
مرد آن نیست که دوشد ز تو و غیر خورد \*\*\* هر که از غیر به نفع تو بدو شد مرد است  
مرد آن نیست دهد آبروی خویش به آب \*\*\* آن که جان تشنه دهد آب ننوشد مرد است  
گفت ژولیده حسین ابن علی موقع مرگ \*\*\* شهد عزت به جهان هر که بنوشد مرد است



## مشکل

اهل دنیا را ز دنیا دل بریدن مشکل است \*\*\* گل بدون نیش خار از شاخه چیدن مشکل است  
چشم بینا خوب و بد را می دهد از هم تمیز \*\*\* کور را تشخیص دیدن با ندیدن مشکل است  
زندگی بهر بشر خود یک کتاب آرزوست \*\*\* می توان خواندن به پایانش رسیدن مشکل است  
می توان زخم دو صد شمشیر را هموار کرد \*\*\* از کسی زخم زبان ناحق شنیدن مشکل است  
خون مردم را به زور زر توان در شیشه کرد \*\*\* لیک زهر از شیشه گردون چشیدن مشکل است  
عقل در گوش زلیخا گفت در بازار عشق \*\*\* با هوس ایمان یوسف را خریدن مشکل است  
مزد بی پروایی پروانه باشد سوختن \*\*\* بال و پر بگشا که بهر ما پریدن مشکل است  
گوشوار گوش کن پند من ژولیده را \*\*\* چون تو را چشم بصیرت نیست دیدن مشکل است

## غناى طبع

تا خورم صبح و مساء باده ز پیمانۀ خویش \*\*\* نزنم حلقه به در جز در میخانه خویش  
راستی پیشه کن ای شیخ که در مذهب ما \*\*\* ما را تا راست نگردد نرود لانه خویش  
نکنم بهر دو نان خم بر دونان سرخود \*\*\* تا که روزی خورم از همت مردانه خویش  
با کم و بیش بساز و به کسی تکیه مکن \*\*\* مور بر ملک سلیمان ندهد دانه خویش  
یوسف از دام هوس رست و زلیخا نخرید \*\*\* درس عبرت به بشر داد ز افسانه خویش  
گول هر خرقه به دوشی مخور ای دوست که شمر \*\*\* روز عاشور عبا داشته بر شانه خویش  
پیرو راه کسی باش که در خط علی است \*\*\* آشنا باش تو با مردم و بیگانه خویش  
هر چه گشتم من ژولیده ندیدم هوشیار \*\*\* در شگفتم چه کنم با دل دیوانه خویش

## ترک دنیا

راحت دنیا کلیدش ترک دنیا کردن است \*\*\* کار دنیا نیک و بد را جمع و منها کردن است  
حاصل روی زمین زیر زمین خوابیده است \*\*\* حاصل رنج فراوان گنج پیدا کردن است



با وجود مرگ هر کس کرد اظهار وجود \*\*\* سرخط دیوانگی خویش امضا کردن است  
نقش ما را دفتر حکمت بود آئینه دار \*\*\* معنی اش از نقش صورت درک معنا کردن است  
در حجاب خودستائی لحظه ای پنهان شدن \*\*\* چون حبایی خویشتن را محو دریا کردن است  
بهتر از صد باغ خرما وقف کردن بعد مرگ \*\*\* دانه ای خرما به دست خویش اهدا کردن است  
چاره ساز مشکل ما موقع بیچارگی \*\*\* یک گره از مشکل بیچاره ای واکردن است  
وقت تنگ است و مجال توبه کردن هست کم \*\*\* کار ما بیچارگان امروز و فردا کردن است  
داد دنیا را طلاق از این جهت مولای ما \*\*\* چون هدف از ترک دنیا فکر عقبا کردن است  
شاعر ژولیده می گوید دو صد بار دگر \*\*\* راحت دنیا کلیدش ترک دنیا کردن است

## رشک طور

ای دل بیا و خانه دل رشک طور کن \*\*\* جاری ز جام دیده خود اشک شور کن  
با عجز و لابه در بر خلاق بی نیاز \*\*\* روی نیاز از پی درک حضور کن  
قبل از مرور دفتر اعمال دیگران \*\*\* پرونده معاصی خود را مرور کن  
عمری قدم به وادی غفلت گذاشتی \*\*\* یک دم بیا به وادی عبرت عبور کن  
موی سیاه تو به تجاهل سفید گشت \*\*\* فکری برای رفتن یوم النشور کن  
بشکن سکوت ظلمت شب را بناله ای \*\*\* بگذر از مرز ظلمت شب کسب نور کن  
فردا مجال توبه و ترک گناه نیست \*\*\* امروز توبه نزد خدای غفور کن  
ژولیده از فراخی عالم چه فایده \*\*\* فکری برای ظلمت و تنگی گور کن

## بازی چرخ

نهال حرص بشر گر که بارور گردد \*\*\* زمینه ساز خطر در مسیر شر گردد  
حریص ماهی دریاست که فراخی طبع \*\*\* هر آن چه آب خورد باز تشنه تر گردد  
کلید قفل سعادت به دست و دل‌باز نیست \*\*\* به خیر خلق اگر خرج سیم و زر گردد

هر آن چه بیشتر از مال خود کنی انفاق \*\*\* امید عفو گناه تو بیشتر گردد

ص: 12

بروز قطره باران فتادگی آموز \*\*\* که چون ز اوج تنزل کند گوهر گردد

چو رفت عمر گران از کف انتظار مکش \*\*\* که آب رفته دوباره به جوی برگردد

به توبه کوش که فرصت ز دست خواهد رفت \*\*\* که از تغافل ما سودها ضرر گردد

بهشت را به جهان بهر گندمی مفروش \*\*\* گمان مکن از پسر رهرو پدر گردد

نظر به چشم حقارت مکن به ژولیده \*\*\* از آن بترس که چرخ زمانه برگردد

## نام نیک

دلا جز نیک نامی چیزی از انسان نمی ماند \*\*\* چنان که جز خدا در دهر جاویدان نمی ماند

اگر خضر پیمبر هم شوی این پند را بشنو \*\*\* که آب زندگی در چشمه حیوان نمی ماند

من از چاک گریبان عزیز مصر دانستم \*\*\* که ننگ افترا بر پا کی دامان نمی ماند

زلیخا را بگو تا آستین با خون دل شوید \*\*\* که یوسف تا ابد در گوشه زندان نمی ماند

من از شیب و فراز این جهان سفله فهمیدم \*\*\* که اوضاع جهان در کار خود یکسان نمی ماند

برون کن از سرت فکر گنه حتی به پنهانی \*\*\* که زیر ابر ماهی تا ابد پنهان نمی ماند

در ایام جوانی فکر فردای قیامت کن \*\*\* که در پیری برایت فرصت جبران نمی ماند

فلانی رفت امروز و تو هم فردا به دنبالش \*\*\* خدا را همتی کن کین جهان جان نمی ماند

من ژولیده می گویم دو صد بار دگر ای دل \*\*\* بجز نام نکو آثاری از انسان نمی ماند

## خزان

درد اگر کهنه شود آه فغان می گردد \*\*\* سوز اگر ساز کنی اشک روان می گردد

مفت از دست مده عمر گران را که اجل \*\*\* روز و شب در پی آن گرد جهان می گردد

این جهانی که تو بینی همه خواب است و خیال \*\*\* آخر این خواب تو را قاتل جان می گردد

تا توانی به جهان دست تهی دستان گیر \*\*\* که تهی دست تو از مال جهان می گردد

ظلم ظالم بخدا حاصل خاموشی ماست \*\*\* ترس چون جلوه کند گرگ شبان می گردد





چون شدی صاحب زر باد به غبغب مفکن \*\*\* که نصیبت عوض سود زیان می گردد

سفره دل بر هر ناکس و کس باز مکن \*\*\* تا که لب باز کند غنچه خزان می گردد

هر که حق گفت چو منصور سر دار سرش \*\*\* سبز از سرخی شمشیر زبان می گردد

## طومار

تا به کی از معصیت سازی سیه طومار را \*\*\* از کف خود می دهی تا کی حساب کار را

تا به کی با اسب غفلت عزم جولان می کنی \*\*\* سرسری مشمار کار صفحه پیکار را

دین به دنیا می فروشی بهر دیناری چرا \*\*\* چون کنی فردا چو از کف می دهی دینار را

نفس چون سرکش شود آه از دمارت می کشد \*\*\* تا به کی در دامن خود پرورانی مار را

گوهر و خرمهره را هرگز به یک میزان مسنج \*\*\* فرق بسیار است با گل نزد عاقل خار را

سوره یاسین به گوش ابلهان خواندن چه سود \*\*\* خصم خود بوجهل داند احمد مختار را

قبل از آنی که شود دل بسته مهر علی \*\*\* می کشد میثم به دوش خویش چوب دار را

فکر انسان گنج ها از مغز خود آرد برون \*\*\* گر کند پیدا کلید مخزن الاسرار را

شاعر ژولیده می گوید به آوای جلی \*\*\* تا به کی از معصیت سازی سیه طومار را

## آفتاب

بامدادان از افق گردد نمایان آفتاب \*\*\* چهره شب را کند در پرده پنهان آفتاب

سر ز بستر بر نمی دارد شکوه زندگی \*\*\* تا که سر بیرون نسازد از گریبان آفتاب

فیض بخش دیگران شو چون شدی صاحب مقام \*\*\* تا شوی آئینه دار خلق چونان آفتاب

خاکساری کن که در آئین ذره پروری \*\*\* خاک را زر می کند از بهر انسان آفتاب

می زند هر شب شبیخون بر سپاه شب که هست \*\*\* پاسدار نور و از ظلمت گریزان آفتاب

با طلوعش از غروب عمر ما دارد خبر \*\*\* پند عبرت می دهد بر این و بر آن آفتاب

تا دهد خلق جهان را مشق با هم زیستن \*\*\* روشنی بخشد بکوخ و کاخ یکسان آفتاب

تا نيفتادى ز پا افتادگان را دست گير \*\*\* تا كه چون شبنم دهد جاي ت بدامان آفتاب

همچو پيكي مى دهد با سوز و گرمائش خبير \*\*\* شاعر ژولیده را از سوز نيران آفتاب

ص: 14

## عاقبت

ای بشر تا کی به فکر روز عقبی نیستی \*\*\* گول دنیا را مخور چون اهل دنیا نیستی  
فرصت امروز را تا کی به فردا افکنی \*\*\* فکر امروزی که هستی کن که فردا نیستی  
کودکی رفت و جوانی طی شد و پیری رسید \*\*\* دیگران رفتند و تو غافل مهیا نیستی  
تا که هستی سرو قامت قامت خود را بگو \*\*\* تا ابد ایفاگر این نقش رعنا نیستی  
دیده را در محفل نامحرمان محرم مکن \*\*\* فرض کن چون کور مادرزاد بینا نیستی  
دستگیری کن که تا فردا نگردي زیر دست \*\*\* یار آن افتاده از پا شو که بر پا نیستی  
ناز کم تر کن به صورت سیرت زیبا بیار \*\*\* چند در اندیشه این زشت و زیبا نیستی  
دم ز مولا می زنی و عکس مولا می روی \*\*\* در شگفتم کز چه رو در خط مولا نیستی  
مهر مهر مرتضی راه نجات از آتش است \*\*\* تا به کی «ژولیده» فکر مهر و امضا نیستی

## سوز دل

افسوس که سوز دل ما را شرری نیست \*\*\* ما اهل دعائیم و دعا را اثری نیست  
گویند که در روز قیامت خبری هست \*\*\* ای وای که ما بی خبران را خبری نیست  
در کشمکش چرخ زمان مرد عمل باش \*\*\* کز حرف تو را روز قیامت ثمری نیست  
بر خانه دل راه مده غیر علی را \*\*\* کز غیر تو را در بر آتش سپری نیست  
گل گفت به بلبل که مشورنجه دل از خار \*\*\* کوتاه نظران را به محبان نظری نیست  
تا قافله مرگ از این رهگذر آید \*\*\* ایمن ز خطر هستی هر رهگذری نیست  
یک روز پسر وارث اموال پدر بود \*\*\* امروز پدر هست ولیکن پسری نیست  
امروز غنیمت شمر ای دوست که فردا \*\*\* فرصت پی اندیشه روز دگری نیست

## مرگ

ای بی خبر از قافله رهگذر مرگ \*\*\* غافل منشین در در گذر پر خطر مرگ

کشمکش غارت جان پیر خرد گفت \*\*\* فرقی نکند پیر و جوان در نظر مرگ

ص: 15

تا داس اجل رشته عمرت نبریده است \*\*\* بردار از این مزرعه زاد سفر مرگ  
بی رحم تر از مرگ در این دهر کسی نیست \*\*\* غافل مشو از کینه ضد بشر مرگ  
بر هم نرنی روز قیامت کف افسوس \*\*\* گر خورده نگیری تو به کار و هنر مرگ  
بر زور و زر خویش مکن تکیه که گویند \*\*\* فرقی نبود شاه و گدا را به بر مرگ  
از بهر تو و من نبود راه گریزی \*\*\* جز آن که شوی هم قدم و هم سفر مرگ  
در غارت جان بهر اجل روز و شبی نیست \*\*\* حتی ز علی روی نتابد سحر مرگ  
در وقت بلا هر خطری را سپری هست \*\*\* هرگز نشود بهر تو پیدا سپر مرگ  
(ژولیده) بگو تا همه خلق بدانند \*\*\* هر رهگذری می گذرد از گذر مرگ

## آرزو

نه گنج زر نه گوشه ویرانم آرزوست \*\*\* نه نغمه هزار و نه بستانم آرزوست  
در باغ آرزو همه دل بسته اند و من \*\*\* یک گل برای دلبر جانانم آرزوست  
هر کس که آرزو به دلش نیست بی دل است \*\*\* من آن چه را که خواست خدا آنم آرزوست  
نه طالب می ام نه به میخانه ها مقیم \*\*\* از بهر معرفت می عرفانم آرزوست  
خوفی مرا ز دوزخ و روز حساب نیست \*\*\* ترسی ز خشم خالق سبحانم آرزوست  
نه عاشق مقامم و نه محو احتشام \*\*\* ترک گناه و سرخط عنوانم آرزوست  
من نام گرم و منت دونان نخواستم \*\*\* رزق حلال و سفره احسانم آرزوست  
گر دست من تهی است بعالم عجب مدار \*\*\* فکر بلند و طبع غزل خوانم آرزوست  
(ژولیده ام) که از می حب علی و آل \*\*\* پیمان ای بخاطر پیمانم آرزوست

## شکار

طبع من در این غزل گوهر نثارت می کند \*\*\* آگه از بازی چرخ روزگارت می کند  
کز شکار گور گردد، پیشه ات صیّاد گور \*\*\* همچنان بهرام گور آخر شکارت می کند

چند روزی گر تو را باشد بعالم اعتبار \*\*\* عاقبت گرگ اجل بی اعتبارت می کند

ص: 16

همچو شمعی بر شب تار کسی هرگز مخند \*\*\* ورنه آهی روز را چون شام تارت می کند

روزگاری گر بکامت گشت چرخ روزگار \*\*\* باد در غبغب میفکن ورنه خوارت می کند

همچون یوسف نفس سرکش را اگر سازی مهار \*\*\* در حریم قرب خود حق پرده دارت می کند

چون زلیخا با هوس منشین ورنه روزگار \*\*\* در بر مخلوق و خالق شرمسارت می کند

در جهان با سرنوشت هیچ کس بازی مکن \*\*\* گر کنی بازیچه خود روزگارت می کند

از من «ژولیده» بشنو پند صائب را که گفت \*\*\* بندگی مسندنشین افتخارت می کند

### کلید

اگر انسان به کف آرد کلید قفل باور را \*\*\* مسلمان می کند با هیبت خود نفس کافر را

اگر از چهره اعمال ما حق پرده بردارد \*\*\* به آتش می کشد فریاد ما دیوان کیفر را

در این دنیای وانفسا که هر روزش بود محشر \*\*\* تجسم می کند امروز ما فردای محشر را

به دنیا دل مبند ای دل که این دیر آشنا همسر \*\*\* به آنی می کشد صدها هزاران چون تو شوهر را

به گرمای قیامت سرد مهری می کند غوغا \*\*\* که می سازد بدل بر کینه قهرش مهر مادر را

کمر بر خدمت خلق خدا امروز گر بندی \*\*\* ز دوزخ در ببندی و گشائی از جنان در را

فلا تقهر بخوان و از یتیمان دل نوازی کن \*\*\* که با یک قطره اشکش بشکند سد سکندر را

ز میدان گوی سبقت می برد «ژولیده» آن فردی \*\*\* که در دل پروراند بهر محشر مهر حیدر را

### یا بقیة الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ای آن که بود طالب دیدار تو چشمم \*\*\* از هجر تو گردیده گهربار تو چشمم

بارشته کلافی سر بازار محبت \*\*\* بنشستم و گردیده خریدار تو چشمم

تا آن که بچیند گلی از گلشن رویت \*\*\* باشد نگران بر سر بازار تو چشمم

ای یوسف زهرا به گدایت نظری کن \*\*\* دارد طمع از چشمه ایثار تو چشمم

تا کی به تمنای تو ای مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) موعود \*\*\* گریان شود از طعنه اغیار تو چشمم





چشمم شده بیمار نما گوشه چشمی \*\*\* درمان کند آن نرگس بیمار تو چشمم

از بهر رهائی دل خسته شتابی \*\*\* باز آی که گردیده گرفتار تو چشمم

«ژولیده ام» و منتظر دیده براهت \*\*\* ای آن که بود طالب دیدار تو چشمم

### آئینه قلب

خواب دیدم که می از جام پگاهم دادند \*\*\* شستشو آینه قلب سیاهم دادند

سال ها در بدر کوه و بیابان بودم \*\*\* خود ندانم که چه کردم که پناهم دادند

دوزخی بودم و ناگاه بهستی گشتم \*\*\* زان تجلی که به یک برق نگاهم دادند

گر دهندم به همه کون و مکان نفروشم \*\*\* خط راهی که به دربار الهم دادند

من که یک عمر زدم حلقه به در باز نشد \*\*\* یا علی گفتم و در میکده راهم دادند

این علی کیست که با بردن نامش به خلوص \*\*\* سرخط بندگی و عفو گناهم دادند

عهد کردم که رهی جز ره مولا نروم \*\*\* کز گدایی علی حشمت و جاهم دادند

همچو حافظ من ژولیده شدم اهل نجات \*\*\* آن شبی را که می از جام پگاهم دادند

### نافه گشا

غم منخور باد صبا نافه گشا خواهد شد \*\*\* ساحت دهر پر از شور و صفا خواهد

شد لبخند به لعل لب ما می روید \*\*\* گریه تبدیل به خندیدن ما خواهد شد

غم ایام ز غمخانه دل خواهد رفت \*\*\* غرق شادی و شعف ارض و سماء خواهد شد

باقی از عمر جهان گر که بماند یک روز \*\*\* گردش چرخ به کام دل ما خواهد شد

از پس پرده غیبت به دو صد جلوه گری \*\*\* گل نرگس به جهان جلوه نما خواهد شد

یوسف فاطمه در کعبه ندا خواهد داد \*\*\* زان ندا دادگه عدل به پا خواهد شد

قاتل فاطمه را می کشد از قبر برون \*\*\* تیغ او منتقم خون خدا خواهد شد

تیر جانسوز دعامان به هدف خواهد خورد \*\*\* از پس پرده برون روح دعا خواهد شد

کاخ شاهان جهان زیر وزبر خواهد گشت \*\*\* خلعت پادشهی زان گدا خواهد شد

گفت ژولیده همان بیت که حافظ گفتا \*\*\* نفس باد صبا نافه گشا خواهد شد

ص: 18

## حرم یار

آن گروهی که قدم در ره دادار زدند \*\*\* پشت پا بر نعم سفره اغیار زدند  
دین ندادند به دنیا و نکردند خلاف \*\*\* تا چو منصور انا الحق به سر دار زدند  
یوسف حسن قدم راز تقرب دیدند \*\*\* کوس رسوایی ما بر سر بازار زدند  
سال ها گوشه نشین در میخانه شدند \*\*\* تا که گلبوسه به پیمانہ دلدار زدند  
تا که دیدند حسین بن علی را تنها \*\*\* تن رها کرده و با دادن جان جار زدند  
هر که از جان گذرد جان جهان خواهد شد \*\*\* زین سخن گل به سر عالم اسرار زدند  
دل به دریا زدگانی که گذشتند از آب \*\*\* تشنه مردند و می از چشمه ایثار زدند  
خاک بودند و ابر قدرت افلاک شدند \*\*\* باده با صدرنشین حرم یار زدند  
طبع ناباور من تا که کند باورشان \*\*\* این عزیزان گل باور به سر خار زدند

## هزار دستان

قلم بدست من امشب هزار دستان است \*\*\* که واژه واژه شعرم حدیث مستان است  
بمیر تشنه ولی آبرو بر آب مریز \*\*\* که آبروی تو بهتر ز آب حیوان است  
بزن به شهر قناعت تو کوس استقلال \*\*\* که در قلمرو خود مور هم سلیمان است  
لیاقت است که معجز کند عصای کلیم \*\*\* و گرنه در کف کوران عصا فراوان است  
هدف ز قصه یوسف خلاصه اش این است \*\*\* که رمز عزت انسان به حفظ ایمان است  
طناب دار به گردن نهاد میثم و گفت \*\*\* گمان مکن که به جانان رسیدن آسان است  
قدم به وادی عرفان اگر نهی هشدار \*\*\* که پیر معرفت آموز شاه مردان است  
ندا دهید به پویندگان وادی عشق \*\*\* هزار خار مخیلان در این بیابان است  
بگو به شاعر ژولیده آن چه صائب گفت \*\*\* عنان نفس کشیدن جهاد مردان است

## محو صورت

محو صورت گشته ای ای غافل از معنا چرا \*\*\* غافلی از گیرودار روز واویلا چرا  
ماه رحمت رو به اتمام است و فرصت هست کم \*\*\* بهر توبه می کنی امروز را فردا چرا  
حق بروی ما و تو درهای رحمت کرده باز \*\*\* مانده ای در پشت در درمانده و تنها چرا  
عمر چون رفت از گفت دیگر نمی آید بدست \*\*\* غافلی از قیمت این دُر نا پیدا چرا  
ناخدای کشتی دل باش گر اهل دلی \*\*\* خویش را گم کرده ای چون قطره در دریا چرا  
ای که عمری از گنه بار جهنم بسته ای \*\*\* ره نمی پویی به سوی جنت المأوا چرا  
عاقبت گرگ اجل گیرد گریبان تو را \*\*\* زاد راهی بر نمی داری از این دنیا چرا  
هر که از حدش تجاوز می کند حدش زند \*\*\* می کنی بیرون تو از حد گلیمت پا چرا  
حق تو را دعوت به مهمانی خود کرده است و تو \*\*\* پیش این و آن کنی دست گدایی وا چرا

## لطف خدا

تو ای بنده لطف خدا را چه کردی \*\*\* به عهدی که بستی وفا را چه کردی  
به ماه مبارک به مهمانی حق \*\*\* تلافی آب و غذا را چه کردی  
سرخوان رحمت تو سی شب نشستی \*\*\* هوس های نفس دغا را چه کردی  
به وقت نیایش خدا را چه گفتی \*\*\* گه استجابت دعا را چه کردی  
دهن بستی و دیو شهوت نکستی \*\*\* بکشتی هوس را هوا را چه کردی  
عبارا فکندی تو سی شب به دوشت \*\*\* پس از عید فطر آن عبارا چه کردی  
به ترک خطا قول دادی خدا را \*\*\* به وقت تقاضا خطا را چه کردی  
خدا توبه ات را پذیرفت بر گو \*\*\* شکستی تو توبه خدا را چه کردی

## فیض رحمت

ای دل بیا و بر رخ خود فتح باب کن \*\*\* تقسیم رحمت است خدا را شتاب کن

تا کی به خواب غفلتی ای عبد روسیاه \*\*\* یک شب بیا ز دیده خود ترک خواب کن

ص: 20

ماهی که بار عام خدا داده خلق را \*\*\* خود را ز خوان نعمت حق کامیاب کن

تا کی اسیر نفس فرومایه ای بیا \*\*\* با پیروی ز پیر خرد انقلاب کن

بار سفر ز شهر گناهان خود ببند \*\*\* منزل بحکم توبه به شهر ثواب کن

کاری مکن که دست ندامت زنی به هم \*\*\* قبل از وقوع مرگ علاج عذاب کن

در دادگاه عدل مجال سؤال نیست \*\*\* قبل از شروع محکمه فکر جواب کن

فردا حساب کار ترا کس نمی دهد \*\*\* فکری برای پاسخ یوم الحساب کن

خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت \*\*\* کاخ طمع به فرق علایق خراب کن

حب علی و آل کلید نجات ماست \*\*\* با این کلید بر رخ خود فتح باب کن

«ژولیده» را ز آتش دوزخ هراس نیست \*\*\* این فیض را برو طلب از بوتراب کن

### رهسپر عمر

ای بنده بیا رهسپر باغ جنان باش \*\*\* یک لحظه در اندیشه عمر گذران باش

بلبل به گل از روی نصیحت به چمن گفت \*\*\* گل باش ولی با خبر از باد خزان باش

عمری سر خوان دگران خوردی و خفتی \*\*\* یک ماه بیا مطعم ماه رمضان باش

ماهی که در رحمت حق یکسره باز است \*\*\* غافل منشین منتظر رحمت آن باش

یک عمر به دنبال زر و سیم دویدی \*\*\* یک لحظه بیا محتسب سود و زیان باش

چون یوسف صدیق مکن پیروی از نفس \*\*\* از آتش دوزخ به جوانی نگران باش

یک عمر گنه کردی و طرفی تو نبستی \*\*\* یک توبه کن و ز آتش دوزخ به امان باش

مهمان خدا شو که خدا بنده نواز است \*\*\* از خالق خود در بر مخلوق نشان باش

بشنو سخن شاعر ژولیده که گوید \*\*\* بر آن چه خدا خواست تو راضی به همان باش

### تراشیدن

به وصل حق نرسد کس به خرقة پوشیدن \*\*\* به چشم غیر خدا را نمی توان دیدن

ملاک دیدن حق در اطاعت حق است \*\*\* ملاک طاعت حق از خداست ترسیدن

ص: 21

طلسم قتل ندانی بُود ندانستن \*\*\* کلید باب ندانستن است پرسیدن

ز نیش خار اگر زخم دست ما نشود \*\*\* گلی ز شاخ محبت نمی توان چیدن

در این سرای دو در سرسری سر متراش \*\*\* که کار تیشه دنیا بود تراشیدن

به سان مور سلیمان همت خود باش \*\*\* که سرفرازی انسان بود ز کوشیدن

بدون رنج به گنجی نمی رسد دستت \*\*\* که هست خرمن گندم ز بذر پاشیدن

حساب روز قیامت چنان دقیق بود \*\*\* که بیش کم نشود در زمان سنجیدن

### جامه فقر

جامه فقر خودای دوست به دیبا مفروش \*\*\* گوهر آبروی خویش به دریا مفروش

خاکساری کن و بر مسند عزت بنشین \*\*\* عزت آخرت خویش به دنیا مفروش

سعی کن وسوسه نفس فریبت ندهد \*\*\* با خرد باش و طلا را به مطلا مفروش

رنج زندان بخر و پرده ناموس مَدّر \*\*\* باش یوسف شرف خود به زلیخا مفروش

با کم و بیش بساز و هوس بیش مکن \*\*\* شرف و عزت خود را به تمنا مفروش

خاطرت جمع که عمر گذران می گذرد \*\*\* پس نکو جمع کن و جمع به منها مفروش

سعی کن زردی زر سرخی رویت نخرد \*\*\* دین به دینار در این دهر چو کالا مفروش

تا نرفتی ز جهان رهسپر رفتن باش \*\*\* فرصت امروز طلا هست به فردا مفروش

پند عبرت دهدت شاعر ژولیده مدام \*\*\* بهر زر دین خود ای دوست چو کالا مفروش

### باده در ساغر

اگر ساقی نباشد باده در ساغر نمی گردد \*\*\* نسوزد تا دلی چشمی به عالم تر نمی گردد

در این دنیا بی بر دل سپردن از تنگ مغزی است \*\*\* که بی بر هر دلی در این جهان دلبر نمی گردد

بروز آئینه دل پاک کن زنگ علایق را \*\*\* که هر دل بسته ای وابسته در محشر نمی گردد

اگر با تو نسازد چرخ بازیگر تو سازش کن \*\*\* که بی حکمت مدار چرخ بازیگر نمی گردد



مهیا کن تو ساز و برگ رفتن را کز این عالم \*\*\* بجایی می رود انسان که دیگر بر نمی گردد

عنان نفس سرکش را مکن از کف رها هرگز \*\*\* که آدم هم حریف نفس افسونگر نمی گردد

ص: 22

## عنان نفس

هر کس بدست نفس سپارد مهار خویش \*\*\* چون شام تیره تیره کند روزگار خویش  
منت پذیر خوان سلیمان نمی شود \*\*\* مانند مور هر که بکوشد بکار خویش  
پارا مکن ز حد گلیمت درازتر \*\*\* با کم بساز بیش مکن انتظار خویش  
خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت \*\*\* غافل مشو ز بندگی کردگار خویش  
دنیا طلب به وفق مرادش نمی رسد \*\*\* قارون یکی نبرد ز گنج هزار خویش  
آخر شکار گور چو بهرام می شوی \*\*\* صدها هزار گور کنی گر شکار خویش  
بر اسب آرزو چو نشستی بخود مناز \*\*\* هر مرکبی پیاده نماید سوار خویش  
فردا کسی حساب تو را پس نمی دهد \*\*\* امروز با حساب سبک کن تو بار خویش  
یک دم کتاب زندگی خود مرور کن \*\*\* تا پی بری به لایحه اعتبار خویش  
ژولیده باش و پیر خرد را مطیع باش \*\*\* هرگز بدست نفس مده اختیار خویش

## مناجات

نشسته ای تو بی خبر از رحمت خدا چرا \*\*\* بحق خویش می کنی تو بیوفا جفا چرا  
خدای کرده دعوتت که تا کند اجابتت \*\*\* پی اجابت دعا نمی کنی دعا چرا  
سحرگهان منادی ات ندا دهد در آسمان \*\*\* تو مست خواب غفلتی به وقت التجا چرا  
خدا نکرده گر خطا سرزده از تو بارها \*\*\* از او طلب نمی کنی برائت از خطا چرا  
جرم و گناه تا به کی روی سیاه تا به کی \*\*\* خصم اله تا به کی غفلت نابجا چرا  
طفل بُدی جوان شدی جوان بُدی خزان شدی \*\*\* چو پیر ناتوان شدی اطاعت از هوا چرا  
شرم و حیا، حیا کند ز لطف و رحمت خدا \*\*\* بحیرتم نمی کنی تویی حیا حیا چرا  
گرگ اجل به هیچ کس خط امان نمی دهد \*\*\* حساب خود نمی کنی تا نشدی فنا چرا  
تا که خدا ز رحمتش عفو کند گناه تو \*\*\* ترک ریا نمی کنی در بر کبریا چرا

قسیم نار و جنتش روز جزا علی بود \*\*\* نمی شوی تو پیرو علی مرتضی چرا

پیرو مرتضی علی کار خطا نمی کند \*\*\* اگر تو پیروی بگو خطا پس از خطا چرا

علی غذای خویش را به خلق بی نوا دهد \*\*\* جای غذا تو می زنی طعنه به بینوا چرا

علی برای سیم و زر عمر تلف نمی کند \*\*\* تو عمر خود تلف کنی بخاطر طلا چرا

ص: 23

نزنم جز در حق حلقه بدربار دگر \*\*\* نروم از بر او در بر دلدار دگر  
گرچه عمریست بدهکار خدایم اما \*\*\* نبرم دست طلب پیش طلبکار دگر  
بارالها نظری کن بمن گوشه نشین \*\*\* که مرا نیست به غیر تو هوادار دگر  
گرچه مستغرق دریای گناهم اما \*\*\* درد دل را نکنم غیر تو اظهار دگر  
من فروشنده بارگنهم می دانم \*\*\* غیر تو بار مرا نیست خریدار دگر  
توبه کردم که پس از این نکنم کار خطا \*\*\* رحمتی تا نکنم کار خطا بار دگر  
گر برانی ز درت بار دگر می آیم \*\*\* چه کنم جز تو ندارم به جهان یار دگر  
مانده ام من عقب از قافله عفو که نیست \*\*\* جز تو این قافله را قافله سالار دگر  
من ژولیده دو صد بار دگر می گویم \*\*\* نزنم جز در تو حلقه به در بار دگر

## یاد خدا

بشنو این پند گران قدر و فراموش مکن \*\*\* غفلت از مرگ و خداوند خطاپوش مکن  
گر کسی با تو بدی کرد تو نیکش پندار \*\*\* نیکی از هر که رسد بر تو فراموش مکن  
ضامن رزق تو تا خالق یکتاست بیا \*\*\* منت از خلق مکش نیش کسی نوش مکن  
تا در اندیشه تو شمع تفکر سوزد \*\*\* بهره بردار و تویی تجربه خاموش مکن  
با عروسی که خریدار دو صد دامادست \*\*\* خویش را بیهوده در دهر هم آغوش مکن  
خانه آخرت آباد کن ای خانه بدوش \*\*\* غفلت از خانه چوبین سر دوش مکن  
قبل از آنی که اجل شیشه عمرت شکند \*\*\* به رجزخوانی دنیای دنی گوش مکن  
تا که خیر است بسود تو مرو در پی شر \*\*\* روز را با عمل خویش سیه پوش مکن  
گوش کن شاعر ژولیده که لقمان فرمود \*\*\* روز و شب یاد خدا باش و فراموش مکن

به آهی می توان بر هم زنی اوضاع عالم را \*\*\* که موسی با عصایش می شکافت سینه یم را  
 اگر خواهی نجات از آتش دوزخ مشو غافل \*\*\* که یک غفلت از جنت می کند اخراج آدم را  
 نه هر داری که بر پا شد سرافرازی به بار آرد \*\*\* میان صد هزاران سر سرافرازی است میثم را  
 به میدان عمل گردد عیار هر کسی پیدا \*\*\* که علم بی عمل فاسد کند یحیی بن اکثم را  
 برو با گل عذاران همشینی کن نه با خاران \*\*\* که بنشانند به روی دیده خورشید شبنم را  
 عنان خاکساری را به آسانی مده از کف \*\*\* که کردی این عمل عرش آشیان عیسی بن مریم را  
 من ژولیده می گویم به نصّ آیه قرآن \*\*\* به آهی می توان بر هم زنی اوضاع عالم را

### طینت

گر بشر از چهره بردارد نقاب خویش را \*\*\* گیرد از افعال زشت خود جواب خویش را  
 گوی سبقت از خم چوگان عزّت می برد \*\*\* با خدا روشن کند هر کس حساب خویش را  
 پا ز مرز قاب او ادنا فراتر می نهد \*\*\* آن که داند ارزش حد و نصاب خویش را  
 گر ز گلخن هم بروید نزد مردم خار نیست \*\*\* می کند تا وقف مردم گل گلاب خویش را  
 آن که از خون ضعیفان خشت مالی می کند \*\*\* خشت کاخ دیگران سازد تراب خویش را  
 همچو یوسف نیست از کید حسودان در امان \*\*\* هر که سازد فاش پیش غیر خواب خویش را  
 هر که را خیری به مردم نیست از چاپ کتاب \*\*\* باید از آتش بسوزاند کتاب خویش را  
 شاعر ژولیده را در حشر رسوا می کند \*\*\* گر گنه از چهره بردارد نقاب خویش را

### حساب

نزد حق هر لحظه ای از عمر ما دارد حساب \*\*\* هر عمل کردی برای خود جدا دارد حساب  
 آن قدر میزان عدل داوری باشد دقیق \*\*\* ذرة المثلثالی از اعمال ما دارد حساب  
 چیره دستی بین که حتی نیت قبل از عمل \*\*\* در ضمیر حکم دیوان قضا دارد حساب



در ریاضی چون حساب جمع از منها جداست \*\*\* در جزا هم بیش و کم از هم جدا دارد حساب لازم و ملزوم هم هستند دست و پا اگر \*\*\* چون عمل آید سوای دست پا دارد حساب در قیامت نیش مار و نوش زنبور عسل \*\*\* آن به تلخی این به شهد جان فزا دارد حساب پای میزان عمل هر آشنا بیگانه است \*\*\* زآن که هر بیگانه ای با آشنا دارد حساب می دهد روزی رسان روزی و می گوید به ما \*\*\* روزی هر روزه ات روز جزا دارد حساب با خدای خود حساب خویش روشن کن که حشر \*\*\* عضو عضو ما و تو نزد خدا دارد حساب از مَنِ ژولیده بشنو تا توانی ای بشر \*\*\* از حساب خود مشو غافل که پا دارد حساب

## کار بهتر

در امور خیر شور نوجوانی بهتر است \*\*\* خیر اگر منجر به شر شد، ناتوانی بهتر است گرچه امداد ضعیفان آشکارا عیب نیست \*\*\* این عمل را گر کند انسان نهانی بهتر است خشک مغزان تن به زیر بار ذلت می دهند \*\*\* مرگ با عزّت تو را از زندگانی بهتر است بهر حفظ آبرو بگذشتن از آب حیات \*\*\* از برای ما ز عمر جاودانی بهتر است از قناعت حلقه در گوش سلیمان کن چو مُور \*\*\* کار کردن به ولیکن کاردانی بهتر است داروی هر درد از حق خواستن دانستن است \*\*\* بیشتر از آن چه می دانی بدانی بهتر است چون حریف مرگ در میدان قدرت نیستی \*\*\* بهره برداری تو را از عمر فانی بهتر است نان خشک خویش خوردن شاد و راحت زیستن \*\*\* بهر ما از مَنّت و ناز فلانی بهتر است فکر فردا کن امروز تو هم خواهد گذشت \*\*\* در عمل کوشیدن از گنج معانی بهتر است تا نیفتادی ز پا ژولیده کار خیر کن \*\*\* در امور خیر شور نوجوانی بهتر است

## فرهنگ

عیار عزّت هر ملتی به فرهنگ است \*\*\* که بیسوادی هر کس نشانه ننگ است اسیر لفظ مشو در عمل سخن دان باش \*\*\* وگرنه مضمّر مطرب هزار آهنگ است

کسی که علم ندارد چو طبل تو خالی است \*\*\* اگر که صاحب جاه و جلال و اورنگ است

ص: 26



مکن تو ترک وطن در وطن بدانش کوش \*\*\* که هر کجا بروی آسمان همین رنگ است  
زمینه ساز فرنگ است آن که می گوید \*\*\* مرو به کعبه که کعبه هزار فرسنگ است  
ز قیل و قال نشد بهره ای گرت حاصل \*\*\* برو به شهر خموشان اگر دلت تنگ است  
به اقتضای طبیعت جواب ها هوی است \*\*\* که مزد شیشه شکستن غرامت سنگ است  
بگو به شاعر ژولیده تا بگوید باز \*\*\* عیار عزّت هر ملتی به فرهنگ است

### نوش و نیش

چون توئی مونس جان نیش خسان نوش منست \*\*\* غم ایام چو قبر تو هم آغوش منست  
داغ تو حجله خون بسته به صحرای دلم \*\*\* لاله شرمنده ز داغ دل پر جوش منست  
چاه داند که چه گنجینه رازیست مرا \*\*\* قفل راز دل من این لب خاموش منست  
یاد تو کی رود از خاطر افسرده من \*\*\* حلقه بنده گی مهر تو در گوش منست  
یاد آن واقعه شوم چنانم که به دهر \*\*\* لذت هر دو جهان پاک فراموش منست  
روز من بی تو بود تیره تر از شام سیاه \*\*\* من سیاه پوش تو و شام سیاه پوش منست  
قطره اشک حسین و حسنت فاطمه جان \*\*\* شمع افروخته محفل خاموش منست  
خانه بر دوش غمت کرده چنانم که نسیم \*\*\* از پریشانی من یار قدح نوش منست

### فکر شانه

در مذاق اهل بینش حرف حق افسانه نیست \*\*\* درک اسرار حقایق کار هر دیوانه نیست  
منع می از ما کنی ای زاهد خودبین چرا \*\*\* تلخی می از گناه ماست از پیمانہ نیست  
رنج بازو باید انسان را که گنج آرد به کف \*\*\* ورنه ما را بهره ای از کندن ویرانه نیست  
این جهان دام است و انسان صید و شیطان در کمین \*\*\* فارغ از دام است مرغی را که حرص دانه نیست  
از قناعت گر گلیم پاره زیرانداز ماست \*\*\* حکمتی دارد که در گنجینه شاهانه نیست  
عشق چو عریان شود دیوانه سازد عقل را \*\*\* شمع را تاب و توان مردن پروانه نیست

گر پریشانم مَنِ ژولیده مو حیرت مکن \*\*\* آن قدر سرگرم دنیایم که فکر شانه نیست

ص: 27

## شُکرِ نعمت

شکر نعمت در قبال لطف باری لازم است \*\*\* هر که را یاری رسد بر خلق یاری لازم است  
خار و گل را آب از یک چشمه جاری می شود \*\*\* گر دهد روزی به کافر ذات باری لازم است  
باغبان را زحمت دی در بهاران رحمت است \*\*\* حاصل هر کار را نیروی کاری لازم است  
گر خورد از آب دریا سگ نمی گردد نجس \*\*\* با طهارت حفظ حُسن همجواری لازم است  
گر نخواهی راز تو از پرده گردد جلوه گر \*\*\* آشنایی بر رموز رازداری لازم است  
تیشه همچون کوه کن بر ریشه عمرت بزن \*\*\* زیر بار عشق رفتن پایداری لازم است  
ای که عمری در جهان چابک سواری می کنی \*\*\* بهر تو بر اسب چوبین هم سواری لازم است  
صبح روشن می شود آخر شب تاریک ما \*\*\* پس به عشق دیدنش شب زنده داری لازم است  
تا بگیرد پرده از رخ آن نگار شوخ چشم \*\*\* سال ها ژولیده را چشم انتظاری لازم است

## مردانِ حق

مردان حق را در جهان مشی و مرام دیگرست \*\*\* زیرا جهان هر لحظه ای تحت نظام دیگرست  
گیرم تمام این جهان گردد بنام تو سَند \*\*\* امروز از آن تو و فردا بنام دیگرست  
گیرم که شاهد زندگی در جام تو ریزد فلک \*\*\* امروز در جام تو و فردا بجام دیگرست  
گیرم که گردد گردش چرخ زمان در کام تو \*\*\* امروز در کام تو و فردا بکام دیگرست  
گیرم که مرغ بخت را کردی بدام خود اسیر \*\*\* امروز در دام نو و فردا بدام دیگرست  
گیرم که تابد روز و شب بر بام کاخ آفتاب \*\*\* امروز بر بام تو و فردا بیام دیگرست  
گیرم که خون خلق را نوشی بجای می بدان \*\*\* خون تو فردا باده گلنام جام دیگرست  
گیرم به روی مسند قدرت نشینی سال ها \*\*\* روزی تو صاحب منصب و روزی مقام دیگرست  
دنیاست ببر وحشی و بهر شکار آدمی \*\*\* یک لحظه با شد رام تو یک لحظه رام دیگرست  
ژولیده یک بار دگر گوید به آواز جلی \*\*\* مردان حق را در جهان مشی و مرام دیگرست



## رمز پیروزی

رمز پیروزی ز ما و من جدا گردیدن است \*\*\* رمز کسب سرفرازی بی ریا گردیدن است  
از خودی بیگانه گشتن مرد را مردانگی است \*\*\* آشنای با خدا در خود فنا گردیدن است  
در حریم قرب حق تنها ره محرم شدن \*\*\* بر رموز رازداری آشنا گردیدن است  
احتیاجی بر سلیمان گر نخواهی داشتن \*\*\* کار موران پیشه کردن خود کفا گردیدن است  
هر که گردد بی بها نزد خدایش ننگ نیست \*\*\* بی بهایی حاصلش شیخ بها گردیدن است  
مستجاب الدعوه بودن نیست کار هر کسی \*\*\* رمز آن اخلاص همراه دعا گردیدن است  
در جهان تنها کلید قفل درهای بهشت \*\*\* پیرو راه علی مرتضی گردیدن است  
رمز خاموشی آتش بر خلیل بت شکن \*\*\* متکی بر رحمت و لطف خدا گردیدن است  
رمز و راز بی نیازی از نیاز دیگران \*\*\* در جهان ژولیده آل عبا گردیدن است

## احتیاج

چنان که نفس بشر هست بر هوا محتاج \*\*\* هوا بود به تمنای نفس ما محتاج  
به اقتضای کرم آن چه هست در عالم \*\*\* به یکدگر همه هستند جز خدا محتاج  
گدای درگه حق شو که در مسیر زمان \*\*\* گدا به شاه بود شاه بر گدا محتاج  
خدا به قدر معیشت به ما دهد روزی \*\*\* که هر کسی به جهان است بر غذا محتاج  
چو نور چشم تو را هست قدردانی کن \*\*\* که جای دیده شود کور بر عصا محتاج  
اگر ز حد گلیمت برون نهی پا را \*\*\* شوی بدست گدایان به هر کجا محتاج  
حدیث مور و سلیمان دهد به ما سر مشق \*\*\* که تا نواست نگردي به بی نوا محتاج  
کسی به مُلک جهان بی نیاز می گردد \*\*\* که بی نیاز ز خلق است و بر خدا محتاج  
شعار شاعر ژولیده در جهان این است \*\*\* مباد آن که شود دست ما به پا محتاج

## تغافل

هر که خود را از تغافل بنده دل می کند \*\*\* بندگی بهر خدای خویش مشکل می کند  
با وجود حق مکن در دهر اظهار وجود \*\*\* چون تیمم را وجود آب باطل می کند  
با خدا کاری ندارد آن که کارش رویراست \*\*\* ناخدا در وقت طوفان یاد ساحل می کند  
می کند گلزار رحمت آتش نمرود را \*\*\* آن که در سختی خدا را یاد از دل می کند  
هر که بر کوی تقرب می شود نزدیک تر \*\*\* بیشتر دوری ز فعل فکر غافل می کند  
دوستی با آدم نادان مکن کز جهل خویش \*\*\* آب شیرین را به کامت زهر قاتل می کند  
راز دل با آدم فرصت طلب هرگز مگو \*\*\* کز برای صید ماهی آب را گل می کند

## فناي ظلم

هر دولتی که ملت خود را ستم کند \*\*\* ملت چو تیشه ریشه او را قلم کند  
بیچاره ملتی است که پیوسته انتقاد \*\*\* از کار عدل و داد برای شکم کند  
بر تیغ آفتاب رسد دست آن که دل \*\*\* آسوده از علایق جمع درم کند  
اسلام مکتبی است که بر ضد سودجو \*\*\* در هر زمینه قامت خود را علم کند  
مورا چنان به راحتی از ماست می کشد \*\*\* بی آن که ذره ای ز قدح ماست کم کند  
یک دم بیا که قوت بازوی هم شویم \*\*\* تا حکم خود کفائی ما را رقم کند  
منت پذیر همت خود باش همچو مور \*\*\* تا قامت نعم سر خوان تو خم کند  
زنهار در کشاکش این جو قیرگون \*\*\* کاری بکن که فارغت از بیش و کم کند  
ژولیده غم مخور که خدا کشور تو را \*\*\* آباد و سرفراز ز راه کرم کند

## هتک حرمت

تا هتک حرمت از حریم بو تراب شده \*\*\* بر غربت علی دل زهرا کباب شد  
ای شیعه ناله کن که ز بیداد بعثیان \*\*\* در باب شهر علم نبی فتح باب شد



صدام تا یه قبر حسینش گلوله بست \*\*\* یک باره آسمان به سر ما خراب شد  
خون گریه کن که تربت ارباب ما حسین \*\*\* آماج توپ و ترکش و تیر شهاب شد  
زینب کجاست تا که بیند به چشم خویش \*\*\* قبر برادرش به یم خون خضاب شد  
باد صبا به مهدی ما تسلیت بگو \*\*\* کز فرط ظلم خون بدل شیخ و شاب شد  
بی حرمتی به تربت عباس نامدار \*\*\* از بهر محو مکتب و اسلام ناب شد  
عرش خدا به لرزه درآمد بسان بید \*\*\* چشم فلک چو چشمه زمزم پر آب شد  
آید صدای ناله ز نیزار نینوا \*\*\* آن سان که گل ز داغ بهاران گلاب شد  
ژولیده شو خموش کزین ماتم عظیم \*\*\* یک باره آسمان به سر ما خراب شد

## نون لنا

هر که گردد خاکسار خلق والا می شود \*\*\* قطره از افتادگی واصل به دریا می شود  
در الفبا آبه تنهائی نگرده آشکار \*\*\* حرف بر هم متصل چون گشت خوانا می شود  
لاف دانائی زدن تنها ملاک علم نیست \*\*\* از عمل معیار علم هر که پیدا می شود  
رمز زیبائی یوسف نیست صورت سیرت است \*\*\* ورنه با پیرایه هر عفریته زیبا می شود  
نزد ارباب هنر پیدا شود قدر هنر \*\*\* موی اگر باشد میان شیر رسوا می شود  
تا ولایت هست هستی واژای پر محتواست \*\*\* نون اگر گردد مجزا از لئا لا می شود  
آسیای مرگ انسان هم ز روی نوبت است \*\*\* نوبت ما گر نشد امروز، فردا می شود  
بشنو از مولا علی این پند روح افزا که گفت \*\*\* هر کسی گردد خدا را عبد مولا می شود  
آفرین ژولیده بر طبع خدادادی تو \*\*\* کز صفای شعر تو هر پیر برنا می شود

## جوهر توان

کسی که در تن خود جوهر توان دارد \*\*\* به احتیاج به امداد این و آن دارد  
به میزبانی رازق کسی که شد عارف \*\*\* نمی خورد غم روزی که میهمان دارد



نمک شناسی سگ درس عبرت است تو را \*\*\* که پاس حرمت یک تکه استخوان دارد

ص: 31

کسی که پیر خرد را امین راه کند \*\*\* به پیریم که رسد رهبری جوان دارد  
نمی کشد به جهان منت از سلیمان هم \*\*\* کسی که شیوه موران در این جهان دارد  
اسیر خشم طبیعت نمی شود هرگز \*\*\* کسی که مهر و محبت به دیگران دارد  
کسی به وفق مرادش زمانه می گردد \*\*\* که از صفای مریدان حق نشان دارد  
غلام همت آنم که وقت تبت کار \*\*\* هر آن چه در دل او هست بر زبان دارد  
برای فتح هدف بر خدا توکل کن \*\*\* که تیر بهر هدف تکیه بر کمان دارد  
به شاخسار سعادت نمی رسد دستش \*\*\* کسی که در حق ژولیده بدگمان دارد

## عقده دل

عقده دل با سرشک دیده گان وا می شود \*\*\* زخم چون مرهم پذیرا شد مداوا می شود  
چشم خواب آلوده را یک لحظه از هم باز کن \*\*\* تا ببینی از چه راهی غوره حلوا می شود  
شادی امروز چون دیروز تو خواهد گذشت \*\*\* فکر فردا کن که امروز تو فردا می شود  
ترک خواهش های نفسانی جهاد اکبر است \*\*\* چون هوا از سر برون شد عبد مولا می شود  
مرد گر پوشد لباس شرم در شهر هوس \*\*\* همچو یوسف چیره بر عشق زلیخا می شود  
بهر روز واپسینت کن پس انداز و بدان \*\*\* چشمه نهر و نهر رود و رود دریا می شود  
عضو عضو ما علیه ما گواهی می دهند \*\*\* حکم حد هر کسی آن روز اجرا می شود  
اهل غفلت می زند بر هم کف افسوس را \*\*\* مشت او گر بسته باشد خود بخود وا می شود  
غم منخور ژولیده کز عشق تولای علی \*\*\* از حساب ما گنه آن روز منها می شود

## پختگی

وه چه بدبخت است آن که بنده زر می شود \*\*\* بنده زر هر که گردد خصم داور می شود  
آدمیت را خدا بنهفته در بای بشر \*\*\* گر که برداری تو بای از بشر شر می شود  
مرد آن باشد که با مردم بوقت امتحان \*\*\* چون برادر در غم و شادی برابر می شود

پخته کن در کوره اندیشه فکر خام را \*\*\* در صدف چون قطره گردد پخته گوهر می شود

ص: 32

خار و خس را حاصلی نبود به غیر از سوختن \*\*\* گل اگر باشد به گلخن هم معطر می شود  
در جوانی بکر همچون غنچه نشگفته باش \*\*\* هر گلی گردد شکوفا زود پرپر می شود  
با کسی بنشین که بشکسته است مینای هوس \*\*\* کز هوسرانی بشر از خاک کم تر می شود  
اختیار نیک و بد را حق به دستت داده است \*\*\* هر چه می خواهی بکن چون ثبت دفتر می شود  
پرده دار حرمت خود باش ای ژولیده مو \*\*\* پرده ها بالا ز کارت روز محشر می شود

## ترس

ترس چون آید شجاعت را فراری می دهد \*\*\* شیر هم گر در قفس افتد سواری می دهد  
گریه مظلوم رمز خنده ظالم بود \*\*\* قدرت طغیان سیل ابر بهاری می دهد  
در بر دون همتان هرگز مکن اظهار عجز \*\*\* چون به جای سرفرازی بر تو خواری می دهد  
آبیاری کن درخت همت مردانه را \*\*\* قوت ما را برزگر از آبیاری می دهد  
بر در دربار کس جز درگه خالق مرو \*\*\* چون جواب غیر را هم ذات باری می دهد  
از برای آب جویی آبروی خود مریز \*\*\* چون فنای آبروی اعتباری می دهد  
سرفرازی کن تو هم چون میثم خرما فروش \*\*\* کز فراز دار درس پایداری می دهد  
در جوانی فکر پیری کن که در پیری تو را \*\*\* آن چه کردی در جوانی شرمساری می دهد  
چون ندارد شاعر ژولیده کالای دگر \*\*\* این غزل را بر رفیقان یادگاری می دهد

## سوز دل

نبارد تا که باران نخل بار آور نمی گردد \*\*\* نسوزد تا که دل از اشک چشمی تر نمی گردد  
بسوز ای دل که بارد اشک از چشم گنهکارت \*\*\* که بی شبنم گلی خوشبو و جان پرور نمی گردد  
کلید قفل باب استجابت در پشیمانی است \*\*\* پشیمان چون گنهکاری شود کیفر نمی گردد  
از این مزرع برای روز عقبا حاصلی بردار \*\*\* که هر کس رفت از دنیا به دنیا بر نمی گردد  
سر بی فکر بر تن داشتن نوعی گرانباری است \*\*\* به تقلید سخن طوطی سخن گستر نمی گردد

خلیل آسا در آتش شو عیار خویش کامل کن \*\*\* که هر سنگی برون از کوره گردد زر نمی گردد

ص: 33

به میدان عمل دعوی بی جا می شود ثابت \*\*\* عمل چون نیست ما را حرف ما باور نمی گردد  
به طوفان حوادث هر کسی را تاب رفتن نیست \*\*\* که هر دریانوردی نوح پیغمبر نمی گردد  
صدف لب را گشود و گفت کوتاه کن سخن زیرا \*\*\* ز صدها قطره باران یکی گوهر نمی گردد  
مَن ژولیده می گویم بفکر توشه ره باش \*\*\* که تا باران نبارد نخل بار آور نمی گردد

## ساحل

خوش آن فردی که اغفال هوای دل نمی گردد \*\*\* اگر گردد به حق، حق به حق واصل نمی گردد  
مخور هرگز فریب زرق و برق مال دنیا را \*\*\* که از مال جهان کام دلی حاصل نمی گردد  
برای توبه کردن هم لیاقت شرط می باشد \*\*\* قبول توبه از هر شخص ناقابل نمی گردد  
در این دنیای وانفسا به فکر توشه ره باش \*\*\* که خار و خس تو را شمع ره منزل نمی گردد  
علی درباره حق گفت گرچه حرف حق تلخست \*\*\* بگو حق را که احقاق حق از باطل نمی گردد  
زیان راست هم بهر انسان سود می بخشد \*\*\* که گرد سود کاذب آدم عاقل نمی گردد  
برو سیر تکامل در مسیر حُب مولا کن \*\*\* که بی حُب علی ایمان کس کامل نمی گردد  
یکن کاری که گردی شامل لطف خداوندی \*\*\* که از لطف کسی آسان تو را مشکل نمی گردد  
بگو ژولیده را خود ناخدای کشتی دل باش \*\*\* که بهر کشتی ات هر صخره ای ساحل نمی گردد

## زیان

سود از آنست که بر خلق زیانش نرسد \*\*\* گر رسد غیر زیان از دگرانش نرسد  
نخورد بر هدف آن تیر به هنگام شکار \*\*\* تا توانی به تن از قوس کمانش نرسد  
هر که بیرون کند از حد گلیمش پا را \*\*\* به مراد دل و بر خط نشانش نرسد  
گرم کن بزم محبت که بزرگان گفتند \*\*\* گل بگلخانه گزند ز خزانش نرسد  
تا توان است تو را یار تهیدستان باش \*\*\* درک این نکته کند آن که توانش نرسد  
«مرد غیرت ندهد آبروی فقر به باد» \*\*\* «روزه تبت کند آن روز که نانش نرسد»

آدمی می شود از کرده پشیمان که ز جهل \*\*\* عمر ارزان بفروشد به گرانش نرسد

ص: 34

مرد عاقل نکند تکیه بر این کهنه رباط \*\*\* تا که از ریزش آن صدمه به جاننش نرسد

نیش ها نوش به کامش شود از گردش چرخ \*\*\* آن که بر خلق جهان زخم زبانش نرسد

من ژولیده به آوای جلی می گویم \*\*\* سود از آنست که بر خلق زیانش نرسد

## عمل

قدر نوش از نیش زنبور عسل پیدا شود \*\*\* ارزش ما پای میزان عمل پیدا شود

بر نبی وابسته بودن شرط عصمت نیست چون \*\*\* عایشه قدرش به مصداق جمل پیدا شود

قدر هر چیزی شود پیدا به میدان عمل \*\*\* چون عصا قدرش به دست کور و شل پیدا شود

جای حق باطل نشیند چون شود حق گوشه گیر \*\*\* شیر چون شد صید روباه دغل پیدا شود

از محبت هر بنایی هست خالی از خلل \*\*\* بی محبت چون شود انسان خلل پیدا شود

اکثریت ار به قرآن گفته حق لا یعلمون \*\*\* گوهر علم و عمل نزد اقل پیدا شود

علت پیدایش انسان ز روی حکمت است \*\*\* ارزش هر حکمتی هم از علل پیدا شود

دولت هر دولتی از دسترنج ملت است \*\*\* دولت از ظالم شود داد از ملل پیدا شود

عنقریب از بهر نابودی صدام پلید \*\*\* غم مخور ژولیده چون گرگ اجل پیدا شود

## ما و من

گرم دنیا چون که گردد فکر کودن می شود \*\*\* با تفکر چلچراغ علم روشن می شود

در منای قرب حق ما و منی را راه نیست \*\*\* علت دوری خلقی از خدا من می شود

مرغ دزدی عاقبت از ما شتر را می برد \*\*\* محتسب هم گر بگیرد رشوه رهن می شود

گر که بشماری گنه را خرد می گردد بزرگ \*\*\* آه چون گردد به سینه حبس شیون می شود

مور را با دانه چون دیدی بچشم کم مبین \*\*\* دانه دانه چون که گردد جمع خرمن می شود

دوست گردد از محبت دشمن جانی تو را \*\*\* بی محبت چون که باشی دوست دشمن می شود

نیک اگر بد را کند نیکو نبیند روز بد \*\*\* گل به گلخن هم اگر روید گلشن می شود



در مسیر عشق‌بازی می‌ثم تمار گفت \*\*\* سرافرازی از سری باشد که بی تن می شود

شاعر ژولیده دل تا در دلش مهر علی است \*\*\* دوزخی هم گر بود از قهر ایمن می شود

ص: 35

## میهمان

به عالم آن کسی محتاج این و آن نمی گردد \*\*\* که از بهر دو نان فرمانبر دونان نمی گردد  
لیاقت باید انسان را وگرنه هر نصارائی \*\*\* مسلمان می توان گردد ولی سلمان نمی گردد  
ضررها را بیا قبل از وقوع مرگ جبران کن \*\*\* که این خسران پس از مرگ کسی جبران نمی گردد  
به تهمت می توان پیغمبری را کرد زندانی \*\*\* ولی آلوده هرگز پاکی دامن نمی گردد  
به پایان می رسد امروز ما یا تلخ یا شیرین \*\*\* به فردا فکر کن فردای ما پایان نمی گردد  
مَنْ ژولیده تا هستم گدای حضرت زهرا \*\*\* دلم در روز محشر در پی جانان نمی گردد

## خرمن

سوز آهی چلچراغ دیده روشن می کند \*\*\* آه صاحب درد خون در جام شیون می کند  
با تحمل تلخی ایام شیرین می شود \*\*\* زن به وقت بارداری هیچ را من می کند  
در بر دشمن مجهز شو که هنگام دفاع \*\*\* حفظ جان جنگجو در جنگ جوشن می کند  
با شراب مفت قاضی را قضاوت مشکل است \*\*\* شحنه را وقت حراست رشوه رهن می کند  
نفس چون گردد مطیع عقل در شهر هوس \*\*\* یوسف گل پیرهن را پاک دامن می کند  
بر سر خوان سلیمان هست خالی جای مور \*\*\* دانه ها را تا درون لانه خرمن می کند  
نازم آن طبع بلندی را که جای گوشت آب \*\*\* بهر حفظ آبروی خود به هاون می کند  
چون گدا بهر دو نان تأیید دونان را مکن \*\*\* کار کن چون کار انسان را تهمت می کند  
از مَنْ ژولیده بشنوز آه مظلومان بترس \*\*\* ورنه با آهی تو را در گور مسکن می کند

## مادر

تویی ودیعه با جان برابرم مادر \*\*\* سحاب رحمت آلاله پرورم مادر  
قسم به مهر و محبت قسم به پاکی گل \*\*\* محبت تو کند گرم سنگرم مادر  
تو کیستی که صفابخش پای توست بهشت \*\*\* که این کلام بود از پیمبرم مادر



به شیر پاک تو آب و گلم بود ممزوج \*\*\* که مست از می ساقی کوثرم مادر  
تو آن الهه عشقی که زیر چرخ کبود \*\*\* به پیش عشق تو از خاک کم ترم مادر  
رهین شیر توام من که در دیار ادب \*\*\* سخن قیام کند در برابرم مادر  
به واژه واژه شعرم حلاوتی است دگر \*\*\* که شهد عشق تو باشد به ساغرم مادر  
شعار شاعر ژولیده تا ابد اینست \*\*\* غلام حلقه بگوش تو مادرم مادر

### خشم

در وقت خشم تاب و توان را نگاهدار \*\*\* از حرف زشت مُهر دهان را نگاهدار  
در دست تو سپرده خدا اختیار نفس \*\*\* محکم به دست خویش عنان را نگاهدار  
سره‌های سبز رفته به باد از زبان سرخ \*\*\* گر طالب سری تو زبان را نگاهدار  
هر لحظه ای که می گذرد بر تو پر بهاست \*\*\* قدر بهای عمر گران را نگاهدار  
خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت \*\*\* از معصیت تو فکر جوان را نگاهدار  
روز حساب تا نشوی در جواب لال \*\*\* این جا حساب سود و زیان را نگاهدار  
حق را بگو اگر چه به تکفیر می کشد \*\*\* این را بخواه و حرمت آن را نگاهدار  
وقت دفاع در بر شمشیر بد زبان \*\*\* تیغ زبان و حدّ بیان را نگاهدار  
ژولیده بارها به تو تأکید می کند \*\*\* در وقت خشم تاب و توان را نگاهدار

### بُعد منزل

ای دل از دوری راه و بُعد منزل غم مخور \*\*\* می کند این کاروان طی مراحل غم مخور  
ناخدای کشتی دل باش و از طوفان مرنج \*\*\* کشتی ما می رسد آخر به ساحل غم مخور  
شام تاریک تو روشن شود دل بد مکن \*\*\* می شوی پروانه آن شمع محفل غم مخور  
چند روزی گر کند باطل حکومت شاد باش \*\*\* عاقبت حق می نشیند جای باطل غم مخور  
چند سالی گر به زندان غمش هستی دچار \*\*\* می شوی از قید غم آزاده ای دل غم مخور

گر به عالم مشکلی داری خدا را صبر کن \*\*\* یوسف زهرا نماید حل مشکل غم مخور

این قدر از طعنه اغیار خون دل مخور \*\*\* کام دل آخر شود از یار حاصل غم مخور

ص: 37

## خضر راه

آشنا شو با خدا با ناخدا بیگانه باش \*\*\* با کسی پیمان چو بستی بر سر پیمانۀ باش  
از پی آزار خلقی پر مزن همچون مگس \*\*\* در محبت سینه چاک خلق چون پروانه باش  
با جهاد نفس چون مردان حق آزاده شو \*\*\* دام را اول ببین آن گه بفکر دانه باش  
شادی خلقی به خلق بد چرا برهم زنی \*\*\* در پریشانی رفیق خلق همچون شانه باش  
خضر راهت می شود در کارها فکر سلیم \*\*\* در امور زندگی چون مردم فرزانه باش  
از سبوی کس مخور آبی که ریزد آبرو \*\*\* نان خشک خویش خور در بندگی مردانه باش  
تکیه کردن چون حیابی بر هوا از ابلهی است \*\*\* از هوا بگذر چو گوهر زینت جانانه باش  
سعی کن دل را صفا بخشی به نور معرفت \*\*\* عارف بر حق، حق و نام جاویدانه باش  
طالب گنج قناعت باش و با طبع بلند \*\*\* بی نیاز از زرق و برق سفره شاهانه باش  
از من ژولیده بشنو ای بخود خواهی اسیر \*\*\* آشنا شو با خدا با ناخدا بیگانه باش

## ناخدای دل

تا توانی کاسه لیس سفره دونان مباح \*\*\* نان خشک خویش خور محتاج این و آن مباح  
تقویت کن همچون موران طبع دور اندیش را \*\*\* خود سلیمان باش و کس را تابع فرمان مباح  
با رفیق چاپلوس و با حریف خود پرست \*\*\* گر ز غم لبریز شد پیمانۀ هم پیمان مباح  
همچو گل با خار گر همدم شدی محرم مشو \*\*\* باش با مردم ولی چون مردم نادان مباح  
فیض بخش دیگران چون پرتو خورشید باش \*\*\* همچو خفاشان ز فیض نور روگردان مباح  
همچو یوسف پاک دامن باش از زندان مترس \*\*\* با جهاد نفس سلطان باش و در زندان مباح  
اهل تقوا چون ندارد بیم می خندد به مرگ \*\*\* مرد باش و وقت مردن دیده گریان مباح  
کشتی دل را مجهز کن به امید خدا \*\*\* چون وزد باد ملایم غافل از طوفان مباح  
از من ژولیده بشنو در مسیر زندگی \*\*\* غافل از روز حساب و سنجش میزان مباح



## قلب

قلب چون آرد به میزان تو سن کردار خویش \*\*\* وقف مردم می کند تا وقت مردن کار خویش  
قلب می باشد سه نوع و از سه راه مختلف \*\*\* گرم می سازد برای آدمی بازار خویش  
گاه انسان را کند در دام این دنیا اسیر \*\*\* می کند افزون بلا زین شیوه و رفتار خویش  
گاه از بیم جهنم گاه از بهر بهشت \*\*\* بهر عقبی می کند یک زمره ای را یار خویش  
قلب آن باشد که گردد پیرو راه علی \*\*\* تا کشاند میثم تمار را بر دار خویش  
گرد بر آئینه قلب تو نشیند به دهر \*\*\* گر نسازی قلب را جولانگه اغیار خویش  
از من ژولیده بشنو این گرامی پند را \*\*\* بر سیه قلبان مده در زندگی افسار خویش

## قبولی

هر که خواهد وصل جانان دوری از جان بایدهش \*\*\* گنج را صاحب شدن رنج فراوان بایدهش  
هر که خواهد راه یابد در دبیرستان عشق \*\*\* مهر تأیید قبولی از دبستان بایدهش  
در حریم قرب حق راحت طلب را راه نیست \*\*\* زانکه پا را زخم از خار مگیلان بایدهش  
گر هوس عریان شود بهر گریز از دست آن \*\*\* همچو یوسف قدرتی مافوق ایمان بایدهش  
از توکل آتش نمرود هم گل می کند \*\*\* هر که خواهد گل نشانی از گلستان بایدهش  
کشتی دل را به عالم ناخدایی همچو نوح \*\*\* سینه چاکی در بر امواج طوفان بایدهش  
کام دل از حوریان حاصل نمودن مفت نیست \*\*\* مرگ شهوت ترک جان پاکی دامان بایدهش  
هر مسلمانی نگردد از تبار اهل بیت \*\*\* این عبا را پاکبازی مثل سلمان بایدهش

## دروغ

نقشه ها دارد به زیر سر برای ما دروغ \*\*\* می کند با نقشه خود فتنه ها بر پا دروغ  
شخص کاذب با خدایش می کند اعلان جنگ \*\*\* زانکه باشد دشمنی با خالق یکتا دروغ  
پای میزان عمل در دادگاه عدل حق \*\*\* حکم محکومیتت را می کند امضا دروغ





در حدیثی حضرت صادق چنین فرموده است \*\*\* ره نباید در ضمیر شیعیان ما دروغ  
گفت پیغمبر به سلمان این کلام نغز را \*\*\* در قیامت دوزخی گردد بهشتی با دروغ  
راستان را دوست می دارد خدای راستین \*\*\* راست بر گو تا نگرداند ترا رسوا دروغ  
مار گردد از برای رفتن در لانه راست \*\*\* جز کجی سودی ندارد از برای ما دروغ  
با دروغی می توان ریزی تو خون خلق را \*\*\* مهر کن لب را که می اندازدت از پا دروغ  
راست برگو تا شوی ژولیده پاک و رستگار \*\*\* چون کند با نقشه خود فتنه ها بر پا دروغ

## مرگ

ای بی خبر ز توطئه رنگ رنگ مرگ \*\*\* غافل نشسته ای ز چه روز از شرنگ مرگ  
فکری بکن که بهر تو راه گریز نیست \*\*\* در این سرای عاریت آخر ز چنگ مرگ  
از بس که چیره دست بود در شکار جان \*\*\* هرگز خطا نرفته بعالم خدنگ مرگ  
تسلیم شو وگرنه حریفش نمی شوی \*\*\* زیرا شکست راه ندارد به جنگ مرگ  
تا فرصتی است از گنه خویش توبه کن \*\*\* غافل مشو ز آمدن بیدرنگ مرگ  
بر هیچ کس نگاه ترحم نمی کند \*\*\* زیرا که نیست کشتن ما عار و ننگ مرگ  
ای سنگ دل که رحم بخود هم نمی کنی \*\*\* پیشانی تو می خورد آخر به سنگ مرگ  
برگشتن تو هست در این خاکدان محال \*\*\* گیری اگر تو جای در آغوش تنگ مرگ  
ژولیده را بگو که بگوید بخویشتن \*\*\* غافل نشسته ای از چه روز از شرنگ مرگ

## غافل بودن

هماره آزو هوا هست و ما نمی دانیم \*\*\* همیشه خوف و رجا هست و ما نمی دانیم  
همیشه سدره آدمی بسوی بهشت \*\*\* سپاه نفس دغا هست و ما نمی دانیم  
رای رفع مهمات هر گرفتاری \*\*\* مدام لطف خدا هست و ما نمی دانیم  
کمان تیر اجابت به شاهراه هدف \*\*\* در انتظار دعا هست و ما نمی دانیم

برای توبه هر بنده گنهکاری \*\*\* در مکالمه با هست و ما نمی دانیم

ص: 40

در انتخاب ره خود مخیر است بشر \*\*\* چنان که خیر و خطا هست و ما نمی دانیم

به غیر ذات الهی که تا ابد باقیست \*\*\* هر آن چه هست فنا هست و ما نمی دانیم

اجل ز بردن ما نیست لحظه ای غافل \*\*\* همیشه در پی ما هست و ما نمی دانیم

برای آن که رسد آدمی به اوج کمال \*\*\* همواره خط رضا هست و ما نمی دانیم

شعار شاعر ژولیده در جهان اینست \*\*\* همیشه وقت دعا هست و ما نمی دانیم

## خردمندی

گر خردمندی از نفس فتنه جو تمکین مکن \*\*\* نفس سرکش را بکش بار گنه سنگین مکن

این جهان گر چند روزی عرصه جولان توست \*\*\* لحظه ای غفلت از مرگ و مرکب چوبین مکن

کم تر از موری مباش و با قناعت شاد باش \*\*\* از برای مال دنیا خویش را غمگین مکن

من نگویم ترک دنیا کن برای آخرت \*\*\* زندگانی کن ولی ترک امور دین مکن

سفره رنگین کرده بهرت حور در باغ بهشت \*\*\* سفره را از آتش دوزخ دگر رنگین مکن

تلخ و شیرین است پا تا سر بشر را زندگی \*\*\* چون که تلخ آید به خسرو شکوه از شیرین مکن

روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار \*\*\* باد در غبغب میفکن اخم خود پرچین مکن

گر تو را نوشی نباشد لا اقل نیشی مزین \*\*\* خویشتن داری کن و مهر خودت را کین مکن

چون کنی تمرین توبه زود عادت می کنی \*\*\* از من ژولیده بشنو ترک این تمرین مکن

## آه سرد

آه سرد از سینه های تنگ می آید برون \*\*\* نیمه شب از درد صد آهنگ می آید برون

ریشه جهل و عقب افتادگی بی دانشی است \*\*\* فهم و درک هر کس از فرهنگ می آید برون

نال جانسوز مظلومی اگر بخشد اثر \*\*\* بی گمان آه از نهاد سنگ می آید برون

موقعیت را اگر ظالم ببیند در خطر \*\*\* همچو روبه از در نیرنگ می آید برون

گاه دشمن را سیاست هست غیر مستقیم \*\*\* صلح گاهی با لباس جنگ می آید برون

محتسب را گوبه شب تمرین هوشیاری کند \*\*\*زانکه از میخانه مستی منگ می آید برون

ص: 41

داعی فرصت طلب گر لاف یکرنگی زند \*\*\* در مسیر امتحان صد رنگ می آید برون

هر که پا را از گلیم خود فراتر می نهد \*\*\* از کلاس آرزوها لنگ می آید برون

بر سر قبر من ژولیده بنشینی اگر \*\*\* لاله ها از خاک رنگارنگ می آید برون

### امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

دوست دارم روز و شب از حق تمنایت کنم \*\*\* تا که دل را بسته بر زلف چلیپایت کنم

دوست دارم شمع گردی تا که من پروانه وار \*\*\* تا نفس دارم طواف روی زیبایت کنم

دوست دارم خانه خانه دره دره کو به کو \*\*\* آن قدر گردم بدنالت که پیدایت کنم

دوست دارم پای تا سر چشم گردد پیکرم \*\*\* تا به سیری دیده را محو تماشاایت کنم

دوست دارم پا نهی بر چشم خونبارم که من \*\*\* توتیای چشم خود خاک کف پایت کنم

دوست دارم زنده باشم تا بینم روی تو \*\*\* تا به جای هدیه جان خویش اهدایت کنم

یوسف زهرا بیا تا خویش را ژولیده وار \*\*\* واله و دیوانه و مشتاق و شیدایت کنم

### آدم

مرا با آدم نادان بود همدم شدن مشکل \*\*\* که محرم را بود همپای نامحرم شدن مشکل

نباشد روی سازش آب و آتش را در این عالم \*\*\* چنان که آب و روغن را بود توأم شدن مشکل

به شیخی گفت مستی این سخن در حال هشیاری \*\*\* بود عالم شدن آسان ولی آدم شدن مشکل

ز گیر و دار دنیا و جفای چرخ بازیگر \*\*\* دل غمدیده ما را دمی بی غم شدن مشکل

توان از دست و دلبازی به عالم شهرة گردیدن \*\*\* ولی در جود و بخشش ثانی حاتم شدن مشکل

گره افتد چو بر هر رشته ای کوتاه می گردد \*\*\* وفای سست پیمان را بود محکم شدن مشکل

شعار شاعر ژولیده در وصف اجل اینست \*\*\* که زخم مرگ در عالم بود مرهم شدن مشکل

## می خانه عشق

تا نکوبی در میخانه شرابت ندهند \*\*\* تا نسوزد دل تو چشم پرآبت ندهند  
تا نگیری به جهان دست تهی دستان را \*\*\* جام در دست تو از راه ثوابت ندهند  
گوهر عمر به خر مهره غفلت مفروش \*\*\* که ز دریای کرم در خوشابت ندهند  
بی ریاگر نرنی بر در میخانه دری \*\*\* قطره ای از خم رحمت می نابت ندهند  
بعد منزل نبود در نظر اهل طریق \*\*\* خضر ره شو که رهائی ز سرابت ندهند  
هر دری را که زنی دست رد آید به جواب \*\*\* جز در خالق خود خلق جوابت ندهند  
این جهانی که تو بینی همه خوابست و خیال \*\*\* باش بیدار که پاداش بخوابت ندهند  
روز محشر که حساب است و سؤال است و جواب \*\*\* ذره ای بیش و کم از حد نصابت ندهند  
نشینی به سر خانه طویی به بهشت \*\*\* تا که از شیشه توفیق گلابت ندهند  
تا دگرگون نشود حال تو از جذبه عشق \*\*\* ره به آبادی احوال خرابت ندهند  
تا که ژولیده نگردي ز پریشانی دهر \*\*\* راه در می کده ای شیخ بخوابت ندهند

## هوس

بیچاره آن که بنده دینار می شود \*\*\* دین می دهد که مشتری نار می شود  
از گیر و دار دار در این دار ایمن است \*\*\* دزدی که یار قافله سالار می شود  
از بهر خلق دام میفکن که عنکبوت \*\*\* اول خودش به دام گرفتار می شود  
تیغ زبان سرخ که میثم بکار برد \*\*\* سر سبزی سرش به سردار می شود  
یوسف عزیز مصر شد از پاکدامنی \*\*\* او را هوس اگرچه خریدار می شود  
با چشم کم مبین تو گناهان خرد را \*\*\* چون مشت هم نمونه خروار می شود  
زندان مصر جنت رضوان یوسف است \*\*\* چندی اگر به رنج گرفتار می شود  
با گل نشین که تاج بر خسروان شوی \*\*\* هر کس که خار راه شود خوار می شود

از گوش مالی فلک ای دل میبچ سر \*\*\* کوری که بی عصاست نگون سار می شود

ص: 43



## فتح باب

ای دل بیا و بر رخ خود فتح باب کن \*\*\* تقسیم رحمت است خدا را شتاب کن  
تا کی بخواب غفلتی ای عبد رو سیاه \*\*\* یک شب بیا ز دیده خود ترک خواب کن  
تا کی اسیر نفس فرومایه ای بیا \*\*\* با پیروی ز پیر خرد انقلاب کن  
ماهی که بار عام خدا داده خلق را \*\*\* خود راز خوان رحمت حق کامیاب کن  
بار سفر ز شهر گناهان خود ببند \*\*\* منزل به حکم توبه به شهر ثواب کن  
کاری مکن که دست ندامت زنی به هم \*\*\* قبل از وقوع مرگ علاج عذاب کن  
در دادگاه عدل مجال سؤال نیست \*\*\* قبل از شروع محکمه فکر جواب کن  
فردا حساب کار تو را کس نمی دهد \*\*\* فکری برای پاسخ یوم الحساب کن  
خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت \*\*\* کاخ طمع به فوق علایق خراب کن

## قرآن

کلام خالق یکتاست قرآن \*\*\* کتاب کل مافی هاست قرآن  
شبی بنشین تو با قرآن که گویی \*\*\* صفا بخش دل شیدا است قرآن  
به آیه آیه اش رازی نهفته است \*\*\* که کشف آن به دست ماست قرآن  
خدا را هر کتاب آسمانی \*\*\* بود چون قطره و دریاست قرآن  
زمان خلقت کون و مکان است \*\*\* کتاب آدم و حواست قرآن  
اگر خواهی تو شرح نوح و طوفان \*\*\* به شرح ماجرا گویاست قرآن  
کتاب سرگذشت آتش و گل \*\*\* فرازی از ید بیضا است قرآن  
پس از موسی و شرح رود نیلش \*\*\* سرود معجز عیسی است قرآن  
یکی گوید که اقیانوس علم است \*\*\* که دانش پرور و پویاست قرآن  
گروهی را بود جنگ عبادت \*\*\* گروهی را تر تقواست قرآن

یکی او را کتاب زیست داند \*\*\* که از آلودگی منہاست قرآن

اگر خوانی تو آیات عذابش \*\*\* نہایت محشر عظاماست قرآن

اگر وارد شدی از باب رحمت \*\*\* بہستی پاک و روح افزاست قرآن

ص: 44

به ختم الانبیا گردید نازل \*\*\* که روح عروۃ الوثقی است قرآن  
به نص هل اتایش هست معلوم \*\*\* که شان مدحت مولاست قرآن  
خدا در وصف زهرا گفته کوثر \*\*\* همان زهرا همان زهراست قرآن  
بود کافر هر آن مردی که گوید \*\*\* کفایت بهر ما تنهاست قرآن  
جدا قرآن ز عترت نیست زیرا \*\*\* به وصف عترت طه است قرآن  
برای کشف راز کهکشان ها \*\*\* کلید حل مشکل هاست قرآن  
برای دیدن نادیدنی ها \*\*\* بشر را دیده بیناست قرآن  
به نص آیه انا فتحنا \*\*\* به عالم فاتح دنیاست قرآن  
بیاد حضرت گلپایگانی \*\*\* شبی را روح بخش ماست قرآن  
روانش شاد و نامش باد جاوید \*\*\* که از جهدش جهان آراست قرآن

### خود شناسی

علی را حی داور می شناسد \*\*\* پس از داور پیمبر می شناسد  
اگر گوئی ملک را این علی کیست \*\*\* ورا از خویش برتر می شناسد  
به وقت توبه کردن آدم او را \*\*\* خطا پوشی مطهر می شناسد  
گر از نوح نبی پرسی علی را \*\*\* به فلک خویش لنگر می شناسد  
خلیل بت شکن او را در آتش \*\*\* سحابی رحمت آور می شناسد  
به سحر ساحران شد چیره موسی \*\*\* که آن را لطف حیدر می شناسد  
به جسم مردگان عیسی علی را \*\*\* مسیحی روح پرور می شناسد  
صفاتش را اگر پرسی ز احمد \*\*\* به شهر علم خود در می شناسد  
به ختم الانبیا باشد برادر \*\*\* برادر را برادر می شناسد  
علی را اولین مظلوم عالم \*\*\* به حق زهرای اطهر می شناسد

علی فردی است مافوق تصور \*\*\* که خود را عبد داور می شناسد

بپرسید از خدا قدر علی را \*\*\* که خود را هر که بهتر می شناسد

ص: 45

## الهی

الهی گرچه یک عمری به نفس خود جفا کردم \*\*\* ندانستم، نفهمیدم که این کار خطا کردم  
تو گفتی این جهان سجن است و انسان هست زندانی \*\*\* در این زندان فتادم هستی خود را فنا کردم  
گنه کارم ولی دل بر امید رحمت بستم \*\*\* ز خوف آتش قهرت توسل بر رجا کردم  
به مهمانی خود در ماه رحمت دعوتم کردی \*\*\* سر خوانت نشستم توبه نزدت بارها کردم  
نمک خوردم شکستم با نمکدان توبه خود را \*\*\* ولی از بس رئوفی تو، به تو من التجا کردم

## مناجات

الهی از دیار بی نوائی \*\*\* به سویت آمدم بهر گدائی  
الهی بنده ای گم کرده راهم \*\*\* بده راهم که سر تا پا گناهم  
اگر عمری به غفلت زیست کردم \*\*\* تمام هستیم را نیست کردم  
به هر در حلقه کوییدم خدایا \*\*\* لباس یأس پوشیدم خدایا  
اسیر نفس هر جائی شدم من \*\*\* مقیم شهر رسوائی شدم من  
نچیدم گل ز شاخ آرزوئی \*\*\* ندارم پیش مردم آبروئی  
کنم با عجز و لابه بر تو اظهار \*\*\* گنه کارم گنه کارم گنه کار  
تو رحمان و رحیم و مهربانی \*\*\* منم مهمان تو، تو میزبانی  
تو سوز سینه ام را ساز کردی \*\*\* در رحمت برویم باز کردی  
تو گفتی توبه کن من می پذیرم \*\*\* ترحم کن امیرا من فقیرم  
الهی هر چه هستم هر که هستم \*\*\* سر خوان عطای تو نشستم  
یقین دارم که با این شرمساری \*\*\* نجاتم می دهی از خوار و زاری

## ماه خدا

غافل از رحمت ماه خدا ای دل چرا \*\*\* بر نمی داری از این خرمن شبی حاصل چرا

گوی سبقت دیگران بردند از میدان فیض \*\*\* از تغافل مانده ای این گونه پا در گل چرا

ص: 46

کشتی دل را به دریای گنه افکنده ای \*\*\* نیستی یک لحظه در اندیشه ساحل چرا  
حق به مهمانی خود یک ماه کرده دعوت \*\*\* نیستی بر سفره نعمای حق مایل چرا  
روز و شب دنبال سیم و زر دیدن تا به کی \*\*\* از پیامدهای آن غافل شدن ای دل چرا  
راه دور است و هوا تاریک و منزل پر خطر \*\*\* زاد راهی بر نمی داری از این منزل چرا  
روز محشر هم حساب است و سؤال است و جواب \*\*\* فکر فردا نیستی امروز ای غافل چرا  
عفو کن ژولیده را یارب که گفت از سوز دل \*\*\* غافلی از رحمت ماه خدا ای دل چرا

### حرص

از بس که هست پیرو آز و هوی حریص \*\*\* یک لحظه نیست واقف خشم خدا حریص  
سازی جدا به تیغ اگر بند بند او \*\*\* از آرزوی نفس نگردد جدا حریص  
بارد همواره گر به سرش زر ز آسمان \*\*\* گردد به گرد سیم و نگردد رضا حریص  
او را اگر در آتش دوزخ بیفکنی \*\*\* دارد به سان شعله نار اشتها حریص  
صدها هزار رحمت حق باد بر گدا \*\*\* دارد طمع ز کاسه دست گدا حریص  
ژولیده پا به حد گلیمت دراز کن \*\*\* زیرا که نیست در خور لطف خدا حریص

### ایمان

نقد ایمان به کفی نان تو به دونان مفروش \*\*\* شرف و عزت خود را به کفی نان مفروش  
پر بهاتر بود ایمان تو از گوهر جان \*\*\* بهر تامین دو نان جان بده ایمان مفروش  
شربت مرگ بنوش از عوض آب ولی \*\*\* آبرو را به دو صد چشمه حیوان مفروش  
تا که فردای قیامت به نوائی برسی \*\*\* جنسی ارزان مخر و باز دو چندان مفروش  
دل بود جای خدا در به رخ غیر ببند \*\*\* خانه حضرت رحمان تو به شیطان مفروش  
من ژولیده دو صد بار دگر می گویم \*\*\* شرف و عزت خود را تو به دونان مفروش

## مناجات

الهی مرده ام من زنده ام کن \*\*\* فقیرم دولت پاینده ام کن  
الهی راه را گم کرده ام من \*\*\* ازین جویندگی یابنده ام کن  
الهی سوختم در آتش جهل \*\*\* رها از آتش سوزنده ام کن  
اگر عمری گنه کردم الهی \*\*\* کرم بر عمر باقی مانده ام کن  
غلامم سر خط آزادی ام ده \*\*\* ز غفلت برده ام من بنده ام کن  
اگر شرمی نکردم از تو یارب \*\*\* تو با بخشندگی شرمنده ام کن  
به آب رحمت پاک از سیاهی \*\*\* در این شام سیه پرونده ام کن  
تهی دستم بگیر از لطف دستم \*\*\* ز پا افتاده ام پوینده ام کن  
غمم از حد گذشته شادی ام بخش \*\*\* سرا پا گریه ام من، خنده ام کن  
من ژولیده می گویم به زاری \*\*\* الهی مرده ام من، زنده ام کن

## عترت و قرآن

جسم خاکی را بود خط از خط جانان جدا \*\*\* چون حساب جسم باشد از حساب جان جدا  
میوه را نارس به سختی می توان از شاخه چید \*\*\* طالب جان را نگردد جان ز جسم آسان جدا  
فکر خام خویش را با درس عبرت پخته کن \*\*\* کز تنور داغ می گردد به گرمی نان جدا  
پا فراتر می نهد از قاب او ادنا اگر \*\*\* خوی حیوانی شود از فطرت انسان جدا  
خواندن یاسین به گوش ابلهان از ابلهی است \*\*\* خط و مشی آدم داناست از نادان جدا  
مرد حق از تهمت ناحق نمی یابد گزند \*\*\* تهمت بی جا بود از پاکی دامان جدا  
حاصل گندم نگردد جو که در میزان عدل \*\*\* موقع سنجش گناه این بود از آن جدا  
با ورود میهمان هرگز مکن رخ را ترش \*\*\* میزبان را رزق هست از روزی میهمان جدا  
گفت پیغمبر به امت در مسیر رهبری \*\*\* نیست تا روز قیامت عترت از قرآن جدا



در مثل قرآن چو جسم و روح قرآن عترت است \*\*\* کافر است آن کس که گوید این بود از آن جدا

از من ژولیده بشنو سعی کن تا روز حشر \*\*\* دست ما را حق نگرداند ازین دامان جدا

ص: 48

## فکر کردن

بسوز دل شبی ای دل چراغ دیده روشن کن \*\*\* به اشک دیده از آلودگی ها پاک دامن کن  
به عالم تا مجالی هست بهر عالم عقبی \*\*\* چو موران دامن همت ببند و دانه خرمن کن  
خدا فرموده ادعونی جواب استجابت را \*\*\* بیا تیر دعا را در کمان فکر کردن کن  
از این و آن چه خواهی این و آن هم بنده حقند \*\*\* گدائی کن ز حق و خلعت شاهانه بر تن کن  
خلیل آسا اگر آتش علیه تو برافروزند \*\*\* توکل بر خدا کن آتش نمرود گلشن کن  
برو درس عدالت از علی آموز ای انسان \*\*\* برادر را به حق ارشاد با تقدیده آهن کن  
تو قبل از آن که بندی بار بهر خانه گورت \*\*\* برو در شهر خاموشان و از آن خانه دیدن کن

## شهید

بس که در نزد خدا قدر و بها دارد شهید \*\*\* ارتباط مستقیمی با خدا دارد شهید  
روز محشر سوی جنت بی حسابش می برند \*\*\* چون حسابی با خدای خود جدا دارد شهید  
نص قرآن، مرگ بهر او شروع زندگی است \*\*\* زآن که «روزی» نزد ذات کبریا دارد شهید  
خون او هرگز نگردد خشک در دیوان عشق \*\*\* چون خدا را در حقیقت خون بها دارد شهید  
هر زمینی کربلا هر روز عاشورای اوست \*\*\* چون نشانی از شهید کربلا دارد شهید  
لاف نبود گر بگویم پای میزان عمل \*\*\* از خدا حق شفاعت در جزا دارد شهید  
احترام خون او بر هر مسلمان واجب است \*\*\* بس که خوش نزد حق قدر و بها دارد شهید  
گر در آتش پا نهد او را نسوز چون خلیل \*\*\* چون به دل حبّ علی مرتضی دارد شهید  
افتخار شاعر ژولیده فردا این بود \*\*\* زآن که فرزند سلحشوری فدا دارد شهید

## رزمندگان

ای عزیزان جان مابادا به قربان شما \*\*\* زانکه جان ما بود مشتاق جانان شما  
خلق مشتاق بهشتند و ولی باغ بهشت \*\*\* دوست دارد تا که گردد مهد جولان شما



در طلوع ماه رحمت میهمانان خدا \*\*\* گشته اند امشب به عشق جبهه مهمان شما  
در فضای باز عطر آگین این گلزار سبز \*\*\* لاله می سوزد ز داغ باغ و بستان شما  
از مقام و قدرتان عاجز بود نطق بشر \*\*\* چون به قرآن ذات حق باشد ثنا خوان شما  
زنده تاریخ دنیا ئید ای دریا دلان \*\*\* غرق شد کشتی کفر از خشم طوفان شما  
جبهه را بر جبهه می سائید در وقت نماز \*\*\* آفرین بر قدرت پیکار و ایمان شما  
دست در راه خدا دادید با صد افتخار \*\*\* بوسه ها پیر جماران زد به دستان شما  
بر وجود نازتان نازد خدا و می کند \*\*\* سرفرازی زین سعادت ملک ایران شما  
گر که شد پای شما از ضربت خمپاره قطع \*\*\* در عوض پاینده شد اسلام و قرآن شما  
لیله قدری که حق فرمود در قرآن بود \*\*\* نقطه عطفی ز قدر رتبه و شان شما  
گرچه معلولید اما فرد فرد ما بود \*\*\* بهر خدمت تا ابد در خط فرمان شما  
اهل دردید و طبیب دردمندان زین جهت \*\*\* درد دین آورده ایم از بهر درمان شما  
آبرومندان درگاه خدائید و خدا \*\*\* حاجت ما می دهد از خوان احسان شما  
ضامن پیروزی حقید بر باطل که هست \*\*\* از شگفتی شوق مات و غرب حیران شما

## اشتباه

گذشت عمر و بیا غفلت از اله مکن \*\*\* بس است خیره سری دیگر اشتباه مکن  
هر آن چه نامه نوشتی تو از گناه بس است \*\*\* بیا و توبه کن و نام های سیاه مکن  
به میهمانی خود خوانده ات خدا یک ماه \*\*\* بیا و وقت گرانیامه را تباه مکن  
به درک ماه مبارک اگر نکوشیدی \*\*\* بیا و غفلت از این مابقی ماه مکن  
اگر که پیرو قرآنی و محب علی \*\*\* حیا کن از علی و بعد از این گناه مکن  
اگر که چشم شفاعت به مرتضی داری \*\*\* به چشم بد به کسی در جهان نگاه مکن  
برای آن که به مقصد رسی بدون خطر \*\*\* بیا و نفس دنی را رفیق راه مکن

کلید گنج سعادت بود به دست عمل \*\*\* بکوش در عمل و ترک پایگاه مکن

شعار شاعر ژولیده روز و شب این است \*\*\* گذشت عمر و بیا غفلت از آله مکن

ص: 50

## آزادگی

بر نمی داری ز خواب بی خودی ها سر چرا \*\*\* غافل از گیر و دار چرخ بازیگر چرا  
با کلید فکر قفل مشکل خود باز کن \*\*\* مانده ای زین عقده سرگردان به پشت در چرا  
از عدالت نیست پا بر روی حق بگذاشتن \*\*\* در ضمیر خود ننگجانی تو این باور چرا  
ای که خواهی بر تو از خلق جهان خیری رسد \*\*\* روز و شب بیهوده می گردی به گرد شر چرا  
گر تو را دینی نباشد لااقل آزاده باش \*\*\* می کنی خود را اسیر نفس افسون گر چرا  
چند گردی در سراب زندگی دنبال آب \*\*\* با وجود آبرو لب را نسازی تر چرا  
گنج بی رنجیست در درکان انسان آبرو \*\*\* آبروی خویش می ریزی برای زر چرا  
از من ژولیده بشنو بندگی کن بندگی \*\*\* غافل از کیفر و هنگامه محشر چرا

## بلند پروازی

به دانه ای نخورم گول دام دنیا را \*\*\* که آشیانه بلند است مرغ عنقا را  
گمان مدار که بی مایه و تهی دستم \*\*\* که کرده ام سه طلاقه عجوز دنیا را  
درون سینه من گنج های پنهانی ست \*\*\* که می برد به نگاهی تمام دل ها را  
عنان نفس بکش تارسی به اوج کمال \*\*\* که سد راه کمال است نفس دون ما را  
به جرم بستن تهمت به دامن یوسف \*\*\* قضا کشید به دریوزگی زلیخا را  
به شاخسار سعادت نمی رسد دستت \*\*\* اگر ز حد گلیمت برون نهی پا را  
زند به روز قیامت بهم کف افسوس \*\*\* کسی که نفی کند گیرودار فردا را  
به رمز اسلحه ما را گر آشنائی نیست \*\*\* توان به تیغ زبان قبضه کرد دنیا را

## جمال یار

ای که می خواهی جمال بی مثال یار را \*\*\* در حریم دل چاره می دهی اغیار را  
دیدن نادیده را عشق خودی ها حائل است \*\*\* از خودی بگذر که تا بی پرده بینی یار را



درس هشیاری برو در مکتب مستان بخوان \*\*\* زانکه این مکتب به مستی می کشد هشیار را

در مسیر عشق همچون میثم خرما فروش \*\*\* با علی باش و به گردن نه طناب دار را

«روزه داری» را دهان بسته تنها شرط نیست \*\*\* طاقت اُشر به ما ثابت کند این کار را

پاک کن ز آئینه دل گرد خودبینی که کور \*\*\* با عصایی می کند پیدا ره هموار را

گر که در حصن امان خواهی ز حق اذن دخول \*\*\* در کف نفس دنی هرگز مده افسار را

در مذاق اهل عالم حرف حق تلخ است تلخ \*\*\* زهر گردد چون شکر دارو شود بیمار را

در مقام خاکساری همچنان ژولیده باش \*\*\* کز مسیر خاکساری یافت این آثار را

### همت بلند

کسی که با خبر از حال مستمندان نیست \*\*\* چو نقش پرده به دیوار هست و انسان نیست

غلام همت آنم که همچو مور ضعیف \*\*\* اسیر سلسله منت سلیمان نیست

ز چاک دامن یوسف به دهر ثابت شد \*\*\* که ادّعی زلیخا دلیل بهتان نیست

من از قضاوت «شیخ شریح» دانستم \*\*\* که هر که چوب بدستش گرفت چوپان نیست

خدا به کشتی دل گر که ناخدا گردد \*\*\* هراس غرق شدن، نوح را ز طوفان نیست

ز قول حضرت صادق به مدعی بر گو \*\*\* که هر که گشت مسلمان بسان سلمان نیست

مکن گناه اگر ارتکاب پنهانی است \*\*\* که ماه در پس ابری همیشه پنهان نیست

هزار درد تو را گر بود، علاجی هست \*\*\* به غیر مرگ، که او را دوا و درمان نیست

بگو به شاعر ژولیده تا بگوید باز \*\*\* کسی که رحم ندارد به دهر انسان نیست

### شر

نفس چون سرکش شود سر منشاء شر می شود \*\*\* عقل هر جا پا نهد ایمان قوی تر می شود

مور در گوش سلیمان این سخن آهسته گفت \*\*\* برزگر از رنج بی مر صاحب بر می شود

آدمی را سیم و زر نبود ملاک برتری \*\*\* برتر آن باشد که خاک از بهر او زر می شود



در حریم قرب حق آن کس مقرب تر بود \*\*\* کز دل و جان تابع فرمان داور می شود

ص: 52

هر مسلمانی نگردد از تبار اهل بیت \*\*\* قابلیت گر بود در قطره گوهر می شود  
عالمی فاسد شود گر عالمی فاسد بود \*\*\* یک بزگر، گرفتد در گله ای گر می شود  
گول هر گندم نمای جو فروشی را مخور \*\*\* گرگ هم گه در لباس میش رهبر می شود  
تا جوانی، فکر پیری کن که من باب مثال \*\*\* غنچه نشکفته تا گل گشت پرپر می شود  
حق بگوژولیده گر ناحق به دارت می کشد \*\*\* چون که با اظهار حق دل ها مسخر می شود

## ارزش انسان

ای که چون شیخ بها خواهی بهای خویش را \*\*\* از گلیم خود برون مگذار پای خویش را  
روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار \*\*\* در مقام خویشتن بشناس جای خویش را  
گر خدا خواهی ببینی از خودی ها دم مزن \*\*\* بی خود از خود شو که تا بینی خدای خویش را  
دیده نادیده را زنگ تعلق حائل است \*\*\* پاک کن آئینه ایزد نمای خویش را  
چون زلیخا انکا بر چاک پیراهن مکن \*\*\* ورنه می بینی از این غفلت سزای خویش را  
مور را هرگز به دربار سلیمان کار نیست \*\*\* تا که وقف کار می سازد قوای خویش را  
تا نگردی نیست از هستی نمی یابی نشان \*\*\* جستجو کن از فنای خود بقای خویش را  
تا مجالی هست فکری کن برای آخرت \*\*\* سعی کن یک لحظه دریایی صفای خویش را  
از من ژولیده بشنو تا توان داری بتن \*\*\* از گلیم خود برون مگذار پای خویش را

## نمنا

ای به دنیا بسته دل غافل ز عقبائی چرا \*\*\* آب بگذشت از سرت سرگرم دنیائی چرا  
شیشه عمرت را سنگ اجل خواهد شکست \*\*\* در سراب زندگی غرق تمنائی چرا  
مستی امروز تو روزی به پایان می رسد \*\*\* بی خبر از حال هوشیاری فردائی چرا  
نعمت حق می خوری کفران نعمت می کنی \*\*\* این قدر مغرور و خودخواه و تن آسائی چرا  
تا نگردی سرنگون با سر درون چاه فقر \*\*\* پیش پای خویش را اول نمی پائی چرا



همچو خس بر روی دریا خانه بر دوشی مدام \*\*\* غافل از صید گهر در قعر دریائی چرا  
آن چه می بینی در این عالم خیالی بیش نیست \*\*\* ای ز عقبای بی خبر محو تماشائی چرا  
شاعر ژولیده می گوید دو صد بار دگر \*\*\* آب بگذشت از سرت سرگرم دنیائی چرا

## هنر

تا نرفتی به سفر همسفری پیدا کن \*\*\* تا نبستی ز جهان دیده بری پیدا کن  
به مثل هست بشر صید و جهانش چو قفس \*\*\* بهر پرواز بر و بال و پری پیدا کن  
تا به کی در پی صید خذفی ای غواص \*\*\* اندر این بحر بگرد و گهری پیدا کن  
ای که خواهی ز خدا لذت حوران بهشت \*\*\* در بر آتش درخ سپری پیدا کن  
ای که جز غیبت مخلوق نداری هنری \*\*\* برو از حرمت مردم هنری پیدا کن  
هر دری را که زدی دست رد آمد به جواب \*\*\* بهر پاسخ برو از توبه دری پیدا کن  
رمز تأثیر دعا از اثر همت ماست \*\*\* برو از بهر دعایت اثری پیدا کن  
بی علی هیچ کسی راه نیابد به بهشت \*\*\* بهر خود همچو علی راهبری پیدا کن

## عصیان

تابع نفسیم و از رحمت گریزانیم ما \*\*\* پای تا سر از تغافل غرق عصیانیم ما  
در عمل مانند صفر بی یکیم و صد هزار \*\*\* در مقام لاف بالاتر ز سلیمانیم ما  
سفره رنگین است و ما بی بهره از نعمای آن \*\*\* بی خبر از حرمت نان و نمکدانیم ما  
نعمت حق می خوریم و کفر نعمت می کنیم \*\*\* باز از حق طالب لطف فراوانیم ما  
می دهد نان دیگری بر ما و از دون همتی \*\*\* بنده دونان برای لقمه نانیم ما  
گرگ را بدنام از درنده خوی کرده ایم \*\*\* این عجب بین باز می گوئیم انسانیم ما  
زندگی خود بهر ما یک دفتر دانائی است \*\*\* گر چه می خوانیم آن را باز نادانیم ما  
با وجود آن که مست خواب ناز غفلتیم \*\*\* ای خدا از کرده های خود پشیمانیم ما

زاد راهی نیست ما را جز ولای مرتضی \*\*\* با تولای علی از اهل غفرانیم ما

ص: 54

گفته پیغمبر که قرآن نیست از عترت جدا \*\*\* دوستدار عترت و خواهان قرآنیم ما  
گر نبخشیدی خدایا تاکنون عصیان ما \*\*\* اینک اینک عفو کن در خط پایانیم ما  
رحمتی بر شاعر ژولیده کن یارب که گفت \*\*\* تابع نفسیم و از رحمت گریزانیم ما

## پا

یار اگر خواهی منه در خانه اغیار پا \*\*\* اهل دل شو تا نهی بر دیده دلدار پا  
در حریم قرب حق جبریل هم نامحرم است \*\*\* تا شوی محرم بر نامحرمان مگذار پا  
می شوی مانند سلمان از تبار اهل بیت \*\*\* گر گذاری جای پای حیدر کرار پا  
تا بدست آری کلید تحت الانهار را \*\*\* همچو ابراهیم حق نه در درون نار پا  
تا برافرازی فراز قاب او ادنا علم \*\*\* قطع کن نفس دنی را در صف پیکار پا  
تا نیفتادی ز پا افتادگان را دست گیر \*\*\* تا که در افتادگی پیدا کنی بسیار پا  
گر زنی مهر خموشی بر لب ت روز جزا \*\*\* چون حساب آید گناهت را کند اقرار پا  
گر نمی خواهی شوی فردای محشر رو سیاه \*\*\* بشنو از ژولیده در شهر گنه مگذار پا

## برگ عبور

کلام رخنه به شهر شعور خواهد کرد \*\*\* شعور نفس سخن را مرور خواهد کرد  
به کار خویش چنان مغز ما و توست دقیق \*\*\* که از سیاهی شب کشف نور خواهد کرد  
تلاش پیشه خود کن که حلقه تسلیم \*\*\* بشر به گوش سلیمان چو مور خواهد کرد  
بگرد هیچ مپیچ از برای هیچ ای هیچ \*\*\* که فکر هیچ به هیجت به گور خواهد کرد  
مشو ز آمدن مرگ خود دمی غافل \*\*\* که او ز کوچه ما هم عبور خواهد کرد  
حساب خویش تو قبل از ممات روشن کن \*\*\* که سخت کار تو یوم النشور خواهد کرد  
بزن تو دست تو سل به دامن مهدی \*\*\* که نامه عملت را مرور خواهد کرد  
بگو به شاعر ژولیده غم مخور زیرا \*\*\* ز پشت پرده غیبت ظهور خواهد کرد



هر که بر بام تغافل می نوازد کوس را \*\*\* روز واویلا زند بر هم کف افسوس را  
مرد غیرتمند را از دیو شهوت باک نیست \*\*\* گر هوس چون آینه عریان کند ناموس را  
مشکل خود را به غیر از حق مگو با هیچ کس \*\*\* یاد آور داستان یوسف محبوس را  
زهد را از پینه بر پیشانی زاهد مبین \*\*\* چون فراوان زخم پیشانی بود ناقوس را  
پرده دار حرمت خود باش ای دل چون حباب \*\*\* از گزند باد ایمن می کند فانوس را  
عیب خود پنهان مکن چون عیب می گیری ز کس \*\*\* زشتی پا را ببین آن گه پر طاوس را  
باعث ویرانی دل دیده جاسوس ماست \*\*\* سعی کن بیرون کنی از خانه این جاسوس را  
از سگ اصحاب کهف در بندگی کم تر مباش \*\*\* تا کنی ویران بخوابی کاخ دقیانوس را  
از من ژولیده بشنو بندگی کن بندگی \*\*\* ای که بر بام تغافل می نوازی کوس را

## سرافرازی

می گریزد ظلمت از میدان چو بیند نور را \*\*\* شاهد مرگ است هر صبحی شب دیجور را  
می خورد سیلی ز ساحل موج از شوریدگی \*\*\* روی آرامش نمی باشد سر پر شور را  
ساحل دریای طوفانی ست ترک خودسری \*\*\* سرفرازی بعد ترک سر بود منصور را  
نوش شو تا آن که گردی ایمن از نیش خسان \*\*\* می کشد نیشی در آتش لانه زنبور را  
هر حلالی می شود از غفلت بی جا حرام \*\*\* پس مکن بی جا ملامت خوشه انگور را  
از قناعت حلقه در گوش سلیمان می کند \*\*\* هر که سازد پیشه خود خط و مشی مور را  
چشم بینا خوب و بد را می دهد از هم تمیز \*\*\* بهره ای از روز و شب حاصل نگردهد کور را  
تا بکی چون شمع می سوزی به ساز زندگی \*\*\* ساز کن با سوز دل آهنگ گرم گور را  
هر کجا ژولیده باشد کی برد از یاد خویش \*\*\* لذت آب و هوای صبح نیشابور را



## وفای به عهد

مقام و ارزش عهد از وفا شود پیدا \*\*\* چنان که قدر سخی از سخا شود پیدا

حدوث لوح قدر از قضا جدا نبود \*\*\* چنان که راز بقا از فنا شود پیدا

به قدر ظرفیت خود نیاز ز خویش طلب \*\*\* که چون نیاز فزون شد هوا شود پیدا

ز تند باد حوادث چو کوه صابر باش \*\*\* هوا چو گشت ملایم صفا شود پیدا

در آن زمان که به فکر خودی خدایی نیست \*\*\* چو بگذری ز خودی ها خدا شود پیدا

تورا چو در گران مایه ای ست عمر عزیز \*\*\* چو رفت از گفت این دُر کجا شود پیدا

به گاه سجده حق مزد جبهه سائیدن \*\*\* شهادت است که در جبهه ها شود پیدا

به نوش و نیش غسل را حلاوتی است دگر \*\*\* ز طعم شهد بلا کربلا شود پیدا

بهای خویش مکن با بهانه بی مقدار \*\*\* که قدر شیخ بها از بها شود پیدا

بسان شاعر ژولیده خاکساری کن \*\*\* که قدر و ارزش گل از صفا شود پیدا

## مرگ

هر که گل خواهد به خواری نیش خارش می کشد \*\*\* شمع را عشق شبستان در شرارش می کشد

هر که کوشد در پی بی اعتباری کسی \*\*\* خط بطلان حق به روی اعتبارش می کشد

هر که بشمارد حقوق دیگران را سرسری \*\*\* روز محشر حق دمار از روزگارش می کشد

هر که را خلق نکو باشد بسوی خویشتن \*\*\* جذبه عشق خدا بی اختیارش می کشد

هر که از باد غرورش کوه را کاهی کند \*\*\* با تن کاهیده خالق سوی نارش می کشد

خضر با آب بقا خوردن نگردد جاودان \*\*\* مرگ همچون سایه دائم انتظارش می کشد

هر سؤالی را جوابی هست در روز حساب \*\*\* حق حساب هر کسی را قدر کارش می کشد

## بجر رحمت

خوش آن دمی که فدای درم نمی گردد \*\*\* خوش آن سخن که به ناحق رقم نمی گردد

ز فیض رحمت خالق کند سرافرازی \*\*\* سری که در بر مخلوق خم نمی گردد

به دلنوازی بیچاره ای بپوش احرام \*\*\* که حج قبول ز طوف حرم نمی گردد

ص: 57

اگر که ثروت عالم کسی به تو بخشد \*\*\* به منتهی که کند او کرم نمی گردد

ز بحر رحمت حق آن چه طالبی بطلب \*\*\* که هر چه بخشد از این بحر کم نمی گردد

کسی که طالب عدل است در کشاکش دهر \*\*\* مقیم سایه نخل ستم نمی گردد

کسی که حرمت مردم نگه نمی دارد \*\*\* به هر دری که زند محترم نمی گردد

غلام همّت آنم که همچو مور ضعیف \*\*\* به نوکری کسی متهم نمی گردد

شعار شاعر ژولیده دم به دم این است \*\*\* خوش آن دمی که فدای درم نمی گردد

### غفلت

ای بدنیا بسته دل غافل از عقبائی چرا \*\*\* رهروان رفتند و تو پابند دنیائی چرا

می زند مرغ نفس در سینه ات کوس رحیل \*\*\* در خیال آرزو غرق تمنائی چرا

برف پیری بر سرت باریده ابر روزگار \*\*\* سر بخاک طاعت ای غافل نمی سایه چرا

عضو عضو ما علیه ما شهادت می دهند \*\*\* غافل از رسوائی فردای اعضائی چرا

صد هزاران گل ز باغ عمر پرپر می شود \*\*\* بی خبر بنشسته و گرم تماشائی چرا

دل به دریا زن که همچون قطره ای گوهر شوی \*\*\* از تغافل چون حباب روی دریائی چرا

### میثم

اهل دل را عالمی باشد از این عالم جدا \*\*\* گرچه دورند از هم اما نیستند از هم جدا

حرف ها باشد میان فعل و فاعل درس را \*\*\* نقطه ای باید که سازد حاتم از خاتم جدا

هر کجا یار است جای بودن اغیار نیست \*\*\* در حریم دل بود نامحرم از محرم جدا

گر ز حیوانی شود خونخوارتر حیرت مکن \*\*\* آدمیت گر شود از طینت آدم جدا

گول آن ظاهر فریبی را مخور کز خودسری \*\*\* با تو باشد گاه شادی و ز تو وقت غم جدا

سرفرازی هر سری را از فراز دار نیست \*\*\* زانکه خط و مشی منصور است از میثم جدا

آدمی بر دیده خورشید هم پا می نهد \*\*\* همچو شبنم گر شود از بستر عالم جدا

نفس سرکش را به زنجیری گران باید کشید \*\*\* ورنه تار و پود آدم را کند از هم جدا

نزد ارباب سخن از سوز دل ژولیده گفت \*\*\* اهل دل را عالمی باشد از این عالم جدا

ص: 58

## کار آتش

کار آتش به صف معرکه بگداختن است \*\*\* نفس سرکش هدفش کار خرد ساختن است  
علت غفلت انسان ز خدا آز و هواست \*\*\* حاصل آز و هوا هستی خود باختن است  
هیچ کاری به جهان بهر بشر نیست محال \*\*\* هدف از خلقت ما اسب عمل تاختن است  
هر که با تیغ زبان تیغ ستم تیز کند \*\*\* حاصلش نسل خود از ریشه برانداختن است  
راز بدبختی و بیچارگی نوع بشر \*\*\* خویش را از نظر مرتبه نشناختن است  
سیلی از مسالک دوزخ به جهنم خوردن \*\*\* مزد سر از خط فرمان خدا تافتن است  
زاد راهی به کف ای رهگذر آور که به دهر \*\*\* کار عمر گذران تیغ اجل آختن است  
پای میزان عمل رمز سرافرازی ما \*\*\* پرچم بندگی خویش برافراختن است  
شعر ژولیده بود سنبل شخصیت او \*\*\* راز آن در گرو خواندن و پرداختن است

## طلب

آن چه را داری نیاز از خالق یکتا طلب \*\*\* ذلت دنیا مخواه و عزت عقبا طلب  
در میان این همه نعمت که ارزانی تراست \*\*\* بیشتر حب علی عالی اعلا طلب  
سر مپیچ از گیر و دار سخت موج حادثات \*\*\* از خدای خود دلی طوفنده چون دریا طلب  
دامن همت به آسانی نمی آید به کف \*\*\* گنج را از دسترنج همت والا طلب  
تا که داری آبرو آب از سبوی کس منوش \*\*\* آب اگر خواهی تو از سرچشمه بالا طلب  
کار خیری گر کنی امروز هنگام دعا \*\*\* بهر فردا بیشتر توفیق از مولا طلب  
چون کنی دست طلب در نزد مطلوبت دراز \*\*\* بیشتر توفیق طاعت در دل شب ها طلب  
شاعر ژولیده از صائب مدد گیرد که گفت \*\*\* آن چه می خواهد دلت از عالم بالا طلب

## سند باغ بهشت

کار انسان به جهان تخم عمل کاشتن است \*\*\* هدف از کاشتنش فایده برداشتن است

حاصل زیستن ما و تو در عالم خاک \*\*\* پرچم همت و مردانگی افراشتن است

ص: 59

به مثل در بر زر رمز نگه داری دین \*\*\* آتشی را به کف خویش نگه داشتن است

خدمت خلق خدا کن که تو را روز حساب \*\*\* پای در معرکه بی واهمه بگذاشتن است

همچو قارون به قیامت به پیشیزی نخرند \*\*\* آن که کارش به جهان سیم و زر انباشتن است

سپر آتش دوزخ، سند باغ بهشت \*\*\* به خدائی خدا حبّ علی داشتن است

## ساحل

گول زرق و برق زر را می خوری ای دل چرا؟ \*\*\* زندگی را می کنی بر خویشتن مشکل چرا

غنچه گل شد گل خزان گردید و بلبل شد خموش \*\*\* مانده ای ای باغبان حیران و پا در گل چرا

عمر طی شد نوجوانی رفت و پیری سر رسید \*\*\* حب دنیا را نمی سازی برون از دل چرا

چهره پر چین گشت و قامت دال و موی سر سپید \*\*\* از مکافات عمل بنشسته ای غافل چرا

کاخ ها گردید کوخ و کوخ ها گردید کاخ \*\*\* زاد راهی بر نمی داری از این منزل چرا

نوح رفت و کشتی اش بشکست و طوفان شد تمام \*\*\* غافلگی ای بی خبر ز اندیشه ساحل چرا

کاروان مرگ هر دم می زند کوس رحیل \*\*\* بر نمی خیزی برای بستن محمل چرا

عمر چون رفت از کفت دیگر نمی آید به کف \*\*\* این سخن حق است، حق را می کنی باطل چرا

مزرع کشت است دنیا از برای آخرت \*\*\* بر نمی داری از آن چه کشته ای حاصل چرا

مرگ مأمور است و معذور از برای بردنت \*\*\* راحت و آسوده خوابیدی در این منزل چرا

از من ژولیده بشنو ای به دنیا بسته دل \*\*\* حب دنیا را نمی سازی برون از دل چرا

## لب

از آن داده بما و تو خدا لب خدا \*\*\* که دارد صد هزاران ماجرا لب

خدا لبیک می گوید جوابش \*\*\* به ذکر حق شود گر آشنا لب

گاهی گردد بلاگردان و گاهی \*\*\* بود بهر بشر درد و بلا لب

شود نار جهنم شعله ورتتر \*\*\* چو وا گردد به فحش و ناسزا لب

نبی فرمود حق را بهر انسان \*\*\* بود سرمایه ای بس پر بهالب

ص: 60



حسینش را به هر جائی که می دید \*\*\* لبش را آشنا می کرد با لب

به چشم حق نظر کن تا ببینی \*\*\* بود سرچشمه آب بقا لب

علی را نیمه شب الفتی داشت \*\*\* به تسبیح و مناجات و دعا لب

من ژولیده را دیر آشنائی است \*\*\* به توصیف علی مرتضی لب

## دیوانه

من طایر بشکسته پرم لانه ندارم \*\*\* در دام غم افتاده ام و دانه ندارم

چون شمع سرا پا همه در سوز و گدازم \*\*\* می سوزم از این درد که پروانه ندارم

بر خلق بدهکارم و از خویش طلبکار \*\*\* گنجی بجز از رنج به ویرانه ندارم

من خانه بدوش ره صحرای جنونم \*\*\* مستاجر می خانه ام و خانه ندارم

زنجیر بیارید و ببندید دلم را \*\*\* چون تاب نگه داری دیوانه ندارم

تامست می از جام تولای علیم \*\*\* حاجت به می و ساقی و پیمانۀ ندارم

تا ریزه خور همت مردانه خویشم \*\*\* چشم طمع از مردم بیگانه ندارم

من شاعر دربار حسینم که بجز او \*\*\* در خلوت جان دلبر جانانه ندارم

ژولیده ام و خاک نشین سر بازار \*\*\* جنسی بجز از شعر حکیمانه ندارم

## دست رد

جهان به کام بشر تا ابد نمی گردد \*\*\* که جاودانه، کسی جز احد نمی گردد

کلید قفل ریاضی بدست اعداد است \*\*\* که صفر هر چه شماری عدد نمی گردد

اسیر نفس خودی ها خدا نمی بیند \*\*\* صنم پرست که عبد صمد نمی گردد

به حدّ خویش اگر پای خود دراز کنی \*\*\* به حشر، شامل حال تو «حد» نمی گردد

حساب روز و شب از هم جداست در محشر \*\*\* چنان که نیک، بد و خوب، بد نمی گردد

گدای درگه حق شو که از درش احدی \*\*\* ز لطف واسعه، مأیوس رد نمی گردد

علی به شاعر ژولیده می کند امداد \*\*\* که شعر گفتن او بی مدد نمی گردد

ص: 61

## مقام پاپ

عیسی کجاست تا که ببیند مقام پاپ \*\*\* از خون خلق باده عشرت بجام پاپ  
او شد اگر ز تلخی ایام کامیاب \*\*\* گردد به عکس گردش گردون به کام پاپ  
او را به جرم فقر کشیدند بر صلیب \*\*\* اینک بین تو ثروت و فر همام پاپ  
او را بجرم حرمت حق سنگ می زدند \*\*\* اینک بین چگونه بود احترام پاپ  
او رنج بهر ملت مظلوم می کشید \*\*\* اینک به نفع ظلم نگر هر کلام پاپ  
او همنشین کوخ نشینان مصر بود \*\*\* بر عکس جاه و کاخ بلند احتشام پاپ  
خط امام ما بود از خط او جدا \*\*\* فرق است بین مشی امام و مرام پاپ  
ژولیده لب گشا و بگو از صمیم دل \*\*\* عیسی کجاست تا که ببیند مقام پاپ

## دست

ارزنده نعمتی است از پروردگار دست \*\*\* از بهر تو دری است گشاینده کار دست  
کاری بکن که گاه عمل روز رستخیز \*\*\* از بهر تو شود سند افتخار دست  
بهر رفاه زندگی پا برهنه گان \*\*\* از آستین غیرت و مردی برآر دست  
گیرد هر آن که دست ز پا اوفتاده ای \*\*\* گیرد ز راه لطف از او کردگار دست  
دستی که زر نثار تهی دست می کند \*\*\* بر دست بوسیش شکنند بی شمار دست  
هرگز مزین تو دست به کاری که روز حشر \*\*\* بر سر زنی ز شعله سوزان نار دست  
ژولیده گفت بار دیگر این کلام نغز \*\*\* ارزنده نعمتی است ز پروردگار دست

## هوس

هوس هر جا نهد پا را تمنا می شود پیدا \*\*\* چنان که اسم هر کس از مسما می شود پیدا  
به دنیا دل مبنده ای دل که دنیا جاودانی نیست \*\*\* که معیار علی از ترک دنیا می شود پیدا  
در این دنیا بکن کاری که بتوان بهره برداری \*\*\* که قدر عمر ما در روز عقبا می شود پیدا



ز سیمایی توان بردن که در طینت چه می باشد \*\*\* بلی هر جا که صورت هست، معنا می شود پیدا

به زور و زر مناز ای دل که حق فرموده در قرآن \*\*\* مقام و ارزش انسان ز تقوا می شود پیدا

مشو از مرگ خود غافل که بهر بردنت ای دل \*\*\* اگر پیدا نشد امروز، فردا می شود پیدا

مکن سرپیچی از خط علی و آل چون فردا \*\*\* تو را خط امان از حب مولا می شود پیدا

## شکوه عشق

ای که شکوه عشق را مطلع شعر باوری \*\*\* صحیفه وجود را مصحف و زیب و زیوری

بانی خلقت جهان، ضامن رزق انس و جان \*\*\* به جسم ما سوا تو جان به امر حیّ داوری

به فرش راز واقعه، به عرش عین قائمه \*\*\* به روز حشر شافعه به حشر اهل محشری

هادی های هَلْ أتی معنی نون «إِثْمًا» \*\*\* جلوه «شمس والضحی» کلید قفل کوثری

فیض خداست فای تو، طهر حیاست طای تو \*\*\* راز بقاست یای تو بهر سری تو افسری

معنی یا و سین توئی امینه امین توئی \*\*\* حقیقت الیقین توئی که بر سفینه لنگری

## مدینه

ای مدینه از سفر با چشم گریان آمدم \*\*\* با بهاران رفته بودم بی بهاران آمدم

ای مدینه زینیم من در برویم وا کن \*\*\* کز سفر با دست خالی مو پریشان آمدم

وقت رفتن از مدینه شش برادر داشتم \*\*\* بی برادر گشتم با آه و افغان آمدم

گر پرسی حال اکبر را چه گویم در جواب \*\*\* کز کنار نعش او با قلب سوزان آمدم

جسم قاسم توتیا دیدم ز سم اسب ها \*\*\* از غم او با دو چشم اشک فشان آمدم

گر پرسی کو علمدات جوابم این بود \*\*\* جسم او صد پاره دیدم جسم بی جان آمدم

یک جهان جان همره خود داشتم در این سفر \*\*\* کردم آن را کربلا تقدیم جانان آمدم

سینه ام گردیده داغستان ز داغ شیرخوار \*\*\* من ز داغستان غم سر در گریبان آمدم

گر که شناسد مرا شوهر مکن منعش که من \*\*\* از کنار نعش هفتاد و دو قربان آمدم



## آرزو

ترک گناه و فتنه و شر ترك آرزوست \*\*\* چون آرزو برای بشر بدترین عدوست  
از خلق آن چه می طلبی از خدا طلب \*\*\* زیرا که خلق هر چه ببخشد از آن اوست  
آزاده آن کسی است که در گیرودار دهر \*\*\* در پشت سر همان که چو آئینه روپروست  
گنجی گران بهاست ترا آبرو ولی \*\*\* ریزی به پای خلق خیالت که آب جوست  
چشم طمع به سفره رنگین کس مدوز \*\*\* زیرا خورشید عزت تو حفظ آبروست  
حرف نکو دلیل دل آگاهی تو نیست \*\*\* آگه دل آن کس است که اعمال آن نکوست  
بی جستجوی گمشده پیدا نمی شود \*\*\* یابنده آن کسی است که مشغول جستجوست  
ژولیده گفت تا که بماند به یادگار \*\*\* ترک گناه و فتنه و شر شرک آرزوست

## عصر گذران

ای بی خبر از عمر گران عمر گران رفت \*\*\* سرمایه شد از دست و ز تن تاب و توان رفت  
یک عمر بما داد خدا مهلت و هیات \*\*\* در راه خطا فرصت عمر گذران رفت  
شب روز شد و روز شب و ماه تو شد سال \*\*\* آن بیهوده با این شد و این همره آن رفت  
یک روز تو بی سود دویدی سر بازار \*\*\* روز دگرت با غم و افسوس زبان رفت  
شب تا به سحر از غم فردات نخفتی \*\*\* روز و شب تو بیهوده با حدس و گمان رفت  
یک ماه بدنبال زر و سیم دویدی \*\*\* یک سال به هم چشمی مال دگران رفت  
کردیم در رحمت خود را به رخت باز \*\*\* رفتی بیر غیر که فیض دو جهان رفت  
گفتم که بکن توبه بگفتی رمضان هست \*\*\* بی توبه بره ماندی و ماه رمضان رفت  
دادیم امانت که نسوزی تو در آتش \*\*\* خود هیزم آن گشتی و آثار امان رفت

## خور و خواب

نهال تا ندهد بر نمی نشانندش \*\*\* سخن چو پخته نگردد نمی خوراندندش

کسی که می نخورد از خم ولایت دوست \*\*\* بروز حشر به مقصد نمی رسانندش

ص: 64



بگو که شیخ نیاید بر بزم دردکشان \*\*\* که تار یا نکشد می نمی چشاندش

کسی که عاشق گل نیست در مسیر کمال \*\*\* به روی خار مگیلان نمی دواندش

کسی که خود نشناسد نمی شناسد حق \*\*\* کسی که حق نشناسد نمی شناسدش

کسی که مهر علی در دلش بود، فردا \*\*\* بسوی آتش دوزخ نمی کشاندش

کسی که دین نفروشد به خاطر دینار \*\*\* حساب داد و ستد را نمی ستاندش

کسی که صرف خورو خواب، عمر خویش کند \*\*\* کنار سفره رحمت نمی نشاندش

به ناله ای در رحمت به روی خود واکن \*\*\* که هر نی ای که نالد نمی دماندش

بگو به شاعر ژولیده در دیار ادب \*\*\* دری که سفته نباشد نمی فشانندش

## زبان حال علی

بی تو ای محرم دل با دل شیدا چه کنم \*\*\* در بر این همه دشمن، من تنها چه کنم

گیرم از داغ تو من صبر کنم پیشه خود \*\*\* با حسین و حسن و زینب کبری چه کنم

ام کلثوم تو از هجر تو بیمار شده \*\*\* درد او گر نشود بی تو مداوا چه کنم

گیرم اطفال تو را با سخن آرام کنم \*\*\* با در سوخته از آتش اعدا چه کنم

خنده قاتل تو می کشدم فاطمه جان \*\*\* من دل سوخته با این غم عظمی چه کنم

روزها خانه نشینم ز غم تو، تو بگو \*\*\* نشینم به سر قبر تو شب ها چه کنم

شعر ژولیده بود راز زبان دل من \*\*\* بی تو با این همه دشمن من تنها چه کنم

## شجاعت

ما میثم تماریم از دار نمی ترسیم \*\*\* دلباخته یاریم ز اغیار نمی ترسیم

گر دوزخیان آتش از کینه برافروزند \*\*\* تا حب علی داریم از نار نمی ترسیم

تا مست می از جام جان بخشی طهورائیم \*\*\* از سرزنش شیخ و هوشیار نمی ترسیم

تا پیر خرد ما را پیوسته جلودار است \*\*\* گر نفس کند ره را دشوار نمی ترسیم

تا جان بکف آماده در سنگر قرآنیم \*\*\* گر بر سر ما بارد رگبار نمی ترسیم

ص: 65

تا سیر خداوندی شد مقصد ما گفتیم \*\*\* گلبانگ گلستانیم از خار نمی ترسیم  
صدام اگر صد دام گسترده به ره برگو \*\*\* صیاد دو صد دامیم ستوار نمی ترسیم  
تا فتنه به عالم هست آماده پیکاریم \*\*\* آماده پیکاریم زین کار نمی ترسیم  
گه ناله خاموشیم که ساغر پر جوشیم \*\*\* گه نیش و گهی نوشیم از مار نمی ترسیم

## دوری

تا کی زهجر رویت آه از جگر کشیدن \*\*\* تا چند از فراقتم جامه به تن دریدن  
سهل است نقد جان را در راه تو سپردن \*\*\* سخت است از تو دلبر پیوند دل بریدن  
بی تو به لب رسیده جان های عاشقانت \*\*\* کی می شود میسر بر وصل تو رسیدن  
ای نور دیده ما باز آبه دیده بنشین \*\*\* رنج است روی یاران دیدن تو را ندیدن  
یابن الحسن کجایی عجل علی ظهورک \*\*\* تا کی ز دشمنانت زخم زبان شنیدن  
باز آی با نگاهی دل را ز غم رها کن \*\*\* تا چند از غم تو در سینه دل طپیدن  
ای یوسفی که عالم نازد به ناز حسنت \*\*\* نازی که دوست دارم ناز تو را خریدن  
باز آ که بی تو دلبر دل می رود ز دستم \*\*\* تا کی به عشق رویت دنبال دل دویدن  
ژولیده ام که گویم با خیل جان نثاران \*\*\* سخت است بی تو ما را یک دم نفس کشیدن

## کلید باغ بهشت

بدون رنج، شجر بارور نمی گردد \*\*\* مدار چرخ بدون ثمر نمی گردد  
حیات خلقت هر شیئی حکمتی دارد \*\*\* چنان که روز شب و شب سحر نمی گردد  
در این سرای دو در سرسری سری متراش \*\*\* که حج قبول حق از موی سر نمی گردد  
مقام و ارزش انسان ولایت و تقواست \*\*\* بدون مهر سند معتبر نمی گردد  
به گرد زر ز چه گردی که پای میز حساب \*\*\* شفیع ما و تو در حشر زر نمی گردد  
اگر زمین و زمان را بشر بهم دوزد \*\*\* جهان به وفق مراد بشر نمی گردد



ولایتست نخستین کلید باغ بهشت \*\*\* که بی ولای علی باز در نمی گردد

ز ابر گر که بیارد به بحر قطره هزار \*\*\* اگر صدف نپذیرد گهر نمی گردد

بگو به شاعر ژولیده ز محبت آل \*\*\* تو را در آتش دوزخ سپر نمی گردد

## دون همتان

هر که خود را بیشتر پابند درهم می کند \*\*\* بیشتر خود را اسیر محنت و غم می کند

وہ چه بدبخت است آن که با وجود ذات حق \*\*\* سر بر دون همتان از بهر نان خم می کند

روزی هر روزه ما را دهد روزی رسان \*\*\* در عوض روزی ز عمر ما و تو کم می کند

گریه ابر بهاران بین که از همبستگی \*\*\* چشمه نهر و نهر رود و رود را یم می کند

در ضمیر خویش هرگز ره مده فکر گناه \*\*\* فکر هر کاری تو را بر آن مصمم می کند

از «فَمَنْ يَعْمَلْ» که حق فرموده در قرآن بدان \*\*\* خیر و شر را ذات حق تفکیک از هم می کند

تفرقه هر جا فتد کارش ز هم پاشیدگی است \*\*\* ای بنازم آن که با حق رشته محکم می کند

## غیرت

بشنو زنی که او را آوای دلربائی است \*\*\* هر ناله ای که دارد از نای بی نوائی است

در دست جان نثاری بگذار پا که بینی \*\*\* هر ریگ این بیابان کفش برهنه پائی است

باغی که باغبانش خون است و دست غیرت \*\*\* فارغ ز هر گزند و ایمن ز هر بلائی است

در جبهه ولایت هر جا نهی قدم را \*\*\* یاد آور قیام خونین کربلائی است

از خون هر شهیدی هر لاله ای که روید \*\*\* در دست روزگاران جام جهان نمائی است

هر جا زند شهادت آهنگ جان فشانی \*\*\* در هر سری هوائی در هر دلی نوائی است

در کشوری که پیران با خصم در نبردند \*\*\* افکار هر جوانی فرمانده قوائی است

ژولیده شادمانست کاندر جهان هستی \*\*\* حلال مشکل ما دست گره گشائی است

## خون شهیدان

خنده گل رخنه در چاک گریبان کردن است \*\*\* کار بلبل از غم گل آه و افغان کردن است  
هر که بر دامان پا کان تهمت بی جا زند \*\*\* چون زلیخا اشک حسرت را به دامان کردن است  
وصل جانان هر که خواهد ترک جان باید کند \*\*\* طالب جان را به عالم ترک جانان کردن است  
قفل خاموشی زدن بر لب بر نامحرمان \*\*\* راز را در پرده ابهام پنهان کردن است  
تا که نان سرد می بخشد تنور گرم ما \*\*\* از دنی نان خواستن تائید دونان کردن است  
در حریم عشق ره یابد اگر بی حرمتی \*\*\* دست و پنجه نرم با خون شهیدان کردن است  
بر توکل عهد بستن طبق فتوای خلیل \*\*\* کوه آتش را به روی خود گلستان کردن است  
از من ژولیده بشنو بندگی کن بندگی \*\*\* زانکه حق را بندگی بر خویش احسان کردن است

## در فوت «حالت» شاعر معاصر

عمری که هست فانی، قدر و بها ندارد \*\*\* باغی که گشت بی گل سیر و صفا ندارد  
عبرت سر است دنیا ای مست خواب غفلت \*\*\* بیدار شوکه مردن چون و چرا ندارد  
«حالت» که بزم ما را می داد شور و حالی \*\*\* رفت از جهان و دیگر کاری به ما ندارد  
در وقت دادن جان می گفت با رفیقان \*\*\* فکری کنید یاران دنیا وفا ندارد  
قبل از سفر خدا را بار سفر ببندید \*\*\* ای راهیان غفلت ره انتها ندارد  
عمری گذشت و فکری بهر جزا نکردی \*\*\* بیچاره آن که ترس از روز جزا ندارد  
آن شور و حال «حالت» رفته است و حالتی نیست \*\*\* جائی ز تنگی جا آن بی نوا ندارد  
از گیر و دار فردا نتوان گریخت زیرا \*\*\* وقت حساب فرقی شاه و گدا ندارد  
بیگانه شوز خلق و شو آشنای خالق \*\*\* کآن جا به غیر خالق، کس آشنا ندارد

## اتکا

هر کس که اتکا به زر و زور می کند \*\*\* خود را ز فیض رحمت حق دور می کند

در ملک جان زیاده مکن آرزو، که مرگ \*\*\* آهنگ آرزوی تو در گور می کند

ص: 68

بشکن غرور خویش که در ارتکاب جرم \*\*\* شیطان کمک به آدم مغرور می کند

دنیا چو دام و دانه آن حرص و صید را \*\*\* با یک نگاه لال و کر و کور می کند

گر بار منتهی نتوانی بری به دوش \*\*\* کاری بکن که با عملش مور می کند

## نامحرم

راز دل با کس مگو تا در حرم نامحرم است \*\*\* از حقیقت دم مزین جانی که دم نامحرم است

در دیار آشنائی ره مده بیگانه را \*\*\* هر کجا جای صمد باشد صنم نامحرم است

می رسد انسان بجائی از طریق بندگی \*\*\* کز تقرب نزد حق جبریل هم نامحرم است

آدمیت را بود قدر و مقامی بس عظیم \*\*\* کز پی توصیف و صف او قلم نامحرم است

از جهان آفرینش گوی سبقت می برد \*\*\* آن که با دنیا و دینار و درم نامحرم است

نان خشک خویش خور آب از سبوی کس منوش \*\*\* کابروی آدمی با آب یم نامحرم است

کاسه دریوزگی بشکن مبر نزد حریص \*\*\* کز ازل با فطرت آنان کرم نامحرم است

آهن تقدیده گفت این راز با دست عقیل \*\*\* در عدالت خانه مولا ستم نامحرم است

بی ولای مرتضی حتی خلیل بت شکن \*\*\* بی تعارف در گلستان ارم نامحرم است

## وصل

در این جهان بخدا بی تو زیستن سخت است \*\*\* بیا که دوری رویت برای من سخت است

نفس کشیدن عشاق بی تو دشوار است \*\*\* چنان که هجرت بلبل ز هر چمن سخت است

بیا عصاره رحمت خط امانم ده \*\*\* که در امان شدن از کید اهر من سخت است

تو شمع انجمن آرای عالم جانی \*\*\* بیا که بی تو نشستن به انجمن سخت است

رسیده جان به لب ما بیا مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) \*\*\* که بی تو زندگی از بهر مرد وزن سخت است

بیا که دادن جان با تو می شود آسان \*\*\* که بی تو رفتن جانم ز ملک تن سخت است

به حق مادر پهلو شکسته ات زهرا \*\*\* بیا که بی تو مرا گفتن سخن سخت است



شعار شاعر ژولیده روز و شب این است \*\*\* در این جهان بخدا بی تو زیستن سخت است

ص: 69

## شرف

ای که هستی بین مردم طالب عزّ و شرف \*\*\* سر مکن خم نزد دونان تا که نان آری به کف  
راستی کن پیشه خود تا که بر مقصد رسی \*\*\* تیر کج را نیست امید اصابت بر هدف  
پیش دریا قطره باران اگر چه کم بهاست \*\*\* می شود گوهر چو گیرد جا در آغوش صدف  
گریه ابر است رمز خنده گل زانکه اشک \*\*\* گرد غم را می کند ز آئینه دل برطرف  
مرد غیرت تن بزیر بار ذلت کی دهد \*\*\* مرد باش و عزّت خود را مکن بی جا تلف  
در کویر تشنه بی آبرونی پا منه \*\*\* آبرو می ریزد و آبی نمی آری به کف  
خواندن یاسین به گوش ابلهان در کیش ما \*\*\* شوره زاری هست کز خاکش نمی روید علف

## کیما

بخود آ و خود را بری از ریا کن \*\*\* حذر از ریا در بر کبریا کن  
از این ناخدایان رفاقت چه حاصل \*\*\* رفاقت اگر می کنی با خدا کن  
بدام هوس جز قفس دانه ای نیست \*\*\* هوس را بکش خویشان را رها کن  
در رحمت حق به روی تو باز است \*\*\* ز جا خیز و رو بر در التجا کن  
ز بیگانگان رشته مهر پاره \*\*\* تو تجدید میثاق با آشنا کن  
بخر مهره سودا مکن گوهر عمر \*\*\* بیا و مس قلب خود کیما کن  
مکن بهر نان نزد دونان تکدی \*\*\* گدائی اگر می کنی از خدا کن  
به یک توبه کردن نصوح زمان شو \*\*\* بقا گر که خواهی هوارا فنا کن

## توکل

هر که بر لطف خدای خود توکل می کند \*\*\* گر کشد باز غم عالم تحمل می کند  
بیمی از آتش مکن وقت توکل چون خلیل \*\*\* کز توکل آتش نمرود هم گل می کند  
جام گردون از غم عالم نمی گردد تهی \*\*\* قدر وسعش هر کسی از آن تناول می کند



بیشتر از خوان دوزخ نان غفلت می خورد \*\*\* هر که عمر خویش را صرف تغافل می کند  
نیست در قاموس هستی هیچ کاری بی حساب \*\*\* کار را هر کس به مبنای تعادل می کند  
خط و مشی زندگی را نیست جبر انتخاب \*\*\* هر کسی با فکر خود سیر تکامل می کند  
در سر آب زندگی لب تشنه از حق غافلیم \*\*\* ورنه زیر پای ما صد چشمه قل قل می کند

## مرگ

می ستاند جان ز جسم آدمی بازور مرگ \*\*\* گشته بهر غارت جان از ازل مأمور مرگ  
نیست در قاموس هستی هیچ شیئی ماندنی \*\*\* هستی عالم کند بر نیستی مستور مرگ  
گر خوری آب بقا از چشمه حیوان چو خضر \*\*\* بر فنای ما گرفته از خدا دستور مرگ  
سر بر آر از بستر راحت در این دنیای دون \*\*\* بستر اندازد برایت عاقبت در گور مرگ  
امتیازی نیست بهر او غنی را با فقیر \*\*\* در مقام قبض جان لال و کر است و کور مرگ  
فکر زادی کن و گر نه روز سخت واپسین \*\*\* روزگارت را کند همچو شب دیجور مرگ  
جز عمل ژولیده فردا نیست ما را مرجعی \*\*\* هر کس را با عمل فردا کند محشور مرگ

## بلند پروازی

من مست و خراب از می پیمانه خویشم \*\*\* هم ساقی و هم ساغر و میخانه خویشم  
من عاشقم و شکوه ز بیگانه ندارم \*\*\* از خویش کنم شکوه که بیگانه خویشم  
من مرغ سبک بالم و جایم به قفس نیست \*\*\* افتاده دام از طمع دانه خویشم  
دیوانه نیم لیک ز بد عهدی ایام \*\*\* دیوانه ز دست دل دیوانه خویشم  
گر مسند شاهی بدهندم نپذیرم \*\*\* تا معتکف گوشه ویرانه خویشم  
سر خم نکنم بهر دونان در بر دونان \*\*\* تا ریزه خور همت مردانه خویشم  
در محفل ارباب ادب گفتم و گویم \*\*\* دلباخته دلبر جانانه خویشم  
در سوختن و ساختن و جامه دریدن \*\*\* هم بلبل و شمع و گل و پروانه خویشم

افسانه بگوش من ژولیده مخوانید \*\*\* چون بی خبر از قصه و افسانه خویشم

ص: 71

به شهر مصر درس پایداری می دهد یوسف \*\*\* به ما سر خط عشق ذات باری می دهد یوسف  
به بازار ملاحظت می فروشد حسن سیرت را \*\*\* که بر صورت مقام پرده داری می دهد یوسف  
عنان نفس سرکش را کشد دست هوسرانی \*\*\* که بر پیر خرد حکم سواری می دهد یوسف  
چنان بر دیو شهوت جسم و جانش می شود غالب \*\*\* که هدیه بر زلیخا شرمساری می دهد یوسف  
دلیل پاکی او شد به عالم چاک پیراهن \*\*\* که بر تهمت زدن بی اعتباری می دهد یوسف  
من ژولیده می گویم حجاب عصمت خود را \*\*\* برای خلق عالم یادگاری می دهد یوسف

### ورود به کربلا

ز کعبه قافله ای عارفانه می آید \*\*\* که غم به بدرقه اش غمگناهی می آید  
بخوان ترانه ماتم که از شنیدن آن \*\*\* ز دیده خون دلت با ترانه می آید  
حسین فاطمه را فکر عید قربان است \*\*\* که سوی مسلخ خون عارفانه می آید  
بگو به کربلا سوی تو به مهمانی \*\*\* عزیز فاطمه با اهل خانه می آید  
ز جام دیده زینب ز سوز دل این جا \*\*\* به چهره اشک روان دانه دانه می آید  
بگو به آب خروشد که پیر باده فروش \*\*\* سبو بدوش به عشق یگانه می آید  
به آبیاری نخل بلند آزادی \*\*\* شکوه عشق و وفا فاتحانه می آید  
پاسداری خرگاه سبز آل الله \*\*\* طلایه دار سکوت شبانه می آید  
علی اکبر و قاسم دو سنبل ایثار \*\*\* برای دادن جان بی بهانه می آید  
بگو به حرمله آماده شو برای هدف \*\*\* که بهر تیر سه شعبه نشانه می آید  
به دلنوازی اطفال بی پدر این جا \*\*\* سنان به معرکه با تازیانه می آید

غافل مشوز پیچ و خم راه زانکه چرخ \*\*\* شیرین کند ز خنده امید کام صبح

گردیده راز خواب تغافل کنی تو باز \*\*\* عبرت سر است خانه پر ازدحام صبح

ص: 72

فتح و شکست هر دو تو را صدق می کند \*\*\* گر پی بری به حکمت شام و نظام صبح  
ز اسرار خلقت است که از جبر روزگار \*\*\* صبح است صید دام شب و شب به دام صبح  
آزاده آن کسی است که در جبهه نبرد \*\*\* گیرد ز دیو زنگی شب انتقام صبح  
دریا دلان جبهه نورند جان به کف \*\*\* تا بر زنند کوس شهامت ز بام صبح  
بنگر چگونه خسرو خاور علم به دوش \*\*\* آید برون به فتح خلیج از خیام صبح  
بشنو دعای شب شکنان را به نیمه شب \*\*\* تا بشنوی اجابت آن در پیام صبح  
فتح و ظفر نصیب سپاه محمد است \*\*\* بادا بر او نثار درود و سلام صب

### بنده گی

خویش را در خود فنا کن بندگی این است و بس \*\*\* از فنا کسب بقا کن بندگی این است و بس  
ترک سر کن تا ز جانان کام دل حاصل کنی \*\*\* بهر جانان جان فدا کن بندگی این است و بس  
خودشناسی پیشه کن تا آن که گردی حق شناس \*\*\* خود پسندی را رها کن بندگی این است و بس  
در مقام زهد و تقوی تا توانی ای بشر \*\*\* خویش را شیخ بها کن بندگی این است و بس  
موقع شادی و غم ای دل اگر اهل دلی \*\*\* بی ریا یاد خدا کن بندگی این است و بس  
تا بود مهر و محبت دل تهی از کینه کن \*\*\* سینه را مهد صفا کن بندگی این است و بس  
همچو اربابان زر اغفال سیم و زر مشو \*\*\* قلب خود را کیمیا کن بندگی این است و بس  
بر رضای حق رضا شو گر رضا می بایدت \*\*\* درک تسلیم و رضا کن بندگی این است و بس  
باش یاد زبردستان تا نگردی زیر دست \*\*\* خدمت خلق خدا کن بندگی این است و بس  
از من ژولیده بشنو ای اسیر دام نفس \*\*\* خویش را در خود فنا کن بندگی این است و بس

### اربعین

از دیار شام مرغان سحر برگشتند \*\*\* سینه سرخان مهاجر از سفر برگشتند  
روز عاشورا به جنگ کرکسان کردند کوچ \*\*\* اینک اینک فاتحانه با ظفر برگشتند



تشنه گان وادی عشقند این دریا دلان \*\*\* کز پی رفع عطش با چشم تر برگشتند

ص: 73

سینه داغستان و دل نالان و دیده خون فشان \*\*\* در حسین آباد غم بار دگر برگشتند

آسمان خون گریه کن امروز کاین دلدادگان \*\*\* در بر دلبر به صد خون جگر برگشتند

در دیار بی فراری مادرانی داغدار \*\*\* مو پریشان بهر دیدار پسر برگشتند

لاله رویانی به عشق دیدن روی پدر \*\*\* با سرافرازی سر قبر پدر برگشتند

نالاه کن ای دل که اینک خواهری با خواهرش \*\*\* بر سر قبر برادر از سفر برگشتند

## در سوک آیت ا... اراکی

افسوس که آن پیر جهان دیده ما رفت \*\*\* آن محرم راز دل غمدیده ما رفت

جا دارد اگر دیده بر اوزار بگرید \*\*\* زین ماتم عظما در و دیوار بگرید

با رفتن او تاب و توان از تن ما رفت \*\*\* مشتاق خدا بود که در نزد خدا رفت

او مرجع تقلید پس از روح خدا بود \*\*\* بین علما شهره به شیخ الفقها بود

در زهد و ورع زینت محراب عبادت \*\*\* در علم و عمل در خط تسلیم و ارادت

در نفس کشی بر همه خلق ولی بود \*\*\* سر تا به قدم تابع فرمان علی بود

گفتم به خرد کیست بگو مظهر پا کی \*\*\* در حوزه از ریشه دل گفت اراکی

در حوزه علمیه قم بین اساتید \*\*\* بر تارک اسلام چو خورشید درخشید

هر چند که جبران نپذیرد غم عالم \*\*\* پاینده بود تا به ابد پرچم عالم

شمعی که بر فروخته خاموش نگردهد \*\*\* یادش ز دل خلق فراموش نگردهد

او رفت ولی از دل ناشاد نرفته \*\*\* یک قرن فدا کاریش از یاد نرفته

## جواز

به حق خویش گر انسان بسازد آزی نیست \*\*\* بدون آزی کسی را به کس نیازی نیست

گدای خوان قناعت چو مور باید شد \*\*\* که سرفرازی ما را جز این طرازی نیست

میان آدم و حیوان یک امتیاز بود \*\*\* مطیع نفس چو شد عقل امتیازی نیست

ز قعر چاه چو یوسف توان به ماه رسید \*\*\* که تا نشیب نباشد به ره فرازی نیست

دو گوش خویش ز افسانه جهان کر کن \*\*\* که تا دیار حقیقت ره درازی نیست

ص: 74

به اشک ز آئینه دل بشوی زنگ ملال \*\*\* و گرنه سوز تو را در زمانه سازی نیست

بجز عمل نرسد هیچ کس به فریادت \*\*\* در آن زمان که تو را یار چاره سازی نیست

قبولی عمل ما به مهر آل الله است \*\*\* بدون آن به کفت برگ امتیازی نیست

پل صراط عبورش جواز می خواهد \*\*\* بجز ولای علی معتبر جوازی نیست

### شمع و جمع

جمع ما بسته به جمعیت بسیار شماس است \*\*\* شمع جمعیت ما جلوه رخسار شماس است

جان ما در کف اخلاص مهبیای نثار \*\*\* دل ما در گرو طره طرار شماس است

سر بداری که سر از پا نشناسد سر دار \*\*\* طائف مدرسه میثم تمار شماس است

پرده از رخ بگشائید که با یوسف مصر \*\*\* لیلی حسن قدم طالب دیدار شماس است

دلربایی که بیک غمزه کند غارت دل \*\*\* دل و دین باخته نرگس بیمار شماس است

نه همین دل به کمند خمتان گشته اسیر \*\*\* هر که را می نگرم مرغ گرفتار شماس است

خلقت کون و مکان ما حاصل هستیتان \*\*\* هستی ما همه از نعمت ایثار شماس است

می برد گوی سبق از خم چوگان زمان \*\*\* هر که نادیده در این دهر خریدار شماس است

چهارده گوهر پاکید ز گنجینه راز \*\*\* که فقط ذات خدا واقف اسرار شماس است

آبرومند در خانه حقیق همه \*\*\* که به حق یار شما خالق دادار شماس است

بر محبان نظری از ره احسان بکنید \*\*\* چشم امید همه بر دربار شماس است

مهرتان در دل ژولیده نه تنهاست نهان \*\*\* مهر شرمنده به یک جلوه رخسار شماس است

### منزل مقصود

آن را که نیست درک حقایق شعور نیست \*\*\* خفاش را لیاقت دیدار نور نیست

عبرت سر است بهر بشر این سرای دهر \*\*\* بدبخت آن که طالب فیض حضور نیست

گرد ملال سد مقام تقرب است \*\*\* کاری بکن که منزل مقصود دور نیست

کور است آن که دیده بپوشد ز عیب خویش \*\*\* آن را که هست قلب چو آینه کور نیست

ص: 75

آزاده نیست آن که اسیر معیشت است \*\*\* هر گور کن که گور کند فکر گور نیست  
دنیا به چشم اهل بصیرت قیامت است \*\*\* حاجت به پند و دیدن یوم نشور نیست  
آن را که نیست از عمل خیر توشه ای \*\*\* اهل بهشت و لایق دیدار حور نیست  
با خط نور بر در جنت نوشته اند \*\*\* آزاده را نیاز به برگ عبور نیست

### حضرت رقیه

بابا بیا که مست از پیمانۀ تو گردم \*\*\* تو شمع محفل و من پروانه تو گردم  
ای تشنه لب کجائی آماده ام بیائی \*\*\* تا جرعه نوش جام میخانه تو گردم  
بابا بیا که امشب جان را کنم فدایت \*\*\* تا با تو میهمان جانانه تو گردم  
بابا بیا خرابه بنگر تو حال ما را \*\*\* تا مست شور و حال مستانه تو گردم  
بابا بیا که خسته از رنج راه گشتم \*\*\* خواهد دلم که گنج ویرانه تو گردم  
بابا به جان زهرا مدیون زینبم من \*\*\* خواهم که قصه گویش در خانه تو گردم  
ژولیده در خرابه آن شب رقیه گفتا \*\*\* بابا بیا که مست از پیمانۀ تو گردم

### چه غم دارم

به عالم گر تهی، دستی ز دنیا و درم دارم \*\*\* به عالم بی نیازم تا به دست خود قلم دارم  
شریک شادی و غم هر کسی را در جهان یاری است \*\*\* قلم تا هست یار من در این عالم چه غم دارم  
اگر حاتم به بذل سیم و زر شد شهره عالم \*\*\* من آن مشهور بی سیم و زرم دیگر چه کم دارم  
خدا تا یار من باشد، مرا با غیر کاری نیست \*\*\* به عالم تا صمد دارم چه حاجت بر صنم دارم  
من آن سرگشته عشقم که می خوانند مجنونم \*\*\* من آن پرورده رنجم که گنجی از الم دارم  
من آن دریانورد سینه سوز ساحل دردم \*\*\* که پروائی نه از موج و نه از طوفان و یم دارم  
به هر فصلی که می خواهی بچینی گل، بچین ای دل \*\*\* که در گلزار طبع خویش، گل صدها رقم دارم  
ندارم در جهان بیتی ولی از لطف مولایم \*\*\* چه غم دارم که صدها بیت در باغ ارم دارم

تُهی دستم من ژولیده از مال جهان اما \*\*\* به دل مهر علی دارم چه غم دارم چه غم دارم

ص: 76

## سنگ و شیشه

ساعتی ای دل بیا در کار خود اندیشه کن \*\*\* بگذر از ما و منی با حق رفاقت پیشه کن  
تا شوی آگه تو از بی مهری دنیای پست \*\*\* عمر خود را لحظه ای تشبیه سنگ و شیشه کن  
تیشه را برداشتی بر ریشه خود می زنی \*\*\* از برای قطع نفس خویش کار تیشه کن  
دل بر این زیبا عروس حجله هستی میند \*\*\* چون علی او را رها کن، راه حق را پیشه کن  
دشمنی با کس مکن، با دوستان یک رنگ باش \*\*\* شیر باش و روبهان را تار و مار از پیشه کن  
ساربان مرگ است و دارد کاروان عزم رحیل \*\*\* تا نرفتی توشه ای از بهر خود اندیشه کن  
بشنو از ژولیده و ژولیدگان را یار باش \*\*\* تا توانی خدمت خلق خدا را پیشه کن

## وفا

دردا که از زمانه وفایی ندیده کس \*\*\* از شادی و صفارد پائی ندیده کس  
از ما حدیث پیچ و خم راه را مپرس \*\*\* کز آن به غیر خوف رجائی ندیده کس  
صدها هزار تشنه در این راه مرده اند \*\*\* غیر از سراب، آب بقائی ندیده کس  
دنیا و هر چه هست در او رهرو فناست \*\*\* بی رحم تر ز مرگ بجائی ندیده کس  
دل خوش مکن به نسخه درمان زندگی \*\*\* کز این عجوز دهر شفائی ندیده کس  
پایان عمر گشت و در این شوره زار خشک \*\*\* غیر از گناه برگ و نوائی ندیده کس  
ژولیده آفتاب لب بام گشت و گفت \*\*\* بر بام خویش فر همائی ندیده کس

## هوس

هر که بهر دانه ای نوشد می از جام هوس \*\*\* تا ابد او را رهائی نیست از دام هوس  
هر که مانند زلیخا شد مطیع نفس خویش \*\*\* طشت رسوائی او می افتد از بام هوس  
ای بنازم خط و مشی یوسف صدیق را \*\*\* شد مقیم گوشه زندان نشد رام هوس  
تلخ تر از زهر می گردد به کامش زندگی \*\*\* هر که شیرین می کند کام خود از کام هوس





وای بر احوال آن فردی که روز رستخیز \*\*\* می شود پرونده او باز با نام هوس  
نازم آن آزاد مردی را که از طبع بلند \*\*\* پختگی کرد و نشد در زندگی خام هوس  
از من ژولیده بشنو همچو مردان خدا \*\*\* خویش را هرگز مکن بدنام از نام هوس

## آزادگی

شاعرم شاعر آزاده اسیرم مکنید \*\*\* بی نیازم ز زر و سیم اجیرم مکنید  
بگذارید که اسرار دلم فاش شود \*\*\* رخنه در کشمکش فکر خطیرم مکنید  
مبیریدم به فراز و مزیدم به زمین \*\*\* گاه تشویق و گاهی خوار و حقیرم مکنید  
دوست دارم به چشم طعم حقارت بجهان \*\*\* تا گرسنه است در این وادیه سیرم مکنید  
به تهی دستی من رشک برد دشمن دوست \*\*\* قانعم من به گدائی و امیرم مکنید  
منکه پرورده دردم به طبیعم چه نیاز \*\*\* بیش از این خون بدل درد پذیرم مکنید  
من ژولیده دل از پرده دل می گویم \*\*\* شاعرم شاعر آزاده اسیرم مکنید

## خطر

به اشک دیده غم از دل بدر توانی کرد \*\*\* به صبر جامه شادی ببر توانی کرد  
به سوز سینه توان ریشه ستم را سوخت \*\*\* بناله ای به دل سنگ اثر توانی کرد  
به آه نیمه شبی نخل آرزوها را \*\*\* ز لطف و رحمت حق بارور توانی کرد  
اگر به نیمه شبی با خدا کنی خلوت \*\*\* هزار حلقه به گوش سحر توانی کرد  
اگر ز غیر خدا روی خود بگردانی \*\*\* مکان به قله قاف ظفر توانی کرد  
اگر به آئینه دل نظر کنی گله را \*\*\* به عیب جوئی خود مختصر توانی کرد  
به پشت پرده عیان گر مقام خود بینی \*\*\* به جبهه خیمه دل مستقر توانی کرد  
اگر که طالب حقی برو به جبهه حق \*\*\* که بر جمال حق آن جا نظر توانی کرد

## همت مردانه

ای به دنیا بسته دل برخیز و ترک خانه کن \*\*\* ترک جان کن در جهان جا در بر جانانه کن  
این جهان جای تن آسائی و خورد و خواب نیست \*\*\* لحظه ای خود را بیا از این جهان بیگانه کن  
تا ز کارت بر ندارد پرده دست پرده دار \*\*\* رفع عیب خویشتن با همتی مردانه کن  
قبل از آنی که اجل گیرد گریبان تو را \*\*\* در ضمیر خویشتن کاخ هوس ویرانه کن  
تا بگیری روز محشر از علی خط امان \*\*\* خویش را بر گرد شمع حب او پروانه کن  
تا که نوشی باده از پیمانہ خلق خدای \*\*\* خانه دل را بیا از عشق حق میخانه کن  
چون حساب ما و تو باشد جدا در روز محشر \*\*\* پس حساب خود جدا با سبحة صد دانه کن  
از من ژولیده بشنو با علی باش و مدام \*\*\* بر سر پیمان نشین و باده در پیمانہ کن

## قیامت

هر آن فردی که سر از خط داور بر نمی دارد \*\*\* قدم هرگز به راه فتنه و شر بر نمی دارد  
اگر ضحاک سر آرد برون از خاک می گوید \*\*\* که از خاک لحد انسان دگر سر بر نمی دارد  
چو قارون حکم قتلش را به آب زر کند امضا \*\*\* هر آن فردی که چشم از زردی زر بر نمی دارد  
ز دنیا کام دل هر کس بخواهد از تهی مغزی است \*\*\* که بی شوهر شبی سر را ز بستر بر نمی دارد  
چنان گرم است بازار مکافات عمل فردا \*\*\* که بار هیچ کس را کس به محشر بر نمی دارد  
به فردای قیامت دست واویلا زند بر سر \*\*\* کسی کز خرمن حبّ علی بر بر نمی دارد  
زگیر و دار محشر آن قدر گویم که فرزندی \*\*\* اگر ماری ببیند روی مادر، بر نمی دارد  
حسابت را تو قبل از مرگ روشن کن که در محشر \*\*\* برادر بار از دوش برادر بر نمی دارد  
من ژولیده می گویم به عالم تا که جان دارم \*\*\* خوش آن فردی که سر از خط باور بر نمی دارد

## لذایذ

از فر فرودین بود از بس هو الذیذ \*\*\* گردد مشام دهر ز باد صبا لذیذ

شیرین شود به کام تو تلخی روزگار \*\*\* کامی اگر کنی ز برای خدا لذیذ

ص: 79

گر زهر مار هم بخورانی مریض را \*\*\* گردد پی علاج به کامش دوا لذیذ

از اشتهاست آتش اگر شعله می کشد \*\*\* گردد دهان پر آب چو باشد غذا لذیذ

مقصود خضر ز آب بقا حفظ آبروست \*\*\* کن کسب آبرو که نباشد بقا لذیذ

وقت کرم گدا به دعا می دهد عوض \*\*\* باشد جزای خیر تو روز جزا لذیذ

ژولیده ام که بار دگر می کنم بیان \*\*\* باشد بقای عمر بیاد خدا لذیذ

## بیهوده گوئی

ای که بهر خودنمائی گشته ای گویای ژاژ \*\*\* غافلگی امروز از بدنامی فردای ژاژ

در مقام حرف گویا شو بقدر ظرفیت \*\*\* آبروی خود مبر از کثرت افشای ژاژ

اعتبار شخص از گفتار باشد چون سند \*\*\* معتبر نبود سخن با مهر و با امضای ژاژ

هر سخن کز دل برآید می کند بر دل اثر \*\*\* بی اثر باشد اگر باشد زبان گویای ژاژ

شاعر ژولیده را بر دل اثر بخشد سخن \*\*\* در لغت بیهوده گوئی هست تا معنای ژاژ

## وفای دنیا

تو هیچی وز چه پیچی به پای هیچ ای هیچ \*\*\* بگرد هیچ میبچ از برای هیچ ای هیچ

در این سرای دو در سر سری سری متراش \*\*\* که سرسری است سراسر سرای هیچ ای هیچ

گران بهاست تو را عمر دم غنیمت دان \*\*\* مکن تو عمر گران را فدای هیچ ای هیچ

بهشت را به بها می دهد خدا نه بهانه \*\*\* بهای خویش مده در ازای هیچ ای هیچ

بسان خضر اگر آب زندگی نوشی \*\*\* بغیر هیچ نباشد وفای هیچ ای هیچ

فناست بقا گر که از جهان گذری \*\*\* که هست هستی عقبا سرای هیچ ای هیچ

شعار شاعر ژولیده در جهان این است \*\*\* بهیچ و پوچ نیارزد بقای هیچ ای هیچ

در عمر خود زمانه ندیدست روی صلح \*\*\* زین رو کند همواره بدل آرزوی صلح  
تا شر بود سلاح بشر جای خیر نیست \*\*\* جائی که کوی جنگ بود نیست کوی صلح  
انسان ز بیم حادثه طرفی نمی برد \*\*\* تا روز حشر تا بکند جستجوی صلح  
تا فتنه هست جنگ فروکش نمی کند \*\*\* بر بام عرش گر برسد های و هوی صلح  
شیرین نمی شود بخدا کام آدمی \*\*\* ریزد اگر که باده به جام از سبوی صلح  
تا صاحب الزمان نرسد فتنه است و جنگ \*\*\* با بوی او رسد به مشام تو بوی صلح  
ژولیده گفت این سخن از گفته امام \*\*\* با های و هوی خویش میر آبروی صلح

**کرم**

کرم کن تا خدا را شامل لطف و کرم گردی \*\*\* علم کن قامت مردی که در عالم علم گردی  
اگر دستت رسد کاری بکن از بهر محتاجان \*\*\* بترس از آن که روزی هم تو محتاج درم گردی  
ز الله الصمد حظی نخواهی برد بی تردید \*\*\* اگر وقت نماز خوش بر گرد صنم گردی  
به عالم کم تر از موری مباش و جهد و کوشش کن \*\*\* که مانند سلیمان صاحب مُلک و حشم گردی  
ز خالق با سرافرازی نیاز خود طلب کردن \*\*\* بود بهتر از آن که در برِ مخلوق خَم گردی  
جهنم می زند بر سینه تو دست رد آن دم \*\*\* که در حب علی و دین خود ثابت قدم گردی  
به عالم سعی کن تا حرمت مردم نگه داری \*\*\* اگر این شیوه سازی پیشه خود محترم گردی  
مشو غافل دمی از بازی این چرخ بازیگر \*\*\* که گر بازی کنی با چرخ، سر تا پا، عدم گردی  
من ژولیده می گویم دو صد بار دگر ای دل \*\*\* کرم کن تا خدا را شامل لطف و کرم گردی

**شر**

بشر تا گرد شر گردد بری از شر نمی گردد \*\*\* نسوزد تا در آتش، چوب خاکستر نمی گردد  
من از شیب و فراز زندگی خلق دانستم \*\*\* مدار چرخ بازیگر به یک محور نمی گردد



به گرد شمع گر پروانه گردد، علتی دارد \*\*\* که بی حکمت گلی پژمرده و پریر نمی گردد  
عیار هر کسی را قابلیت می کند معلوم \*\*\* چنان که در صدف هر قطره ای گوهر نمی گردد  
سخن سنجیده می گوید علی بن ابی طالب \*\*\* که هر ناباوری را این سخن باور نمی گردد  
خدا گر پرده را از روی کار خلق بردارد \*\*\* کسی امیدوار رحمت داور نمی گردد  
اگر زرگر بداند زر چه نقشی می کند ایفا \*\*\* اگر جان بر لبش آید به گرد زر نمی گردد  
به دوزخ هیزمی غیر از گناه ما نمی سوزد \*\*\* بسوزد هر که قبل از مرگ بر خود بر نمی گردد  
من ژولیده می گویم کلام نغز مولا را \*\*\* بدون جرم در محشر کسی کیفر نمی گردد

## بیهودگی

می خورد آدم برای مال دنیا غم عبث \*\*\* می کند با دار فانی رشته را محکم عبث  
هر دمی از عمر آدم نزد حق دارد حساب \*\*\* دم غنیمت دان که نبود خلقت آدم عبث  
می رساند روزی ما را خدا از خوان غیب \*\*\* ابله است آن کس خورد غم بهر بیش و کم عبث  
دست خود را چون گدایان پل مساز از بهر نان \*\*\* از طمع سر را مکن در نزد دونان خم عبث  
رفتگی مائیم و مال ما به دنیا ماندنی است \*\*\* می کنی از بهر درهم اخم خود درهم عبث  
کاروان رفت و تو غافل مست خواب غفلتی \*\*\* با خیال و آرزو مانی در این عالم عبث  
قامت سرو تو از فرط معاصی گشت دال \*\*\* غافلی از عفو و لطف خالق اعظم عبث  
از من ژولیده بشنو در مسیر زندگی \*\*\* دم غنیمت دان که نبود خلقت آدم عبث

## ازدواج

هست بهر آدمی یک رکن ایمان ازدواج \*\*\* تیر جانسوزی بود بر قلب شیطان ازدواج  
آدمی را خوی حیوانی کشاند بر گناه \*\*\* می شود سد گناهان بهر انسان ازدواج  
گر سر و سامان نداری ای برادر غم مخور \*\*\* می رساند هر سری آخر به سامان ازدواج  
باعث ترویج دین و قدرت ایمان شود \*\*\* طبق فرمان رسول و نص قرآن ازدواج





می‌گریزد لشکر غم می‌رسد شادی ز راه \*\*\* بهر جولان تا گذارد پا به میدان ازدواج  
نفس سرکش را به زنجیر اطاعت می‌کشد \*\*\* زین سبب حق کرده واجب بر جوانان ازدواج  
از من ژولیده بشنو سر مپیچ از امر حق \*\*\* زانکه انسان را بود یک رکن ایمان ازدواج

## آفتاب لب بام

ای آن که خسته از کم ایام می‌شوی \*\*\* با کم بساز کز کم خود وام می‌شوی  
در محفلی که اهل دلی نیست پا منه \*\*\* آن جا که پختگی نبود خام می‌شوی  
دنیاست دام و دانه آن آز و آرزوست \*\*\* تا کی اسیر دانه این دام می‌شوی  
ای بی‌خبر ز سیلی اوضاع روزگار \*\*\* بشنو که از شنیدن آن رام می‌شوی  
زحمت چه می‌کشی پی درمان ما طیب \*\*\* ما به نمی‌شویم و تو بدنام می‌شوی  
تا آبروست منت آب از چه می‌کشی \*\*\* کن نوش از آن که نشئه بیک جام می‌شوی  
تا فرصتی است بهره بر از عمر خویشتن \*\*\* کاخر چو آفتاب لب بام می‌شوی

## همت

چرا به اشک ندامت دو دیده تر نکنی \*\*\* چرا به شهر سحر نیمه شب سفر نکنی  
به آب توبه چرا زنگ دل نمی‌شوئی \*\*\* لباس رحمت حق را چرا ببر نکنی  
زاهر من تو چه دیدی به غیر بدبختی \*\*\* که از برای فرشته گشوده در کنی  
اگر به جبهه حق جبهه را بیاسائی \*\*\* به روز حشر دگر خاک غم به سر نکنی  
سر از دریچه فطرت اگر برون آری \*\*\* دگر به چشم حقارت به ما نظر نکنی  
تو کز حقیقت اسلام نیستی آگاه \*\*\* ملامت نکنم درک حق اگر نکنی  
زبان برای بشر مار خوش خط و خالی است \*\*\* ز خصم خانگی خود چرا حذر نکنی  
برون ز دست تو سر رشته ولایت نیست \*\*\* سر از دریچه همت چرا بدر نکنی  
به لاف حادثه جوئی نمی‌رسی به مراد \*\*\* اگر به کوی مریدان حق گذر نکنی



به ناز و نعمت این ملک تن پیورودی \*\*\* چرا به پرورش آن تو ترک زر نکنی  
در انتظار امان نامه ای ز حصن امان \*\*\* چرا به وقت خطر سینه را سپر نکنی  
برو به جبهه حق با خدا معامله کن \*\*\* که گر کنی به حقیقت قسم ضرر نکنی

## آز و هوی

هر که باشد در جهان آز و هوائش بیشتر \*\*\* می شود کم نزد حق قدر و بهائش بیشتر  
بر حسابش دیرتر روز قیامت می رسند \*\*\* هر چه گردد آدمی دور از خدایش بیشتر  
در بر ظالم مریز اشکی که با اشک کباب \*\*\* آتش سوزنده گردد اشتهاش بیشتر  
هر که در درگاه قرب حق مقرب تر بود \*\*\* حق کند با محنت و غم آشنایش بیشتر  
کربلا را، با بلا با نقد جان باید خرید \*\*\* تا شود آوازه «قالوا بلی» یش بیشتر  
نازم آن آزاد مردی را که از فحطی آب \*\*\* هر چه گردد تشنه، می گردد بهائش بیشتر  
تشنه لب جان داد تا از حق بگیرد آبرو \*\*\* آب داد و داد حق آب بقایش بیشتر  
با عمود آهنین در سجده افتاد و خدا \*\*\* داد از این بندگی قدر و بهائش بیشتر  
نام او ژولیده شد باب الحوائج تا شود \*\*\* قدر او نزد علی و باب هایش بیشتر

## پیوند یکرنگی

خوشا پیوند یکرنگی به ذات کبریا بستن \*\*\* سر پیمان نشستن دل به امید خدا بستن  
ملاک بندگی دانی چه باشد بهر یک انسان \*\*\* کمر بر خدمت خلق خدا صبح و مسا بستن  
به عالم از علی درس چگونه زیستن آموز \*\*\* که آسان می توانی دیده از دار فنا بستن  
جواب ناسزا را ناسزا دادن ز نادانی است \*\*\* به منطق می توان راه کلام ناروا بستن  
خدا فرموده «أدْعُونِي» دعا کن کز دعا کردن \*\*\* توانی راه را بر یورش نفس دغا بستن  
زلیخا را بگو از افترا طرفی نمی بندد \*\*\* که یوسف پاک و پاکان را چه باک از افترا بستن  
من ژولیده می گویم به نص آیه قرآن \*\*\* خوشا دل را به حبل الله و حب مرتضی بستن



## چه می کنی

ای بی خبر ز عالم عقبا چه می کنی \*\*\* دل بسته بر علایق دنیا چه می کنی  
پایان عمر هر که بود مرگ ای دریغ \*\*\* این جا گذشت عمر تو آن جا چه می کنی  
دنیا سراچه ای است که باید از آن گذشت \*\*\* بگذر از این سراچه تماشا چه می کنی  
گیرم که عمر نوح کنی یا که بیشتر \*\*\* کشتی شکسته در دل دریا چه می کنی  
گیرم تمام ثروت عالم از آن تست \*\*\* دست تهی به عالم عقبا چه می کنی  
گیرم به اوج مرتبه امروز تو گذشت \*\*\* با گیر و دار و حسرت فردا چه می کنی  
گیرم به ناز این تن خاکی پروری \*\*\* در زیر خاک با تن تنها چه می کنی  
گیرم که خون خلق بنوشی بجای آب \*\*\* در دادگاه خالق یکتا چه می کنی  
با این همه گناه که کردی به روز حشر ما نیستیم با تو تو بیما چه می کنی  
غیر از علی و آل تو را دادخواه نیست \*\*\* ژولیده بی ولایت مولا چه می کنی

## آشنا

جدا شو از خودی ها تا که با خود آشنا گردی \*\*\* فرو هل خودنمائی را که سر تا پا خدا گردی  
ز خط چرخ گردون رخ مگردان گاه سختی ها \*\*\* صبوری کن چون یوسف به عالم مقتدا گردی  
مشیت را پذیرفتی که گشتی اشرف عالم \*\*\* پذیرائی کن از مهمان که مهمان خدا گردی  
به کسب آبرو در زندگی یک لحظه کوشیدن \*\*\* بود بهتر که عمری در پی آب بقا گردی  
من از نابودی ظلمت بدست نور فهمیدم \*\*\* تو هم باید مطیع حکم دیوان قضا گردی  
نه هر کس بست عمامه به سر شیخ بها گردد \*\*\* چنان کن در عمل شاید تو هم شیخ بها گردی  
مکن چون و چرا در کار مردم تا که جان داری \*\*\* که وقت جان سپردن فارغ از چون و چرا گردی

## اندیشه

لحظه ای خود را بیا از خویشتن بیگانه کن \*\*\* دیدنی ها را فدای دیدن جانانه کن

تا به کی می از سبوی غیر می نوشی یا \*\*\* از سبوی رحمت حق باده در پیمانہ کن

ص: 85

گنج در ویرانه پنهان ست باید رنج برد \*\*\* گنج بی رنج ار که خواهی خویش را ویرانه کن  
تا نگردد از پریشانی پریشان خاطرت \*\*\* هر کجا دیدی پریشان گیسوانی شانه کن  
هر کجا دیدی که عقل تو حریف نفس نیست \*\*\* عقل را بگذار و خود را در جهان دیوانه کن  
همچو شمعی فیض بخش دیگران باش و بسوز \*\*\* در مقام جانفشانی خویش را پروانه کن  
بهر تاریکی گور خویش شمعی بر فروز \*\*\* فکر فردا و حساب خالق جانانه کن  
در مقام خاکساری همچنان خورشید باش \*\*\* خدمت خلق خدا با همتی مردانه کن  
پند عبرت می دهد ژولیده با پندش تو را \*\*\* تا نگر دیدی اسیر دام ترک دانه کن

## قدر و بها

هر که عاری از ریا گردد صفایش می دهند \*\*\* چون که گردد با صفا بر دیده جایش می دهند  
اهل تقوا را به محشر امتیاز دیگرست \*\*\* گرچه این جا بیشتر جام بلایش می دهند  
بی بها بودن به نزد خلق گنجی پر بهاست \*\*\* خاک چون آدم شود قدر و بهایش می دهند  
هر کسی از راه فهمش می کند درک سخن \*\*\* هر چه سوزنی فزون باشد نوایش می دهند  
آب حیوان خضر را رمز نجات مرگ نیست \*\*\* فانی فی الله را آب بقایش می دهند  
همچو یوسف در جوانی ترک شهوت کن که نفس \*\*\* هر چه کام دل بر آرد اشتهاش می دهند  
از مقام لابه إلا الله انسان می رسد \*\*\* هر که این معنی نداند حکم لایش می دهند  
قفل جنت را کلیدی هست در دست علی \*\*\* هر که را خواهد علی اذن سرایش می دهند  
هر که چون ژولیده گوید شعر بهر اهل بیت \*\*\* بهر هر یک بیت بی در جزایش می دهند

## فنا

از جهان بیگانه شو تا آشنا پیدا کنی \*\*\* خودستائی را فرو هل تا خدا پیدا کنی  
ما و من را در منای قرب رحمت راه نیست \*\*\* از منیت ها جدا شو تا منا پیدا کنی  
نیست در قاموس هستی هیچ دردی بی دوا \*\*\* سعی کن از بهر درد دین دوا پیدا کنی



همچو اسکندر مرو دنبال آب زندگی \*\*\* لحظه ای در خود فنا شو تا بقا پیدا کنی

ص: 86

باد در غبغب میفکن چون شدی صاحب مقام \*\*\* تا مقامی برتر از شیخ بها پیدا کنی  
جسم چون بی روح گردد بایدش در گور کرد \*\*\* سعی کن وقت دعا روح دعا پیدا کنی  
گنج قارون گر بدست آری ز دستت می رود \*\*\* دست گیری کن که بهر خود عصا پیدا کنی  
روز محشر عضو عضو ما شهادت می دهند \*\*\* شاهدهی باید که از این غم رها پیدا کنی  
سعی کردن در صفا و مروه ای حاجی چه سود \*\*\* سعی کن از بهر دل یک جو صفا پیدا کنی  
از من ژولیده بشنو سعی کن در زندگی \*\*\* ارتباط مستقیمی با خدا پیدا کنی

## اتکا

بجز خدا به کسی اتکا نباید کرد \*\*\* به کس به غیر خدا التجا نباید کرد  
به نقد عمر مده عیش و نوش دنیا را \*\*\* چنان که خرج مطلا طلا نباید کرد  
به حفظ عمر گران مایه جهد و کوشش کن \*\*\* که عمر را به بطالت فنا نباید کرد  
مهار خویش بدست هوای نفس مده \*\*\* عنان عقل خود از کف رها نباید کرد  
تو حق خویش بگیر و ز حق خود مگذر \*\*\* چنان که حق کسی زیر پا نباید کرد  
ز لاف بیهوده کاری نمی بری از پیش \*\*\* عمل چو نیست دگر ادعا نباید کرد  
به خویش هر چه نخواهی مخواه بهر کسی \*\*\* به نفع خود به جهان اکتفا نباید کرد  
در این جهان ستم پرور و عدالت کش \*\*\* به داوری کسی اعتنا نباید کرد  
بجز خدا و رسول خدا و اهل البیت \*\*\* زبان به وصف کسی آشنا نباید کرد  
بهشت را به بها می دهند نی به بهانه \*\*\* بهانه را سپر این بها نباید کرد  
بدون رنج و بلا کربلا میسر نیست \*\*\* هوای کرب و بلا بی بلا نباید کرد

## طواف کعبه

خوشا به نیمه شبی با خدا صفا کردن \*\*\* زبان حال گشودن ز دل دعا کردن  
تمام لذت عالم نمی رسد قدرش \*\*\* به یک دقیقه مناجات، با خدا کردن

به صد هزار قبولی عمره می ارزد \*\*\* به دهر یک گره از کار خلق وا کردن

ص: 87

به ادعا نتوان برد بهره ای فردا \*\*\* که بهره از عمل آید نه ادعا کردن

در این سرای دو در از دری در آ ای دوست \*\*\* که حاجتی بتوان از کسی روا کردن

برای جلب رضای خدا بکوش ای دل \*\*\* که مشکل است خدا را ز خود رضا کردن

به زرق و برق زرای دل مناز، می بازی \*\*\* که کار زر، بود از حق تو را جدا کردن

بهشت برگ عبورش محبت مولاست \*\*\* خوشا به حب علی دوری از خطا کردن

به نص آیه قرآن نشانه مردی است \*\*\* به عهد خویش به وقت عمل وفا کردن

## آتش

من سراپا آتشم با باده خاموشم کنید \*\*\* تشنه ام سیر آب از آن چشمه نوشم کنید

در حریم خلوت دُردی کشان را هم دهید \*\*\* همنشین پیر دیر عافیت کوشم کنید

چون شدم مست از شراب جب مولایم علی \*\*\* کوری شیخ ریائی خرقة بر دوشم کنید

عاشق دارم چو منصور و «أنا الحق» می زخم \*\*\* تا به ناحق پا نهم با حق هم آغوشم کنید

عالم هستی همه هیچ است منهای علی \*\*\* بر غلامیش قبول و حلقه بر گوشم کنید

هرچه بادا باد می گویم که از مفتی شهر \*\*\* داد دل گیرید و از مرگش قدح نوشم کنید

می زند اشعار من گر طبل رسوائی من \*\*\* باز می گویم از جوش باده در جوشم کنید

شاعر ژولیده ام تا هست هستی زنده ام \*\*\* بعد مرگم یاد آرید و فراموشم کنید

## آز

تا کی به بر غیر تو را دست دراز است \*\*\* تا چند دلت ریزه خور سفره آز است

تا کی کنی از گردش ایام شکایت \*\*\* تا چند بگوئی که فلک شعبده باز است

برخیز پی چاره که مرگت به کمین است \*\*\* غافل منشین راه پر از شیب و فراز است

ای بی خبر از عالم هستی ز چه خوابی \*\*\* برخیز وضو ساز که هنگام نماز است

بشکن بت خودخواهی خود را که خلیلی \*\*\* یک لحظه به خود آ که خدا بنده نواز است

از حق به طلب آن چه طلب می کنی از غیر \*\*\* تا چند تو را سوی خسان روی نیاز است

ص: 88

تا آن که نگردد بشر از مرتبه مغرور \*\*\* یادآور ما قصه محمود و ایاز است  
زنهار مرو از ره بیراهه که چاه است \*\*\* هشدار که ابلیس تو را مفسده ساز است  
ژولیده مکن راز دل افشا بیر غیر \*\*\* برگو که به خود آی خدا محرم راز است

## دفتر سیاه

چون رسد شب روز روشن می کند در بر سیاه \*\*\* تا که انسان از گنه کم تر کند دفتر سیاه  
امتیاز هر کسی تقوا بودنی رنگ پوست \*\*\* پس مکن رخ را تو از سر پیچی داور سیاه  
رنگ صورت را ملالی نیست در نزد بلال \*\*\* تا که باشد مورد تانید پیغمبر سیاه  
رو سپیدی چشم پوشیدن ز زردی زر است \*\*\* سرخی رخ را مکن هرگز به پای زر سیاه  
تا زر کامل عیار از کوره ای آید برون \*\*\* باید از تیزاب گردد چهره زرگر سیاه  
برف پیری موی ما را چون کند آخر سپید \*\*\* با هزاران رنگ نتوان کرد موی سر سیاه  
چون عمل پوشد لباس رزم جای حرف نیست \*\*\* بی عمل رویش بود در وادی محشر سیاه  
بر شب تار کسی هر کس بخندد همچو شمع \*\*\* روزگارش را کند این چرخ بازیگر سیاه

## کاسه لیسان

کاسه لیسانی که خود را بنده زر می کنند \*\*\* محشری از ناله بر پا روز محشر می کنند  
از پی تضعیف ما این فرقه مردم فریب \*\*\* گرگ هستند و لباس میش در بر می کنند  
تیشه را با نام دین بر ریشه دین می زنند \*\*\* گر چه بی شرمانه جا بر روی منبر می کنند  
گول مظلومی این ظاهر فریبان را مخور \*\*\* ورنه از شام سیه روزت سیه تر می کنند  
تا که بین ما بیندازند سنگ تفرقه \*\*\* شکوه از دست برادر با برادر می کنند  
گه عَمَر را می کنند از هر گناهی تبرئه \*\*\* گه حمایت از علی ساقی کوثر می کنند  
شعر حافظ بهرشان مصداق پیدا می کند \*\*\* چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند  
می خورم سوگند کاینان از منافق بدترند \*\*\* چون منافق را علیه ماجری تر می کنند



ابر چون گرید صدف گوهر فشانی می کند \*\*\* چشم گریان کشف اسرار نهانی می کند  
 بس که سنگین است بر من بردن بار گناه \*\*\* از گران جانی سرم بر تن گرانی می کند  
 هر که از اعمال خود بهتر خبر دارد که پیر \*\*\* بیشتر از عمر فانی قدردانی می کند  
 مست خواهد می ز ساقی خضر آب زندگی \*\*\* هر که در دنیا به نوعی زندگانی می کند  
 گلستان سرخ ما از کید گلچین ایمن است \*\*\* تا که از آن خون و غیرت باغبانی می کند  
 گر سلیمان هم به اقلیم قناعت پا نهد \*\*\* نزد مور اظهار عجز و ناتوانی می کند  
 خضر را رمز بقا نبود ز آب زندگی \*\*\* آب رو دارد که عمر جاودانی می کند  
 هر کجا حق است باطل می کند اظهار عجز \*\*\* ز آن که از حق بیشتر حق پشتمانی می کند  
 گربه ظاهر آدم از احوال عالم غافل است \*\*\* صد هزاران چشم او را دیده بانی می کند

**شیخ ریائی**

منع می از ما مکن ای شیخ ما دیوانه ایم \*\*\* تو مقیم مسجد و ما زاده می خانه ایم  
 هر چه می خواهد دل تنگت علیه ما بگو \*\*\* تو به فکر خانه ما در فکر صاحبخانه ایم  
 عرشه منبر تو را گر عرصه جولان بود \*\*\* ما همه عرش آشیان خلوت جانانه ایم  
 گرمی از جام ولایت خورده ای کم خورده ای \*\*\* تو پی پیمان هستی ما خود پیمان ایم  
 ما مخالف با شیوخ شهر دانش نیستیم \*\*\* دشمن شیخ ریائی ز حق بیگانه ایم  
 نازم آن شیخی که سوزد همچو شمعی بهر خلق \*\*\* گر شود پیدا به گرد او همه پروانه ایم  
 در مسیر عاشقی تو در خم یک کوچه ای \*\*\* ما به جای پیچ و خم ها با خم و خم خانه ایم  
 تاب دیدن گر نداری دیده را بر هم بنه \*\*\* ز آن که ما نادیده عاشق بر رخ جانانه ایم  
 از من ژولیده بشنو این کلام معنوی \*\*\* منع می از ما مکن ای شیخ ما دیوانه ایم



لحظه ای در خود فنا شو تا بقا پیدا کنی \*\*\* از منیت ها جدا شود تا منا پیدا کنی  
 حاصلی ما و تو را از ارتباط خلق نیست \*\*\* سعی کن تا ارتباطی با خدا پیدا کنی  
 تا توانی در رفاقت با خدا یکرنگ باش \*\*\* صاف شو در زندگانی تا صفا پیدا کنی  
 بگذر از قدر و بها و خاکساری پیشه کن \*\*\* تا مقامی برتر از شیخ بها پیدا کنی  
 همچو زرگر روز و شب دنبال سیم و زر مگرد \*\*\* بگذر از زر تا به عالم کیمیا پیدا کنی  
 دیدن نادیده را چشم خدا بین لازم است \*\*\* از خودی بیگانه شو تا آشنا پیدا کنی  
 تا نگردي لا اِلاَّ اللهَ اللّهُی مجو \*\*\* جستجو کن تا که اَللهَ را ز لا پیدا کنی

## جواب

قدر و کمال بسته به انبوه مال نیست \*\*\* دست تهی دلیل نبود کمال نیست  
 شیرازه وجود بشر رشته از طمع \*\*\* این رشته را به رشته حق اتصال نیست  
 تا فرصتی است نفس دنی را مهار کن \*\*\* کین خیره را به وقت سواری مجال نیست  
 ای آفتاب عمر تو آماده غروب \*\*\* فکری بکن به ماندن تو احتمال نیست  
 تا کی خیال مرگ نداری اجل رسید \*\*\* هنگام رفتن است عزیزم خیال نیست  
 این جا هر آن چه را که ندانی سؤال کن \*\*\* کانجا جواب هست و مجال سؤال نیست  
 غافل مشوز علم و عمل زانکه گفته اند \*\*\* کسب کمال مرحله دارد محال نیست  
 سیرت ملاک پاکی دامان یوسف است \*\*\* ورنه دلیل پاکی او از جمال نیست  
 اسلام مکتبی است که روی سفید را \*\*\* فرقی به نزد روی سیاه بلال نیست  
 کاری بکن راحت روح ارمغان بری \*\*\* کز بعد مرگ زندگیت را زوال نیست  
 رمز نجات شاعر ژولیده روز حشر \*\*\* غیر از محبت علی و عشق آل نیست

آن که عمری با من و ما بود بی ما می رود \*\*\* آن که دائم بین تن ها بود تنها می رود  
آن که از باد غرورش کوه را می گفت کاه \*\*\* با تن کاهیده ای از دار دنیا می رود  
آن که مرگ و سنجش اعمال را باور نداشت \*\*\* پای میزان عمل افتاده از پا می رود  
آن که امداد کسی وقت گرفتاری نکرد \*\*\* می رود جایی که دادش بر ثریا می رود  
آن که پشت پرده می خورد از جام هوس \*\*\* می رود آن جا که صدها پرده بالا می رود  
خانه بر دوش است انسان در سرای زندگی \*\*\* گر نرفت امروز از این خانه فردا می رود  
نازم آن یکتا پرستی را که مانند خلیل \*\*\* کوری دشمن در آتش بی محابا می رود  
ناخدا را تا خدا یار است از طوفان چه باک \*\*\* هر کجا خواهد خدا کشتی در آن جا می رود  
بشنو از ژولیده یک بار دگر این پند را \*\*\* آن که عمری با من و ما بود بی ما می رود

### پروردگان غیرت

پروردگان غیرت خواهان عدل و دادند \*\*\* در سنگر عقیده آماده جهادند  
این عاشقان بی غش با عقل و درک و بینش \*\*\* در ملک آفرینش در بذل جان جوادند  
با شرق و غرب عالم مردانه در ستیزند \*\*\* کان دو برای عالم جرثومه فسادند  
صد سال گر بجنگند از پا نمی نشینند \*\*\* چونان که هشت سال است مردانه ایستادند  
تا دفع فتنه اینان خنیاگران عشقند \*\*\* والفتح را مرید و والفجر را مرادند  
بر قاف جان فشانی تکبیرشان بلند است \*\*\* با دوست هم عنان و با خصم در عنادند  
کردند تا قیامت جاوید نام خود را \*\*\* پروردگان غیرت بر خود لقب نهادند  
بر خیل نابکاران برگوبه ملک ایران \*\*\* زین خیل جان نثاران با نقد جان زیادند  
ژولیده ام که گویم در سنگر شهادت \*\*\* پروردگان غیرت خواهان عدل و دادند

## رخسار

هست از خون شهیدان تا در و دیوار سرخ \*\*\* لاله می بندد به سر از داغ دل دستار سرخ  
باغبان را می دهد قوت چو در فصل بهار \*\*\* چهره گل می شود از گرمی بازار سرخ  
سرد مهری جهان را می رساند بر طیب \*\*\* چون شود از شدت تب صورت بیمار سرخ  
خاک پایش را به دیده مور سازد طوتیا \*\*\* مرد غیرت چون به سیلی می کند رخسار سرخ  
این قدر بر زردی زر در جهان ای دل مناز \*\*\* رنگ زردت بکن با دادن دینار سرخ  
از تهی دستی ندارم غم که طبع سرکشم \*\*\* چون صدف می پروراند گوهر شهوار سرخ  
شعر صائب را برای ما تداعی می کند \*\*\* چون کند ژولیده شعرش چهره گفتار سرخ

## تلخی ایام

خنده صبحی کند اوقات را بر شام تلخ \*\*\* کام شیرین را کند آری غم ایام تلخ  
بس که زرق و برق دنیا از کف ما برده تاب \*\*\* کام ما دائم بود از آرزوی خام تلخ  
پند ناصح خار چشم مست می گردد بلی \*\*\* خواب می گردد ز بانگ مرغ بی هنگام تلخ  
تلخی می در مذاق مست شیرین می شود \*\*\* چون نباشد آب گردد تشنگان را کام تلخ  
مستمع را می کند شیرین زبانی خنده رو \*\*\* کام شیرین را کنی تا کی تو با دشنام تلخ  
گفتن حق اجتماعی را دگرگون می کند \*\*\* گر چه حق گفتن بود ما را در این ایام تلخ  
شاعر ژولیده را تا حق بود ورد زبان \*\*\* کام شیرینش نگردد نزد خاص و عام تلخ

## می و میخانه

تا دل نشود عاشق دیوانه نمی گردد \*\*\* تا نگذرد از تن جان جانانه نمی گردد  
گریان نشود چشمی تا آن که نسوزد دل \*\*\* بیهوده بگرد شمع پروانه نمی گردد  
در رفع گرفتاری با خلق شراکت کن \*\*\* چون باز گره از موبی شانه نمی گردد  
زنهار منه پا را از مرز برون زیرا \*\*\* هر جا که بود دامی بی دانه نمی گردد



سر بر سر پیمان نه تا مست خدا گردی \*\*\* چون در خط هوشیاران پیمانہ نمی گردد  
می خانه بُود مسجد در مسلک ما مستان \*\*\* چون شرک و ریا گردد می خانه نمی گردد  
آن کس که خدا جوید در فکر خودی نبود \*\*\* در فکر خودی از خود بیگانه نمی گردد  
ایمان چو قوی باشد شیطان نکند کاری \*\*\* چون پایه شود محکم ویرانه نمی گردد  
هر شاعر شوریده (ژولیده) نخواهد شد \*\*\* هر نام در این عالم افسانه نمی گردد

## قانون

اهل دنیا را خبر از عالم اسرار نیست \*\*\* عالم اسرار را قانون گیر و دار نیست  
این تن خاکی که با خون کسان می پروری \*\*\* غیر خورد و خواب او را حاصلی دربار نیست  
روح انسان تشنه سیر تکامل کردن است \*\*\* ورنه کاری جسم ما را غیر حمل بار نیست  
پرده برداری اگر از دیده خودبین خود \*\*\* هر چه می بینی خدا هست و خودی در کار نیست  
جنگ بین دین و دینار است انسان را مدام \*\*\* آن که گردد در پی دین طالب دینار نیست  
رمز خوشبختی انسان خدمت خلق خداست \*\*\* تا به کی نالی و گوئی بخت با ما یار نیست  
صد هزاران سر در این دنیا رود بالای دار \*\*\* از هزاران سر یکی چون میثم تمار نیست  
گفت پیغمبر عبادت بی ولای مرتضی \*\*\* مورد تأیید ذات حضرت دادار نیست  
غم مخور ژولیده تا طبع خدادادی تو راست \*\*\* هر کسی را زین عنایت قدرت انکار نیست

## عشق علی

کسی که مست غرور از می افاده شود \*\*\* اگر که کوه اُحد باشد اوفتاده شود  
مقام و ارزش افتادگان از این پیدا است \*\*\* سواره هم که به مقصد رسد پیاده شود  
خوش است جمع زر و مال کز مسیر صحیح \*\*\* به نفع مردم بیچاره استفاده شود  
بلای جان بود آن ثروتی که ثروتمند \*\*\* به یک نظاره آن سُست و بی اراده شود  
به چاره جوئی بیچارگان بکوش ای دل \*\*\* که چاره ساز تو را رهنمون چاره شود

در ولای علی زن که بی ولای علی \*\*\* گمان مکن که به رویت دری گشاده شود

ز شعر شاعر ژولیده می برد لذت \*\*\* کسی که عشق علی در دلش زیاده شود

ص: 94

## صبر

به صبر شعله به هستی غم توانی زد \*\*\* به خنده محفل غم را به هم توانی زد  
اگر به نیمه شب با خلوص دل سوزی \*\*\* به حصن امن تقرب قدم توانی زد  
اگر ز جام ولایت تو جرعه ای نوشی \*\*\* فراز قله طاعت علم توانی زد  
قلم به صفحه گذاری گر از مسیر صحیح \*\*\* قدم به اوج فلک با قلم توانی زد  
اگر ز سینه برآری به عدل فریادی \*\*\* به آه ریشه ظلم و ستم توانی زد  
اگر به توبه نکوشی در این سرای دو در \*\*\* کجا به روز مکافات دم توانی زد  
حریم دل اگر از نور حق بیارائی \*\*\* هزار طعنه به دیر و حرم توانی زد  
اگر به ملک قناعت شوی چو مور مقیم \*\*\* به روی نام سلیمان قلم توانی زد  
اگر به خط مقدم گذر کنی ای دوست \*\*\* هزار خاطره با خون رقم توانی زد  
اگر که حرمت خون شهید را دانی \*\*\* قدم به دیده ما محترم توانی زد

## حساب

دل مکن رنجه از آن زلف که تابی دارد \*\*\* هر کتابی پی اهداف تو بایی دارد  
غیر ممکن نبود دفتر دانائی را \*\*\* هر سئوالی که شود طرح جوابی دارد  
دل میازار مخور حق کسی ظلم مکن \*\*\* با خبر باش که هر کار حسابی دارد  
ناامید از اثر سرزنش خار مشو \*\*\* دامن گل به کف آور که گلابی دارد  
بهره از عمر برد هر که به اندازه خویش \*\*\* کشش فکر بشر حد و نصابی دارد  
آبرو را مبر از یاد سر خوان لعیم \*\*\* بنشین بر سر آن چشمه که آبی دارد  
من ژولیده به تائید خدا می گویم \*\*\* دل مکن رنجه از آن زلف که تابی دارد

## عشق

دانی چرا به سینه دلم داد می زند \*\*\* آب از سرم گذشته که فریاد می زند

آزاده آن کسی است که در عصر اختناق \*\*\* در وادی سخن، سخن آزاد می زند

ص: 95



هر کس سکوت در بر بیدادگر کند \*\*\* فردا هر از نعره ز بیداد می زند  
آهی که می کشد ز جگر صید خسته ای \*\*\* تیری بود که بر دل صیاد می زند  
هر کس بکوی عشق کند تیشه را بلند \*\*\* اول به فرق خویش چو فرهاد می زند  
از بس که داغ لاله در این باغ دیده ام \*\*\* بی اختیار مرغ دلم داد می زند  
ژولیده غم مخور که به یاری حق امام \*\*\* پرچم فراز بصره و بغداد می زند

## عمل

تا عمل پا در رکاب مرد میدان می کند \*\*\* کاخ دعوی را به فرق حرف ویران می کند  
با عمل توام چوگرده حرف جای حرف نیست \*\*\* فعل چون فاعل شود فتح نمایان می کند  
در قیامت عضو، عضو ما شهادت نامه ای ست \*\*\* گر چه خود را فعل ما در پرده پنهان می کند  
هر که شد یار تو کل طبق فوای خلیل \*\*\* آتش سوزنده را بر خود گلستان می کند  
در تهی دستی مکش منت ز دست دیگران \*\*\* چون گدا بهر دونان تأئید دونان می کند  
کرد موری را قناعت این سخن یادآوری \*\*\* سیر چشمی سرمه در چشم سلیمان می کند

## نور

هر کس که اتکا به زر و زور می کند \*\*\* خود را ز فیض رحمت حق دور می کند  
دل بسته را به ترک جهان نیست اشتیاق \*\*\* او را به مرگ حادثه مجبور می کند  
در ملک جان زیاده مکن آرزو که مرگ \*\*\* آهنگ آرزوی تو در گور می کند  
بشکن غرور خویش که در ارتکاب جرم \*\*\* شیطان کمک به آدم مغرور می کند  
باطل ز حق گریزد و جاهل ز درک علم \*\*\* دوری همیشه تیرگی از نور می کند  
گر بار منتهی نتوانی بری به دوش \*\*\* کاری بکن که با عملش مور می کند  
ژولیده راه چاره ببندد به روی خویش \*\*\* هر کس که اتکا به زر و زور می کند

## همبستگی

نازم آن قوم که آئینه اسرار همنند \*\*\* غم هم شادی هم همدم و غمخوار همنند  
دیده شان محو تماشاست نه بر جانب مصر \*\*\* دل و دین باخته یوسف بازار همنند  
فارغ از فکر خود و از دو جهان آزادند \*\*\* گر چه چون حلقه زنجیر گرفتار همنند  
بر هم آهنگیشان رشک برد دشمن و دوست \*\*\* بس که هم فکر و هم آهنگ و هوادار همنند  
موقع داد و ستد معتبر همچون سندنند \*\*\* هم فروشنده کالا و خریدار همنند  
گر تهی دست و فقیرند ولی گاه معاش \*\*\* دست هم بازوی هم جوهر و همکار همنند  
هر شکستی که بر آنان برسد می شکنند \*\*\* رمز جانبازی و پیروزی پیکار همنند  
نه طلبکار ز شرق و نه بدهکار به غرب \*\*\* دشمن آن دو به هم یاری افکار همنند  
من ژولیده همین بس بگویم شب و روز \*\*\* نازم آن قوم که آئینه اسرار همنند

## تعلیم و تعلم

هر که خدمت با خلوص دل به مردم می کند \*\*\* بیشتر او را خدا غرق تنعم می کند  
احتیاجی نیست بر رحم سلیمان مور را \*\*\* سیر چشمی سرمه در چشم ترحم می کند  
در مقام لفظ حاتم می شود طبع حریص \*\*\* چون عمل آید به میدان خویش را گم می کند  
از عبادت گوی سبقت می برد فکر صحیح \*\*\* در تفکر آدمی ترک تخاصم می کند  
آن چه را از دفتر خلقت نمی دانی بپرس \*\*\* آدمی را پخته تعلیم و تعلم می کند  
از شناسائی خود حق را شناسی چون کلیم \*\*\* از مدار فکر با حق تکلم می کند  
نازم آن اندیشمندی را که قبل از مردنش \*\*\* مرگ را در پیش چشم خود تجسم می کند  
ترک اولاً هم مکن زیرا که از باغ بهشت \*\*\* آدمی را طرد با یک دانه گندم می کند

## سرفرازان

جان نثارانی که جان را زیر پا بگذاشتند \*\*\* پافراز قله قرب خدا بگذاشتند

تاز صهبای حقیقت جرعه ای کردند نوش \*\*\* با بلا قول و قرار کربلا بگذاشتند

ص: 97

ما به خود مشغول و آنان بهر تحصیل کمال \*\*\* با براق عشق پا در جبهه ها بگذاشتند  
ما به دنیا بسته دل آنان ز هستی شسته دست \*\*\* کین چنین پا در حریم کبریا بگذاشتند  
تا وضو با خون گرفتند این شهادت پیشگان \*\*\* سر به سجده در منای قرب لا بگذاشتند  
این ابر مردان که ثانیان ندیده روزگار \*\*\* گوی سبقت برده و حسرت به ما بگذاشتند  
ما به عشق کربلا دلشاد و آنان رهنمون \*\*\* با نثار خون در این ره رد پا بگذاشتند  
با تن صد پاره گرفتند از این خاکدان \*\*\* صد هزاران خاطره از خود بجا بگذاشتند  
شاعر ژولیده می گوید که این دار فنا \*\*\* ما قدم را در کجا آنان کجا بگذاشتند

## پایان

این ندا ما را به گوش عالم جان می رسد \*\*\* گوش کن کز آن تو را سود فراوان می رسد  
خامه تقدیر بر پیشانی انسان نوشت \*\*\* عمر هر جنبنده ای آخر به پایان می رسد  
جز خدا باقی نمی ماند به عالم هیچ کس \*\*\* فانی فی الله هر کس شد به جانان می رسد  
در مثل ما میزبان و مرگ باشد میهمان \*\*\* سفره رنگین کن که این ناخوانده مهمان می رسد  
هر کسی را چند روزی می دهد فرصت اجل \*\*\* نوبت این شد چو پایان نوبت آن می رسد  
زاد راهی را فراهم کن که روز رستخیز \*\*\* پای میزان عمل دادت به کیهان می رسد  
از من ژولیده بشنو این کلام مثنوی \*\*\* عمر هر جنبنده ای آخر به پایان می رسد

## یکی بود یکی نبود

دورفیق نازنازی \*\*\* هم کلاس و هم بازی  
نام اولی سحر \*\*\* نام دومی قمر  
هر دو با هوش و زرنگ \*\*\* سر حال و رنگ رنگ  
اولی عاشق ساز \*\*\* دومی اهل نماز  
اولی صفا نداشت \*\*\* کاری با خدا نداشت

عمر خود هدر می کرد \*\*\* خرج زیب و فر می کرد

ص: 98

جای محراب دعا \*\*\* بود جایش سینما

اولی به سوز و ساز \*\*\* دید در حال نماز

دومی دعا می کرد \*\*\* با خدا صفا می کرد

اولی به دومی \*\*\* گفت با تبسمی

گر چه ظاهراً گلی \*\*\* باطناً تو املی

شرح سوز و ساز چیه \*\*\* معنی نماز چیه

دومی به دلبری \*\*\* گفت بهر داوری

اون خدای مهربون \*\*\* که بما داده زبون

اون که جان داده به ما \*\*\* گوش و چشم و دست و پا

این بود سپاس او \*\*\* سرخط کلاس او

این فریضه خداست \*\*\* سد راه هر خطاست

تا که او را نخونی \*\*\* معنی اش را ندونی

می شوی تو سرفراز \*\*\* با اجابت نماز

## روزه

رمضان بود و ماه خودسازی \*\*\* ماه آزادی و سرفرازی

دختری دید همکلاسیش را \*\*\* آن خطاپوی ناسپاسش را

دید مشغول خوردن آب است \*\*\* گوئیا مرده است و در خواب است

رفت نزدیک بهر ارشادش \*\*\* با متانت چنین ندا دادش

راست برگو که این چه احوال است \*\*\* به گمانت که ماه شوال است

در تو آثار بی قراری نیست \*\*\* پس بگورم روزه خواری چیست

داد پاسخ که یاوه گوئی بس \*\*\* از من تشنه عیب جوئی بس

رو که از پند بی نیازم من \*\*\* منکر روزه و نمازم من

روزه داری دلیل ناداری ست \*\*\* حاصل رنج و ضعف و بیماری ست

چون شنید این سخن به غمزه و ناز \*\*\* دخترک کرد لعل لب را باز

گفت خاموش و اشتباه مکن \*\*\* بیش از این سعی در گناه مکن

ص: 99

حفظ ایمان ولیمه ای خواهد \*\*\* این ولیمه وظیفه ای خواهد

در نظام پزشکی امروز \*\*\* که به هر درد می شود پیروز

روزه داروی تن درستی هاست \*\*\* پرخوری رمز ضعف سستی هاست

روزه در کشتی بلا نوح است \*\*\* مایه خودکفائی روح است

روزه سر منشأ سبکبالی است \*\*\* رابط بین بنده و باری است

روزه آئینه دار امداد است \*\*\* خط مشی اش نشان ارشاد است

ص: 100



مدایح

اشاره

ص: 101



الهی بنده ای گم کرده راهم \*\*\* بده راهم که سرتا پا گناهم

الهی بی پناهان را پناهی \*\*\* پناهم ده پناهم ده پناهم

تو از سوز دل زارم گواهی \*\*\* که من از رحمت عامت گواهم

الهی هر چه هستم هر که هستم \*\*\* توئی بخشنده و من عذر خواهم

ز بار معصیت خم گشته پشتم \*\*\* ترحم کن تو بر حال تباهم

به آب رحمت کن رو سپیدم \*\*\* که من از فرط عصیان روسیاهم

اگر عمری خطا کردم الهی \*\*\* کنون پی برده ام بر اشتباهم

پشیمانم ز اعمال بد خویش \*\*\* نجاتم ده که من در قعر چاهم

شده روزم سیه تر از شب تار \*\*\* به غفلت رفته از کف سال و ماهم

کسی غیر توام فریادرس نیست \*\*\* به فریادم برس چو بی پناهم

نخواهد کرد کسی بر من نگاهی \*\*\* تو از راه عطوفت کن نگاهم

دعایم را اجابت کن خدایا \*\*\* که عالم تیره شد از دود آهم

### مولودیه حضرت ختمی مرتبت

امشب قلم در دست من قدرت نمایی می کند \*\*\* در دفتر هستی رقم لطف خدایی می کند

لطف خدایی در جهان فرمان روایی می کند \*\*\* شادی به صد شور و شغف کشورگشایی می کند

از کشور دل هم و غم عزم جدایی می کند \*\*\* کز هاتقی هر دم ندا آید که احمد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

چشم حقیقت باز کن محبوب دل ها را ببین \*\*\* شادی آدم را نگر لبخند حوا را ببین

ناجی نوح و کشتی و طوفان دریا را ببین \*\*\* بهر خلیل بت شکن در سجده بت ها را ببین

در طور موسی را نگر در عرش عیسی را ببین \*\*\* کز بهرشان فرمانده ای ممتاز و ارشد آمده

خاتم به کل انبياء يعنى محمد آمده

از دامن بنت وهب شمس رسالت سرزده \*\*\* کز مقدمش روح الامين الله اکبر برزده

آتش به هر آتشکده ميلاد پيغمبر زده \*\*\* صد طعنه نور روی او بر خسرو خاور زده

ص: 103

حق پرچم توحید را بر قلّه باور زده \*\*\* چون بین ادیان جهان دینی سرآمد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

قحطی آب ساوه از آن چشمه نوشش بود \*\*\* رود سماوه کامیاب از جام پر جوشش بود

آتشکده زرتشتیان یک باره خاموشش بود \*\*\* در سنگر فتح و ظفر پرم سر دوشش بود

از بهر ارشاد بشر قرآن هم آغوش بود \*\*\* کز بهر حفظ این حق از حق مؤید آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

او آمده تا خلق را بیرون ز گمراهی کند \*\*\* نخل تباهی بر کند اعلان آگاهی کند

نوشیروان را سرنگون از مسند شاهی کند \*\*\* فرمانروایی ز امر حق از ماه تا ماهی کند

با علم خود ما را بری از جهل و خودخواهی کند \*\*\* کو مظهر علم و عمل ناخوانده ابجد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

او آمده در دامنش ارزنده گوهر پرورد \*\*\* در مکتبش مثل علی ساقی کوثر پرورد

دروازه شرم و حیا زهرای اطهر پرورد \*\*\* زهرای او در دامنش شبیر و شبر پرورد

مانند زینب دختری اسلام پرور پرورد \*\*\* بشرا که هادی سبل سر مسدد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

او آمده تا شیوه دختر کشی ملغا کند \*\*\* پرونده آزادی هر برده را امضا کند

بت بشکند بت خانه را چون مسجد الاقصی کند \*\*\* بر روی ابناء بشر درهای رحمت وا کند

فرمان حق را مو به مو از جان و دل اجرا کند \*\*\* کو رحمت للعالمین با لطف بی حد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

تا خام پیغمبران در ملک هستی زد قدم \*\*\* تفسیر شد بهر بشر یاسین و نون والقلم

سرّ حدوث افشا شد و بی پرده شد راز قدم \*\*\* لوح قدر را شد قضا کاتب به امر ذوالنعم

نام دل آرای نبی بر لوح هستی شد رقم \*\*\* کای اهل عالم بختتان مسعود اسعد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

تا زد قدم ختم رسل وقت نماز نافله \*\*\* بر کاخ ساسانی فتاد از مقدم او زلزله

ایوان کسری واژگون گردید از این مرحله \*\*\* افتاد بین مؤبد و مغیچگانش ولوله

از دست و پای بردگان بگسست ناگه سلسله \*\*\* ژولیده گفت از شوق دل محبوب سرمد آمده

خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

ص: 104

خدایچه تا به احمد اقتدا کرد \*\*\* رضا از اقتدای خود خدا کرد  
نبی را گشت او شایسته همسر \*\*\* که کسب آبرو از مصطفی کرد  
به عالم هر چه بودش هستی و مال \*\*\* برای یاری قرآن فدا کرد  
پی ترویج دین و شرع احمد \*\*\* به سهم خویش دین خود ادا کرد  
هزاران طعنه از اغیار بشنید \*\*\* تحمل در مصایب با بلا کرد  
به همت ثروت او کرد کاری \*\*\* که شمشیر علی مرتضی کرد  
پای ثروت او هادی کل \*\*\* لوی حق پرستی را بپا کرد  
خدا را از گذشت خویش راضی \*\*\* ز فرط صبر و تسلیم و رضا کرد  
خدا بهر تلافی از عنایت \*\*\* به او زهرای اطهر را عطا کرد  
چه زهرایی که نسوان جهان را \*\*\* به معنای حقیقت آشنا کرد  
چه زهرایی که از دریای عصمت \*\*\* به عالم یازده گوهر عطا کرد  
چه زهرایی که از شرم و حیایش \*\*\* قلم از گفتن وصفش حیا کرد  
چه زهرایی که حق از هستی او \*\*\* بنای هستی عالم بنا کرد

## در میلاد خاتم الانبیا

خدا می خواست در عالم شود زیب و فری پیدا \*\*\* جهان را خلق کرد و گشت ماه و اختری پیدا  
پس از پیدایش عالم گل آدم مخمر شد \*\*\* که شد از صُلب او انسان انسان پروری پیدا  
ز نسل آدم و حوا جهان پر گشت از انسان \*\*\* که شد از بهر هر امت به عالم رهبری پیدا  
ز بعد قرن ها دریای رحمت در خروش آمد \*\*\* صدف خندید و شد از آن فروزان گوهری پیدا  
به روز هفده ماه ربیع و سال عام الفیل \*\*\* به خاک مکه شد شور و صفای دیگری پیدا  
ز درد زایمان شد آمنه بنت و هب فارغ \*\*\* که از دامان او شد مهربان پیغمبری پیدا

به یمن مقدم احمد جهان پیر برنا شد \*\*\* که باغ آرزوها کرد نخل باوری پیدا

ز تخت پادشاهی سرنگون شد شاه ساسانی \*\*\* که اورنگ رسالت کرد زیب و زیوری پیدا

تهی از آب شد دریاچه ساوه ولی بر عکس \*\*\* سماوه کرد صدها چشمه آب آوری پیدا

ص: 105



از این روشنگری شد آتش آتشکده خاموش \*\*\* که در زرتشتیان شد شهر سینه پر اخگری پیدا  
زمین لرزید و طاق کاخ کسری بوسه زد بر خاک \*\*\* زبان ها لال شد تا شد سخن را جوهری پیدا  
مقام خاتمیت بهر ختم الانبیاء آمد \*\*\* که از او شد جهان آفرینش را بری پیدا  
قدم در ملک هستی زد محمد تا بشر از او \*\*\* بری از شر شود تاخیر را گردد دری پیدا  
خدا را زد قدم در ملک هستی جوهر هستی \*\*\* که هستی یافت از او نشأت جان پروری پیدا  
دگر برنامه دختر کشی در دهر ملعی شد \*\*\* که آمد آن که از او شد چو زهرا دختری پیدا  
تولد یافت از مادر خدا را سمبل رحمت \*\*\* که ماندش نمی گردد دگر از مادری پیدا  
تولد یافت از مادر یتیم مکه تا دیگر \*\*\* کبود از تازیانه می نگرود پیکری پیدا  
ولادت یافت مولایی به شهر مکه تا گردد \*\*\* ز کعبه چون علی از بهر او همسنگری پیدا  
برای آن که گردد کور چشم فرقه ابتر \*\*\* نبی آمد که شد از نسل پاکش گوهری پیدا  
چو کوثر کفو ساقی شد دو دریا شد یکی ز آن یک \*\*\* به عالم گشت انسان را شبیر و شبیری پیدا  
پس از شبیر و شبر خرقه و سجاده و محراب \*\*\* به سان سید سجاد کرده مظهری پیدا  
برای آگهی دادن به نور علم آدم را \*\*\* ز شهر علم شد بحرالعلوم دیگری پیدا  
ولادت با ولادت شد مصادف در چنین روزی \*\*\* به دانشگاه هستی کرد دانش مظهری پیدا  
رئیس مذهب ما شیعیان را روز میلاد است \*\*\* که از میلاد او اسلام را شد جعفری پیدا  
اساتید جهان را گو به استقبال برخیزند \*\*\* که دانش کرد بهر خویشتن تاج سری پیدا  
هزاران بوذر و سلمان بود طفل دبستانش \*\*\* که کرده از علوم او قلم بال و پری پیدا  
به مصداق الم نشرح لک صدرک محمد را \*\*\* شد از گنجینه رحمت فروزان گوهری پیدا  
من ژولیده می گویم از شهر یرب و بطحا \*\*\* برای بردن دل کرد دل ها دلبری پیدا

## میلاد رحمت العالمین

آن شب فضای آسمان آئینه دار نور بود \*\*\* سرتاسر روی زمین تفسیر رشک طور بود

هنگامه آزادی زندانیان گور بود \*\*\* میلاد عدل داوری آغاز مرگ زور بود

دل ها بری از هم و غم قلب زمان مسرور بود \*\*\* روح الامین آماده ابلاغ این منشور بود

کز بهر انسان رهبری از سوی سرمد آمده \*\*\* خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

ص: 106

از مقدم ختم رُسل عالم به جنب و جوش شد \*\*\* شد طاق کسری منهدم نوشیروان مدهوش شد  
در فارس از این موهبت آتشکده خاموش شد \*\*\* اندیشه دخترکشی با خاک هم آغوش شد  
لب تشنگان ساوه را آب سماوه نوش شد \*\*\* اندیشه ها بیدار شد دانش علم بر دوش شد  
کز بهر انسان رهبری از سوی سرمد آمده \*\*\* خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده  
آمد نبی تا در جهان با قل هو الله احد \*\*\* بر هم زند کاخ صنم از امرالله صمد  
با خلق خوش دل را کند آسوده از کبر و حسد \*\*\* تبت یدبا بر بولهب خواند به جبل من سد  
لات و هبل را بشکند با زاده بنت اسد \*\*\* مادر نزاید همچو او از بعد او کفواً احد  
کز بهر انسان جعفری از سوی سرمد آمده \*\*\* خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده  
او آمده در مکتبش فرزانه دختر پرورد \*\*\* این آمده با مذهبش دین پیمبر پرورد  
او آمده چون فاطمه خاتون محشر پرورد \*\*\* این آمده مهر علی ساقی کوثر پرورد  
او آمده در سایه اش صدها ابیذر پرورد \*\*\* این آمده در دامنش موسی بن جعفر پرورد  
کز بهر انسان رهبری از سوی سرمد آمده \*\*\* خاتم به کل انبیاء یعنی محمد آمده

## ندای توحید

ندا رسید به احمد ز پیک الرحمان \*\*\* بخوان بنام خدائی که آفرید انسان  
بخوان بنام خدائی که با قلم آموخت \*\*\* فنون علم کلام و نوشتن با آن  
بخوان که خواندن ناخوانده درس اعجاز است \*\*\* بخوان که خواندن تو علم را کند حیران  
بخوان که خواندن تو در جهان شود باعث \*\*\* که کاخ جهل و جهالت ز بن شود ویران  
بخوان که سگّه بنام تو زد خدای رثوف \*\*\* که نیست بعد تو دیگر پیمبری به جهان  
ز جای خیز و ندا ده ندای آزادی \*\*\* که تا ز قید اسارت رها شود انسان  
ز جای خیز و علم کن تو پرچم توحید \*\*\* بگو خدای یکی هست و نیست غیر از آن  
ندا به زنده به گوران بی گناه بده \*\*\* که دختری نشود بعد از این به خاک نهدان

بگو به برده فروشان که برده‌های دیگر \*\*\* نمی برد ز کسی جز خدای خود فرمان

بگو به بت‌گری دین که بت دگر تراش \*\*\* که خم دگر نشود قامتی به نزد بتان

ص: 107

بگو بلال بگوید ز نای جان تکبیر \*\*\* که داد هستی دونان خدا به باد خزان  
بگو به حول خدا لا اله الا الله \*\*\* که پر شود ز طنینش فضای کون و مکان  
تویی رسول و قدم نه به کشتی رحمت \*\*\* که در سفینه رحمت علیست کشتی بان  
بگیر دست علی را که دست دست خداست \*\*\* که اوست ذات خدا را خلاصه ایمان  
سعادت بشری را خدا کند تضمین \*\*\* به شرط کسب ولایت به سایه قرآن  
جهان ز بعثت احمد بهشت ثانی شد \*\*\* که دین اوست به عالم همیشه جاویدان  
محمد است رسول و علی ولی الله \*\*\* که آن جدا نه از این و نه این جدا از آن  
کسی که پیرو قرآن و عترت است به خدا \*\*\* کشد بروی گناهان او خط بطلان  
بزن تو دست توصل به دامن احمد \*\*\* که با ولای علی درد ما کند درمان  
نبی منادی یاسین و سوره طه است \*\*\* علی است ما حصل هل اتی علی الانسان  
نبی مدینه علم و علی در علم است \*\*\* نبی خزانه جود و علی بود احسان  
نبی به خلقت هستی است علت غائی \*\*\* علی است لازمه قسط سنجش میزان  
نبی رسالت کل است و مرشد کامل \*\*\* علی عصاره صبر است و اسوه ایمان  
مقام این دو فراتر ز وسعت تاریخ \*\*\* صفات این دو ندارد به امر حق پایان  
بگو به شاعر ژولیده غم مخور فردا \*\*\* که مهر احمد و حب علی است پشتیبان

### بعثت حضرت رسول

دیشب قلم در دست من اعجاز می کرد \*\*\* دیباچه دل را به گرمی باز می کرد  
آتشفشان سینه ام گل کرد دیشب \*\*\* طبع مرا مانند بلبل کرد دیشب  
دیشب زمین در انتظار لطف حق بود \*\*\* گویی زمان آستن نصّ علق بود  
دیشب سحر بزم طرب را ساز می کرد \*\*\* ره را به روی بامدادان باز می کرد  
دیشب قمر از رحمت خلاق باری \*\*\* می کرد از بهر فلق اختر شماری

دیشب خدا را مرغ شب تسبیح می کرد \*\*\* شعر طلوع فجر را تشریح می کرد  
دیشب حرار فرش از بال ملک بود \*\*\* از بهر سنجش عشق را سنگ محک بود  
دیشب الم نشرح لک صدرک رقم شد \*\*\* تفسیر یا و سین و نون و القلم شد  
دیشب حقیقت خیمه در آفاق می زد \*\*\* بر پیکر لات و هبل شلاق می زد

ص: 108

دیشب یتیم مکه را شوری دگر بود \*\*\* روشنگر افکار او نوری دگر بود

دیشب امینی محرم اسرار می شد \*\*\* آماده بهر عرصهٔ پیکار می شد

دیشب نبی در عالم دل سیر می کرد \*\*\* خود را بری از گیر و دار غیر می کرد

دیشب بری از خویش و دور از ما و من ها \*\*\* در فکر تن ها بود اما بود تنها

غار حرا جولانگه خورشید گردید \*\*\* آئینه دار جلوه توحید گردید

احمد درون غار با خود فکر می کرد \*\*\* فکر نجات دختران بکر می کرد

می کرد او اندیشه از آینده ای دور \*\*\* تا دختری دیگر نگردد زنده در گور

ناگه ندا آمد ندایی روح پرور \*\*\* از نای جبریل امین از امر داور

کای قفل هستی را کلید راز برخیز \*\*\* درهای رحمت شد به رویت باز برخیز

اقرار با اسم ربّک ای بنده پاک \*\*\* ای معنی و تفسیر سّر ما عرفناک

اینک بخوان کز خواندنت اعجاز گردد \*\*\* لب باز کن تا غنچه از هم باز گردد

اینک تو را آهنگ رفتن ساز باید \*\*\* دعوت به سوی حق تو را آغاز باید

احمد ز پیغام الهی مست گردید \*\*\* فارغ ز هر چه بود و هر چه هست گردید

ناخوانده درس استاد جبریل امین شد \*\*\* دریای علم و رحمت للعالمین شد

هستی خود را وقف در راه خدا کرد \*\*\* غار حرا را ترک ختم الانبیاء کرد

اشجار پیش قامتش تعظیم می کرد \*\*\* سنگ از ارادت در برش تکریم می کرد

ذرات عالم یک صدا گفتند با هم \*\*\* دُرّ سخن را با ادب سفتند با هم

تو بهتر از جان جهانی یا محمد (صلی الله علیه و آله) \*\*\* تو خاتم پیغمبرانی یا محمد (صلی الله علیه و آله)

با ذکر حق طی مراحل کرد احمد \*\*\* آمد درون خانه منزل کرد احمد

از پرتو او مات و حیران شد خدیجه \*\*\* جان بود و محور روی جانان شد خدیجه

از خوف حق بر خویش می لرزید احمد \*\*\* زین رو گلیمی را بنخود پیچید احمد

ناگه بفرمان خدا با شور و شادی \*\*\* یا ایها المدثرش گفتا منادی

کای بهترین انسان انسان ساز برخیز \*\*\* ای از تو عالم گشته غرق ناز برخیز

ای خلق عالم مات از خلق نکویت \*\*\* ای آبروی انبیا از آبرویت

اینک زمان جنبش و جوش و خروش است \*\*\* پایان عمر نیش ها و گاه نوش است

تو رحمت للعالمینی یا محمد (صلی الله علیه و آله) \*\*\* احیاگر مستضعفینی یا محمد (صلی الله علیه و آله)

باید که آئین تو عالم گیر گردد \*\*\* نای بلال آماده تکبیر گردد

باید به همراه علی در مُلک هستی \*\*\* بر هم زنی کانون شرک و بت پرستی

ص: 109



زینده تو تاج گر مناست برخیز \*\*\* چون دین تو جاوید و پا برجاست برخیز

باید جهان کانون عدل و داد گردد \*\*\* انسان ز قید بردگی آزاد گردد

باید لوی حق پرستی را علم کرد \*\*\* باید ز ریشه، ریشه کن نخل ستم کرد

زنجیر کن با عقل خود نفس دغل را \*\*\* بیرون بریز از بیت حق لات و هبل را

قلب بشر را با هدایت منجلی کن \*\*\* تکمیل دین خویش با حُبّ علی کن

### بعثت رسول اکرم

آن روز روز قل هو الله احد بود \*\*\* آئینه دار راز الله الصمد بود

آن روز شور دیگری غار حرا داشت \*\*\* منزل درون غار ختم الانبیا داشت

آن روز جبرئیل امین از امر سرمد \*\*\* فریاد زد از نای دل قم یا محمد

مهر سکوت از لعل لب بردار احمد \*\*\* منت به خیل بندگان بگذار احمد

نارفته مکتب درس ما را یاد باید \*\*\* یک روزه این تعلیم را استاد باید

اینک بخوان کز خواندت اعجاز گردد \*\*\* اعجاز کن تا باب رحمت باز گردد

تا مهر خاموشی ز لب برداشت احمد \*\*\* بذر محبت را بدل ها کاشت احمد

تاج از سر عیسی خدا برداشت آن روز \*\*\* بر فرق ختم الانبیا بگذاشت آن روز

از امر حق احمد سرا پا نور گردید \*\*\* چشم کج اندیشان عالم کور گردید

خیل ملایک گوهر ناسفته سفتند \*\*\* حکم رسالت را به هم تبریک گفتند

تا از حرا بیرون شد آن میر قبایل \*\*\* آمد درون خانه خود کرد منزل

کهنه گلیمی را به خود پیچید احمد \*\*\* غرق عرق گردید و می لرزید احمد

آمد ندا بنشستن در خانه ننگ است \*\*\* تعجیل کن تعجیل زیرا وقت تنگ است

از لعل لب بردار مهر خاموشی را \*\*\* بشکن طلسم شیوه دخترکشی را

دختر بهین گلوآزه قاموس هستی است \*\*\* سرچشمه ایثار و مهر حق پرستی است

دختر خدا را چل چراغ قصر نور است \*\*\* نسل بشر را صحنه درک حضور است

دیگر نباید دختری در گور گردد \*\*\* بازیچه نفس و فدای زور گردد

اینک تو را هر برده را امداد باید \*\*\* از زیر یوق بردگی آزاد باید

مگذار شمشیر جهالت تیز گردد \*\*\* از خون مردم جام ها لبریز گردد

ص: 110

برخیز همراه علی قامت علم کن \*\*\* بت بشکن و ویران بنای هر ستم کن

کاخ عدالت را کنون آباد باید \*\*\* فریاد بر نابودی بیداد باید

تو سمبل آزادگانی ای محمد \*\*\* تو خاتم پیغمبرانی ای محمد

از این عنایت قدسیان آواز کردند \*\*\* لاهوتیان طبل بشارت ساز کردند

ساقی شراب ناب در پیمانہ می کرد \*\*\* دست نسیمی زلف احمد شانه می کرد

روح الامین از نای جان تکبیر می گفت \*\*\* تکبیرش از بگسستن زنجیر می گفت

از باده توحید احمد مست گردید \*\*\* هستی بناش نیست گشت و هست گردید

اینک به پاس بعثش از امر سرمد \*\*\* ورد زبان ها گشته ما کان محمد

از بعثت او مکه غرق ناز گردید \*\*\* درهای رحمت بر رخ ما باز گردید

از بعثت او بردگان آزاد گشتند \*\*\* راحت ز قید دیو استبداد گشتند

از بعثت او کاخ استبداد لرزید \*\*\* ام القرا بر تن لباس فخر پوشید

از بعثت او قلب عالم متجلی شد \*\*\* آئینه دار بعثش دست علی شد

ساقی علی گشت و نبی شد جرعه نوشش \*\*\* احمد می ناب و علی شد می فروشش

اول مطیع و پیرو احمد علی شد \*\*\* نور نبوت با ولایت منجلی شد

اسلام بی نام علی معنا ندارد \*\*\* مهر رسالت خورده و امضاء ندارد

## قرآن

بس که سخنش رساست قرآن \*\*\* جان پرور و دلرباست قرآن

هر آیه آن کلید گنجی است \*\*\* پر واژه و محتوی است قرآن

ارزان مفروش بر کس آن را \*\*\* زیرا که گران بهاست قرآن

با نام خدا بخوان که یک سر \*\*\* زیبا سخن خداست قرآن

حلال جمیع مشکلات است \*\*\* زیرا که گره گشاست قرآن

در سیر کمال علم و دانش \*\*\* یک جام جهان ناست قرآن

در عصر نبوغ و اختراعات \*\*\* احیاگر فکر ماست قرآن

مجموعه جامع التواریخ \*\*\* از خلقت ما سواست قرآن

در کشف رموز آفرینش \*\*\* آگه دل و ره گشاست قرآن

در راه کرات آسمانی \*\*\* روشنگر و رهنماست قرآن

ص: 111

مجموع علوم ما یکون است \*\*\* وز چون و چرا جداست قرآن

در دار فنا به امر باقی \*\*\* تحلیل گر بقاست قرآن

سوگند به قدر لیلۃ القدر \*\*\* حق را همه جا نداست قرآن

بیگانه مشوز محتوایش \*\*\* چون با همه آشناست قرآن

درد همه را شفا دهنده \*\*\* بر هر مرضی دواست قرآن

در شرق گشوده گشت علمش \*\*\* گفتند که پر بهاست قرآن

بردند به غرب محتوایش \*\*\* دیدند که کیمیاست قرآن

تسخیر فضا از او نمودند \*\*\* چون با خبر از فضاست قرآن

افسوس که با تمام قدرش \*\*\* بازیچه دست ماست قرآن

## مولود کعبه

ساقی باقی از کرم ز دیده ترک خواب کن \*\*\* به روی می گسارها دوباره فتح باب کن

ساغر خالی مرا ز لطف پر شراب کن \*\*\* به شادمانی رجب خانه غم خراب کن

به پاس رفتن حرم پای تو در رکاب کن \*\*\* طواف خانه خدا به عشق بوتراب کن

که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی

باز کبوتر دلم عزم حجاز می کند \*\*\* عزم طواف خانه بنده نواز می کند

کنار خانه خدا زنی نماز می کند \*\*\* ز سوز سینه با خدا راز و نیاز می کند

نالہ چونی ز شدت درد مخاض می کند \*\*\* خدا ز سوز و ساز او زمینه ساز می کند

که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی

بنت اسد خدای را گفت اله من توئی \*\*\* طیب درد و آگه از حال تباه من توئی

خسته ز رنج راه من امین راه من توئی \*\*\* بنده بی پناه من پشت و پناه من توئی

تشنه یک نگاه من راز نگاه من توئی \*\*\* ندا رسید از خدا بیا گواه من توئی

که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی

ص: 112

بیا بیا تو در حرم که گشته بقرار تو \*\*\* دست به سینه آسیه می کشد انتظار تو  
گرفته مریم از شعف گل که کند نثار تو \*\*\* ساره و هاجر آمده به امر کردگار تو  
یکی شود ندیم تو یکی دهد شعار تو \*\*\* مخور تو غم که حق بود همواره غمگسار تو  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
بیا بیا که بی دوا درد تو را دوا کنم \*\*\* مخور تو غصه فاطمه تو را ز خود رضا کنم  
دل شکسته تو را ز قید غم رها کنم \*\*\* هر آن چه طالبی بگو که بر تو من عطا کنم  
میا تو از در حرم که حرمت ادا کنم \*\*\* دری دگر به روی تو ز راه لطف وا کنم  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
بنت اسد ز لطف حق صاحب امتیاز شد \*\*\* جدار خانه خدا به یک اشاره باز شد  
فاطمه داخل حرم فاتح و سرفراز شد \*\*\* سه شب مقیم خانه خالق بی نیاز شد  
کشید ناز او خدا که مکه غرق ناز شد \*\*\* برون ز خانه خدا به موقع نماز شد  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
فاطمه آمد و علی چو گل به روی دست او \*\*\* دیده ختم الانبیا بود به چشم مست او  
نبی علی گرفت و زد بوسه به ناز شست او \*\*\* بسان غنچه باز شد دیده حق پرست او  
به عشق ختم الانبیا بین تو بند و بست او \*\*\* که هستی نبی بود به حق حق زهست او  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
ای به روایت قدر امیر ذو کشف علی \*\*\* ای به قضاوت قضا عصاره شرف علی  
ای به قلمرو قلم معنی لا تُحَف علی \*\*\* ای به شهادت اتم تو بهترین تُحَف علی  
ز خلقت جهان توئی خدای را هدف علی \*\*\* گفته به خویش معرفت پیش تو ما عرف علی  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
لوح توئی قلم توئی قدر توئی قضا توئی \*\*\* مهر توئی وفا توئی عشق توئی صفا توئی

کمال دین مصطفیٰ به گفته خدا توئی \*\*\* اتم نعمت خدا به ختم الانبیا توئی

ص: 113



همسر دخت مصطفی سیده النسا توئی \*\*\* به قدر رتبه و شرف سوای ماسوا توئی  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی  
توئی که ثانی تو را ندیده ماسوا علی \*\*\* ز خلقت تو گفته حق به خویش مرحبا علی  
توبه آدم از تو شد قبول کبر یا علی \*\*\* کشتی نوح غیر تو نداشت ناخدا علی  
ساخت خلیل خانه را به خاطر تو یا علی \*\*\* کلیم و هم مسیح را داد منا ندا علی  
که تا ز نور حق شود قلوب خلق منجلی \*\*\* علی است با محمد و محمد است با علی

### (در مدح علی)

در کلک قضا جوهر توحید علی بود \*\*\* بر لوح قدر سرخط تمجید علی بود  
روزی که خدا خلقت هستی جهان کرد \*\*\* هستی همه چون ذره و خورشید علی بود  
نامی که پس از نام دلارای محمد \*\*\* در صفحه تاریخ درخشید علی بود  
روزی که بعالم گل آدم به سرشتند \*\*\* اول بشری را که بشر دید علی بود  
مردی که شد از قدر و جوانمردی و غیرت \*\*\* از جانب حق مورد تأیید علی بود  
آن نادره مردی که حرم از قدم او \*\*\* دارای چنین مرتبه گردید علی بود  
آن بت شکنی کز پی بشکستن بت ها \*\*\* دامن به کمر بست و نترسید علی بود  
آن مرد سلحشور که از هیبت تیغش \*\*\* چون بید تن خصم بلرزید علی بود  
آن سید آزاده که در بستر احمد \*\*\* در آن شب پر خاطره خوابید علی بود  
آن برقعہ پوشی که سر خوان ضعیفان \*\*\* بنشست و گل از باغ صفا چید علی بود  
در خم غدیر آن که ز خمخانه توحید \*\*\* از دست نبی باده بنوشید علی بود  
بر شیعه ثانی عشر این عید مبارک \*\*\* چون رمز سرافرازی این عید علی بود  
شد دین نبی کامل و اسلام جهانگیر \*\*\* آن کس که در این راه بکوشید علی بود  
آن کس که بود ضربه او کاری یل یل \*\*\* در خون به صف معرکه غلطید علی بود

آن روح عبادت که گدا را به رکوعش \*\*\* انگشتری خود صله بخشید علی بود

ص: 114

در وادی خم غلغله برپا شده امروز \*\*\* زان غلغله دل واله و شیدا شده امروز  
سرمایه خوشبختی فردا شده امروز \*\*\* صدها گره از مشکل ما وا شده امروز  
فرمان خدا لازم الاجرا شده امروز \*\*\* پرونده عفو همه امضا شده امروز  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
جبریل امین وحی خدا را شده حامل \*\*\* بر ختم رسل گفت که ای میر قبایل  
ابلاغ نما آن چه شد از حق به تو نازل \*\*\* کز نشر ولایت بشود دین تو کامل  
بگشا در خم خانه بر شاهد عادل \*\*\* کز باده همه درد و غمت می رود از دل  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
فرمود نبی جمله حجاج بیایند \*\*\* در وادی خم از شتران بار گشایند  
از خانه دل خستگی راه زدایند \*\*\* آنان که ز جان تابع فرمان خدایند  
بر خاک اطاعت ز وفا جبهه بسایند \*\*\* پیغام خدای ازلی گوش نمایند  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
منبر ز جهاز آمد و احمد به فرازش \*\*\* تا باز نماید در گنجینه رازش  
با حب علی کرده فدا رفیع نیازش \*\*\* چون ناز علی را بخرد غمزه و نازش  
او ساقی خم گشته علی فلسفه سازش \*\*\* او اصل نماز است و علی روح نمازش  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
فرمود نبی قدر علی عالی و اعلاست \*\*\* از امر خدا بعد من او بر همه مولاست  
کو حجت بر حق خداوند تعالی است \*\*\* با دوستی اش زنده و پاینده تولاست  
چون دشمنی اش دشمنی خالق یکتاست \*\*\* او باب شیر و شیر و همسر زهراست  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد



هر کس که زند چنگ به دامان ولایش \*\*\* هرگز نرسد هیچ گزندی ز بلایش  
حق کرده به قرآن همه جا مدح و ثنایش \*\*\* چون منتخب از روز ازل کرده خدایش  
او نیست خدا لیک خدا داده بهایش \*\*\* هستی جهان کرده خدا خلق برایش  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
از روز ازل ساقی می خانه علی بود \*\*\* درنای زمان نعره مستانه علی بود  
مقصود حق از گردش پیمانان علی بود \*\*\* در وادی خم هم خم و خم خانه علی بود  
در مهد شرف گوهر یکدانه علی بود \*\*\* هر جا که شدم پرتو کاشانه علی بود  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد  
تا هست جهان هست جهاندار علی هست \*\*\* در کون و مکان محرم اسرار علی هست  
در جود و سخا مظهر ایثار علی هست \*\*\* در جبهه حق قاتل کفار علی هست  
در گلشن هستی گل بی خار علی هست \*\*\* این قافله را قافله سالار علی هست  
عالم همه مست از می فیض ازلی شد \*\*\* تکمیل رسالت به تولای علی شد

## در وصف مولا

گر چه همتا و شریکی خالق اعظم ندارد \*\*\* یک علی دارد که ماندش در این عالم ندارد  
من نمی گویم چه دارد این علی آن قدر گویم \*\*\* از خدا چیزی به عالم جز خدایی کم ندارد  
نام او مشتق شد از نام خدایش تا بدانی \*\*\* این علی با آن علی حرفی جدا از هم ندارد  
زادگاهش خانه حق گشت تا معلوم گردد \*\*\* جای گنجایش حرم از بهر نامحرم ندارد  
در غدیر خم نبی فرمود این ضرب المثل را \*\*\* بعد من انگشتر من بی علی خاتم ندارد  
این علی مولاست بر هر کس که من مولای اویم \*\*\* هر که گردد شیعه او در دو عالم غم ندارد  
هاتقی در گوش حوا گفت پیدا کن علی را \*\*\* بی علی راهی بجایی توبه آدم ندارد  
هر که چون نوح نبی بر او توسل جست بی شک \*\*\* دل به دریا می زند چون وحشتی از یم ندارد

دید ابراهیم باید از علی یاری بجوید \*\*\* ورنه در آتش برای خویشتن همدم ندارد

گفت موسی را خدا با لن ترانی جستجو کن \*\*\* دیدن ما چاره ای جز دیدن محرم ندارد

مردگان را زنده کردن کار عیسی است زیرا \*\*\* بی علی تأثیر دم عیسای صاحب دم ندارد

آن مسیحی گفت زخم بیدوای فکر انسان \*\*\* جز کلام دلنشین مرتضی مرهم ندارد

ص: 116

گفت احمد شهر علمم من علی باشد در آن \*\*\* هر که وارد شد از این در حرف لا یعلم ندارد  
هر که در پرونده اش امضای مولا نیست بی شک \*\*\* ارزشی در پیشگاه خالق اعظم ندارد  
بی ولای او رسالت را نباشد محتوایی \*\*\* بی علی کاخ نبوت پایه ای محکم ندارد  
رهر و راه علی شو تا که یابی رستگاری \*\*\* راه او تنها بود راهی که پیچ و خم ندارد  
خانه زاد خانه حق شد شهیدخانه حق \*\*\* این سعادت را کسی بین بنی آدم ندارد  
بر سر خوان گدایش هر که بنشیند بگوید \*\*\* حاجتی بر زرق و برق سفره حاتم دارد  
در جهان آفرینش جز علی آزاد مردی \*\*\* همسری چون دختر پیغمبر اکرم ندارد  
تا قدم در قاب او ادنی نبی زد با تعجب \*\*\* دید آن جا میزبانی غیر ابن عم ندارد  
گر ندارد حب دنیا شاعر ژولیده در دل \*\*\* حب مولا دارد و از فیض عقبا کم ندارد

### غدیر خم

مژده ای دل حاجیان را کوس رجعت ساز گشته \*\*\* مرغ دل از بیت حق آماده پرواز گشته  
محملی بهر پیمبر پایگاه ناز گشته \*\*\* بین ره جبریل بر احمد امین راز گشته  
آخرین فرمان خدا را نوبت ابراز گشته \*\*\* در غدیر خم در خم خانه حق بازگشته  
تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد  
جبرئیل آمد به احمد گفت بر خیز و وضو کن \*\*\* با وضو با امت خود باز باب گفتگو کن  
غنچه لب باز کن ابراز آن راز مگو کن \*\*\* با علی جا بر بلندای سریر آرزو کن  
جانشین از بعد خود او را به کوری عدو کن \*\*\* راز ما را موشکافی نکته نکته موبه مو کن  
تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

بهر احمد از جهاز اشتران منبر به باشد \*\*\* بر فراز آن پیمبر با علی مرتضی شد

باب رحمت بر رخ حجاج بیت الله وا شد \*\*\* باز همچون غنچه ای لب های ختم الانبیا شد

گفت با مردم شما را نوبت قالوا بلا شد \*\*\* گفته بر من جبرئیل این حکم صادر از خدا شد

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

این که می بینید زیب دست من گردیده دستش \*\*\* خلقت هستی عالم کرده حق از فیض هستش

گردش چرخ زمان گردد به ناز چشم مستش \*\*\* اختیار عالمی را داده ذات حق به دستش

نیست لغزش بهر آن پایی که گردد پای بستش \*\*\* حامل وحی خدا گوید بنازم ناز شستش

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

این علی مولا بود بر آن که من مولای اویم \*\*\* زانکه من از روز اول واله و شیدای اویم

او بود عبد خدا من محو در دریای اویم \*\*\* او بود فرمان حق من ضامن اجرای اویم

در رسالت من رهین همت والای اویم \*\*\* در ولایت او بود تفسیر و من معنای اویم

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

تا بجای خویش ختم الانبیا کرد انتخابش \*\*\* آیه الیوم اکملت لکم آمد جوابش

شیعیان را نعمت حق شد تمام از انتصابش \*\*\* بهر بیعت دست ها آمد ز سوی شیخ و شاهش



بانگ بخ آمد زین عنایت بر جنابش \*\*\* گفت تبریک از دل و جان حضرت ختمی مآبش

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

این علی را خوانده در قرآن خدا حبل المتینش \*\*\* چون یدالله فوق ایدیهم بود در آستینش

قبل از آدم دیده عالم دیده حق یقینش \*\*\* مادر گیتی نزاید در جهان مثل و قرینش

بارها در جبهه حق گفته خالق آفرینش \*\*\* مزدگانی داد بر من حضرت روح الامینش

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

هل اتی باشد گواه بخشش وجود و سخایش \*\*\* از پلیدی ها مُبرّا خوانده نص ائمانیش

بوده با مادر سه شب در کعبه مهمان خدایش \*\*\* می برد از اهل دل دل گفته های دلربایش

چون به شهر علم خود خوانده است احمد با بهایش \*\*\* آن قدر گویم که خالق گفته از قدر و بهایش

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

عده ای پیمان شکن آن روز با او عهد بستند \*\*\* لیک از بعد نبی قلبش ز راه کینه خستند

پهلوی زهرای او را از فشار در شکستند \*\*\* شیعیان خواهان محکومیت این قوم پستند

زین جهت چشم انتظار مهدی زهرا نشستند \*\*\* نازم آن قومی که از جام ولایت مست مستند

تا نماند هیچ شکی در پیام حی سرمد \*\*\* باده از جام ولایت نوش جان کن با محمد

آن که با حق بود قبل از خلقت عالم علی است \*\*\* آن که دم زد تا که گل شد حضرت آدم علی است

آن که کشتیان کشتی بود و داد از امر حق \*\*\* کشتی نوح پیمبر را نجات از یم علی است

آن که بر اورنگ گل بنشانند ابراهیم را \*\*\* در دل آتش به امر خالق اعظم علی است

آن که با موسی تکلم کرد در وادی طور \*\*\* آن که صاحب دم از او شد عیسی مریم علی است

آن که در قاموس هستی بهر ارشاد بشر \*\*\* جز خدائی از خدا چیزی ندارد کم علی است

آن که خیل انبیا را بود وقت مشکلات \*\*\* بهترین حلال از آدم الی خاتم علی است

آن که نزد هیچ کس جز حضرت پروردگار \*\*\* قامت سروش نشد در زندگانی خم علی است

آن که از فرط عدالت شهره آفاق شد \*\*\* اولین مرد دو عالم صاحب پرچم علی است

آن که از جود و سخایش نزد ارباب کرم \*\*\* بوسه بر دست گدایش می زند حاتم علی است

گفت پیغمبر که یک روحیم ما در دو بدن \*\*\* پس مسلم شد همان پیغمبر اکرم علی است

زد قدم در خانه حق تا بدانی در حرم \*\*\* انبیا هستند نامحرم ولی محرم علی است

از طواف شیعه و سنی به گرد بیت حق \*\*\* می شود ثابت یکی بر حق بود آن هم علی است

در مصاف جان فشانی پشت بر دشمن نکرد \*\*\* آن که قلب دشمنانش را درید از هم علی است

او اتم نعمت است و هم کمال دین حق \*\*\* چون خدا را بعد احمد رهبر عالم علی است

در عبادت بی بدیل و در شجاعت بی نظیر \*\*\* چون خدا را در توسل رشته محکم علی است

یار مظلومان و خصم بیامان ظالمان \*\*\* آن که از آئینه دل می زداید غم علی است

قدر او را کس نداند جز خداوند و رسول \*\*\* زانکه راز ناشناس خالق اعظم علی است

شاعر ژولیده می گوید به آوای جلی \*\*\* آن که بر زخم دل ریشان بود مرهم علی است

### در وصف حضرت علی (علیه السلام)

پرده دار حرم حضرت دادار علی است \*\*\* در حرم آن که بود محرم اسرار علی است

چه بگویم که به حق دائره امکان را \*\*\* به خدایی خدا نقطه پرگار علی است

مدح او را نتوان گفت به تأیید رسول \*\*\* که سخن گفتن ما مستی و خروار علی است

شب معراج به هر سو که نبی کرد نظر \*\*\* با دو صد جلوه گری دید جلودار علی است

ص: 120

اشتران دید که بارش همگی هست کتاب \*\*\* گفت جبریل که مدح شه ابرار علی است

توبه آدم اگر گشت قبول آدم گفت \*\*\* نزد حق واسطه ام حیدر کرار علی است

کشتی از ورطه طوفان چورهایند خدا \*\*\* نوح فرمود که دریا دل بیدار علی است

آتش از امر خدا گشت گلستان به خلیل \*\*\* آن که شد باعث آزادی اش از نار علی است

بهر نابودی فرعون شکافنده نیل \*\*\* گفت موسی نه عصا مظهر دادار علی است

مرده را زنده اگر کرد مسیحا زدمش \*\*\* آن که جان داد به عیسی به سردار علی است

لایق همسری فاطمه محبوبه حق \*\*\* هیچ کس نیست فقط قاتل اشرار علی است

گفتم ای عقل بگو مرد عمل کیست ز جان \*\*\* گفت بی پرده نه یک بار دو صد بار علی است

آن که شد خانه نشین از اثر ظلم خسان \*\*\* محرم هادی کل احمد مختار علی است

آن که از بعد رسول از ستم خصم شنید \*\*\* ناله فاطمه بین درو دیوار علی است

## غدیره

آنان که به کعبه رهسپر گردیدند \*\*\* همگام سپیده سحر گردیدند

از درک حضور عقل کل روزی چند \*\*\* در خانه کعبه بهرور گردیدند

احرام به احترام حق پوشیدند \*\*\* از بهر زیارت حجر کوشیدند

از بعد صفا و سعی لبیک کنان \*\*\* از جام شفق، می ولا نوشیدند

رفتند به مشعر و سپس در عرفات \*\*\* کردند ذخیره سنگ بهر جمرات

از دیدن آن همه جلال و جبروت \*\*\* آکنده شد آسمان ز بانگ صلوات

رمی جمرات را هماهنگ شدند \*\*\* آماده جنگ نفس با سنگ شدند

با راندن ابلیس به قربانگه عشق \*\*\* رفتند و بخون ذبح گل رنگ شدند

مس رفته درون کوره و زر گشتند \*\*\* از شک بدر آمدند و باور گشتند

از بعد مناسک منا دست افشان \*\*\* همراه پیمبر خدا برگشتند

جبریل امین پیام الله گرفت \*\*\* فرمان نجات خلق آگاه گرفت

از عرش فرود آمد و در نیمه راه \*\*\* بر خاتم انبیا سر راه گرفت

فرمود جناب مصطفی را بلغ \*\*\* فرمان مطاع کبریا را بلغ

از بهر تداوم و ثبات اسلام \*\*\* آن راز نهفته در خفا را بلغ

ص: 121

از خلق اگر نهان کنی این پیغام \*\*\* تبلیغ رسالت نگردید تمام  
برخیز و بگو به خلق این راز بزرگ \*\*\* انجام توئی علی بود حسن ختام  
این منظره را به چشم دیدند همه \*\*\* تکبیر از ژرف دل کشیدند همه  
با حکم رسول رفتگان برگشتند \*\*\* حجاج عقب مانده رسیدند همه  
شکرانه این نعمت عظمی کردند \*\*\* فرمان خدای خویش اجرا کردند  
از بهر سخنرانی پیغمبر حق \*\*\* در خم غدیر خیمه بر پا کردند  
زین امر خطیر شد جهان آماده \*\*\* گردید برای آن زمان آماده  
از بهر پیام آور ایزد گردید \*\*\* منبر ز جهاز اشتران آماده  
عالم به نشیب رفت و احمد به فراز \*\*\* کردی به فراز غنچه لب را باز  
خود محرم راز بود بر قله فتح \*\*\* آن راز نهفته را بما کرد ابراز  
این جا که به حق خم غدیرش نام است \*\*\* میعادگه تبلور اسلام است  
حجت به شما تمام گردد امروز \*\*\* گویم به شما که آخرین پیغام است  
احمد که بود جان جهان پا بستش \*\*\* شد خلقت هستی زمان از هستش  
بگرفت کمر بند علی کرد بلند \*\*\* شد دست خدا زیب فراز دستش  
رو کرد به خلق و گفت این است علی \*\*\* انگشتی مرا نگیان است علی  
آن جا که مرا به حق نشان دست خدا \*\*\* از حق مگذر که جانشین است علی  
مولاست علی بر آن که مولاش منم \*\*\* عضو است علی واصل اعضا منم  
از بهر نجات خلق از دوزخ و نار \*\*\* حکم است علی و مهر و امضا منم  
هر کس که ورا دوست بدارد از ماست \*\*\* کز ماست علی و هستی ما ز خداست  
رازیست مرا به سینه و فاش کنم \*\*\* هر کس که بود دشمن او دشمن ماست  
زین راز چو غنچه ای شگفتند همه \*\*\* با لب درّ جاودانه سفتند همه

یک فوج به قهر و فوج دیگر از مهر \*\*\* بخالک یا علی بگفتند همه

سرچشمه آب زندگانی است علی \*\*\* دیباچه عمر جاودانست علی

در جود و جوانمردی و بی باکی و عدل \*\*\* بی پرده بگو مرد جهانی ست علی

گویند علی خداست این واژه خطاست \*\*\* جز ذات خدا هر آن چه خوانیش سزااست

چون نام فرد خدای اعلاست علی \*\*\* در ذات نه بلکه در نام خداست

عاری ز گناه ذکر و توشیح علیست \*\*\* در جود و سخاوری ز توبیخ علیست

از بهر ثبات مالک الملک و جود \*\*\* پر واژه ترین دلیل تاریخ علیست

ص: 122

هر شیعه که دل به مهر او گرم کند \*\*\* چون موم دل سنگ اجل نرم کند  
زان رو به خلیل شد گلستان آتش \*\*\* کز سوختن حب او شرم کند  
در عرصه رزم مرد جنگ است علی \*\*\* بر قلب ستمگران خدنگ است علی  
از بعد هزار سال و اندی به جهان \*\*\* بر پا گر پرچم سه رنگ است علی  
در جسم جهان، جهان جانش خوانند \*\*\* در حادثه ها حصن امانش خوانند  
تا چرخ زمان به دور خود می گردد \*\*\* برجسته ترین مرد زمانش خوانند  
در شهر سحر چشمه نورش گویند \*\*\* در قاف ظفر عین ظهورش گویند  
معمار بنای محکم عاطفه ها \*\*\* ویران گر کاخ ظلم و زورش گویند  
هستی همه صورت است و معناست علی \*\*\* عالم همه قطره ای و دریاست علی  
قدرش به جهان کسی ندانست که او \*\*\* تنهاست ولی قرار تن هاست علی  
در سینه دلش به شوق حق پر می زد \*\*\* از مرز عدم، قدم فراتر می زد  
بار از سر دوش دوستان بر می داشت \*\*\* از کلبه دشمنان خود سر می زد  
در عرصه جنگ سرفرازی می کرد \*\*\* در موقع صلح دلنوازی می کرد  
می دید چو کودک یتیمی با وی \*\*\* با شیوه کودکانه بازی می کرد  
دین از کف خود بخاطر زر ندهد \*\*\* فرقی بر غیر با برادر ندهد  
گفتا به عقیل ز آهن تفتیده \*\*\* از حق به کس علی فزون تر ندهد  
او بود که نیمه های شب برقعہ پوش \*\*\* انبان غذای بی کسان داشت به دوش  
او بود که از خوف خدا روزی چند \*\*\* می رفت به هنگام عبادت از هوش  
آگه ز رموز کائنات است علی \*\*\* سرچشمه فیض و برکات است علی  
تنها نه به شهر علم باب است چرا \*\*\* چون باب سفینة النجات است علی  
در جبهه حق نور امید است علی \*\*\* پیروزی قدس را نوید است علی



سرسخت ترین خصم ابر قدرت هاست \*\*\* بر قفل مهمات کلید است علی

شیرازه واژه های شعر است علی \*\*\* مجموعه شعرهای بکر است علی

بیدار دل نیاز در نیمه شب \*\*\* منظومه دلنشین ذکر است علی

بر خصم از او هراس مانده است هنوز \*\*\* بر خلق از او سپاس مانده است هنوز

بی پرده بگو به وصف او ژولیده \*\*\* رازیست که ناشناس مانده است هنوز

ص: 123

امروز در بزم دلم هنگامه ای برپا شده \*\*\* گوئی که مقصود دلم گم بود و نک پیدا شده  
زین مژدگانی طبع من گویا شده گویا شده \*\*\* حاجی شده ساقی شده باقی شده صهبا شده  
با خوردن یک جرعه می دریا شده دریا شده \*\*\* دانی چرا اشعار من غارتگر دل ها شده  
یعنی که از سوی خدا آورده جبریل امین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا امیرالمؤمنین  
ای دل بیا در بزم ما ساز طرب را باز کن \*\*\* با شعرهای دلنشین اعجاز کن اعجاز کن  
مرغ دلت را از شعف آماده پرواز کن \*\*\* با گفتن نام علی درهای رحمت باز کن  
وز رحمت بی منتها عالم سراپا ناز کن \*\*\* نزد اساتید سخن با ما سخن آغاز کن  
بر لوح هستی شد رقم با کلک هستی آفرین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
گوئی دل رزمندگان پروانه سان پر می زند \*\*\* پر از برای دیدن ساقی کوثر می زند  
شمس ولایت از دل هر سنگری سر می زند \*\*\* سر بهر دل جوئیشان سنگر به سنگر می زند  
در پشت سنگر پیک حق هی حلقه بر در می زند \*\*\* وز پرده دل نعره الله اکبر می زند  
بخشیده شور دیگری در سنگر قرآن و دین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
آمد مه ذیحجه و حجاج از پیر و جوان \*\*\* گشتند با هم شادمان بر جانب یثرب روان  
بودند از این موهبت از رحمت حق شادمان \*\*\* در التزام مرکب پیغمبر آخر زمان  
بودند از شام و حلب در بین آنان بومیان \*\*\* یک کاروان از مصریان یک فوج از کنعانیان  
تا فاش گردد بهرشان از سوی ختم المرسلین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
همراه احمد آن زمان جمعیتی بسیار بود \*\*\* در بین آنان از قضا هم یار و هم اغیار بود  
هم اولی و دومی هم حیدر کرار بود \*\*\* ابن جبیر و خالد و هم میثم تمار بود  
آری بلال و بوذر و مقداد با عمار بود \*\*\* مستغرق اندیشه ها پیغمبر مختار بود  
در سینه اش از امر حق شد نقش مانند نگین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین



از حامل وحی خدا ناگه ندایی در رسید \*\*\* این مژدگانی گوئیا بر گوش پیغمبر رسید  
کای رحمت للعالمین پیغام از داور رسید \*\*\* آن وعده موعود ما با کامرانی سر رسید  
بر خلق عالم از خدا دستور تا آخر رسید \*\*\* برگو به ساقی ساغری مصداق کل کوثر رسید  
رو بر فراز منبر و ابلاغ کن بر مسلمین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
از بهر احمد منبری آماده گردید از جهاز \*\*\* بر هر نشیبی زد قدم تا رفت احمد در فراز  
دست علی را بر گرفت آن رهنمای سرفراز \*\*\* با نام حق چون غنچه نشکفته لب را کرد باز  
جمعی به مهرش پایبند فوجی به عشقش پاک باز \*\*\* بعد از سکوت حاجیان کرد این چنین ابراز راز  
در عرش با من در میان بگذاشته رب العالمین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
بر هر کسی مولا منم مولای او باشد علی \*\*\* بر هر کسی سرور منم آقای او باشد علی  
آن را که جو یای من است جو یای او باشد علی \*\*\* رازی که من گویا ستم گویای او باشد علی  
هر کس بود شیدای حق شیدای او باشد علی \*\*\* سر خط آزادی منم امضای او باشد علی  
جاری کند احکام حق بر مؤمنات و مؤمنین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین  
گفتا که من از پیش خود او را نکردم انتخاب \*\*\* چون کرد او را ذات حق از روز اول انتساب  
شخصی از او شایسته تر نبود میان شیخ و شاب \*\*\* کو هست مقصود خدا از قسط و میزان و حساب  
حق می دهد پاداششان در روز خوف و اضطراب \*\*\* بر دوستانش جنت و بر دشمنش نار و عذاب  
آتش زند از امر حق بر تار و پود مشرکین \*\*\* حکم ولایت عهدی مولا، امیرالمؤمنین

## غدیره

فارغ ز طوف کعبه چو ختمی مآب شد \*\*\* از چشمه عنایت حق کامیاب شد  
بعد از وداع خانه حق هادی سُبُل \*\*\* سوی مدینه عازم و پا در رکاب شد  
در وادی غدیر ز نای امین وحی \*\*\* از سوی حق به حضرت او این خطاب شد  
مهر سکوت غنچه لب بشکن و بگو \*\*\* رازی که نقش سینه تو در غیاب شد

احمد به امر ذات احد در حریم خم \*\*\* آمد فرود و منتظر فتح باب شد

ص: 125

حجاج جمع شمع وجود نبی شدند \*\*\* صحرا مصاف زمزمه شیخ و شاب شد  
از اشتران به روی هم آمد جهازها \*\*\* آماده بر آمدن آفتاب شد  
شد از نشیب ختم رسل بر فراز آن \*\*\* مامور نشر لایحه انتصاب شد  
بعد از ثنای حضرت حق با کلام وحی \*\*\* مشغول وصف و سفتن یک در ناب شد  
دست علی گرفت و بگفتا که این بود \*\*\* مردی که کاخ ظلم ز عدلش خراب شد  
از او گرفت نشأت جان عالم وجود \*\*\* از او سبوی رحمت حق پر شراب شد  
از او مطاف خلق جهان شد حریم حق \*\*\* از او حرم، حرم شد و حرمت مآب شد  
از او خضوع توبه آدم قبول گشت \*\*\* از او دعای نوح نبی مستجاب شد  
از او خلیل بر زیر تخت گل نشست \*\*\* از او گلیم خضر هزاران سراب شد  
از او مسیح صاحب دم شد که در جهان \*\*\* اعجاز او زبان ز دهر شیخ و شاب شد  
از او طلسم توطئه قتل من شکست \*\*\* از او خطوط حادثه نقش بر آب شد  
گردیده راست قامت دین با قیام او \*\*\* تیغ کجش مدافع این انقلاب شد  
تکمیل دین من بود از پیروی او \*\*\* کو بهر جانشینی من انتخاب شد  
از بعد من به خلق جهان رهبر است او \*\*\* کو یکه تاز عرصه هر فتح باب شد  
رحمت نصیب اهل ولا می شود به حشر \*\*\* چونان که سهم ضد ولایت عذاب شد

### در وصف صدیقه کبری

زهرا که بود ما حاصل هستی عالم \*\*\* هم دختر خاتم بود مادر خاتم  
گویم چه به و صفش که به توصیف نیاید \*\*\* جایی که کند مدح وی را خالق اعظم  
بی او به خدای خدا خلق نمی شد \*\*\* چرخ و فلک و مهر و مه و هستی عالم  
با بودن او کرد خدا خلقت احمد \*\*\* با بودن او حق علی گشت مسلم  
هنگام ندامت چو به او شد متوسل \*\*\* شد نزد خدا واسطه توبه آدم

می‌لاد ورا نوح نبی جشن گرفته \*\*\* تا نام خوش فاطمه شد ناجیش از یم  
شد باغ گل از یک نگهش آتش نمرود \*\*\* تا منزل نمرود شود نار جهنم  
در سینه او سینه سینا متجلی \*\*\* احرام بتن حضرت موسی شده محرم  
زانفاس خوشش صاحب دم گشته مسیحا \*\*\* دم می زند از فاطمه در عرش دمام

ص: 126

در مکه قدم زد که ز یمن قدم او \*\*\* میلاد علی شد به بر دیده مجسم  
برختم رسل داده خدا سوره کوثر \*\*\* کز کوثر او آب خورد چشمه زمزم  
از تیغ علی راست شده قامت اسلام \*\*\* قد قامت او قامت کفار کند خم  
از عصمت او شرح دهد آیه تطهیر \*\*\* از عزت او دم زده پیغمبر اکرم  
در صلح و صفا داده حسن را به جهان شیر \*\*\* با نهضت خون شیر حسیش شده توأم  
در زهد و ورع داده به ما سید سجاد \*\*\* باقر شده در مکتب او عالم اعلم  
صادق شده در مدرسه اش فارغ تحصیل \*\*\* موسی شده از مرحمتش کاظم عالم  
از دولت او گشته رضا ضامن آهو \*\*\* مغلوب جوادش شده صدزاده اکثم  
از همت او شمع هدایت شده هادی \*\*\* حُسن حسن از حسن رخس گشته مجسم  
او می کند از بهر براندازی بیداد \*\*\* اسباب ظهور پسر خویش فراهم  
ز بهر سرافرازی اسلام خدیجه \*\*\* از هستی خود دیده فرو بست به عالم  
ایثار وی از لطف خدا گشت تلافی \*\*\* حق داد به او هستی و شد بر همه اقدم  
از ختم رسل فاطمه را حامله گردید \*\*\* شد همدم او آسیه و ساره و مریم  
شد خادمه خدمت او خواهر موسی \*\*\* بر چاکریش حضرت جبریل مصمم

### (میلاد حضرت زهرا)

بیار باده ساقیا که خسته از خماریم \*\*\* که کرد ساقی ازل عاشق می گساریم  
از آن میم کرم نما که داده ذات باریم \*\*\* که من اسیر طره گیسوی ذولفقاریم  
فصل خزان و مست می ز نکهت بهاریم \*\*\* غزل سرای فاطمه به لطف کردگاریم  
که شد بهار و بزم ما خلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده  
خدیجه آن که ثروتش مایه افتخار شد \*\*\* برای نشر دین حق هستی او نثار شد  
بهر تلافی اش خدا وارد کارزار شد \*\*\* مائده بهستی اش نسخه انتظار شد



منتظر ولادت مادر هفت و چهار شد \*\*\* از انتظار شد برون خزان او بهار شد

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

ص: 127

ماه جمادی از افق تکیه به تخت زر زده \*\*\* که از جلال و مرتبت طعنه به صد قمر زده

خمیه به وادی فلق سپیده با سحر زده \*\*\* باده ز ساغر شفق رسول دادگر زده

خدا به جان ابتران از این خیر شرر زده \*\*\* بر سر هر گذرگهی علامت خطر زده

که شد بهار و بزم ماخلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

داد خدا خدیجه را چون گل یاس دختری \*\*\* چه دختری که ثانی اش نزاده هیچ مادری

عاطفه ای نجیبه ای ملیحه ای مطهری \*\*\* جلیله ای جمیله ای ملیکه ای و کوثری

شفیعه ای که بر درس ولایت است مشتری \*\*\* کمینه بنده اش بود حور و فرشته و پری

که شد بهار و بزم ماخلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

فاطمه ای که وصف او خدا به هل آتی کند \*\*\* فاطمه ای که در برش قیام مصطفی کند

نابغه ای که صد گره به یک اشاره وا کند \*\*\* عاطفه ای که مادری به ختم الانبیا کند

فخر به همسری او علی مرتضی کند \*\*\* ز شرم و از حیای او شرم و حیا، حیا کند

که شد بهار و بزم ماخلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

اوست که فخر مصطفی همسر مرتضی بود \*\*\* ام ای و مادر امام مجتبی بود

فلسفه ساز نهضت حسین و کربلا بود \*\*\* سرخط زهد چهارمین حجت کبریا بود

مخزن علم باقر و سیده النسا بود \*\*\* مکتب فقه جعفری بنام او بپا بود

که شد بهار و بزم ماخلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

به دست او خدا عصا به موسی دگر دهد \*\*\* که بر سریر ارتضا رضای دادگر دهد

همچو جواد و هادی اش سرآمد بشر دهد \*\*\* همچو امام عسکری به خلق راهبر دهد

کز او به ما در این جهان مهدی منتظر دهد \*\*\* که پاسخ جنایت ثانی بد سیر دهد

که شد بهار و بزم ماخلد مخلد آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

کسی که کرده مصطفی به دهر باغبانیش \*\*\* خواند علی مرتضی سنبل زندگانی اش

داد عدو پس از نبی مدال قهرمانی اش \*\*\* که سرخ شد به سیلی آن عذار ارغوانی اش

ص: 128

ز ظلم و کینه عدو سیر شد از جوانی اش \*\*\* کتاب درد او بخوان ز تربت نهانی اش

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

راضیه ای که ذات حق رضاست بر رضای او \*\*\* مرضیه ای که خلق شد کون و مکان برای او

نادره ای که می زند بوسه ملک به پای او \*\*\* عالمه ای که علم را داده بقا بقای او

کریمه ای که انس و جان گشته ز جان گدای او \*\*\* فاطمه ای که می کند فخر به او خدای او

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

آمده او رقم کند صحیفه حجاب را \*\*\* در این جهان علم کند پرچم بو تراب را

ز قدر خویش بشکند بهای دُرّ ناب را \*\*\* به دامنش پیرورد امیر انقلاب را

به دست زینبش دهد پرچم فتح باب را \*\*\* به مهر او در آورده خالق آب آب را

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

اوست که هستی جهان ناز کند به هست او \*\*\* چرخ بود مدور از گردش چشم مست او

جان علی مرتضی بسته به بند و بست او \*\*\* خلقت ختم الانبیا هست به ناز شست او

صلح امام مجتبی منبعث از نشست او \*\*\* اوست که هادی سبیل بوسه زند به هست او

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

کسی که بر حسن دهد صحیفه حیات را \*\*\* کسی که شیر می دهد سفینه النجات را

کسی که زنده می کند کرامتش زکات را \*\*\* کسی که با خلوص دل روح دهد صلوات را

کسی که مهر می زند کتیبه برات را \*\*\* سجده به کس نمی کند مگر یگانه ذات را

که شد بهار و بزم ماخلد مخلص آمده \*\*\* سوره کوثر از خدا بهر محمد آمده

### نولد حضرت زهرا (سلام الله علیها)

آن زهره که صد زهره بود محو لقایش \*\*\* زهراست که جان دو جهان باد فدایش

از قدر و شرف خواننده نبی بضعة منیش \*\*\* در بحر عنف داده بها قدر و بهایش



در وصف مقامش بود این بس که خداوند \*\*\* خوانده است ورا شافعه روز جزایش  
در عرش ورا فاطمه خوانند ملائک \*\*\* فرش است که گسترده بود زیر لوایش  
مرضیه و راضیه از آن روست که ایزد \*\*\* خوانده است ورا در خط تسلیم و رضایش  
آدم نتوان دم زند از قدر و جلالش \*\*\* جائی که بود ذات خدا مدح سرایش  
از روز ازل تا به ابد هست مسلم \*\*\* ذرات جهان ریزه خور خون عطایش  
بر صفحه دل نقش بود نام شریفش \*\*\* بر لوح قدر حکم دهد کلک قضایش  
از برق نگاهش بود این چرخ مدور \*\*\* زیرا که بود خلقت هستی ز برایش  
بر دامن او دست توسل زده آدم \*\*\* کز خوردن گندم بکند عفو خدایش  
جا دارد اگر نوح شود طائف کویش \*\*\* کو هست رهاننده ز طوفان بلایش  
بر روی خلیل آتش نمرود گلستان \*\*\* ذات ازلی کرد ز تأثیر دعایش  
در طور چه شد نور جمالش به تجلی \*\*\* موسی ارنی گوز کف افتاد عصایش  
از معجز عیسی چه بگویم که خدا کرد \*\*\* ز انفاس خوش فاطمه انگشت نمایش  
احمد که بود فلسفه آموز رسولان \*\*\* حیران بود از فلسفه شرم و حیایش  
او همسر مردی است که از امر خداوند \*\*\* تکمیل بود حکم رسالت ز ولایش  
او دختر خاتم بود و حاتم طائی \*\*\* کرده است ز جان پیشه گدائی گدایش  
از مرتبه اش بس که بخوانند امامان \*\*\* ام الحسنین ام اب ام النجبایش  
یک فرقه ستایند ورا از نظر جود \*\*\* یک زمره بجویند درّ از بحر سخایش  
یک سلسله دلبسته یک گوشه چشمش \*\*\* یک دسته بود طالب آن صدق و صفایش  
دردی که بدرمان نرسد نزد طیبیان \*\*\* بی نسخه دهد شافعه حشر شفایش  
از بس که بود حرمت او نزد حق افزون \*\*\* جبریل زند صبح و مساء بوسه به پایش

**در وصف حضرت زهرا (سلام الله علیها)**

ای آن که توئی واسطه خلقت عالم \*\*\* محبوبه حق نور دل حضرت خاتم

ای صدر نشین شرف و عصمت تاریخ \*\*\* مجموعه هستی شده در هست تو متغم

جائی که خدا وصف تو را کرده به کوثر \*\*\* جائی که دمامد بزند دم ز تو آدم

جائی که تو را مدح کند آیه تطهیر \*\*\* جائی که پدر خوانده تو را ام پدر هم

ص: 130

گویم چه به توصیف تو ای نادره دهر \*\*\* هرگز نتوان قطره کند منقبت یم  
آن قدر بگویم که توئی فوق تصوّر \*\*\* عاجز بود از آن که کند درک تو را هم  
حق خوانده تو را طاهره در مجمع قرآن \*\*\* زیرا که توئی پاک تر از پاکى شبنم  
در عرش به منصوره توئی شهره آفاق \*\*\* در فرش تو را نام فراوان شده توأم  
یک فوج تو را فاطمه خوانند که هستی \*\*\* یک دسته تو را راضیه دانند مسلم  
هم فاهمه و عالمه و عاطفه ای تو \*\*\* بین همه اسماء تو زهرا شده اقدام  
از شوق تو در مروه کند هروله هاجر \*\*\* شد در هدفش آسیه بهر تو مصمم  
سارا و صفورا زده اند دست توسل \*\*\* بر دامن پر مهر تو ای بانوی عالم  
ام النجبا ام اب و ام کتابی \*\*\* ناموس خدا هستی و هم همسر بن عم  
گنجینه اسراری و در خلوت لاهوت \*\*\* کس نیست به اسرار خدا غیر تو محرم  
از شرم تو شرمنده بود تا ابدالدهر \*\*\* ماه و زحل و مشتری و تیر اعظم  
از چشمه جوشان تو شد ساری و جاری \*\*\* در کعبه و در باغ جنان کوثر و زمزم  
از جود و سخای تو زبانم شده الکن \*\*\* چون ریزه خور خوان گدایت شده حاتم  
از یمن قدوم تو زمین خلد برین است \*\*\* از مقدم تو باغ ولایت شده خرّم  
از بس که مقام تو عظیم است و رفیع است \*\*\* شد آینه دار حرمت حضرت مریم  
ای امام حسین و حسن ای شافعۀ حشر \*\*\* نسوان جهانند مؤخر تو مقدم  
با این همه قدر و عظمت بعد پیمبر \*\*\* در فصل جوانی ز چه شد قامت تو خم  
از ضربت در پهلویت از کینه شکستند \*\*\* کز بهر علی دوخته شد جامه ماتم  
زخمی که ز داغ پدرت بود به سینه \*\*\* بودش مگر از میخ در سوخته مرهم  
سیلی عوض مزد رسالت که تو را زد \*\*\* آن سان که تو رخ را نمودی به علی هم  
جا دارد اگر شهپر جبریل بسوزد \*\*\* از ماتم جانسوز تو مظلومه عالم



## در وصف صدیقه کبری

ای فاطمه ای نادره عالم اسرار \*\*\* ای سیده طاهره محبوبه دادار

ای بانی هستی که به غیر تو کسی نیست \*\*\* در دایره کون و مکان نکته پرگار

ای گفته خدا مدح تو در سوره کوثر \*\*\* ای خواننده تورا مادر خود احمد مختار

ص: 131

ای سلسله جنبان جهان بشریت \*\*\* بر همسریّت فخر کند حیدر کرار

تو امام حسین و حسنی کز نظر قدر \*\*\* مانند تو پیدا نشود در همه اعصار

پرورده شیر تو بود زینب و کلثوم \*\*\* از بهر سرافرازی هر دختر بیدار

بر خاک درت بوسه زند حضرت جبریل \*\*\* برگرد سرت خیل ملایک شده زوّار

بر خدمت تو بسته کمر ساره و هاجر \*\*\* صد آسیه قنّداق تو را بوده پرستار

مریم که خدا وصف و را کرده به قرآن \*\*\* فخرش بود این بس که تو را هست جلودار

هر کس به علی نازد و نازد به تو همسر \*\*\* بین همه خوبان علی آن سید ابرار

ای عالمه دهر که صد یونس و ادیس \*\*\* تدریس تو را از دل و جان گشته خریدار

در مدرسه شرم تو زانو زده عصمت \*\*\* وز عصمت تو شرم کند واژه اطهار

ای خادم دربار تو صد بوذر و سلمان \*\*\* ای در خط فرمان تو صد میثم و عمار

در وصف تو این بس که به تأیید الهی \*\*\* فرمان برد از خط تو نه گنبد دوّار

در حقّ تو این بس که رسول مدنی گفت \*\*\* زهراست مرا پاره تن محرم اسرار

هر کس که به زهرای من آزار رساند \*\*\* در آتش دوزخ شود از قهر گرفتار

با این همه قدر و عظمت از چه شکستند \*\*\* پهلوی تو یا فاطمه بین در و دیوار

فریاد از آن لحظه که غرقابه خون شد \*\*\* گنجینه اسرار تو از ضربت مسمار

با سقط جنین تو به ما گشت مسجل \*\*\* اسلام ز اینار تو شد صاحب معیار

سیلی به رخت خورد که تا زرد نگرود \*\*\* نخلی که نبی کاشته با زحمت بسیار

### در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ای به فضیلت و شرف ما حصل صفا حسن \*\*\* ای ز صفای عشق تو عشق به التجا حسن

ای به روایت سور آینه صفات حق \*\*\* ای به دلالت بشر رهبر و پیشوا حسن

ای به عطوفت و کرم صاحب سفره نعم \*\*\* ای به هدایت امم حجت کبریا حسن

ای به بلاغت بیان بیان گر کلام حق \*\*\* ای به صراحت سخن واژه دلربا حسن

چه خوانمت چه گویمت که در مقام و مرتبت \*\*\* توئی فروغ دیده خاتم الانبیا حسن

علی مرتضی بود وصی ختم الانبیاء \*\*\* توئی وصی اول علی مرتضی حسن

سوره کوثر از خدا گفته به شأن فاطمه \*\*\* مادر تست فاطمه سیده النساء حسن

ص: 132

ماه مبارک است و تو صحیفه تبارکی \*\*\* ز خلقت تو گفته حق به خویش مرحبا حسن

بس که خدا تو را بها داده برای عرشیان \*\*\* جشن ولادت تو را کرده به پا خدا حسن

خواست خدا به ما دهد حکم برائت از خطا \*\*\* بهر شفاعت از کرم داد ترا به ما حسن

دیده خصم کور شد مدینه رشک طور شد \*\*\* تا که به سیدالنساء داد خدا ترا حسن

مرا چه حد که دم زخم ز حُسن دلربای تو \*\*\* که حق کشیده نقش تو ز فرق تا به پا حسن

یوسف اگر به خواب هم روی تو را نظر کند \*\*\* بخواند از برای تو سوره وَالصَّحی حسن

سوره هل اتی اگر به شأن مرتضی علی است \*\*\* توئی شریک نعمت سوره هل اتی حسن

بود به بحر رحمتش عصمت فاطمی صدف \*\*\* درون این صدف توئی گوهر پر بها حسن

قدر تو آن قدر بود که در جلالت و شرف \*\*\* لیله قدر می کند ز قدر تو حیا حسن

سید اهل جنت خوانده رسول ممتحن \*\*\* عاشق روی تو بود بهشت جان فزا حسن

جود و کرم ز جود تو شرم کند از این جهت \*\*\* که حق کند ز خوان تو روزی ما عطا حسن

اگر اراده ای کنی بحول و قوه خدا \*\*\* از آن اراده می کنی کون و مکان تولا حسن

حاتم طی که شهرتش زبان زد زمانه شد \*\*\* دست به سینه در برت ستاده چون گدا حسن

رضایت خدا بود جلب رضایت شما \*\*\* ای به مشیت خدا از دل و جان رضا حسن

اگر نبود صلح تو قیام کربلا نبود \*\*\* صلح تو شد مؤید قیام کربلا حسن

دریده صبر پیرهن به تن ز فرط صبر تو \*\*\* ز استقامت تو شد لوای دین به پا حسن

جلوه روی تو حسن طره موی تو حسن \*\*\* نکهت کوی تو حسن نرگس دلربا حسن

صبر حسن صفا حسن مهر حسن وفا حسن \*\*\* جود حسن سخا حسن لطف حسن عطا حسن

گوشه چشمی ار بما کنی تو از ره وفا \*\*\* به یک اشاره می شود حاجت ما روا حسن

تو آن طیب حاذقی که از عنایت خدا \*\*\* به یک اشاره می دهی به دردها شفا حسن

مهر تو از دلم برون به حق حق نمی شود \*\*\* اگر عدوی تو کند سر از تنم جدا حسن

بهر ظهور مهدیت شبی اگر دعا کنی \*\*\* ز پشت پرده می کند جلوه از آن دعا حسن

### در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ای تو را نیمه این مه شب میلاد حسن \*\*\* ای خدا را به خدا مظهر ایجاد حسن

ای به تصویر قدر بارقه لیلہ قدر \*\*\* ای به تأیید قضا قائمه داد حسن

ص: 133

ای به تحلیل اساتید جهان قرن به قرن \*\*\* اوستاد همگان در همه ابعاد حسن

ای به علم و عمل و فلسفه و فقه و اصول \*\*\* همچو جد و پدرت رهبر و استاد حسن

جبهه ساینده به دربار تو در کسب کمال \*\*\* بوذر و یاسر و صد میثم و مقداد حسن

ای جگر گوشه زهرا پسر شیر خدا \*\*\* ای صفا بنخش دل سید امجاد حسن

ای گل سر سبد آیه تطهیر خدا \*\*\* مادر دهر نزاید چو تو اولاد حسن

رخ حسن خلق حسن خوی حسن نام حسن \*\*\* چه بگویم من از این حُسن خداداد حسن

در مقام تو همین بس که رسول مدنی \*\*\* می شد از دیدن روی تو دلش شاد حسن

تو همان لؤلؤ ناب مرج البحرینی \*\*\* که به وصف تو خداداد سخن داد حسن

صلح تو بود که با صبر علی توأم شد \*\*\* داد هستی ددان را همه بر باد حسن

لرزه بر کنگره کاخ معاویه پست \*\*\* بخدا از اثر صلح تو افتاد حسن

صلح تو لایحه نهضت عاشورا را \*\*\* کرد تصویب که آن واقعه رخ داد حسن

غزواتی که تو کردی همه پیروزی بود \*\*\* کوری بی خبران صف الحاد حسن

در صف معرکه از ضربت شمشیر تو بود \*\*\* که برآمد ز دل خصم تو فریاد حسن

گشت از بهر نبی سوره کوثر تفسیر \*\*\* تا تو را ام اییها به جهان زاد حسن

آن چه خوبی به نهان داشت خداوند بزرگ \*\*\* همه را در شب میلاد به تو داد حسن

چه بگویم ز عطا و کرم و بخشش تو \*\*\* شده کاخ کرم از جود تو بنیاد حسن

در رصدخانه اعصار به تأیید علوم \*\*\* حل کند جای تو هر مسئله حاد حسن

رشته بر سلسله سین تو اسرار وجود \*\*\* نون نام تو بود ناشر اسناد حسن

خطبه هایت همه کوبنده چو آیات خداست \*\*\* که برد از همگان دل گه ایراد حسن

ملک از عرش ندا داد به آوای جلی \*\*\* هر کسی با تو در افتاد و افتاد حسن

گوهر اشک فرو ریخت به دامن چو علی \*\*\* کرد از غربت و از بی کسی ات یاد حسن

اینک ای زاده زهرا ز عنایت مددی \*\*\* که بود ملت ما را گه امداد حسن

نقشه ها می کشد از بهر براندازی دین \*\*\* دشمن حیلہ گر و جانی و جلاد حسن

گر کنی گوشه چشمی به سپاه مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) \*\*\* کربلا می شود از قید غم آزاد حسن

نظر مرحمتی کن به امام امت \*\*\* تا که ما را کند او سوی حق ارشاد حسن

گر بود قبر تو ویرانه به امید خدا \*\*\* می کنیم از دل و جان قبر تو آباد حسن

صلح ما منبعث از صلح جهانگیر تو بود \*\*\* کوری خصم ستم پرور شیاد حسن

ص: 134

## در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)

آن شب سحر آهنگ شهر نور می کرد \*\*\* ما را ز مرز تیرگی ها دور می کرد  
آن شب سپیده باده از پیمانہ می زد \*\*\* باد صبا گیسوی شب را شانه می زد  
آن شب زحل از زیر ابر پاره پاره \*\*\* می ریخت از مینای چشم خود ستاره  
آن شب فضا چشم انتظار مشتری بود \*\*\* کلک قضا آماده افشاگری بود  
آن شب به زهره نور عصمت وام می داد \*\*\* باد صبا در دست لاله جام می داد  
آن شب فلک آهنگ رجعت ساز می کرد \*\*\* ره را برای صبح صادق باز می کرد  
آن شب زمان خنیاگر شور و شعف بود \*\*\* گوئی زمین گهواره عزّ و شرف بود  
آن شب به پاس مقدم ماه مدینه \*\*\* ماه مبارک ز امر خالق شد دو نیمه  
آن شب عروس حجله شب زنده داران \*\*\* سوسوکنان از نشئت فصل بهاران  
در کوچه های شب سمند نور می راند \*\*\* شعر بلند نور را از دور می خواند  
می گفت قلب انبیا شاد است امشب \*\*\* یعنی حسن را گاه میلاد است امشب  
روح الامین گفتا به احمد دیده روشن \*\*\* کامشب چراغ قلب تو گردیده روشن  
نخل ولایت سبز گردید و ثمر داد \*\*\* یعنی به زهرای عزیزت حق پسر داد  
از شرم رویش ترک میدان کرده خورشید \*\*\* خود را به زیر ابر پنهان کرده خورشید  
از نرگس او مست غیرت گشته یوسف \*\*\* از حسن رویش غرق حیرت گشته یوسف  
اینک تو را بز می بخلوت ساز باید \*\*\* کآدم به دیدارش به جنت باز آید  
نوح نبی راه دیار او گرفته \*\*\* در ساحل شب کشتی اش پهلو گرفته  
آید خلیل از باغ رویش گل بچیند \*\*\* گل در کنار لاله و سنبل بچیند  
موسی برای دیدنش از طور آید \*\*\* وز عرش عیسی با براق نور آید  
سر تا پیا حسن خداداد است او را \*\*\* یعنی کمال کلّ ابعاد است او را



زیرا حسن آئینه حُسن خدائی است \*\*\* شهکار کلک ذات پاک کبریائی است  
شهد ولایت جوشد از لب های نوشش \*\*\* باشد لوای صلح اسلامی به دوشش  
از صلح او کلک قضا را ناز باید \*\*\* شور حسینی را زمینه ساز باید  
بر پیروانش صلح او را این پیام است \*\*\* گاهی بقاء دین به صلح و گه قیام است  
خون خدا را درس نهضت داد با صلح \*\*\* عاشوریان را جام غیرت داد با صلح  
تا جرعه ای از جام صلح او چشیدند \*\*\* در کربلا شور حسینی آفریدند

ص: 135

پور ابوسفیان ز صلحش خوار گردید \*\*\* یعنی حکومت بهر او دشوار گردید

تا دید سد راه خود آن ممتحن را \*\*\* از کین کشیدی نقشه قتل حسن را

تنها نشد از ظلم امت خون دل او \*\*\* شد همسر او از ره کین قاتل او

در آخر ماه صفر آن پست قاتل \*\*\* او را ز کینه کشت با زهر هلاهل

زهری که می پاشید از هم سنگ خاره \*\*\* او را جگر از کینه کردی پاره پاره

### میلاذ امام حسن (علیه السلام)

ساقی خمار باده ام جامی از آن صهبا بده \*\*\* مُردم من از سوز عطش زان آب آتش زا بده

داری اگر دریای می پروا مکن یک جا بده \*\*\* بر این دل شیدای من کم وعده فردا بده

یک جرعه سیرم کی کند دریا بده دریا بده \*\*\* در حلقه دردی کشان امشب مرا مأوا بده

چون جشن میلاذ حسن محبوب سرمد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد (صلی الله علیه و آله) آمده

امشب ز شب های دگر شور و صفایش بهتر است \*\*\* چون سفره افطاری ماه خدا رنگین تر است

ماه خدا را از شرف قدر و بهائی دیگر است \*\*\* هنگامه عفو گنه از امر حی داور است

کوری چشم ابتران تفسیر نصّ کوثر است \*\*\* زیرا رسول الله را میلاذ سبط اکبر است

حسن خدادادش ببین کز حق سرآمد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

امشب به جبریل امین فرمود رب العالمین \*\*\* کز بهر عرض تهنیت از عرش آید بر زمین

با شادی و شور و شعف گوید به ختم المرسلین \*\*\* چشم و دلت روشن که حق بر یاری قرآن و دین

از رحمت ماه خدا ای رحمت للعالمین \*\*\* بخشیده بر زهرای تو ارزنده یک درّ ثمین

کز حسن عالمگیر او شادی بی حد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

امشب به یمن مقدمش عالم چراغان می شود \*\*\* از برکت میلاذ او نعمت فراوان می شود

دردی که بی درمان بود بی نسخه درمان می شود \*\*\* گسترده خوان نعمت خالق دو چندان می شود

بر خوان رحمت جنّ و انس از لطف مهمان می شود \*\*\* یوسف اگر بیند رخس در پرده پنهان می شود

توصیف زیبایی او مُدی ممدّ آمده \*\*\*فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

ص: 136

چشم حقیقت باز کن حسن دلارایش ببین \*\*\* آئینه حسن خدا از فرق تا پایش ببین

شرمنده مهر و ماه را از روی زیبایش ببین \*\*\* صد یوسف زیبا جبین محو تماشایش بین

پیچیده همچون نافه ای زلف چلیپایش ببین \*\*\* از شوق ختم الانبیا سرمست و شیدایش ببین

صد مرحبا صد آفرین مصداق احمد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

اسمش حسن و صفش حسن خلقش حسن خویش حسن \*\*\* دستش حسن هستش حسن محراب ابرویش حسن

مهرش حسن قهرش حسن رنگش حسن بویش حسن \*\*\* صبرش حسن قدرش حسن آن قد دلجویش حسن

جودش حسن بودش حسن گفتار نیکویش حسن \*\*\* خطش حسن درسش حسن لعل سخنگویش حسن

اهلاً و سهلاً مرحبا فردی مجرد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

تاج کرامت بر سرش رخت امامت در برش \*\*\* لوح و قلم فرمانبرش عرش الهی منبرش

صبر خدا همسنگرش قرآن ناطق دفترش \*\*\* اصل و اصالت جوهرش نور حق از پا تا سرش

خیل ملایک عسکرش جبریل دربان درش \*\*\* باشد به قدر و مرتبت زهرای اطهر مادرش

به به از این شمس الحقی کز سوی ایزد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

شادی ز میلاد حسن در خلد آدم می کند \*\*\* نوح نبی چون قطره ای توصیف از یم می کند

آتش به ابراهیم خود حق سبز و خرم می کند \*\*\* یک دسته گل موسای او تقدیم خاتم می کند

عرض ارادت بر علی عیسی بن مریم می کند \*\*\* زولیده وصف مجتبی از دل دمامد می کند

چون ذات حق را در جهان مقصود و مقصد آمده \*\*\* فرزند زهرا یوسف آل محمد آمده

### میلاد امام حسین (علیه السلام)

ساقی بیا محض خدا از دیده ترک خواب کن \*\*\* جام طهورا پهر ما پر از شراب ناب کن

تاب و توانی مرحمت بر این تن بی تاب کن \*\*\* از بهر کسب آبرو صرف نظر از آب کن

بر روی شادی و شغف برخیز و فتح باب کن \*\*\* جان را نثار مقدم فرخنده ارباب کن

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی



گوئید بر عاشوریان خیزید و ترک سر کنید \*\*\* از بهر ترک سر کفن پروانه سان در بر کنید

پروانه سان با بذل جان جا در بر داور کنید \*\*\* در سنگر آزادی شعر عطش از بر کنید

شعر عطش را زمزمه با اکبر و اصغر کنید \*\*\* لب تشنه خود را کامیاب از چشمه کوثر کنید

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

بر عقل کل روح الامین نیکو خبر آورده است \*\*\* کز این خبر بر جسم ما جانی دگر آورده است

گفتا نهال آرزو خوش برگ و بر آورده است \*\*\* بهر علی مرتضی زهرا پسر آورده است

میلاذ این زیبا پسر فتح و ظفر آورده است \*\*\* یک پاسدار صف شکن همچون قمر آورده است

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

او را خدا در سنگر الله اکبر پرورد \*\*\* با شیر پاک فاطمه اسلام پرور پرورد

در مکتب صبر علی ساقی کوثر پرورد \*\*\* تا بذر آزادی ما در دشت باور پرورد

نخل بلند عشق را با خون اصغر پرورد \*\*\* الگوی صبری در جهان مانند خواهر پرورد

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

اسلام و قرآن زنده از خون گلوی او بود \*\*\* چون آبروی دین حق از آبروی او بود

جن و بشر از جان و دل در آرزوی او بود \*\*\* روح الامین دلبسته یک تار موی او بود

خضر پیمبر تا ابد مست از سبوی او بود \*\*\* عشاق را صبح و مساء رو سوی کوی او بود

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

بر خلق شور نهضتش مشق شهادت می دهد \*\*\* مشق شهادت بر بشر او از ولادت می دهد

هیئات منّا الذّله اش درس سعادت می دهد \*\*\* بر دست هر آزاده ای خط ارادت می دهد

بر شیعه خاک کوی او مهر عبادت می دهد \*\*\* فریاد برق آسای او روح رشادت می دهد

فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

در وادی حیرت بود پیر خرد حیران او \*\*\* خضر پیمبر می نهد سر در خط فرمان او

پیمانه ها پر می شود از باده عرفان او \*\*\* لب تشنه او را می خرد با نقد جان جانان او

ص: 138

شرمنده سازد آب را بانگ اناالعطشان او \*\*\* او هست جان این جهان جان جهان قربان او  
فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی  
تا جا در آغوش نبی بگرفت خاتم گریه کرد \*\*\* تنها نه خاتم در جنان حوّا و آدم گریه کرد  
نوح و خلیل و موسی و عیسی مریم گریه کرد \*\*\* از دیدن او اولین مظلوم عالم گریه کرد  
از ناله زهرای او از سوز دل غم گریه کرد \*\*\* شادی شب میلاد او از فرط ماتم گریه کرد  
فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی  
او آمده اسلام را مردانه زیب و فر دهد \*\*\* بر فطرس پر سوخته از لطف بال و پر دهد  
بهر سرافرازی ما با لعل عطشان سر دهد \*\*\* از بهر حفظ دین حق عباس آب آور دهد  
بر یاری نسل جوان قاسم دهد اکبر دهد \*\*\* درس شهادت بر بشر با دادن اصغر دهد  
فطرس فراز آسمان گوید به آوای جلی \*\*\* در ملک هستی زد قدم مولا حسین بن علی

### میلاد امام حسین

ساقی باقی بیا باده به پیمان کن \*\*\* باده به پیمان عاشق دیوانه کن  
عاشق دیوانه را ساکن میخانه کن \*\*\* ساکن میخانه را ز خویش بیگانه کن  
ز خویش بیگانه را محرم جانانه کن \*\*\* محرم جانانه را مُحْرِم این خانه کن  
که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند  
مدینه رشک جنان ز جلوه یار شد \*\*\* کور از این موهبت دیده اغیار شد  
یوسف حُسن قدم شاهد بازار شد \*\*\* که یوسف مصریش دو صد خریدار شد  
آن که به خال لبش عشق گرفتار شد \*\*\* قافله عشق را قافله سالار شد  
که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند  
منادی از آسمان باز ندا می زند \*\*\* که پا به مُلک جهان خون خدا می زند  
خون خدائی که دم از او خدا می زند \*\*\* کرسی و لوح و قلم حسین صدا می زند





طبل قیامش ملک به کربلا می زند \*\*\* شور حسینی بین سر به کجا می زند

که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

حسینیان زمان بگو مگو می کنند \*\*\* بگو مگو بر سر یک آرزو می کنند

ز آب قطع نظر به عشق او می کنند \*\*\* به سنگر آبرو به خون وضو می کنند

کور ز ایثارشان چشم عدو می کنند \*\*\* به جای آب فرات می به سبو می کنند

که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

فطرس پر سوخته گشته پیام آورش \*\*\* که داده خون خدا دوباره بال و پرش

گرفته ختم زُسل به سان جان در برش \*\*\* بوسه زند همچو گل بر لب و بر خنجرش

حُسن خداداد او برد دل از مادرش \*\*\* حضرت روح الامین بوسه زند بر درش

که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

دوست که رونق دهد عالم ایجاد را \*\*\* اوست که با خون خود زنده کند داد را

ز بیخ و بن برکنند ریشه بیداد را \*\*\* درس شهادت دهد مردم آزاد را

اوج دهد شیوه سید امجد را \*\*\* به خاک یکسان کند بنای الحاد را

که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

اوست که در کربلا عزم سفر می کند \*\*\* در بر تیر ستم سینه سپر می کند

ز دین و آئین حق دفع خطر می کند \*\*\* کسب سرافرازی از دادن سر می کند

تشنه فدای هدف خون پسر می کند \*\*\* کاخ ستم را ز بن زیر و زبر می کند

که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

زینت دوش نبی پرده ز رخ بر گرفت \*\*\* که پرده از چهره زشت ستمگر گرفت

رنگ حقیقی از او صلح برادر گرفت \*\*\* خنده او گوهر اشک پیمبر گرفت \*\*\*

عنان صبر و قرار از کف مادر گرفت \*\*\* آیه قالوا بلا به جای ساغر گرفت

که آمده آن که می زجام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

ص: 140

در شب میلاد او فخر اُمم گریه کرد \*\*\* شیر خدا ناله زد لوح و قلم گریه کرد  
مدینه شد غرق غم رکن و حرم گریه کرد \*\*\* بیاد ایثار او جود و کرم گریه کرد  
از غم مظلومیش محنت و غم گریه کرد \*\*\* به زخم های تشش تیر ستم گریه کرد  
که آمده آن که می ز جام سرمد زند \*\*\* سکه آزادی دین محمد زند

### در توصیف تولد امام حسین (علیه السلام)

آن شب شقایق خیمه در باغ شفق زد \*\*\* آلاله جنگ آفرینش را ورق زد  
آن شب قضا لوح قدر را آب می داد \*\*\* از جام زر آب از طلای ناب می داد  
آن شب قلم خنیاگر شور و شعف بود \*\*\* آزادگی را شهر شادی ها هدف بود  
آن شب مدینه از تفاخر ناز می کرد \*\*\* آهنگ غیرت بهر عزت ساز می کرد  
آن شب عروس شب کمند نور می بافت \*\*\* از بهر صید شور و شادی تور می بافت  
آن شب حریم وحی عشق آباد می شد \*\*\* فطرس از حبس خود سری آزاد می شد  
آن شب برای حفظ عدل و داد خالق \*\*\* آزاده ای بر دخت احمد داد خالق  
آن شب زمین و آسمان فریاد می زد \*\*\* فریاد نابودی استبداد می زد  
آن شب زمین چرخ زمان را کام می داد \*\*\* جبریل بر دست محمد (صلی الله علیه و آله) جام می داد  
آن شب نبوت را شب نشو و نما بود \*\*\* گاه نزول آیه قالوا بلا بود  
آن شب ولایت طبل استقلال می زد \*\*\* فطرس فراز آسمان ها بال می زد  
آمد به دنیا جرعه نوش جام عزت \*\*\* تا بر زند پرچم فراز بام عزت  
آمد ابر مردی که در سر شور دارد \*\*\* شوری به سر از نهضت عاشور دارد  
آمد سلحشوری غیور و راست قامت \*\*\* تا آن که قد قامت بماند تا قیامت  
آمد ابر استاد دانشگاه ایثار \*\*\* جان بر کفی آماده بهر روز پیکار  
آمد خدا جوئی که از امر خدائی \*\*\* در کشور دل ها کند فرمان روائی

آمد شکوه عشق و کوه استقامت \*\*\* آمد خدای غیرت و روح شهامت

آمد که دنیا لرزد از جوش و خروشش \*\*\* آمد لوای سرخ عاشورا به دوشش

آمد که نوشد ساغر قالوا بلا را \*\*\* احیا کند با خون خود دین خدا را

پرورده دامان عدل و داد آمد \*\*\* ویران گر بنیاد استبداد آمد

ص: 141

آمد به دنیا زینت دوش پیمبر \*\*\* نوش آفرین چشمه نوش پیمبر

همپایه مولا علی در جود و بخشش \*\*\* قائم مقام عقل کل در آفرینش

روشنگر صلح حسن در عرصه جنگ \*\*\* کز دامن هستی بشوید لکه ننگ

در سنگر خون و شرف شور آفرینی \*\*\* در عرصه عشق و هدف عشق آفرینی

در باغ سبز روزگاران سرخ پوشی \*\*\* پیمانۀ قالوا بلا را جرعه نوشی

خون خدا و صلح گاه جنگ هرگز \*\*\* فرزند زهرا و قبول ننگ هرگز

دست خدا و با ستمگر دست هیهات \*\*\* بیعت نمودن با یزید پست هیهات

او آمده بر ما دهد درس شهامت \*\*\* سر مشق آزادی و خط استقامت

او آمده عاشوریان را شور بخشد \*\*\* شوری دگر از نهضت عاشور بخشد

او آمده چون شمع سر تا پا بسوزد \*\*\* تا مشعل آزادی را بر فروزد

او آمده جان یزید شوم گیرد \*\*\* از ظالمان داد دل مظلوم گیرد

او آمده قربانی تکبیر گردد \*\*\* تا خون او پیروز بر شمشیر گردد

### در توصیف سیدالشهدا (علیه السلام)

دیشب خدا در بزم ما شوری دگر داد \*\*\* شوری دگر از لیلة القدر ظفر داد

کوری خفاشان شب از نهضت نور \*\*\* در سوره والفجر قرآنش خبر داد

طبل بشارت زد ملک در بام هستی \*\*\* کلک قضا این مژده بر لوح قدر داد

بهر شفق دست طبیعت لاله می چید \*\*\* تابی دگر مشاطه بر زلف قمر داد

مرغ سحر شعر بلند عشق می خواند \*\*\* باد صبا پیغامی از شهر سحر داد

کای اهل عالم دست افشان پای کوید \*\*\* کامشب بما عیدی خدای دادگر داد

برخیز از بهرش بخوان انا فتحنا \*\*\* کو را خدا سرمایه فتح و ظفر داد

باید ببوسی بارها لب های او را \*\*\* نوشی دگر حق بر لبان این پسر داد

نامش حسین است و حسین و منی اش گو \*\*\* کز نام او شرع تو را شوری دگر داد

فطرس که از حبس ابد آزاد گردید \*\*\* این مژدگانی را به ابناء بشر داد

می گفت من مثلی که بر من حق تعالی \*\*\* از برکت مهد حسینی بال و پر داد

آمد بدنیا آن که عاشورای خونین \*\*\* با خون به نخل آرزوها برگ و بر داد

ص: 142

آمد به دنیا آن که با ایثار هستی \*\*\* هستی به دست شیعه اثنا عشر داد

آمد به دنیا آن که درس جان فشانی \*\*\* بر شیعه جان بر کف ایثارگر داد

آمد بدنیا آن که بهر دادخواهی \*\*\* کوری ظالم دست مظلومان سپر داد

آمد بدنیا آن که کاخ ظلم بر باد \*\*\* با نعره تکبیر مانند پدر داد

آمد بدنیا آن که هفتاد و دو قربان \*\*\* در راه حق و مکتب پیغامبر داد

آمد بدنیا آن که در ماه محرم \*\*\* بهر سرافرازی دین لب تشنه سر داد

آمد بدنیا آن که او را حق تعالی \*\*\* شد خون بها و نام او را زیب و فر داد

بر روی نی قرآن تلاوت کرد و قرآن \*\*\* او را ستود و نصرتش از هر نظر داد

هیئات منّا الذّله اش درس شهادت \*\*\* بر دست ابناء بشرگاه خطر داد

از خون او شد زنده آئین محمد (صلی الله علیه و آله) \*\*\* مدیون خون او بود دین محمد (صلی الله علیه و آله)

### در ولادت امام حسین و حضرت عباس (علیه السلام)

ده مژده که از پیک خبر این خبر آمد \*\*\* کز جیب افق کوکب اقبال بر آمد

غم بار سفر بسته و شادی ز در آمد \*\*\* خورشید ستم سوز و فروزان قمر آمد

کز مقدمشان شام شهادت به سر آمد \*\*\* دو رهسپرو راهبر و همسفر آمد

بر ختم رسل حضرت جبریل خبر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

از دامن دو فاطمه در گلشن مولا \*\*\* از لطف خداوند دو گل گشت شکوفا

کز نکهشان می شکنند رونق گل ها \*\*\* بلبل شده از فرط شغف واله شیدا

از مادرشان خواهی اگر نام بدنیا \*\*\* آن ام بنین است و این ام ایها

از این دو صدف بهر ولایت دو گهر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

بر امت بیدار بگو خواب حرام است \*\*\* هنگامه آزادی و ایثار و قیام است

چون خون خدا را به تو این گونه پیام است \*\*\* جنگیدن با ظلم مرا مشی و مرام است



تا آن که تورا تیغ ستم کش به نیام است \*\*\* بشنو که تورا گردش ایام به کام است

چون خون خدا سر خط عزّت به بشر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

ص: 143

ریزد ز لبم در ثمین زین دو برادر \*\*\* شد خلد برین روی زمین زین دو برادر

غوغا شده در عرش برین زین دو برادر \*\*\* پاینده بود مکتب دین زین دو برادر

شک گشت مبدل به یقین زین دو برادر \*\*\* حق گفت به جبریل امین زین دو برادر

بر پیکر اسلام خدا روح دگر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

خورشید بر آمد ز افق ماه ز دنبال \*\*\* از راه رسد رهبر و همراه ز دنبال

از خانه دل رفت غم و آه ز دنبال \*\*\* آمد ظفر و نصرت الله ز دنبال

شادی به ره و مردم آگاه ز دنبال \*\*\* عزّت رسد و مرتبه و جاه ز دنبال

تکبیر بگو نهضت اسلام ثمر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

این آمده ما را شرف و ناز ببخشد \*\*\* ذلّت کشد و عزّت و اعزاز ببخشد

سر در ره اسلام سرفراز ببخشد \*\*\* بر شیعه چنین رتبه ممتاز ببخشد

آن را که ز کف داده بشر باز ببخشد \*\*\* بر فطرس بی پر، پر پرواز ببخشد

او بود که بر نهضت ما فتح و ظفر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

آن آمده پرچم سر بازار بگوید \*\*\* بر سنگ ستم فرق ستمکار بگوید

با منطق خود نقشه اشار بگوید \*\*\* از عشق گلی بر دهن خار بگوید

بر لوح زمان سر خط ایثار بگوید \*\*\* تا سکه آزادی افکار بگوید

کو دست نه تنها به صف معرکه سر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

این آمده پاینده کند دین خدا را \*\*\* آن آمده گیرد به سر دوش لوا را

این آمده رونق بدهد کربلا را \*\*\* آن آمده نابود کند خصم دغا را

این آمده تسلیم کند صبر و رضا را \*\*\* آن آمده بر ما بدهد درس وفا را

حق زین دو برادر به بشر عزّت و فر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

خوش باش که این مه مه میلاد حسین است \*\*\* حتی دل غم شاد ز امداد حسین است

شادی و شعف جلوه‌گر از یاد حسین است \*\*\* در نای زمان یکسره فریاد حسین است

ص: 144

بنیاد ستم منهدم از داد حسین است \*\*\* بر امت آزاد که آزاد حسین است

برگو که خدا فاطمه را نور بصر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

بر گو به سپاه از حرمش پاس بدارند \*\*\* پاس از حرم راهبر ناس بدارند

خود را بری از ذلت و وسواس بدارند \*\*\* حرمت ز حرم خانه احساس بدارند

تصمیم به سرکوبی ختّاس بدارند \*\*\* پاس از هدف و غیرت عباس بدارند

کو درس فداکاری و همت به بشر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

برخیز که آن خسرو گلگون بدن آمد \*\*\* احیاگر دین حافظ صلح حسن آمد

فریادگر قرن امیر ز من آمد \*\*\* گوئی پی سرکوبی هر اهرمن آمد

استاد خمینی ولی ذوالمنن آمد \*\*\* خوش باش که آن یوسف گل پیرهن آمد

این مژده منادی به بشر وقت سحر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

گردیده کرم ریزه خور خوان ابوالفضل \*\*\* شرمنده بود جود ز احسان ابوالفضل

از همت و از لطف فراوان ابوالفضل \*\*\* شد عقل بشر واله و حیران ابوالفضل

محتاج نگردد به جهان جان ابوالفضل \*\*\* هر کس که زند چنگ به دامان ابوالفضل

کین منصب ارزنده به او حکم قدر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

تا جان به تنم هست ثناخوان حسینم \*\*\* زیرا که غلامی ز غلامان حسینم

جان بر کفم گوش به فرمان حسینم \*\*\* با دادن جان طالب جانان حسینم

عمریست که من ریزه خور خوان حسینم \*\*\* ژولیده ام و تشنه احسان حسینم

کو طبع مرا این همه توفیق و هنر داد \*\*\* یعنی به علی شیر خدا حق دو پسر داد

### میلاد قمر بنی هاشم

مژده که پیک خیر حلقه به در می زند \*\*\* حلقه به در دم به دم وقت سحر می زند

وقت سحر مرغ دل به سینه پر می زند \*\*\* به سینه پر مرغ دل به بحر و بر می زند



به بحر و بر نعره از سوز جگر می زند \*\*\* بوسه به دست پسر لب پدر می زند  
تا که دهد کربلا از خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
به محفل اهل دل زیب و فری داده حق \*\*\* کبوتر عشق را بال و پری داده حق  
به یوسف فاطمه همسفری داده حق \*\*\* به بیشه شیر حق شیر نری داده حق  
برای خون خدا خوش سپری داده حق \*\*\* بر سر عاشوریان تاج سری داده حق  
تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
اوست که سقائی اهل حرم می کند \*\*\* نخل ستم را ز بُن قلم قلم می کند  
ز خون خود زیر و رو کاخ ستم می کند \*\*\* شرم ز ایثار او جود و کرم می کند  
قامت خود را علم پاس علم می کند \*\*\* سر به بر یوسف فاطمه خم می کند  
تا که دهد کربلا از خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
مستی مستان بود ز نرگس مست او \*\*\* پیش قد سرو او سرو بود پست او  
به تیر عشق حسین ناز کند شست او \*\*\* عشق بود از ازل عاشق و پایست او  
هستی عالم بود به حیرت از هست او \*\*\* که بهر احیاء دین جدا شود دست او  
تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
ز دیدن دست او شیر خدا گریه کرد \*\*\* ز گریه شیر حق ارض و سما گریه کرد  
ز نرگس مست او جام بلا گریه کرد \*\*\* در شب میلاد او کربلا گریه کرد  
عمود آهن جدا تیر جدا گریه کرد \*\*\* آب فرات از غمش صبح و مساء گریه کرد  
تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
کرده خدا چرخ را سلسله جنبان او \*\*\* حاتم طائی شده ریزه خور خوان او  
که می زند چون گدا دست به دامان او \*\*\* شمس و قمر منفعل از رخ تابان او  
خضر پیمبر بود غالیه گردان او \*\*\* شد جگر آب، آب از لب عطشان او

تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را

ص: 146

هیبت او می کند آب دل شیر را \*\*\* زنده کند غیرتش نعره تکبیر را  
گر که بگیرد به کف قبضه شمشیر را \*\*\* مسیر خط می دهد می دهد خامه تقدیر را  
بوسه زند چشم او کرب بلا تیر را \*\*\* که تا ببخشد بقا آیه تطهیر را  
تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را  
طبابتش بی دوا درد دوا می کند \*\*\* سخاوتش حاجت خلق روا می کند  
گره ز کار بشر نگفته وا می کند \*\*\* روان هر خسته را ز غم رها می کند  
بجام هر تشنه ای آب بقا می کند \*\*\* شفاعت از شیعیان روز جزا می کند  
تا که دهد کربلا ز خیمه ها پاس را \*\*\* داده به دست علی فاطمه عباس را

### در تولد قمر بنی هاشم (علیه السلام)

خبر آمد که از شهر شهادت یار می آید \*\*\* سپاه نور را از ره سپه سالار می آید  
تعالی ... از این عید و تبارک بر چنین ماهی \*\*\* که بوی گل ز باغ از مقدم دلدار می آید  
عروس شب درون حجله همچون غنچه می خندد \*\*\* که از شهر سپیده مطلع الانوار می آید  
برای یوسف زهرا که یوسف شد خریدارش \*\*\* خریداری به نقد جان سر بازار می آید  
برو باد صبا برگو به زهرا دیده ات روشن \*\*\* که از بهر حسینت یاور و غمخوار می آید  
بگو ختم رسولان را برای یاری قرآن \*\*\* ابر مردی به سان حیدر کرار می آید  
برای یاری نهضت علی را مظهر غیرت \*\*\* پی سرکوبی خصم جنایت کار می آید  
بگو عاشوریان با هم به استقبال بشتابند \*\*\* که یار باوفای سید ابرار می آید  
بگو با ساربان تا کاروان را بار بر بندد \*\*\* که میر کاروان را قافله سالار می آید  
یزید سفله را برگو به جای خویش بنشیند \*\*\* که جنگ حق و باطل را طلایه دار می آید  
ندای العطش از تشنگان بشنو که می گویند \*\*\* ز ره سقای آل عصمت اطهار می آید  
به زینب مژدگانی می دهد باد صبا کامشب \*\*\* قرار بی قراران بهر استقرار می آید



بگو پیر جماران را بگوید سربداران را \*\*\* که سردار و سپه سالار و پرچمدار می آید  
برون کن ز آستین ای بی نوا دست گدایی را \*\*\* که یار مستمندان کوری اغیار می آید  
تن رویه صفت ها در جهان چون بید می لرزد \*\*\* که شیر بیشه دین قاتل الکفار می آید

ص: 147

به در مانگاه عباس علی بشتاب کز یاری \*\*\* شفا بخش دل مجروح هر بیمار می آید  
به ماه آسمان برگو که ماه هاشمی امشب \*\*\* به جنگ زنگی شب در صف پیکار می آید  
جهان خواران عالم را بگو پور علی عباس \*\*\* پی سرکوبی هر جانی خونخوار می آید

### در ولادت علی اکبر (علیه السلام)

امروز پیک خوش خبر هی حلقه بر در می زند \*\*\* بر در مکرر حلقه را از عشق دلبر می زند  
از نغمه در مرغ دل در سینه ام پر می زند \*\*\* شادی صد شور و شعف از هر دری سر می زند  
از شوق دل روح الامین شهپر به شهپر می زند \*\*\* از عشق اکبر نعره الله اکبر می زند  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده  
بشنو تو از ژرفای دل فریاد دردائیل را \*\*\* افشاگر رازی مگو گلبانگ میکائیل را  
از فرط شادی کن نظر لبخند عزرائیل را \*\*\* در وصف هاجر گوش کن تکبیر جبرائیل را  
کاورده از بهر خلیل امروز اسماعیل را \*\*\* تا در جهان سازد علم او پرچم تجلیل را  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده  
در خانه خون خدا آمد خدا را مظهری \*\*\* قد قامتی مه طلعتی مه پاره ای مه پیکری  
دریا دلی شیر اوژنی صف بشکنی نام آوری \*\*\* اسلام را جان پروری پیغام را پیغمبری  
نسل جوان را در جهان در خط قرآن رهبری \*\*\* خواند حدیث عشق را در گوش زهره مشتری  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده  
از لیلی حسن قدم مصداق خاتم زد قدم \*\*\* مصداق ختم الانبیا در ملک عالم زد قدم  
در سنگر خون و شرف آن ذبح اعظم زد قدم \*\*\* آلاله خونین تن ماه محرم زد قدم  
از دامن مریم مگر عیسی بن مریم زد قدم \*\*\* در جبهه حق ز امر حق روح مجسم زد قدم  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده

در ماه شعبان جلوه گر شد ز امر داور این پسر \*\*\* کز مرز باور بگذرد با دادن سر این پسر  
رونق به دین حق دهد در دشت باور این پسر \*\*\* از کشته سازد پشته ها از خصم کافر این پسر  
از شوق جانان بسپرد خنجر به خنجر این پسر \*\*\* گردد به دشت کربلا چون لاله پرپر این پسر  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده  
باید حسین بن علی سرمست و شیدایش کند \*\*\* تا در منای قرب حق وین هدیه اهدایش کند  
از فرط شیدایی ورا مجنون لیلاش کند \*\*\* در سن هجده سالگی مهمان زهرایش کند  
وقت شهادت دیده را محو تماشایش کند \*\*\* تا در میان خاک و خون چون لاله پیدایش کند  
گویم به آوای جلی طالی احمد آمده \*\*\* هر کس که بیند روی او گوید محمد آمده

### نولد علی اصغر (علیه السلام)

باده بریز ساقیا باز به ساغری دیگر \*\*\* که بهر غارت دلم آمده دلبری دگر  
به نخل آرزوی ما داده خدا بری دگر \*\*\* ماه رجب به فرق ما نهاده افسری دگر  
باز شده به روی ما زلطف حق دری دگر \*\*\* بهر حسین فاطمه آمده یاوری دگر  
حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی  
سزد که خاک کربلا قیام بهر او کند \*\*\* آب فرات بهر او ذخیره در سبو کند  
تیر سه شعبه را سپر سپیدی گلو کند \*\*\* سبز به خون سرخ او نهال آرزو کند  
بنای ظلم ظالمان ز پایه زیر و رو کند \*\*\* که تشنه جان خویش را فدای آبرو کند  
حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی  
دهید مژده عاشقان مظهر داور آمده \*\*\* برای حفظ دین حق حافظ سنگر آمده  
بهر حسین فاطمه شکوه باور آمده \*\*\* بعد علی اکبرش علی اصغر آمده  
که از ولادتش زمین به رقص اندر آمده \*\*\* آن که شود برای دین به تیر پرپر آمده  
حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی



اوست که مهر می زند صحیفه برات را \*\*\* اوست که زنده می کند اقامه صلوات را

ارج دهد جهان را روح دهد حیات را \*\*\* خنده عارفانه اش مات کند ممات را

بیمه کند به خون خویش سفینه النجات را \*\*\* نخورده آب آبرو تشنه دهد فرات را

حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی

دل از رباب میبرد نرگس دلربای او \*\*\* به عمه روح می دهد چهره دلگشای او

طعنه به مشک می زند طره مشکسای او \*\*\* حسین زنده می کند خون گرانی های او

خنده به مرگ می زند لبان خوشنوی او \*\*\* عفو کند گناه ما به عشق او خدای او

حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی

حسین را ندا دهد خدا که انقلاب کن \*\*\* علی اصغر آمده پای تو در رکاب کن

تیر سه شعبه را بگو جای تو در خشاب کن \*\*\* بهر دریدن گلو به کربلا شتاب کن

ز خون حلق این پسر محاسنم خضاب کن \*\*\* بنای ظلم ظالمان ز بیخ و بن خراب کن

حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی

خیز ز جا و خیمه را به دشت کربلا بزن \*\*\* تکیه تو بر اریکه خاتم الانبیا بزن

شرر بجان منکر علی مرتضی بزن \*\*\* برای حفظ آبرو به آب پشت پا بزن

تیشه به ریشه خسان بخاطر خدا بزن \*\*\* موالیان عشق را به یاریات صدا بزن

حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی

برو بدشت کربلا ببین رخ ندیده را \*\*\* داغ علی اکبر و تن بخون طپیده را

تشنگی سکینه و رنگ ز رخ پریده را \*\*\* قاسم پر شکسته و مادر قد خمیده را

پیکر قطعه قطعه و دست ز تن بریده را \*\*\* گریه تیر و خنده طفل گلو دریده را

حسینیان دهر را بگو به باغ احمدی \*\*\* داده خدا رباب را دسته گل محمدی

## میلاد امام چهارم

امشب مدینه ثانی خلد برین است \*\*\* زیرا شب میلاد زین العابدین است

امشب رسد بر گوش ما فریاد شادی \*\*\* بین زمین و آسمان گوید منادی

امشب شقایق باده در پیمانه دارد \*\*\* پیمانه عزم رفتن میخانه دارد

امشب سحر با بامدادان راز گوید \*\*\* راز مگوی کربلا را باز گوید

امشب شفق آغوش خود را باز کرده \*\*\* سوز دل عاشوریان را ساز کرده

امشب خدا را دیگ بخشایش بجوش است \*\*\* هنگامه شادی پیر می فروش است

امشب جهان از جام وحدت مست گردید \*\*\* بیگانه از خویش و هر آن چه هست گردید

امشب خدا را نور طاعت منجلی شد \*\*\* عالم تجلی گاه انوار علی شد

امشب شود ظرفیت عاشور کامل \*\*\* زیرا رسد فلک نجات ما به ساحل

امشب عروس فاطمه ناز آفرین است \*\*\* چون افتخار مردم ایران زمین است

امشب بگو ساسانیان را شاد باشند \*\*\* از آتش دوزخ شبی آزاد باشند

امشب خدا را باب رحمت بازگشته \*\*\* آمرزش جرم و گنه آغاز گشته

امشب برد باد صبا بر اشرف الناس \*\*\* هم بوی زین العابدین هم بوی عباس

امشب حسین بن علی را یار آمد \*\*\* بعد از شهادت قافله سالار آمد

امشب به یمن مقدم میلاد سجّاد \*\*\* گردد جهان شیعه از قید غم آزاد

او آمده تا با پدر همگام گردد \*\*\* عازم بدشت کربلا تا شام گردد

او آمده در خاک و خون بیند شناور \*\*\* در نیمروزی جسم هفتاد و دو پیکر

او آمده بر روی نی ها سر ببیند \*\*\* غرقاب خون قنداقه اصغر ببیند

## میلاد امام چهارم

مرا امشب شبی نوش آفرین است \*\*\* قلم در دست و طبعی آتشین است

بده ساقی می باقی که گویم \*\*\* شب میلاد زین العابدین است

عجم را مایه فخر و مباهات \*\*\* بعالم زین امام راستین است

بهین بانوی ایران شهربانو \*\*\* عروس دخت ختم المرسلین است

ص: 151

خدا او را به عالم یک پسر داد \*\*\* که دربان درش روح الامین است

محمد جد و زهرا جدّه اوست \*\*\* پدر او را امام سومین است

علی را وارث مهر عبادت \*\*\* که هم نام امیرالمؤمنین است

چه گویم من به اوصافش که گویند \*\*\* ز فرط سجده قطب الساجدین است

قدم در ملک هستی زد امیری \*\*\* که خون ما به مهر او عجین است

قدم زد در جهان آزاد مردی \*\*\* که دست حق ورا در آستین است

صحیفه شاهکار دانش اوست \*\*\* که تالی تلو قرآن مبین است

قیام کربلا را پیک پیغام \*\*\* که پیغامش شگفتی آفرین است

در و دوار شهر شام گوید \*\*\* که بر منبر خطیبی بی قرین است

یزید سفله گفتا کیست گفتند \*\*\* حسین ابن علی را جانشین است

فرزدق بهر او داد سخن داد \*\*\* که او محبوب رب العالمین است

منا و کعبه و رکن و مقام است \*\*\* صفا و مروه را سعی یقین است

همه ذرات او را می شناسند \*\*\* که او مشکل گشای مسلمین است

ز باقر تا ولی عصر مهدی \*\*\* ز نسل پاک این زیبا جبین است

ولادت با ولادت گشته توأم \*\*\* که معنای هماهنگی همین است

زواژه واژه اشعار نغزم \*\*\* زمستان هم بهاری دلنشین است

ز وصف او که تاج افتخاری \*\*\* بفرق مردم ایران زمین است

بزن بر دانشش دست توسل \*\*\* که نص آیه حبل المتین است

گنّه‌کارم من ژولیده و او \*\*\* شفیع ما به روز واپسین است

**در وصف امام سجاد (علیه السلام)**

من آن محبوب رب العالمینم \*\*\* که هستی هست در زیر نگینم



منم آن پاسدار سنگر دین \*\*\* که دست حقّ بود در آستینم

بود جدم محمّد جدّه زهرا \*\*\* به خلق و خوبسان آن و اینم

امامت را امام ابن امامم \*\*\* فروغ دیده جبل المتینم

فرزدق گفته در وصف کمالم \*\*\* که من استوره للمتقینم

ص: 152

به توسیع رسالت رهنوردم \*\*\* به اورنگ ولایت جانشینم  
به میدان بلاغت بی بدیلم \*\*\* به محراب عبادت عابدینم  
به هنگام دعا روح دعایم \*\*\* ز فرط سجده فخر ساجدینم  
به منطق مظهر انا فتحنا \*\*\* بمصداق لک فتح مبینم  
حسین ابن علی را نور عینم \*\*\* رموز غیب را عین الیقینم  
صحیفه تالی نهج البلاغه \*\*\* بود مرآت فکر راستینم  
سفیر مکتب خون و پیامم \*\*\* امیر کشور قرآن و دینم  
اسارت را طلایه دار صبرم \*\*\* شهادت را حماسه آفرینم  
قیام کربلا را یادگارم \*\*\* مبارز پرور و سنگر نشینم  
علیه برده گی باشد جهادم \*\*\* اگرچه بسته در زنجیر کینم  
بکوفه کاخ استبداد ویران \*\*\* بود از فیض نطق آتشینم  
یزید سقله شد رسوای عالم \*\*\* ز ایراد سخن های متینم  
به روز پنج شعبان المکرم \*\*\* ولایت را هلال سومینم  
ز من درس شهادت را بیاموز \*\*\* که من آموزگار بی قرینم  
مخور ژولیده غم در روز محشر \*\*\* شفیع تو به روز واپسینم

### میلاد حضرت باقر

بزم ما را ز شرف زیب و فری داد خدا \*\*\* مرغ دل را ز شغف بال و پری داد خدا  
سجده شکر بجا آر که همچون شب قدر \*\*\* به شب تیره همایون سحری داد خدا  
ساقیا باده بده کز قدم ماه رجب \*\*\* تیر جان سوز دعا را اثری داد خدا  
برو ای باد صبا مژده بده فاطمه را \*\*\* فاطمه بنت حسن را پسری داد خدا  
مژدگانی بده بر غافله کربلا \*\*\* به حسین بن علی همسفری داد خدا

در شب اول ماه رجب از قلزم عشق \*\*\* صدف بحر ولا را گوهری داد خدا

شب میلاد شکافنده علم است و به علم \*\*\* به جهان قدر و بهای دگری داد خدا

تا دهد شرح به ما فاجعه کربلا \*\*\* نخل خونین فنا را ثمری داد خدا

باز در بیشه اسلام به نابودی جهل \*\*\* چون علی شیر خدا شیر نری داد خدا

ص: 153

مژده بر سید سجاد دهد حامل وحی \*\*\* که به نخل دل تو برگ و بری داد خدا

به کف خلق گنه کار ز نسل نبوی \*\*\* در بر آتش دوزخ سپری داد خدا

تا شود باورمان آمدن مصلح کل \*\*\* به کف ما سند معتبری داد خدا

نام او نام محمد لقبش بحر علوم \*\*\* که ز علمش به جهان زیب و فری داد خدا

ملک از کنگره عرش دهد مژده به ما \*\*\* که به خورشید عبادت قمری داد خدا

### در ولادت امام باقر (علیه السلام)

شهر مدینه غرق شادی بود آن شب \*\*\* آکنده از بانگ منادی بود آن شب

آن شب شفق آئینه دار لطف حق بود \*\*\* چشم انتظار جلوه نص علق بود

آن شب علم را علم بر بام فلق زد \*\*\* شادی کتاب آفرینش را ورق زد

آن شب قلم شمشیر خود را تیز می کرد \*\*\* پیمانه اندیشه را لبریز می کرد

آن شب منادی داد عدل و داد می زد \*\*\* بین زمین و آسمان فریاد می زد

کای اهل عالم قلب عالم متجلی شد \*\*\* نام محمد (صلی الله علیه و آله) زنده از نام علی شد

ماه رجب را عزم جولان ساز گردید \*\*\* یعنی گره از کار رجعت باز گردید

باید زمان آئینه دار راز گردد \*\*\* درهای رحمت بر رخ ما باز گردد

باید سحر شعر طلوع فجر خواند \*\*\* بهر سپیده آیه های قدر خواند

اینک شکوه علم را تفسیر باید \*\*\* کلک قضا را قدرت تحریر باید

آلاله باید باده در پیمانه ریزد \*\*\* گلوآژه ها در مقدم جانانه ریزد

کامشب شب مرگ غم و وقت سرور است \*\*\* هنگامه آزادی و میلاد نور است

جولان جشن پنجمین مولا است امشب \*\*\* عید علوم کل مافی هاست امشب

امشب شب پیدایش بحرالعلوم است \*\*\* آکنده از شور و شغف قلب عموم است

خورشید علم از شهر یثرب سر زد امشب \*\*\* ارض و سماء فریاد شادی بر زد امشب

ماه جمادی عزم رفتن ساز کرده \*\*\* دریای هستی را سرا پا ناز کرده  
آئینه دار نهضت فرداست امشب \*\*\* میلاد پیک روز عاشورا است امشب  
هنگامه شادی زین العابدین است \*\*\* میلاد مسعود امام پنجمین است  
آمد بدنیا آن که نامش جاودانی است \*\*\* روشن گر آئین و راه زندگانی است

ص: 154

آمد به دنیا مظهر یکتاپرستی \*\*\* احیاگر دین خدا در ملک هستی

آمد به دنیا تشنه جام محمد (صلی الله علیه و آله) \*\*\* همفکر و هم آیین و هم نام محمد (صلی الله علیه و آله)

از کوشش او دین حق پاینده گردد \*\*\* از دانش او علم و دانش زنده گردد

احمد به وصفش با علی تفسیر گوید \*\*\* زهرا ز یمن مقدمش تکبیر گوید

### در توصیف حضرت باقر (علیه السلام)

ای شکوه چکامه توحید \*\*\* ای خدا را قصیده تمجید

ای صفابخش قلب پیغمبر \*\*\* ای فروغ دو دیده حیدر

ای جگرگوشه حبیبه حق \*\*\* ای به بستان فاطمی رونق

ای حسن را تو مظهر حسنات \*\*\* ای ثبوت صحیفه برکات

ای بهین شاهد شهادت عشق \*\*\* ناظر نهضت ولادت عشق

ای تو را باب سید سجاد \*\*\* ای ز علم تو عالمی آباد

ای تو را زاده مادری طاهر \*\*\* خواندهات حق محمد باقر

درک ماه قطره علم تو چون یم \*\*\* مدح تو بحر و نعت ما شبنم

دانش و فضل توست عالم گیر \*\*\* قلم عدل توست چون شمشیر

پرتوی روی توست روشنگر \*\*\* جذبه عشق توست جان پرور

تو طبیبی و ما همه بیمار \*\*\* تو حبیبی و ما همه اخیار

تو کریمی و ما همه محتاج \*\*\* ما همه گمراهیم و تو منهاج

ای بعین حجت خدای بزرگ \*\*\* چون تو بر ما بود عطای بزرگ

ای ز توصیف تو قلم کودن \*\*\* ای ز مداحیت زبان الکن

عالم علم را توئی استاد \*\*\* ای علی را تو چهارمین اولاد

ای شکوه شریعت نبوی \*\*\* ای ثبات ولایت علوی

ای شکافنده دل ذرات \*\*\* ای نماینده حقیقت ذات

من چه بگویم که کرده حق تفسیر \*\*\* وصف تو نص آیه تطهیر

من ژولیده را به حق گوئی \*\*\* نظری کن ز راه دل جوئی

ص: 155

## امام صادق (علیه السلام)

من کیستم حقیقت حق را خزانه ام \*\*\* بیرون از مرز فکر و خیال و فسانه ام  
بنیانگذار مذهب و مسندنشین علم \*\*\* فیض مدام فلسفه عارفانه ام  
سبط نبی و پور علی نجل فاطمه \*\*\* الگوی صبر و صلح حسن را نشانه ام  
آینه دار نهضت سرخ حسینی ام \*\*\* چون عابدین به نخل عبادت جوانه ام  
بحر العلوم باب من است و سخا وجود \*\*\* یک قطره ای بود ز یم بیکرانه ام  
استاد فقه و فلسفه و منطق و اصول \*\*\* پرچم فراز علم به قاف زمانه ام  
با این همه جلال در این جو قیرگون \*\*\* محصور کرده خصم ستم پیشه خانه ام  
از یورش شبانه ابن الربیع پست \*\*\* آید به ناله سنگ ز سوز شبانه ام  
لرزد به سان بید تن اهل بیت من \*\*\* تا می کشد ز خانه برون و حشیا نه ام  
آن بی حیا سواره و من با تن ضعیف \*\*\* پای پیاده جانب مسلخ روانه ام  
تندی کند که تند برو در بر امیر \*\*\* کندی اگر کنم زند تازیانه ام  
ژولیده را بگو که بگوید بسوز دل \*\*\* من صادقم حقیقت حق را خزانه ام

## در ولادت موسی ابن جعفر (علیه السلام)

مژده ای دل که به ما تاج سری داد خدا \*\*\* شب ما سوته دلان را سحری داد خدا  
سجده شکر به جا آر که از رحمت خویش \*\*\* تیر جانسوز دعا را اثری داد خدا  
شجر طیبه گلشن طاها را باز \*\*\* کوری ددمنشان برگ و بری داد خدا  
تا که اسلام قوی گردد و الحاد ضعیف \*\*\* صدف بحر ولا را گوهری داد خدا  
ای صبا مژده بده فاطمه را کز ره لطف \*\*\* صادق آل نبی را پسری داد خدا  
شادمان باش که از راه کرم در کف ما \*\*\* در بر آتش دوزخ سپری داد خدا  
ملک از کنگره عرش دهد مژده به ما \*\*\* که به ما ناجی نیکو سپری داد خدا



تا که زنجیر ستم را ز کرم پاره کند \*\*\* به علی شیر خدا شیر نری داد خدا

بهر آزادی ابناء بشر بار دگر \*\*\* به بشر رهبر فریادگری داد خدا

ص: 156

تا کند زیر و زبر کاخ ستم پرور ظلم \*\*\* مژده آیه فتح و ظفیری داد خدا  
تا به پرواز درآید به جهان فکر بشر \*\*\* روح ما را ز شعف بال و پری داد خدا  
شادمانم من ژولیده که از رحمت خود \*\*\* به من بی هنر آخر هنری داد خدا

### در توصیف ولادت امام هشتم (علیه السلام)

ده مژده که آینه حق جلوه نما شد \*\*\* حق جلوه نما در رخ مرآت خدا شد  
هر لحظه ندا می دهد از عرش منادی \*\*\* آمد مه ذیقعه جهان غرق صفا شد  
از رحمت حق خلق جهانی متنعم \*\*\* از برکت میلاد ولی نعمت ما شد  
بر ملت مستضعف اسلام بگوئید \*\*\* میلاد همایون معین الضعفا شد  
از دامن نجمه به جهان سرزده ماهی \*\*\* ماهی که مه از شرم رخس غرق حیا شد  
آدم به جنان بهر رضا جشن گرفته \*\*\* آن سان که نبی شاد و علی کام روا شد  
از شوق وصال گل گلزار پیمبر \*\*\* چون غنچه نشکفته دل فاطمه وا شد  
تا نوح نبی شد بولایش متوسل \*\*\* آسوده دل از وحشت طوفان بلا شد  
بر گو به خلیل از حرم کعبه برون آی \*\*\* کز پرده برون چهره حج فقرا شد  
موسی ارنی گو به بر موسی جعفر \*\*\* مبهوت تماشای غریب الغریا شد  
عیسی که ز انفاس خوشش مرده شد احیا \*\*\* مات از دم جان پرور مرآت خدا شد  
آمد بجهان ضامن پیروزی اسلام \*\*\* کز مقدم او غرق صفا ارض و سما شد  
آمد بجهان آن که ز اعجاز نگاهش \*\*\* نقش دو اسد زنده به تأیید قضا شد  
آمد بجهان آن که برون بهر حدیثش \*\*\* صدها قلم و لوح و قلم دان طلا شد  
آمد بجهان آن که ز علم و عملش باز \*\*\* مشت علما در بر مامون دغا شد  
آمد بجهان آن که ز توصیف صفاتش \*\*\* دعبل ورقی خواند و ادیب الادبا شد  
آمد بجهان آن که به مصداق مشیت \*\*\* راضی برضا بود و ملقب به رضا شد

آمد بجهان آن که خمینی به رضایش \*\*\* منصوب به فرماندهی کل قوا شد

آمد بجهان آن که مقیم سر کویش \*\*\* صدها ملک از امر خدا صبح و مسا شد

ص: 157

## در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)

اگر خواهی ای دل بینی خدا را \*\*\* نظر کن تو آینه حق نما را  
قدم زد به حصن حصین ولایت \*\*\* که وادی امن است اهل ولا را  
به ساقی مجلس بگو تا بیارد \*\*\* شراباً طهورای قالوا بلا را  
خدا کرده از رحمتش غرق شادی \*\*\* ز ماهی دریا و مرغ هوا را  
بهین زاد روز ولی نعمت ماست \*\*\* که بخشیده این سان صفا بزم ما را  
به موسی بن جعفر عطا کرد خالق \*\*\* وجود علی بن موسی الرضا را  
به ملک جهان جلوه گر شد طبیعی \*\*\* که بی نسخه درمان کند دردها را  
ز دامان نجمه گلی شد شکوفا \*\*\* که کرده معطر مشام فضا را  
به روح الامین ذات حق داده دستور \*\*\* که زینت دهد فرش و عرش علی را  
بصدها فرشته خدا داده فرمان \*\*\* که خواندند با هم سرود رضا را  
رضائی که آماده کرده برایش \*\*\* سریر خدا گونه ارتضا را  
رضائی که مرضی حق شد رضایش \*\*\* ز جلب رضایش رضاکن خدا را  
صبا از عنایت به جنت گذر کن \*\*\* بشارت بده خاتم الانبیا را  
خبر کن علی را که گوید به زهرا \*\*\* ظهور ظهیر زهاب صفا را  
قدم زد به عالم امام رئوفی \*\*\* که بخشد خراج جهانی گدا را  
برآمد در آفاق شمس الشموسی \*\*\* که خورشید بگرفته از اوضیا را  
قدم زد بدنیا انیس النفوسی \*\*\* که بندد به زنجیر نفس دغا را  
به گیتی نهاده قدم دادخواهی \*\*\* که گیرد ز بیدادگر داد ما را  
نظر کن چو ژولیده بر طوف قبرش \*\*\* اگر خواهی ای دل بینی خدا را

قصیده میلاد حضرت رضا «علیه السلام»

دهید مژده به یاران که گل به بار آمد \*\*\* تنور لاله برافروز نوبهار آمد  
نگار من که سراپا بهشت موعود است \*\*\* به دلنوازی ما با صد اقتدار آمد  
مدینه رشک جنان شد که ماه ذیقعدہ \*\*\* برای چیدن گل سوی لاله زار آمد

ص: 158

بگو به بلبل شوریده در نگارستان \*\*\* به تخت گل بنشیند که آن نگار آمد  
زمین ز برگ گل و یاس و نسترن شد فرش \*\*\* که یار عرش مکان با دو صد وقار آمد  
به نجمه کرد عنایت خدای ما پسری \*\*\* که جبرئیل امینش طلایه دار آمد  
امام هشتم ما شهریار خطه طوس \*\*\* به غمگساری ما تاج افتخار آمد  
به نزد موسی جعفر (علیه السلام) ز باغ خلد آدم \*\*\* برای دیدن فرزند ذوالفقار آمد  
به ناخدائی نوح نبی سفینه نور \*\*\* پی نجات خلیل از درون نار آمد  
عصا بدست کلیم خدا زوادی طور \*\*\* به پاسداری دربار شهریار آمد  
برای آن که برد پی به راز پرده و شیر \*\*\* ز عرش عیسی مریم رضا شعار آمد  
بگو به آهوی صحرا ز گیر و دار مترس \*\*\* که دلنواز غزالان روزگار آمد  
فرشتگان همه گفتند یک صدا تکبیر \*\*\* که چشم فاطمه بیرون ز انتظار آمد  
طلوع شمس شمس است کز تجلی او \*\*\* برون ز جیب افق شمس شرمسار آمد  
خدا کمال و نبی خصلت و علی فطرت \*\*\* عزیز فاطمه با عزم استوار آمد  
حسن خصال و حسن سیرت و حسن صورت \*\*\* برای حفظ ولایت به کارزار آمد  
به پاسداری خونین قیام عاشورا \*\*\* علی دیگری از امر کردگار آمد  
لوای علم به دوشش برای نشر علوم \*\*\* کز او فقاقت صادق به انتشار آمد  
ز نسل حضرت کاظم امام هفتم ما \*\*\* کسی که اهل ولا را بود حصار آمد  
برای نشر حقایق علی بن موسی \*\*\* به امر حق پی تکمیل هشت و چار آمد  
رضاست باب جواد و جواد باب علی \*\*\* که برقراری اسلام را قرار آمد  
امام عسکری از او گرفت مشی و مرام \*\*\* کز او به معرکه مهدی کامکار آمد  
بگو به اهل قلم تا قلم علم سازند \*\*\* که نشر طرفه حدیثی به یادگار آمد  
امام ثامن و ضامن به فتح نیشابور \*\*\* برای غارت دل ها عدو شکار آمد

کسی که باز کند قفل ها بدون کلید \*\*\* پی گشودن صدها گره ز کار آمد

به چاره جوئی بیچارگان به حق بیرون \*\*\* ز آستین رضا دست کردگار آمد

ص: 159

## میلاد حضرت رضا «علیه السلام»

ساقیا پر کن ز می پیمانہ اهل ولا را \*\*\* چشم حق بین باز کن خواهی اگر بینی خدا را  
هشتمین مسند نشین دین ختم الانبیا را \*\*\* خنده زهرا و شادی علی مرتضی را  
نور باران کرده امشب ذات حق ارض و سما را \*\*\* تا رقم سازم به دفتر وصف میلاد رضا را  
چون خدا را هشتمین گل سر زد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
نجمه امشب گرد خود پروانه صدها حور دارد \*\*\* زینت آغوش گرمش لمعه ای از نور دارد  
یک پسر دارد که قلب شیعه را مسرور دارد \*\*\* پور موسی بی عصا عزم دیار طور دارد  
عزم بینا کردن صدها هزاران کور دارد \*\*\* این پسر در سر هوای فتح نیشابور دارد  
چون خدا را هشتمین گل سر زد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
آمد آن شمس و شموسی کز شعاع نور رویش \*\*\* می زند گل بوسه شمس آسمان بر خاک کویش  
در کویر تشنه اشتر آب نوشد از سبویش \*\*\* زنده شد نام عجم از شهرت نام نکویش  
گشته افزون آبروی شیعیان از آبرویش \*\*\* من چه گویم در مقام آن که حق شد مدح گویش  
چون خدا را هشتمین گل سر زد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
آمد آن ضامن که ضامن در بر صیاد گردد \*\*\* تا که آهو از کمند صید او آزاد گردد  
علم او آئینه دار نشر عدل و داد گردد \*\*\* همچنان فضل بن شاذان در برش استاد گردد  
کشور ایران ز یمن مقدمش آباد گردد \*\*\* عدل و دادش سد راه دیو استبداد گردد  
چون خدا را هشتمین گل سر زد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
آدم از باغ جنان آمد که ببند روی ماهش \*\*\* نوح در دریا از این نعمت کند شکر الهش  
توطیای دیده ابراهیم سازد خاک راهش \*\*\* گشته موسی با عصا از خادمین بارگاهش  
حیرت عیسی بود از مستی چشم سیاهش \*\*\* نقش شیر پرده گردد زنده از برق نگاهش  
چون خدا را هشتمین گل سر زد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)





خوانده او را مصطفی مانند زهرا پاره تن \*\*\* نام نامی علی شد نام او از امر ذوالمن  
چل چراغ عصمت زهرا از او گردید روشن \*\*\* حشمت و صبر حسن را در زمانه هست مخزن  
وارث خون حسینی شد به رگم چشم دشمن \*\*\* سید سجاد را در زهد و تقوا هست جوشن  
چون خدا را هشتمین گل سرزد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
علم باقر را به عالم سومین سنگر نشین است \*\*\* دومین پرورده فقه صدیق الصادقین است  
پور موسی قبله هفتم امام هشتمین است \*\*\* حافظ حصن ولایت حامی قرآن و دین است  
بینوایان را نوا و بی معینان را معین است \*\*\* طائف شمع وجودش حضرت روح الامین است  
چون خدا را هشتمین گل سرزد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
کس نداند در زمانه ارزش قدر و بهایش \*\*\* بر نیاید جز خدا از عهده مدح و ثنایش  
عده ای خوانند سلطان سریر ارتضایش \*\*\* زمره ای گویند باب مظهر جود و سخایش  
خط و مشی هادی دین هست در خط رضایش \*\*\* زنده نام عسکری را کرد نام دلربایش  
چون خدا را هشتمین گل سرزد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)  
چون بهاران بوی عطر مهدی موعود دارد \*\*\* این پسر خلق عظیم احمد و محمود دارد  
او رئوف است برای ما سرا پا سود دارد \*\*\* زاد روزش و بخت میمون طالعی مسعود دارد  
هرچه می خواهی طلب کن یک ولایت جود دارد \*\*\* در شفاعت حکم تام از جانب معبود دارد  
چون خدا را هشتمین گل سرزد از گلزار احمد \*\*\* تا برافرازد به عالم پرچم دین محمد (صلی الله علیه و آله)

### میلاذ حضرت علی بن موسی الرضا

ساقی بیار باده که فصل بهار شد \*\*\* آمد بهار دشت و دمن لاله زار شد  
دامن کشان ز دامنه کوهسارها \*\*\* جاری زلال چشمه به هر جو بیار شد  
سوسن به ده زبان به شقایق نوید داد \*\*\* کز بوی یاس دیده نرگس خُمار شد  
بلبل به روی مسند گل ها جلوس کرد \*\*\* گفتا زغن به سار که وقت فرار شد

سنبل کنار سفره نسرین و یاسمن \*\*\* مهمان به عشق دیدن رخسار یار شد

ص: 161

ذیقعه هست و جشن بهاران و جشن نور \*\*\* جشنی که گل به مقدم پاکش نثار شد

در زاد روز حجت حق ثامن الحجج \*\*\* شادی کنید لشگر غم تار و مار شد

وقت سحر ز دامن نجمه گلی شکفت \*\*\* کز نکهتش زمین و زمان مشگبار شد

از عطر دلربای گل سرخ احمدی \*\*\* بیرون دو چشم فاطمه از انتظار شد

گلشن به گل نشست و درختان شکوفه کرد \*\*\* مسند نشین باغ هزاران هزار شد

آدم به باغ خلد از این نعمت بزرگ \*\*\* مشغول شکر حضرت پروردگار شد

از اشتیاق دیدن سلطان ارض طوس \*\*\* نوح نبی به کشتی رحمت سوار شد

آمد خلیل بت شکن از بهر تهنیت \*\*\* در نزد آن کسی که ورا سد نار شد

موسی روانه در بر موسی بن جعفر است \*\*\* چون در حریم قدس رضا پاسدار شد

تا پی به راز پرده و شیران برد مسیح \*\*\* در بارگاه خسرو دین پرده دار شد

میلاذ با سعادت هشتم امام ماست کز مقدمش بهار طبیعت، بهار شد

شمس الشموش آمد و خورشید آسمان \*\*\* چون ذره پیش نور رخس شرمسار شد

آمد امام ثامن و ضامن که روزگار \*\*\* در پیش چشم دشمن او شام تار شد

شهر مدینه فخر کند زانکه مفتخر \*\*\* از یمن مقدم پسر ذوالفقار شد

او را به وصف پاره تن خوانده مصطفی \*\*\* کز او بنای شرح نبی استوار شد

نامش علی و راه علی را بود دوام \*\*\* کز او لوای عدل علی پایدار شد

آمد کسی که حافظ صلح حسن بود \*\*\* از او قیام سرخ حسین آشکار شد

او وارث سیادت و مهر عبادت است \*\*\* سجاد را صحیفه از او انتشار شد

مسند نشین علم پس از باقرالعلوم \*\*\* او هست و کاخ علم از او برقرار شد

فقه و اصول جعفر از او زیب و فر گرفت \*\*\* کز او جهان علم پر از افتخار شد

آهو گرفته سر خط آزادی از کفش \*\*\* صیاد در کمند ولایش شکار شد

بینا هزار کور شد از یک نگاه او \*\*\* اعجاز او سرآمد این روزگار شد  
اشتر به رقص آمد و از مسلخ کویر \*\*\* بهر طواف شمع رخس رهسپار شد  
حاجت رواست هر که به او التجا کند \*\*\* کویکه تاز عرصه این کارزار شد

ص: 162

او بی عصا دمار برآرد ز غبطیان \*\*\* بهر کلیم گر که عصا شکل مار شد  
حسن امان ما و تو باشد ولایتش \*\*\* ایمن کسی که معتکف این حصار شد  
خط رضا چو خط علی معتبر بود \*\*\* راضی چو بر رضای رضا کردگار شد  
جائی که جبرئیل بود ریزه خوار او \*\*\* باید گدای درگه این شهریار شد  
باب جواد مظهر جود خدا بود \*\*\* بر خوان او حاتم طی ریزه خوار شد  
هادی گرفت خط هدایت ز دست او \*\*\* تا پیرو هدایت او رستگار شد  
بر مسند امامت او عسکری نشست \*\*\* کز او سریر عدل خدا زر نگار شد  
مهدی ز مهد او بزند کوس اقتدار \*\*\* امضاء به مهر او سند اعتبار شد

### میلاذیه حضرت علی بن موسی الرضا «علیه السلام»

امشب جهان شیعه را شور و صفای دیگری است \*\*\* اهل ولا را از شعف حال و هوای دیگری است  
در طوس بر پا مجلس فرّ همای دیگری است \*\*\* تیر و کمان عشق را قالوا بلای دیگری است  
نای منادی را به ما زیبا ندای دیگری است \*\*\* شهر مدینه شاهد نشو و نمای دیگری است  
آدم برای تهنیت در نزد احمد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده  
نوح نبی از شوق او دل را به دریا می زند \*\*\* کف بر کف از شادی خلیل از عشق مولا می زند  
گل بوسه بر خاک درش از طور موسی می زند \*\*\* از معجزش دم روز و شب در عرش عیسی می زند  
دست عروس فاطمه صد بوسه سارا می زند \*\*\* گل بر سرش از باغ دل دست ثریا می زند  
از بهر نابودی غم شادی بی حد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده  
شو پیرو پیر خرد درک و درایت را ببین \*\*\* از نعمت وافی بخور روح کفایت را ببین  
آئینه دار مشعل راه هدایت را ببین \*\*\* جود و سخاوت را نگر لطف و عنایت را ببین  
چشم حقیقت باز کن اصل روایت را ببین \*\*\* اصل حکایت را بخوان حصن ولایت را ببین  
خیل ملک سوی زمین از امر سرمد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده



خلق عظیم حضرت خیرالورا دارد رضا \*\*\* نام علی مرتضی با محتوا دارد رضا

عصمت به ارث از مادرش خیر النساء دارد رضا \*\*\* در بردباری چون حسن صبر و رضا دارد رضا

درس قیام از نهضت کربلا دارد رضا \*\*\* غیر از خدائی هر چه را دارد خدا دارد رضا

عُباد را چون عابدین عبد مؤید آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

از علم باقر علم او عالم به زیر پر گرفت \*\*\* در دانش و فقه و اصول می از کف جعفر گرفت

موسی بن جعفر از رخس گل بوسه باور گرفت \*\*\* از او سریر ارتضا در دهر زیب و فر گرفت

از خوان جودش در جهان جود جوادی بر گرفت \*\*\* هادی هدایت را از او با شیر از مادر گرفت

از صُلب او چون عسکری محبوب ایزد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

گر او نبودی در جهان مهدی موعودی نبود \*\*\* بی او بشر را در جهان از زندگی سودی نبود

در مخزن جود خدا بی لطف او جودی نبود \*\*\* از بود او هستی بود بی بود او بودی نبود

بی حکم او اسلام را احکام معبودی نبود \*\*\* از خلقت ما بی رضا در دهر مقصودی نبود

او ذات حق را در جهان مقصود و مقصد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

او آمده احیا کند از نو جهان پیر را \*\*\* آکنده سازد در جهان گلوازه تکبیر را

در دست دشمن بشکند با علم خود شمشیر را \*\*\* از پای هستی بگسلد با دست خود زنجیر را

رونق دهد در این جهان او آیه تطهیر را \*\*\* با یک اشاره جان دهد در پرده نقش شیر را

اعجاز او در این جهان الحق سرآمد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

آباد شد در این جهان کانون عدل و داد از او \*\*\* از عدل و دادش زیر و رو شد کاخ استبداد از او

آهوی دشت آهوان از بند شد آزاد از او \*\*\* از جان و از دل رهرو اسلام شد صیاد از او

بی شک به دادت می رسد خواهی اگر امداد از او \*\*\* ضد ولایت را بود هر نقشه ای بر باد از او

درک صفاتش بهر ما سر مسدّد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

روح الامین از جان و دل دربان دربارش بود \*\*\* با نقد جان از جان و دل آدم خریدارش بود



نوح نبی دامن کشان مشتاق دیدارش بود \*\*\* صدها خلیل بت شکن گلچین گزارش بود

موسی علمدارش بود، عیسی جلو دارش بود \*\*\* «ژولیده» کارش روز و شب تنظیم اشعارش بود

به به از این شمس الحقی کز نسل احمد آمده \*\*\* کامشب به عالم، عالم آل محمد آمده

ص: 164

## میلاذ امام رضا «علیه السلام»

ده مژده که میلاذ ولی نعمت ما شد \*\*\* کز مقدم او غرق شعف ارض و سما شد  
آدم به جنان دست فشان زین خیر خوش \*\*\* مشتاق به دیدار معین الضعفا شد  
بر کشتی طوفان زده نوح پیمبر \*\*\* در حصن امان لطف رضا راه گشا شد  
از کعبه خلیل آمده تا آن که ببوسد، \*\*\* دستی که نوازشگر مخلوق خدا شد  
موسی آرنی گفت و رخ زاده موسی، \*\*\* در طور پی دیدن او جلوه نما شد،  
شد صاحب دم از دم او حضرت عیسی، \*\*\* کز معجز او جلوه نما راز بقا شد،  
از خنده زهرا دل احمد شده روشن \*\*\* کز روشنی اش قلب علی غرق صفا شد  
تبریک حسن گفت حسین بن علی را \*\*\* کو ناشر صلح حسن و خون خدا شد  
بر مهر سر سجده نهد سید سجاد \*\*\* تا آن که رضا زینت محراب دعا شد  
باقر به جهان گرچه شکافنده علم است \*\*\* حیرت زده از علم رضایش علما شد  
استاد پس از حضرت صادق به اصول است \*\*\* کاظم که از او وارث این ارث رضا شد  
آمد به جهان آن که خدا از یم جودش \*\*\* بر او پسری داد که انگشت نما شد  
آمد به جهان آن که جوادش زره جود \*\*\* تقسیم کن کامله جود و سخا شد  
آمد به جهان آن که از او هادی اسلام \*\*\* سوم علی از بعد علی راهنما شد  
آمد به جهان آن که به یمن قدم او \*\*\* از حسن حسن ارض و سما روح فزا شد  
آمد به جهان آن که از او مهدی موعود \*\*\* مأمور پی گسترش عدل خدا شد  
آمد به جهان آن که به تأیید امامان \*\*\* در دهر ملقب به غریب الغربا شد  
آمد به جهان آن که ز لطف و کرم او \*\*\* آهوز کمند غم صیاد رها شد  
آمد به جهان آن که شتر دست توسل \*\*\* بر دامن او زد که از او دفع بلا شد  
آمد به جهان آن که از او دین محمد \*\*\* کامل به ولای علی و آل عبا شد

آمد به جهان آن که به یک طرفه نگاهش \*\*\* نقش دو اسد زنده به فرمان خدا شد

آمد به جهان آن که از او حصن ولایت \*\*\* محفوظ ترین پایگه اهل ولا شد

آمد به جهان آن که ز یک طرفه حدیثش \*\*\* آماده قلم ها به قلم دان طلا شد

آمد به جهان آن که از او قبر شیطیه \*\*\* در دهر زیارتگه ارباب وفا شد

ص: 165

مژده ای دل که دلربا آمد \*\*\* دلربایی گره گشا آمد  
محنت و درد و غم فراری شد \*\*\* شادی و رحمت و صفا آمد  
بعد شوال ماه ذیقعدہ \*\*\* شامل رحمت خدا آمد  
کلک رحمت کشیده نقشی را \*\*\* کز خدا بانگ مرحبا آمد  
از منادی ندا رسد در گوش \*\*\* مژده ای مؤمنان رضا آمد  
نجمه را داده ذات حق پسری \*\*\* که از او جان به جسم ما آمد  
هشتمین جانشین ختم رُسل \*\*\* حجت ذات کبریا آمد  
هفتمین نور دیدگان علی \*\*\* ششمین یار مجتبی آمد  
پنجمین حافظ قیام حسین \*\*\* کاتب شرح کربلا آمد  
چهارمین رهبر عبودیت \*\*\* رهبری پاک و پارسا آمد  
سومین پاسدار بحر علوم \*\*\* بهر تفسیر هل اتی آمد  
دومین استاد فقه و اصول \*\*\* معنی نون انما آمد  
اولین پور موسی جعفر \*\*\* بهر تثبیت ارتضا آمد  
آدم از بهر گفتن تبریک \*\*\* در بر ختم الانبیا آمد  
ده بشارت به نوح دریا دل \*\*\* که به فلک تو ناخدا آمد  
مژدگانی بده به ابراهیم \*\*\* که تو را ضامن بقا آمد  
بهر دربانی درش موسی \*\*\* دست بر سینه با عصا آمد  
زنده عالم شد از دم گرمش \*\*\* که مسیحا به التجا آمد  
در شب جمعه نازل از رحمت \*\*\* آیه شمس والضحی آمد  
عالم آل احمد است رضا \*\*\* یادگار محمد است رضا

نام او پاسدار نام علیست \*\*\* مشی او حافظ مرام علیست

چون کلام علی کلام خداست \*\*\* ذکر او دائماً کلام علیست

بر رضای خدا رضاست رضا \*\*\* در رضایش همه پیام علیست

نام او را علی نهاده خدا \*\*\* چون ولایت فقط به نام علیست

شهد جانش به کام ما نوش است \*\*\* نوش هستی ز شهد جام علیست

ص: 166

کام دل زیر چرخ لطف رضاست \*\*\* گردش چرخ چون به کام علیست

به امامت رضا دوام بود \*\*\* چون دوام رضا دوام علیست

چون حلال علی حلال خداست \*\*\* پس حرام رضا حرام علیست

از قعود علی قیام رضاست \*\*\* از قعود رضا قیام علیست

هر چه خواهی از او طلب زیرا \*\*\* آن چه دارد رضا طعام علیست

هست بر او سلام ما واجب \*\*\* چون سلام رضا سلام علیست

محترم نزد ما مقام وی است \*\*\* چون مقام رضا مقام علیست

از قوامش دوام مکتب ماست \*\*\* چون قوام رضا قوام علیست

حرمت اوست محترم به همه \*\*\* احترامش به احترام علیست

کللهم نور واحد ار گفتن \*\*\* رمز و رازش ز احتشام علیست

دل ما صید دام عشق رضاست \*\*\* چون که هر عاشقی به دام علیست

داد مظلوم گیرد از ظالم \*\*\* در کفش تیغ انتقام علیست

عین نامش علامت جود است \*\*\* لطف لامش ز لطف لام علیست

هست دریای او یم رحمت \*\*\* زانکه رحمت ز لطف عام علیست

هر که گردد چون من غلام رضا \*\*\* این یقین دان که او غلام علیست

عالم آل احمد است رضا \*\*\* یادگار محمد است رضا

### ولادت مسعود امام رضا (علیه السلام)

ای به سریر ارتضا ضابطه رضا - رضا \*\*\* ای به رضای تو رضا در دو سرا خدا رضا

ای به شهادت کرم حجّت حی ذوالنعم \*\*\* ای به روایت قلم تعزّمن تشا رضا

ای به مشیّت قدر زینت لوح بندگی \*\*\* ای به قضاوت قضا حاکم بر قضا رضا

ای به صحیفه زمان مطلع شعر شاعران \*\*\* ای به حروف ابجدی واژه پر بها رضا

تو مظهر درایتی - مکمل ولایتی \*\*\* سمبل هر حکایتی به بخشش و سخا رضا

تو ضامن شفاعتی که از ضمانت تو حق \*\*\* عفو کند گناه ما به موقع جزا رضا

حجت حیّ سرمدی دسته گل محمدی \*\*\* عالم آل احمدی به امر کبریا رضا

نام تو گشته مشتق از نام علی مرتضی \*\*\* زانکه تویی به خُلق و خو علی مرتضی رضا

ص: 167

تو هفتمین ودیعه خدا به نص کوثری \*\*\* که فخر بر تو می کند سیده النساء رضا  
ز بعد حضرت بتول که هست بضعه رسول \*\*\* پاره تن فقط تویی به ختم الانبیا رضا  
لوائ صلح مجتبی داده خدا بدوش تو \*\*\* که در قعود تو بود قیام کربلا رضا  
عصاره عبادت سید ساجدین تویی \*\*\* که از قیام تو بود قیام ما به پا رضا  
زننده ز علم تو بود مکتب باقرالعلوم \*\*\* که از تو گشته منجلی علوم ماسوا رضا  
به فقه و دانش و اصول تویی به مُلک این جهان \*\*\* رمز بقای مذهب و مکمل ولا رضا  
تاج ولایت به سرت موسی جعفر پدرت \*\*\* که صد کلیم بر درت ستاده با عصا رضا  
تویی رؤف میزبان که با ورود میهمان \*\*\* به خنده لعل لب کنی بسان غنچه وا رضا  
تو آن طیب حاذقی که از عنایت و کرم \*\*\* بدون نسخه می دهی بدرد ما شفا رضا  
سه نوبت از ره کرم به داد شیعیان برس \*\*\* که حکم تام در گفت داده حق از وفا رضا  
ولایت تو بهر ما قفل در جهنم است \*\*\* کلید آن برای ما بهشت جان فزا رضا  
تویی که نقش شیر را به یک اشاره جان دهی \*\*\* که بر درید منکر ولایت تو را رضا  
بین به روز شیعیان چه آمده است در جهان \*\*\* به جرم حفظ مکتب و ارادت شما رضا  
قطع کن ای ولی حق ریشه حزب بعث را \*\*\* که کرده اند فتنه ها برای ما به پا رضا  
بار دگر یزید دون فکنده در میان خون \*\*\* سفینه النجاة را ز بغض مرتضا رضا  
کرده خراب از ستم قبر حسین فاطمه \*\*\* کرده ولادت تو را مبدل عزا رضا  
شاعر ژولیده منم که گشته ام گدای تو \*\*\* چه می شود عنایتی کنی تو بر گدا رضا

### به مناسبت تولد امام هفتم حضرت کاظم (علیه السلام)

بزم ما را باز آمد عالم آرایی دگر \*\*\* کز قدومش بزم ما گردیده سینایی دگر  
قرن ها بگذشته از موسی و شرح رود نیل \*\*\* آمده اینک به فتح نیل موسایی دگر  
صادق آل نبی را داده حی بی نیاز \*\*\* از برای تشنگان علم دریایی دگر



گرچه زهرا را به عالم نیست همتایی ولی \*\*\* شد حمیده با چنین فرزند زهرایی دگر  
ای صبا برگو به زهرا دیده روشن چون خدا \*\*\* داده بر فرزند تو شمس دل آرایی دگر  
گر که مریم مام یک عیسی بود حق از کرم \*\*\* داده بعد از پنج عیسی بر تو عیسایی دگر  
از پی ترویج دین و حفظ قرآن مجید \*\*\* هادی ما در طریقت گشته مولایی دگر

ص: 168

تا جهان مرده را زانفاس گرمش جان دهد \*\*\* زد قدم در این جهان اینک مسیحایی دگر  
یوسفی آمد که یوسف هم بود زندانیش \*\*\* زانکه زندان رفتن او راست معنایی دگر  
زد قدم در مُلک عالم نور چشمان علی \*\*\* تا زند بر بام هستی کوس رسوایی دگر  
تا کند از ریشه بنیاد بنی العباس را \*\*\* زد قدم امروز انسان ساز فردایی دگر  
تا که در عالم به آقایی رساند شیعه را \*\*\* حق به آقایی خود آورده آقایی دگر  
غیر آل الله ما را نیست در محشر شفیع \*\*\* از در دربار آنان پس مرو جایی دگر  
در جزاء برگ عبور ما به امضاء بسته است \*\*\* معتبر جز مُهر آنان نیست امضایی دگر  
گر به تیغی بند بند شیعه را سازی جدا \*\*\* در سرش جز عشق آنان نیست سودایی دگر  
شعر من ران ملخ هست و من ژولیده مور \*\*\* غیر از اینم بر سلیمان نیست کالایی دگر

### در ولادت حضرت جواد (علیه السلام)

آمد خبر هنگامه جشن و سرور است \*\*\* پایان عمر ظلمت و میلاد نور است  
باد صبا قاموس هستی را ورق زد \*\*\* گل بوسه ها آلاله بر جام فلق زد  
ماه رجب را غرق تحسین کرده بهمن \*\*\* دشت و دمن از لاله رنگین کرده بهمن  
فتح و ظفر بر بام آزادی عَلم زد \*\*\* شادی شرر بر تار و پود خصم و غم زد  
مرغ سحر اشعار جنگ بدر خواند \*\*\* بهر سپیده آیه های قدر خواند  
ماه رجب با برج بهمن هم عنان است \*\*\* چون جشن پیروزی ما و خیزران است  
ماه رجب ساز طرب را باز کرده \*\*\* اکناف عالم را سراپ اناز کرده  
ماه رجب آئینه دار عدل و داد است \*\*\* میلاد نهم حجت بر حق جواد است  
آمد خیر کز شهر یثرب یار آمد \*\*\* از بهر دلجوئی ما دلدار آمد  
آمد خیر درهای رحمت بازگشته \*\*\* آهنگ شور و شادمانی ساز گشته  
آمد خیر ناباوران را باور آمد \*\*\* پرورده ای از مکتب پیغمبر آمد

آدم به ختم المرسلین تبریک گوید \*\*\* این عید را بر مسلمین تبریک گوید

نوح نبی قصد دیار یار دارد \*\*\* گویی که با دلدار خود دیدار دارد

از نای مستان بانگ نوشانوش آید \*\*\* از ره خلیل حق تبر بر دوش آید

موسی عصا در دست قصد طور دارد \*\*\* عیسی به سر آهنگ شهر نور دارد

ص: 169

حوّا هوای دیدن ریحانه کرده \*\*\* مریم برایش باده در پیمانه کرده

سارا از شادی عود در مجمر بریزد \*\*\* هاجر پایش از شگفتی زر بریزد

ناسوتیان را مقصد و مقصود آمد \*\*\* در کان هستی هر چه بود از جود آمد

آمد بدنیا آن که سر تا پا امید است \*\*\* گنجینه لطف الهی را کلید است

آمد بدنیا آن که از الطاف باری \*\*\* دارد خبر از ماهی و باز شکاری

آمد که از بُن بر کند نخل ستم را \*\*\* گوید جواب سائل صید حرم را

آمد که روز دشمنان را تار سازد \*\*\* یحیی ابن اکثم را ذلیل و خوار سازد

از جود او دین خدا پاینده گردید \*\*\* از نام او نام محمد زنده گردید

او وارث حلم امیرالمؤمنین است \*\*\* روشنگر اسلام ناب راستین است

زهرها صفت دُرّ شهامت می فروشد \*\*\* چون شیر حق در جبهه حق می خروشد

صلح حسن را هفتمین احیاگر است او \*\*\* چون خط تسلیم ورضا را باور است او

خون خدا را خون بها آمد خوش آمد \*\*\* همسنگر زین العبا آمد خوش آمد

او وارث علم امام پنجمین است \*\*\* مانند صادق او صدیق الصادقین است

مانند کاظم در مصائب بردبار است \*\*\* بر تارک اسلام تاج افتخار است

آمد یگانه رهبر راه عقیده \*\*\* آمد علی موسی الرضا را نور دیده

## تولد حضرت هادی

مژده دهید عاشقان دوباره فتح باب شد \*\*\* ز فرط شادی و شمع خانه غم خراب شد

ساقی می فروش ما مست شراب ناب شد \*\*\* هادی راه دین حق رهبر شیخ و شاب شد

خجل ز نور روی او شعاع آفتاب شد \*\*\* سحر بگوش جان ما ز هاتقی خطاب شد

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

جواد آن که زنده شد جود و کرم ز جود او \*\*\* بود و نبود عالمی بپاست از وجود او

رشته هستی جهان رشته به تار و پود او \*\*\* ز حد و مرز شد برون حدیث بی حدود او

داد خدا به او پسر ز عالم شهود او \*\*\* جهان مرده زنده شد بخاطر ورود او

باز علی دیگری از نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

ص: 170

خدای را در این جهان آمده آیتی دگر \*\*\* که بر ولایت علی دهد ولایتی دگر

کتاب عشق می کند از او روایتی دگر \*\*\* هر سر موی او بود ز حق حکایتی دگر

که عقل را ز درک او نیست درایتی دگر \*\*\* خورده به خط بندگی مهر هدایتی دگر

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

جلال ذات حق بود جلوه گر از جلال او \*\*\* حسن جمیل را خدا سرشته در جمال او

خلق عظیم احمدی مفسر خصال او \*\*\* ولای مرتضی علی معرف کمال او

بوسه زند هر آن کسی به ساغر وصال او \*\*\* می طهور می خورد ز چشمه زلال او

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

نام علی مرتضی نام نکوی او بود \*\*\* عصمت ناب فاطمی شهد سبوی او بود

صلح امام مجتبی مقیم کوی او بود \*\*\* نهضت سرخ کربلا بسته به موی او بود

زهد امام ساجدین محو وضوی او بود \*\*\* علم امام پنجمین به جستجوی او بود

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

به خط و مشی جعفری زنده کند اصول را \*\*\* به صبر و تاب موسوی قدر دهد فصول را

رضاست بر رضای حق رضا کند رسول را \*\*\* ز بخشش جوادی اش مات کند عقول را

ولادتش صفا دهد تبسم بتول را \*\*\* به یک نگاه می کند شاد دل ملول را ب

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

زنده ز خط و مشی او رسول را مرام شد \*\*\* از او امام عسکری رهبر خاص و عام شد

از او ولی عصر ما طالب انتقام شد \*\*\* روز ستم گران از او تیره بسان شام شد

شهد ولایت علی از او مرا به جام شد \*\*\* نام علی ز نام او ذکر علی الدوام شد

باز علی دیگری ز نسل احمد آمده \*\*\* دسته گلی ز گلشن سبز محمد آمده

## در تولد امام هادی (علیه السلام)

ساقی امشب بسته با پیمانۀ پیمانی دگر \*\*\* سفره رنگین کرده بهر تازه مهمانی دگر  
باغبان را گو پاشد بذر شادی در زمین \*\*\* تا ببارد ابر رحمت باز بارانی دگر  
باید آدم در جنان امشب گل افشانی کند \*\*\* تا به تخت گل نشیند جان جانانی دگر  
تا ترسد نوح پیغمبر ز طوفان بلا \*\*\* رحمت حق کرده بر پا باز طوفانی دگر  
آتش نمرودیان خاموش گردید و خلیل \*\*\* تکیه گاهش تخت گل شد در گلستانی دگر  
شهر یثرب سینه سینا شده کز لطف حق \*\*\* زد قدم در این جهان موسی ابن عمرانی دگر  
گر مسیحا مرده را ز انفاس گرمش زنده کرد \*\*\* جسم او را داده میلاد نقی جانی دگر  
بر جواد ابن الرضا حق داده از دریای جود \*\*\* گوهر ارزنده و دُر درخشانی دگر  
خیزران باید زند گلبوسه بر روی عروس \*\*\* کز شرف آورده بهر دین نگهبانی دگر  
فاطمه در باغ جنت بزم شادی چیده است \*\*\* چون که دیده نهمین گل را به دامانی دگر  
از شب ظلمانی و تاریکی ره غم مخور \*\*\* زانکه آید بعد شب صبح درخشانی دگر  
خاتم پیغمبران تبریک گوید بر علی \*\*\* چون علی را آمده ماه فروزانی دگر  
زد قدم در مُلک هستی حافظ صلح حسن \*\*\* تا دهد با صبر خود در صحنه جولانی دگر  
نهضت خونین عاشورا و پیکار حسین \*\*\* یافته از این پسر گرمی میدانی دگر  
محور جرم عبودیت چوزین العابدین \*\*\* داده بر محراب طاعت عشق و ایمانی دگر  
گوهری را داده بر ما مکتب بحر العلوم \*\*\* تا نگردد جاگزین علم نادانی دگر  
فارغ التحصیلی از دانشگاه فقه و اصول \*\*\* آمده بر ما دهد سر خط عرفانی دگر  
همچنان موسی ابن جعفر در مقام بندگی \*\*\* آمده با خط انسان ساز انسانی دگر  
تا نماند در جهان خالی سریر ارتضا \*\*\* آمده همچون رضا در دهر سلطانی دگر  
چون جواد آمد بدنیا منبع جود و سخا \*\*\* کز علوش گشته رنگین خوان احسانی دگر

از ولای هادی دین شاعر ژولیده را \*\*\* حق نموده شامل لطف فراوانی دگر

ص: 172



## در وصف ولادت حضرت جواد (علیه السلام)

مژده آمد که گل به بار آمد \*\*\* ماه دی رفت و نوبهار آمد

از منادی ندا رسد هر دم \*\*\* که به دیدار گل هزار آمد

مژدگانی بده به اهل ولا \*\*\* که بسر شام انتظار آمد

شد شب عاشق رجب که قمر \*\*\* با دو صد جلوه شرمسار آمد

از یم خیزران خوش اقبال \*\*\* مظهر وجد و افتخار آمد

مظهر جود کردگار بزرگ \*\*\* به دو صد عزّ و افتخار آمد

نهمین جانشین پیغمبر \*\*\* وارث تیغ ذوالفقار آمد

هفتمین پاسدار صلح حسن \*\*\* صبر را کوه استوار آمد

ششمین وارث قیام حسین \*\*\* کوری خصم نابکار آمد

پنجمین مظهر عبادت حقّ \*\*\* عابدین را به یادگار آمد

چهارمین گوهری ز بحر علوم \*\*\* صاحب علم بی شمار آمد

سومین اوستاد فقه و اصول \*\*\* بهر صادق با صد وقار آمد

دومین نور موسی جعفر \*\*\* در بر ظلم بردبار آمد

هشتمین نور دیده زهرا \*\*\* اولین در شاهوار آمد

آن که روز عدو ز پرتوی علم \*\*\* می کند همچو شام تار آمد

آن که با علم پور اکثم را \*\*\* می کند گاه بحث خوار آمد

آن که چون او به جود و دانش و فضل \*\*\* کس ندیده به روزگار آمد

آن که در سنگر ولایت و دین \*\*\* هست تا حشر پاسدار آمد

شعر ژولیده قطره او دریاست \*\*\* چون که مدحش ز کردگار آمد

## در ولادت امام هادی (علیه السلام)

کیستم من شاهکار کلک ذات کبریایم \*\*\* دهمین مسند نشین از بعد ختم الانبیایم

گوهری ارزنده از گنجینه جود جوادم \*\*\* نهمین فرزند دل‌بند علی مرتضایم

مصرعی از شعر ناب عصمت کبرای حقم \*\*\* هشتمین پرورده ایمان و صبر مجتبیایم

ص: 173

پاسدار پرچم پر افتخار حق پرستی \*\*\* هفتمین سنگر نشین نهضت خون خدایم  
در عبادت فارغ التحصیل درس عابدینم \*\*\* ششمین زینت فزا از بهر محراب دعایم  
در نیایی ز بحر دانش بحر العلوم \*\*\* پنجمین گنجینه اسرار کل ماسوایم  
صادق آل نبی را وارث فقه و اصولم \*\*\* چارمین استاد دانشگاه تکوین ولایم  
وارث موسی بن جعفر در مسیر پایداری \*\*\* سومین نور دل آن پیشوای مقتدایم  
محور چرخ زمانم حجت روی زمینم \*\*\* دومین گل از گلستان علی موسی الرضایم  
در مسیر حق پرستی بعد اباء گرامم \*\*\* اولین هادی خلق از بعد مصباح الهدایم  
در شجاعت بی قرینم در سخاوت بی نظیرم \*\*\* حق پرستان را حبیبم دردمندان را دوایم  
من وصیم من ولیم من نقیم من سخی ام \*\*\* زآن که هم نام علی معنی های هل اتایم  
آیه تطهیر را مصداق و از امر الهی \*\*\* آیه از شاخسار نص نون انمایم  
غم مخور ژولیده فردا پای میزان عدالت \*\*\* شافعت در نزد حق هنگام پاداش و جزایم

### در توصیف میلاد امام حسن عسکری (علیه السلام)

امروز روز شادی و وجد و سرور است \*\*\* پایان عمر ظلمت و میلاد نور است  
گویی طبیعت طبع خود را ساز کرده \*\*\* صدها گره از کار رجعت باز کرده  
گوئی سخن ها دارد از اسرار آن شب \*\*\* تا قلب ما روشن کند ز انوار آن شب  
آن شب زمان شعر طلوع فجر می خواند \*\*\* شأن نزول آیه های قدر می خواند  
آن شب زمین کالای حق را مشتری بود \*\*\* چشم انتظار روی ماه عسکری بود  
آن شب سحر می گفت در گوش سپیده \*\*\* پایان عمر دیو تاریکی رسیده  
آن شب ملائک پای تا سر حال بودند \*\*\* آماده تجلیل و استقبال بودند  
آن شب ز جام لاله می نوشید خورشید \*\*\* پرچم بدامان افق کوید خورشید  
آن شب عروس حجله شب شعر می خواند \*\*\* شعر سحر با واژه های بکر می خواند

آن شب شقایق لاله را پیغام می داد \*\*\* در دست لادن از ارادت جام می داد

آن شب بنفشه بوسه بر پیمانه می زد \*\*\* گیسوی سنبل را نسیمی شانه می زد

آن شب نگاه یاس محو یاسمن بود \*\*\* با صد زبان سوسن بذکر یا حسن بود

آن شب منادی از شرف فریاد می زد \*\*\* آتش به تار و پود استبداد می زد

ص: 174

می گفت حق را مقصد و مقصود آمد \*\*\* باب کرام مهدی موعود آمد

آمد بدنیا آن که ماهش مشتری شد \*\*\* نامش حسن شهرت به عالم عسکری شد

آمد به دنیا دهمین فرزند احمد \*\*\* آموزگار مهدی آل محمد

در تار و پودش خوی اجدادست او را \*\*\* سر تا قدم حسن خدادادست او را

یوسف اگر حسن خدادادش ببیند \*\*\* بهر تماشا بر سر کویش نشیند

او نور چشم رحمت العالمین است \*\*\* بهر علی دهم امام راستین است

آینه دار عصمت کبری است آری \*\*\* صبر حسن از صبر او پیدا است آری

خون خدا را در حقیقت نور عین است \*\*\* در سنگر دین وارث خون حسین است

در بندگی محبوب رب العالمین است \*\*\* آینه دار زهد زین العابدین است

خوانند فوجی گوهر بحرالعلومش \*\*\* چون علم عالم زنده گردید از قدومش

با کوشش او گشت در عالم سرآمد \*\*\* فقه و اصول صادق آل محمد

آمد خدا را آبیاری نخل باور \*\*\* پرورده ای از مکتب موسی ابن جعفر

آمد رضا را مرتضی ذات الهی \*\*\* بر هم زن دیباچه جهل و تباهی

آمد جواد بن الرضا را گوهر جود \*\*\* در کان هستی هر چه بود از جود موجود

برگو گدایان را سخی آمد خوش آمد \*\*\* فرزند دلبنده نقی آمد خوش آمد

ژولیده کرده پیشه خود نوکری را \*\*\* تبریک گوید حجت ابن العسکری را

### در توصیف ولادت حجة ابن الحسن العسکری (علیه السلام)

مژده که پیک خوش خبر حلقه به درب خانه زد \*\*\* ز نای پر ترانه اش نعره عاشقانه زد

گفت که تیر عشق را زمانه بر نشانه زد \*\*\* به آن نشان که آتش از کاخ ستم زبانه زد

بهار آمد و علم به قلّه زمانه زد \*\*\* که نخل آرزوی ما سبز شد و جوانه زد

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

بین که باز ماه دی ترک دیار می کند \*\*\* ز خواب ناز دیده را باز بهار می کند

پر از ترانه باغ را نای هزار می کند \*\*\* هزارها حکایت از ظهور یار می کند

ص: 175

برای گل شکایت از زحمت خار می کند \*\*\* طبیعت آن چه می کند بهر نگار می کند

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

بیا بیا به بزم ما جلال کبریا ببین \*\*\* اگر ندیده ای خدا بیا خدا ببین

خدای را جلوه خاتم الاوصیا ببین \*\*\* ز فرط شوق خنده خاتم الانبیا ببین

چهره عارفانه علی مرتضی ببین \*\*\* سرور قلب فاطمه سیده النساء ببین

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

لطف و عنایت خدا دو نیمه کرد ماه را \*\*\* تا که به جلوه آورد مهر جهان پناه را

شفق نهاده بر کمان دوباره تیر آه را \*\*\* که می شکافد از افق دل شب سیاه را

نگر به دست نرجس و ببین جلال و جاه را \*\*\* مهدی دین پناه را ملجا و دادخواه را

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

سزد که آدم از جنان به سرّ من راء رود \*\*\* نوح نبی و کشتی اش به نزد ناخدا رود

به دیدن امام خود خلیل مقتدا رود \*\*\* کلیم حق به امر حق ز طور بی عصا رود

مسیح بهر دیدن مهدی حق نما رود \*\*\* که بانگ شادی و شعف ز ارض تا سما رود

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

به شهر سرّ من راء ز شهر دل سری بزن \*\*\* برو به بیت عسکری به اذن حق دری بزن

به عشق صاحب الزمان بال گشا پری بزن \*\*\* بوسه به خاک مقدم لاله احمری بزن

سرود عشق و عاشقی بخوان و ساغری بزن \*\*\* سپس به خرمن ددان بسوز و اخگری بزن

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

رسید آن که روی او سورء والضحی بود \*\*\* مظهر هل اتی بود معنی اّما بود

تذل من تشاء را تعز من تشاء بود \*\*\* معزّ الاولیا بود مذلّ الاشقیاء بود

کعبه بود حرم بود سعی بود صفا بود \*\*\* لوح بود قلم بود قدر بود قضا بود

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

ص: 176



رسید آن که عدل او نخل ستم قلم کند \*\*\* قلم ز عدل و داد او کتاب ها رقم کند

که او سر سیه دلان به پیش عدل خم کند \*\*\* فراز قله زمان لوای حق علم کند

امت حق پرست را رها از قید غم کند \*\*\* شر ستمگران دون از سر خلق کم کند

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

رسید آن که بر زند نعره عدل و داد را \*\*\* تحت تسلط آورد سراسر بلاد را

محو کند در این جهان دورنگی و عناد را \*\*\* بجای آن دهد به ما محبت و ووداد را

زیر و زبر کند از این محافل فساد را \*\*\* بقا دهد مرید را عطا کند مراد را

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

بهار آمد و عیان دوباره شد نشانه ها \*\*\* نهال انقلاب ما دوباره زد جوانه ها

نشسته تیر عاشقی دوباره بر کمانه ها \*\*\* کاتش عشق می کشد بر آسمان زبانه ها

بلبل خوش نوای را به لب بود ترانه ها \*\*\* که از ترانه اش شرر فتد به دام دانه ها

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

مژده که نقشه خسان نقش به روی آب شد \*\*\* ز یمن صاحب الزمان کاخ بتان خراب شد

جهان تشنه ز امر حق دوباره کامیاب شد \*\*\* ماه دو نیمه در بر شعاع آفتاب شد

قضا برای شرح آن کاتب صد کتاب شد \*\*\* به روی شیعیان او دوباره فتح باب شد

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

صبا بگو به رهبری که خالی است جای او \*\*\* آمده آن که پر زند مرغ دلش برای او

آمده بهر یاری نهضت پر بهای او \*\*\* در اهتزاز آورد به امر حق لوای او

بنده منم که دم زدم بدم از ثنای او \*\*\* این همه رنج می کشم در طلب لقای او

بانگ زند در آسمان حامل وحی سرمدی \*\*\* مژده که شد ولادت دسته گل محمدی (صلی الله علیه و آله)

## تولد حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

دوش رفتم به بزم دردکشان \*\*\* تا بگیرم زیار خویش نشان  
دیدم آن جاز فرط شور و شعف \*\*\* محفلی رنج و عاری از خفقان  
عده ای گرم گفتن تبریک \*\*\* دسته ای مست باده دست افشان  
زمره ای محو نکته ای مرموز \*\*\* عده ای غرق خواندن قرآن  
بود ساقی بزمشان آدم \*\*\* نوح بُد میزبان و ما مهمان  
دیدم آن جا ستاده محو نماز \*\*\* سرو قامت خلیل با ایمان  
سر به سجده نهاده و دیدم \*\*\* لب پر خنده موسی عمران  
صاحب دم مسیح را گفتم \*\*\* ای که بر جسم مرده بخشی جان  
این چه شور است و این چه غوغایی است \*\*\* که کمر بسته ای چنین به میان  
گفت ساکت نشین و با ما باش \*\*\* که رسد این ندا ز نای زمان  
جان عالم در این جهان آمد \*\*\* پدر صاحب الزمان آمد  
شد پراکنده در فضا تبریک \*\*\* تا برآمد ز ما سوا تبریک  
تا حسن جلوه کرد در حسنات \*\*\* گفت بر خویشان خدا تبریک  
حامل وحی خالق سرمد \*\*\* گفت بر ختم الانبیا تبریک  
داد احمد به فاطمه مژده \*\*\* گفت زهرا به مرتضی تبریک  
تا قدم زد حسن به ملک وجود \*\*\* به پدر گفت مجتبی تبریک  
بهر خونخواهی حسین شهید \*\*\* به بلا گفت کربلا تبریک  
سید ساجدین به سجده شکر \*\*\* گفت با احسن دعا تبریک  
تا شکافنده علوم شنید \*\*\* زیر لب گفت بارها تبریک  
گفت صادق به موسی جعفر \*\*\* موسی جعفر بر رضا تبریک

به جوادش علی بن موسی \*\*\*گفت از لطف کبریا تبریک

از قدوم حسن به هادی دین \*\*\* همه گفتند یک صدا تبریک

جان عالم در این جهان آمد \*\*\* پدر صاحب الزمان آمد

ص: 178

حجت ذات کبریاست حسن \*\*\* وارث ختم الانبیاست حسن  
گر به جلوت علی است عین خدا \*\*\* در عمل عین مرتضی است حسن  
فخرش این بس که از جلالت و قدر \*\*\* پسر سید الناس است حسن  
حُسن او هست أَحْسَنُ التَّقْوِيمِ \*\*\* زانکه هم نام مجتبی است حسن  
در شهادت حسین گونه مرام \*\*\* شاهد شور کربلاست حسن  
در عبادت چو حضرت سجاد \*\*\* زینت مسند دعاست حسن  
عالم علم ما یکون بی شک \*\*\* همچو باقر برای ماست حسن  
در فقاقت چو حضرت صادق \*\*\* همچو موسی به التجاست حسن  
چون رضا مهربان و همچو جواد \*\*\* مظهر بخشش و سخاست حسن  
پسر هادی است و هادی ما \*\*\* معنی نون ائمتاست حسن  
جان عالم در این جهان آمد \*\*\* پدر صاحب الزمان آمد

### **تولد امام حسن عسکری (علیه السلام)**

ده مژده که نخل دل ما برگ و بری داد \*\*\* زیرا شجر باغ رسالت ثمری داد  
ای ساقی گل چهره بده باده که امشب \*\*\* بر ما صدف بحر ولایت گهری داد  
از نسل نبی و علی و فاطمه خالق \*\*\* بر خلق جهان بار دگر راهبری داد  
جبریل امین گفت به احمد که خداوند \*\*\* بر امت تو بار دگر تاج سری داد  
تا آن که بشر را برساند به تکامل \*\*\* بر هادی دین بهر هدایت پسری داد  
بر عسکریان مژده بده حضرت معبود \*\*\* بر مکتب شرع نبوی زیب و فری داد  
آمد پدر مهدی موعود بدنیا \*\*\* کز آمدنش تیر دعا را اثری داد  
رویه صفتان را هله اعلام خطر کن \*\*\* چون حق به علی شیر خدا شیر نری داد  
از یمنِ قدوم پدر مهدی موعود \*\*\* حق بر آتش به کف ما سپری داد

آمد به جهان آن که خدا خلق جهان را \*\*\* از جلوه او مهدی نیکو سیری داد

آمد به جهان آن که به یک گوشه چشمی \*\*\* بر محفل ما شور و صفای دگری داد

آمد به جهان آن که پی یاری قرآن \*\*\* با منطق خود پاسخ هر خیره سری داد

آمد به جهان آن که به پیغام پیمبر \*\*\* هشدار به کفار چو پیغامبری داد

ص: 179

آمد به جهان آن که شب تیره ما را \*\*\* در پرتو اشراق همایون سحری داد

آمد به جهان آن که همه بیخبران را \*\*\* از واقعه روز قیامت خبری داد

با ماه بگوئید نتابد که به زهرا \*\*\* خلاق جهان باز فروزان قمری داد

از بهر نظر خواهی صاحب نظران حق \*\*\* ما را به جهان رهبر صاحب نظری داد

در شهر هنر خامه هر بی هنری را \*\*\* با تیغ زبان سر خط علم و هنری داد

مرغ دل ژولیده به پرواز درآمد \*\*\* او آمد و بر مرغ دلش بال و پری داد

### **در توصیف ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

گوئید بر خلق جهان عالم سراپا ناز شد \*\*\* در رتبه و قدر و شرف از هر جهت ممتاز شد

شد ماه شعبان جلوه گر درهای رحمت باز شد \*\*\* و ز رحمت حق بهر ما افشا هزاران راز شد

آهنگ مرگ ظلمت و دیو سیاهی ساز شد \*\*\* مرغ دل دلدادگان آماده پرواز شد

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

امشب گلی از دامن نرجس شکوفا می شود \*\*\* کز نکبت دلجوی او عالم مصفا می شود

شادان نبی از دیدن لبخند زهرا می شود \*\*\* لبخند زهرا باعث شادی دل ها می شود

از خنده اش صدها گره از کار ما و ما می شود \*\*\* پرونده پیروزی اسلام امضا می شود

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

شمس از طلوع طلعتش صبح از افق سر می زند \*\*\* از جعد گیسویش قمر شب حلقه بر در می زند

روح الامین از عشق او شهپر به شهپر می زند \*\*\* از پرده دل نعره الله اکبر می زند

دم از امام منتظر محبوب داور می زند \*\*\* با گفتن توصیف او ساغر به ساغر می زند

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

عشقش در اقلیم دلم فرمانروایی می کند \*\*\* مهرش درون قلب ما کشورگشایی می کند

حاتم سر راهش ز جان عزم گدایی می کند \*\*\* با دلربایی یار ما در دل خدایی می کند



در دل خدایی یار ما با دلربایی می کند \*\*\* با عدل و داد خویشتن قدرت نمایی می کند

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

امشب صفای سامره صد طعنه بر عالم زند \*\*\* در ملک عالم شادی اش آتش به جان غم زند

دیباچه اوهام را اوصاف او بر هم زند \*\*\* آمد به دنیا آن که دم از وصف او آدم زند

از مدحتش نوح نبی دم در میان یم زند \*\*\* از او خلیل ار دم زند تا روز محشر کم زند

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

امشب امام عسکری مجذوب و شیدایش شود \*\*\* قنداقه اش گیرد به کف محو تماشایش شود

باید که موسی آید و مبهوت سینایش شود \*\*\* عیسی جلودارش شود یحیی یهودایش شود

شمس و قمر شرمنده از رخسار زیبایش شود \*\*\* اسلام و قرآن زنده از تکبیر گویایش شود

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

او آمده با عدل خود از دین نگهبانی کند \*\*\* ما را بری همچون نبی از جهل و نادانی کند

بهر ورودش عرش را ایزد چراغانی کند \*\*\* وز مقدم او فرش را از گل، گل افشانی کند

از برکت میلاد او نعمت فراوانی کند \*\*\* جبریل را آماده گهواره جنبانی کند

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

بر اهل عالم مژده ده سرمایه جود آمده \*\*\* در کان هستی هر چه بود از جود موجود آمده

پرچم فراز مکتب توحید معبود آمده \*\*\* ویرانگر کاخ ستم هم نام محمود آمده

عدل آمده داد آمده بذل آمده سود آمده \*\*\* نور دو چشم فاطمه مهدی موعود آمده

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

ای عاشقان ای عاشقان عشق آفرین آورده حق \*\*\* ای عارفان ای عارفان حق یقین آورده حق

بر هم زن دیباچه مستکبرین آورده حق \*\*\* کوبنده کاخ ستم یعسوب دین آورده حق

پشت و پناه و یاور مستضعفین آورده حق \*\*\* بر حلقه انگشتر خاتم نگین آورده حق



بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

ص: 181

موسی جلودارش بود عیسی علمدارش بود \*\*\* یحیی هوادارش بود یوسف خریدارش بود

یونس گرفتارش بود نوح نبی یارش بود \*\*\* آری خلیل بت شکن مأمور ایثارش بود

خیل ملک از جان و دل دربان دربارش بود \*\*\* در جلوه از رخسار او انوار دادارش بود

بین زمین و آسمان گوید منادی دم به دم \*\*\* در ملک هستی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) زد قدم

### **در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

ساقی در میخانه بگشای که یار آمد \*\*\* پیمانه لبالب کن از باده خمار آمد

از نقش در آبیرون کز عرش نگار آمد \*\*\* از مقدم فروردین صد لاله به بار آمد

با باد خزان برگو بگریز بهار آمد \*\*\* در پای چمن بنشین کز گشت هزار آمد

کز نغمه جانبخشش نیکو خبر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده

حق کرده چراغانی نه طاق معلی را \*\*\* آدم به شعف کوبد در باغ جنان پا را

بر نوح نبی جبریل بشکافته دریا را \*\*\* آورده خلیل حق آن جام طهورا را

از طور فراخوانده است در سامره موسی را \*\*\* مأمور گل افشانی حق کرده مسیحا را

زیرا شجر طه خوش برگ و بر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده

برگرد رخ نرگس آن نیره اعظم \*\*\* دامن به کمر بسته هم آسیه و کلثم

سر در خط فرمانش بنهاد ز جان مریم \*\*\* خوانند اذا جاء والفتح همه با هم

تا خیمه زند نصرت در دایره عالم \*\*\* این مژده رسد هر دم بر خیل بنی آدم

حق از صدف عصمت زیبا گهر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده

آمد به جهان مهدی تا ملک جهان گیرد \*\*\* گلزار ولایت را از دست خسان گیرد

کز توش و توان او تن تاب و توان گیرد \*\*\* سرتاسر عالم را در حصن امان گیرد

داد دل گل ها را از باد خزان گیرد \*\*\* فداقه او امشب در عرش مکان گیرد

تا بانگ زند جبریل حق راهبر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده



آمد به جهان مهدی با نعره تکبیرش \*\*\* تا زنده کند عالم تکبیر جهانگیرش  
تفسیر شود قرآن از دانش و تدبیرش \*\*\* لقمان به امان آید از حکمت و تقسیرش  
اکناف جهان گردد یک ساعته تسخیرش \*\*\* نابود شود دشمن از ضربت شمشیرش  
بر منتظران برگو حق منتظر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده  
او آمده تا سازد شادان دل زهرا را \*\*\* تا آن که کند آسان حق مشکل زهرا را  
روشن کند از نورش او محفل زهرا را \*\*\* تا روح دگر بخشد آب و گل زهرا را  
از قبر کند بیرون او قاتل زهرا را \*\*\* هم باغ فدک گیرد هم حاصل زهرا را  
حق منتقم خون آن خوش سیر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده  
او آمده تا گوید با قاتل بد خویش \*\*\* از کینه چرا کردی نیلی رخ نیکویش  
کز شوهر خود پوشد در خانه خود رویش \*\*\* برگو به من ای ظالم از سینه و بازویش  
از شوهر مظلوم و بشکستن پهلویش \*\*\* کین سان شده ژولیده مداح و ثنا گویش  
گوید که خدا بر ما فتح و ظفر آورده \*\*\* گوید به شقایق گل نرگس پسر آورده

## نیمه شعبان

بده ساقی می باقی به عشق خسرو خوبان \*\*\* بزن مطرب نی و بربط که آمد نیمه شعبان  
قدر قدرت شهی آمد، علی فطرت، مهی آمد \*\*\* چه قدرت، قدرت مطلق، چه فطرت، فطرت یزدان  
تولد یافت مولودی زامر قادر یکتا \*\*\* که از نور جمال او جهان شد روضه رضوان  
خطش مشکین و لب غنچه، رخس زیبا قدش فتنه \*\*\* چه قامت، قامت رعنا، چه صورت، صورت رخشان  
ز چشم و روی نیکویش توانم این قدر گویم \*\*\* که رویش قبله دل ها و چشمش چشمه حیوان  
ز لطف و رحمتش باشد، زبان الکن، قلم عاجز \*\*\* چه لطفی، لطف بی منت، چه یاری، یاور یاران  
بگو از من تو ای ساقی بآن سرو سهی بالا \*\*\* توئی آقا، توئی مولا، بخلق عالم امکان  
بجانم او بود، جانان که جان عالمش قربان \*\*\* بدردم او بود درمان، چه دردی، درد بی درمان

توئی سرور، توئی رهبر، توئی نوباوه حیدر \*\*\* توئی سلطان بحر و برّ، ولی حضرت سبحان

توئی لطف و توئی جود و توئی رحم و توئی رحمت \*\*\* توئی دریای بخشایش، توئی فیض و توئی احسان

ص: 183

توئی علم و توئی عالم، توئی حلم و توئی دانش \*\*\* توئی دُرّ و توئی گوهر، توئی لؤلؤ توئی مرجان  
توئی محرم، توئی همدم، توئی فخر بنی آدم \*\*\* توئی یار و توئی یاور، توئی غمخوار غمخواران  
توئی شاخص، توئی شامخ، توئی شافع، توئی راکع \*\*\* توئی قائم، توئی غائب، توئی پیدا، توئی پنهان  
بود مهدی تو را نام و بود شهرت تو را هادی \*\*\* توئی مهر و توئی ماه و توئی خورشید نور افشان  
توئی عدل و توئی عادل، توئی عقل و توئی عاقل \*\*\* توئی فضل و توئی فاضل، توئی شاهنشاه خوبان  
کلام نغز و دلجویی بود شیرین و روح افزا \*\*\* چرا؟ چون که توئی ناطق، چه ناطق؟ ناطق قرآن  
ز درد انتظارت جای اشک از دیده خونبارم \*\*\* شتایی کن که رفت ای شه ز کف دین و ز دل ایمان  
ترا از جان و دل چاکرد و صد عیسی دو صد موسی \*\*\* کنیز درگهت حور و فلک عبد و ملک دربان  
زبان را جای گویایی نباشد بهر ژولیده \*\*\* چرا؟ چون که نباشد گفتن مدح تو شه آسان

## میلاذ صلح

آن شب مدینه ترک خواب ناز می کرد \*\*\* دروازه شهر سحر را باز می کرد  
آن شب ز شبه ای دگر از قدر سر بود \*\*\* شب زنده داران را به سر شور دگر بود  
آن شب خدا چشم از گناه خلق پوشید \*\*\* دریای رحمت نعره می زد می خروشید  
آن شب زمان لب تشنگان را آب می داد \*\*\* گهواره شور و شعف را تاب می داد  
آن شب صبا گلبوسه بر پیمانه می زد \*\*\* زلف عروس حجله شب شانه می زد  
آن شب به نص آیه والطور السنین \*\*\* شهر مدینه بود و بیت آل یاسین  
آن شب فضا آکنده از حور و پری بود \*\*\* ماه خدا را صد هزاران مشتری بود  
آن شب قمر قاموس هستی را ورق زد \*\*\* پرچم فراز قله باغ شفق زد  
آن شب نبی را در کمان تیر دعا بود \*\*\* لب تشنه جام وصال مجتبی بود  
آن شب صدف خندید و دریا پر گهر شد \*\*\* چشم علی روشن ز دیدار پسر شد  
آن شب نهال بخت زهرا سبز گردید \*\*\* ورد زبان ها این کلام نغز گردید

اسطورهٔ صلح و صفا آمد خوش آمد \*\*\* گلوآژهٔ ماه خدا آمد خوش آمد

حسن خداداد حسن را دید زهرا \*\*\* گلبوسه از رخسار ماهش چید زهرا

از خلقتش بر خود خدا می گفت تبریک \*\*\* آدم به ختم الانبیا می گفت تبریک

کشتی نوح از مهر او نیرو گرفته \*\*\* در بندر حُسن حسن پهلو گرفته

آدم خلیل از باغ رویش گل بچیند \*\*\* تا که گزند از آتش سوزان نبیند

ص: 184

موسی چو بیند چشم مست مجتبی را \*\*\* با چشم خود بی پرده می بیند خدا را

عیسی اگر بیند جمال دلربایش \*\*\* بر دیده ساید جای سر مه خاک پایش

آمد بدنیا آن که صلحش عین جنگ است \*\*\* بی صلح او صهبای دین بی آب و رنگ است

از صلح او پیدا قیام کربلا شد \*\*\* پاینده از صبر حسن دین خدا شد

لب تشنگان را چشمه نوش است او را \*\*\* یوسف غلام حلقه در گوش است او را

صلح حسن آئینه دار عدل و داد است \*\*\* صبر حسن ریشه کن ظلم و فساد است

از صبر او دین خدا پاینده گردید \*\*\* از صلح او نام محمد زنده گردید

آری حسن آئینه حسن خدائست \*\*\* شهکاری از کلک بدیع کبریائی است

پیوند هستی بسته آزادی به هشتش \*\*\* باشد عنان هستی عالم به دستش

در وصف او این بس که گفتا حی داور \*\*\* جدش نبی بابش علی زهراست مادر

هر جا دفاع از آیه تطهیر می کرد \*\*\* تیغ زبانش کار صد شمشیر می کرد

صلحش چو با خون خدا همدست گردید \*\*\* ویرانگر کاخ یزید پست گردید

مانند شمعی از غم او سوخت زینب \*\*\* سر مشق صبر از مکتبش آموخت زینب

توصیف من چون قطره و دریاست وصفش \*\*\* تنها مقابل ذات بی همتاست وصفش

آیات حق را مظهر تفسیر آمد \*\*\* شأن نزول آیه تطهیر آمد

میلاذ او را از عطای حی سرمد \*\*\* تبریک گوهر مهدی آل محمد

### **مولودیه کریم آل محمد (صلی الله علیه و آله)**

ساقی بیا از باده پر پیمانہ ام کن \*\*\* پیمان ببند و ساکن میخانه ام کن

فرزانه ام فرزانه ام دیوانه ام کن \*\*\* دیوانه ام دیوانه ام جانانه ام کن

برگرد شمع روی او پروانه ام کن \*\*\* من آشنایم از خودی بیگانه ام کن

کامشب ز ره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)



در ماه رحمت ذات حق اعجاز کرده \*\*\* از رحمتش عالم سراپا ناز کرده

در مرتبت این ماه را ممتاز کرده \*\*\* سوز دل سوته دلان را ساز کرده

ص: 185

عفو گناه بندگان آغاز کرده \*\*\* درهای رحمت بر رخ ما باز کرده

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

امشب مدینه پای تا سر غرق نور است \*\*\* کوی بنی هاشم ز شادی رشک طور است

دیوار و در آکنده از وجد و سرور است \*\*\* در دست ساقی از شعف جام ظهور است

در سفره نعمای حق نعمت وفور است \*\*\* چون آیه تطهیر در حال مرور است

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

بلبل به عشق گل هواخواه چمن شد \*\*\* روشن چراغ خاموش هر انجمن شد

آسوده دل از رنجش درد و محن شد \*\*\* نام حسن ورد زبان مرد و زن شد

کز حسن او عالم حسن اندر حسن شد \*\*\* غرق شعف قلب علی بت شکن شد

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

حسن حسن خورشید را بی تاب کرده \*\*\* شرمنده نورش جلوه مهتاب کرده

صد یوسف صدیق را در خواب کرده \*\*\* گل را گلاب و شمع جان را آب کرده

روشن دل تاریک شیخ و شاب کرده \*\*\* ساقی بیجام ما شراب ناب کرده

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

شیر خدا را ذات حق شیر نری داد \*\*\* زهرای اطهر را گل نیلوفری داد

نخل ولایت بر نبی برگ و بری داد \*\*\* خالق به احمد مژده جان پروری داد

کای مصطفی حق بر تو سبط اکبری داد \*\*\* صلح و صفا را بعد تو پیغمبری داد

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

برگو به خیل روزه داران شاد باشید \*\*\* از قید اندوه و الم آزاد باشید

آماده بهر جشن یک میلاد باشید \*\*\* چشم انتظار دیدن نوزاد باشید

آماده نشر مبارک باد باشید \*\*\* نای زمان را در جهان فریاد باشید

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

فرزند ختم الانبیا آمد خوش آمد \*\*\* جان علی مرتضی آمد خوش آمد

همسنگر خون خدا آمد خوش آمد \*\*\* نور دل خیر النساء آمد خوش آمد

بوی امام مجتبی آمد خوش آمد \*\*\* سرچشمه صلح و صفا آمد خوش آمد

کامشب زره آید کریم آل احمد \*\*\* فرزند زهرا و علی جان محمد (صلی الله علیه و آله)

## در مولودیه حضرت ختمی مرتبت

احمد که بود بارقه عالم وجود \*\*\* بود آن زمان که غیر خدا هیچ کس نبود

در هفده ربیع خدا را نهاد گام \*\*\* از استتار غیب به سر منزل شهود

تا زد قدم به عالم هستی شکوه عشق \*\*\* لب را بسان غنچه نشکفته ای گشود \*\*\*

فرمود آن خلاصه هستی به امر حق \*\*\* من آمدم به کوری هر دیده حسود

من آمدم به یاری مستضعفین دهر \*\*\* من آمدم برای براندازی یهود

من آمدم به خاطر آزادی بشر \*\*\* من آمدم به خاطر بگسستن قیود

من آمدم به جنگ ابرقدرتان دهر \*\*\* کآتش زخم به ریشه هر فرقه عنود

من آمدم که بت شکنم تا که بشکند \*\*\* سدّی که بسته نفس فرومایه در وجود

من آمدم که خیل بشر را از چنگ شر \*\*\* سازم رها که خیره شود طالب ورود

من آمدم که کاخ ستم را کنم خراب \*\*\* تا بر سقوط ره نبرد عدل از صعود

من آمدم به خواهش خنیاگران فقر \*\*\* تا جان دهم به پیکر آنان ز خوان جود

من آمدم که پرچم توحید را علم \*\*\* سازم فراز مأذنه گنبد کبود

من آمدم که معرف آن آیتی شوم \*\*\* کو بود و غیر او به جهان هیچ کس نبود

او هم عنان و محرم و هم مسلک من است \*\*\* از من به او سلام و بر او از خدا درود

حکم رسالتی که خدا داده دست من \*\*\* بر اعتبار آن زدن مهر او فرود

باید علی به خانه حق دیده وا کند \*\*\* کین خانه را به خاطر او حق بنا نمود

باید به یاری علی بت شکن گسست \*\*\* از خصم خیره در صف پیکار تار و پود

باید به دست قلعه گشای ولی حق \*\*\* گرد ملال ز آئینه قلب ها زدود

باشد قعود من به سرافرازی قیام \*\*\* باشد قیام من به طرفداری قعود

باشد خضوع من به هواداری رکوع \*\*\* باشد رکوع من به سرافرازی سجود

گیرم ز دست خصم دنی تازیانه را \*\*\* تا پیکر بلال نگردد دگر کبود  
دیگر صدای زنده به گوران روزگار \*\*\* گوش زمانه را نخراشد گه شنود  
دیگر ز آه خانه برانداز بی کسان \*\*\* از خانه ای بلند نگردد شبانه دود  
دیگر کسی مقابل بت خم نمی کند \*\*\* سر را بجز مقابل یکتائی ودود  
از معجز ولادت سالار کائنات \*\*\* این معجزات در صف ایجاد رخ نمود  
دریاچه ای به ساوه تهی شد ز آب و گشت \*\*\* پر آب در سماوه از این رویداد رود  
خاموش گشت آتش آتشکده به فارس \*\*\* آمد جدار کاخ فرومایگان فرود  
از تخت سخت افسر ساسان ز سر فتاد \*\*\* آن سان که هوش از سر نوشیروان ربود  
ژولیده غم مخور که ز وصف رسول حق \*\*\* با لطف خویش شعر تو را ذات حق ستود

## در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

شب است و نیمه شعبان و طالعش مسعود \*\*\* که نیست ثانی این شب به زیر چرخ کبود

هزار مرتبه شکر خدای عزوجل \*\*\* که باب رحمت خود را به روی ما بگشود

بگو به ساقی مجلس به گردش آرد می \*\*\* از آن می ای که خدا وعده اش به ما فرمود

شکوه جشن بزرگ آیت خداوندی است \*\*\* که راه دل شده بهر ورود غم مسدود

شب ولادت مهدی است شادمانی کن \*\*\* که خنده می زند از شوق احمد و محمود

علی به فاطمه فرمود دیده ات روشن \*\*\* که نوعروس تو آورده مهدی موعود

خبر به قیصر رُم می دهد نسیم سحر \*\*\* که زاده دختر تو مظهر خدای ودود

خبر به امت مستعصف جهان بدهید \*\*\* جهان به کام می شود از این مولود

رسید آن که گرفتار او بود آدم \*\*\* که اوست عالم بالحق به راز غیب و شهود

رسید آن که بود ناخدای کشتی نوح \*\*\* که نوح در بر او سر نهاد به مهر سجود

رسید آن که در آتش کشد بساط ستم \*\*\* که تا خلیل نسوزد در آتش نمرود

رسید آن که مسیحا بود علمدارش \*\*\* حواریون همه دارند انتظار ورود

رسید آن که کلیمش بود عصا در دست \*\*\* مطیع امر خدا بر علیه قوم یهود

رسید آن که جهان را کند چو رشک جنان \*\*\* چنان که باغ جنان پیش او شود مردود

رسید آن که قیامش به بانگ جاء الحق \*\*\* چنان کند که شود ریشه ستم نابود

رسید آن که ز دادش به داد آید ظلم \*\*\* به روزگار بر آرد دمار خصم عنود

رسید آن که به باطل کشد خط بطلان \*\*\* که از حقیقت او حق بقدر حق افزود

رسید آن که ز هستش خدای هستی بخش \*\*\* به نام او زده مهر تمام بود و نبود

رسید آن که کند زنده نام احمد را \*\*\* که تا خدای محمد شود از او خشنود

رسید مصلح کل ختم اوصیا مهدی \*\*\* که از خداهش بر او باد صد سلام و درود

رسید آن که خورد گرگ و میش چون گل و خار \*\*\* در این زمانه ز یک چشمه آب نامحدود

رسید منتقم خون سیدالشهدا \*\*\* که انتقام بگیرد به تیغ زهرآلود

رسید آن که بگیرد به ذوالفقار علی \*\*\* قصاص محسن و زهرا و بازوان کبود

رسید آن که دهد قبر بی نشانه نشان \*\*\* کز این نشانه شود کور چشم آل سعود

رسد به گوش زنای فرشتگان تکبیر \*\*\* که آمده پسر فاطمه به ملک وجود

به یمن مقدم او باز خوان نعمت شد \*\*\* چه نعمتی همه لطف و عطا و بخشش وجود

ص: 188

رسید یوسف زهرا که یوسف مصرش \*\*\* ز حسن او سر خود آورد ز شرم فرود

خوش آن زمان که در آید ز پرده غیبت \*\*\* فضای کعبه کند پر ز نغمه داود

ز شعر شاعر ژولیده حظ کافی بر \*\*\* که کور می شود از این قصیده چشم حسود

## میلاذ امام زمان

الا یا ایها العالم ز جا خیزید دست افشان \*\*\* که شادی حلقه بر در زد که آمد نیمه شعبان

به یمن نیمه شعبان جهان شد روضه رضوان \*\*\* ز چشم آسمان از شوق ریزد نم باران

به زیر نم باران بده ساقی می عرفان \*\*\* به فصل دی بهار آمد بهاری با گل و ریحان

که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد

زمین و آسمان پرگشت از آوای جاء الحق \*\*\* به گوش جان رسد سوت جهان آرای جاء الحق

فراری گشت باطل از صدای پای جاء الحق \*\*\* که بر او رنگ هستی تکیه زد مولای جاء الحق

کتاب عدل پایان یافت با امضای جاء الحق \*\*\* جهان تیره روشن گشت از معنای جاء الحق

که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد

به گوش آدم و حوا ز سوی حق ندا آمد \*\*\* ز جا خیزید دست افشان که ختم الاوصیا آمد

کمال مصطفی آمد جمال مرتضی آمد \*\*\* به صبر و استقامت چون امام مجتبی آمد

یگانه وارث خون قیام کربلا آمد \*\*\* معز الاولیاء و طالب خون خدا آمد

که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد

به محراب عبادت همچو زین العابدین هست او \*\*\* چو باقر بهترین گنجینه علم الیقین هست او

به سان حضرت صادق صدیق الصادقین هست او \*\*\* چون موسی بردبار و چون رضا بر ما معین هست او

که با جود جوادی یاور مستضعفان هست او \*\*\* نقی همت حسن صولت برای حفظ دین هست او

که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد



امام عسکری امشب به لب شور و نوا دارد \*\*\* دلی شاد و لیبی پر خنده سر تا پا صفا دارد  
به او حق داده فرزندی که شرم از او حیا دارد \*\*\* به روی دست قنذاق مذل الاشقیاء دارد  
دلی خرسند زهرا و علی مرتضا دارد \*\*\* که ختم الاوصیاءش بوی ختم الانبیا دارد  
که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد  
گشوده باب رحمت شد چه رحمت رحمت رحمان \*\*\* جهان پر ناز و نعمت شد چه نعمت نعمت نعمان  
بیامد ناطق بر حق چه ناطق ناطق قرآن \*\*\* از او شد دردها درمان چه دردی درد بی درمان  
خریدارش بود یوسف چه یوسف یوسف کنعان \*\*\* بود او جان این عالم که جان عالمش قربان  
که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد  
خدا را لطف وافر شد دیواره شامل زهرا \*\*\* که روشن کرد نورش چل چراغ محفل زهرا  
علی چون غنچه می خندد به شادی دل زهرا \*\*\* که مهدی آمده تا حل نماید مشکل زهرا  
قدم در ملک هستی زد تمام حاصل زهرا \*\*\* که گیرد انتقام محسنش از قاتل زهرا  
که تبریک ملایک در جنان تقدیم احمد شد \*\*\* خدا را زاد روز مهدی آل محمد شد

### (مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف)

دهید مژده به یاران که یار می آید \*\*\* جهان جان به تن روزگار می آید  
خبر به منتظرین ولی عصر دهید \*\*\* که منتظر به دو صد اقتدار می آید  
بیار ساقی باقی می طهور امشب \*\*\* که صبح وصل پس از شام تار می آید  
پاس مژده جان بخش نیمه شعبان \*\*\* خبر دهید به بلبل بهار می آید  
به یمن مقدم فرخنده گل نرجس \*\*\* ز دشت و کوه و دمن گل ببار می آید  
ملک ز بام فلک دم بدم زند فریاد \*\*\* که آخرین خلف هفت و چهار می آید  
خبر دهید به مستضعفان چشم به راه \*\*\* که یار مردم چشم انتظار می آید  
به گوش زاغ زغن گفت ترک بستان کن \*\*\* که گل به تخت نشست و هزار می آید

ز خلد آدم و حوا به صد هزار شعف \*\*\* به دیدن پسر ذوالفقار می آید

ص: 190

به شهر سامره از بهر دیدن مهدی \*\*\* به عشق نرگس مستش خمار می آید

عصا بدست کلیم از مسیر وادی طور \*\*\* به شهر سامره با صد وقار می آید

علم بدوش مسیح از برای یاری او \*\*\* گرفته جان بکف و جان نثار می آید

### قصیده بی نقطه در وصف امام زمان

ای اهل عالم راه را رهواره دل آمده \*\*\* حامی احمد حاصل حل مسائل آمده

در سلک حی سرمدی مولای کامل آمده \*\*\* در مهد عالم مهدی موعود عادل آمده

هم محرم و هم همدم و هم وصل واصل آمده \*\*\* هم محور و هم حامی و هم سر ساحل آمده

او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد

ای اهل دل ای اهل دل سر سوده دل در کوی او \*\*\* سرها همه در عرصه دلدادگی ها گوی او

آرام گردد دردها در حله داروی او \*\*\* گل کمال واسعه وصل وصال روی او

حور و ملک دارد صلا در حصر دام موی او \*\*\* مهر و مه آرد روی دل در هر مسائل سوی او

او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد

او آمده گرمی دهد اصلاّله اسلام را \*\*\* در دهر آرد در سر اعلامه اکرام را

محکوم مرگ مردمی دارد همه حُکام را \*\*\* راهی وادی عدم آهلا دهد او جام را

آماده دارد در عطا سرلوحه اطعام را \*\*\* در عرصه وحی آورد او حاصل الهام را

او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد

هم سالک و هم مُدرک ظُهر رسول الله او \*\*\* هم مُدرک و هم مسلک و هم صائم لله او

هم طالی و هم والی ملک ولی الله او \*\*\* هم داعی و هم سائی و هم عالم آگاه او

هم کامل و هم اکمل و هم کاردار راه او \*\*\* هم سرور و هم داور و هم محرم درگاه او

او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد

مهدی که دارد راه را در ما سوا هموار گل \*\*\* در سر وحی سرمدی او محرم اسرار گل  
حکم الهی حکم او در حکم او احرار گل \*\*\* او دردها را ره دهد در دکه عطار گل  
او کارها را حد دهد در کاسه کردار گل \*\*\* آمال او را دل درد در کشوه طومار گل  
او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد  
صمصام او حکام را ساطر رسد در دارها \*\*\* شهر صلاهی او سَوَط گردد سلاح کارها  
در سلطه او آورد سلسال ها سالارها \*\*\* در او روا گردد همه وطر همه طومارها  
در وهم ما، کی در رسد مدح ولی وارها \*\*\* او در عدد واحد رسد در ورطه اسرارها  
او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد  
آورده در کوی ولا کالای لا محدود را \*\*\* اکرام را اطعام را رهواره های سود را  
گر می دهد اسلام را اعلا رود محمود را \*\*\* مُروا رسد در راه او هر طالع مسعود را  
در مکه دارد او صلا رهواره داود را \*\*\* اکرام مهد سرمدی می آورد موعود را  
او آمده اسلام را همگام احمد آورد \*\*\* حکم احد را حاکی حکم محمد آورد

### **میلاذ مسعود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

ساقی بیا در بزم ما از باده پُر کن ساغری \*\*\* کاندلر سر شوریده ام افتاده شور دیگری  
شد ماه شعبان جلوه گر با شیوه غارتگری \*\*\* تا دل برد از اهل دل امشب به ناز و دلبری  
می نوش و از اندوه و غم کن خانه دل را بری \*\*\* تا بر رموز هستی مستی مستان مستان پی بری  
بین زمین و آسمان گوید فرشته با پری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
ساقی بیا ساقی بیا از دیده ترک خواب کن \*\*\* بر روی ما سوته دلان برخیز و فتح باب کن  
از بهر ما لب تشنگان فکر شراب ناب کن \*\*\* با می دل شوریده را بیرون ز پیچ و تاب کن  
با واژه های دلنشین وصف گل مهتاب کن \*\*\* وصف گل مهتاب را از بهر شیخ و شاب کن  
کز آسمان آید ندا از ابر حی داوری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری

امشب به گوش باغبان باد صبا گوید چنین \*\*\* آمد بهار و شد جهان زیباتر از خلد برین

از مقدم فرخنده فرخ رخی نازآفرین \*\*\* بهر نثار مقدمش مانند گلچین گل بچین

آمد امام منتظر بر یاری مستضعفین \*\*\* کز ریشه سازد ریشه کن نخل همه مستکبرین

ص: 192

در گوش سوسن یاسمن گوید به ناز و دلبری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجة ابن العسکری  
بر حامل وحی خدا گفتا خدا پرواز کن \*\*\* بر روی ابناء بشر درهای رحمت باز کن  
بزم شعف را چیده و ساز طرب را ساز کن \*\*\* شعر بلند فجر را آئینه دار راز کن  
راز دل آئینه را بر بندگان ابراز کن \*\*\* گلبنگ جاء الحق بزن عالم سرا پا ناز کن  
برگو به ختم الانبیاء با شیوه پیغمبری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
ای دل بیا ای دل بیا محبوب دل ها را ببین \*\*\* شادی آدم را نگر لبخند حوا را ببین  
کشتی نوح و کرنش امواج دریا را ببین \*\*\* دست خلیل بت شکن جام طهورا را ببین  
چون بزم ما را داده حق شور و صفای دیگری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
ببند اگر زرتشتی اش بی شک او را خواندش \*\*\* بودائیش گر بنگرد در دهر بودا خواندش  
گر موسوی ببند رخس استاد موسی خواندش \*\*\* پرسی اگر از عیسوی بی شبهه عیسی خواندش  
هر شیعه ثانی عشر فرزند زهرا خواندش \*\*\* بالاتر از این ها خدا ناجی دنیا خواندش  
خورشید آمد در جهان از بهر ذره پروری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
دخت یشوعا را ببین سرمست شیدائی شده \*\*\* با روح تن ها همدم و بیرون ز تنهائی شده  
در دامن او لاله را وقت شکوفائی شده \*\*\* قلب حکیمه شادمان زان حُسن و زیبائی شده  
بیت امام عسکری امشب تماشائی شده \*\*\* بس که تماشائی شده آن خانه رویائی شده  
شد باور ناباوران لطف و عطای داوری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
از امر حق روح الامین گهواره جنبانش بود \*\*\* جان جهان باشد نبی و او جان جانانش بود  
شد ناطق قرآن علی او یار قرآنش بود \*\*\* زهرا بود ریحانه و او روح ریحانش بود  
صلح از حسن باشد ولی او متن فرمانش بود \*\*\* شور حسینی را بق در تیغ برانش بود  
کز تیغ او گردد جدا دست و سر هر ابتری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری  
او هست خاتم در جهان مانند ختم المرسلین \*\*\* عدل و عدالت را برد ارث از امیرالمومنین

در صبر باشد چون حسن در ملک هستی بی قرین \*\*\* همچون حسین ابن علی باشد حماسه آفرین

در زهد و تقوا زینت محراب زین العابدین \*\*\* در علم و دانش مایه فخر امام پنجمین

بهر نبات مکتب فقه و اصول جعفری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری

موسی کشد از بهر او در کنج زندان انتظار \*\*\* بهر ظهورش می کشد شاه خراسان انتظار

دارد جواد ابن رضا با جود و احسان انتظار \*\*\* بهر هدایت می کشد هادی دوران انتظار

دارد امام عسکری از بهر جانان انتظار \*\*\* ژولیده را برگو آمد به پایان انتظار

بر رهروان حق بگو اینست اصل رهبری \*\*\* در دامن نرجس قدم زد حجت ابن العسکری

بر چهره دلگشای مهدی صلوات \*\*\* بر قامت دلربای مهدی صلوات  
تا پرده ز رخ گرفت قدسی نفسان \*\*\* خواندند به روی نمای مهدی صلوات  
بر جلوه روی ماه مهدی صلوات \*\*\* بر جذبه هر نگاه مهدی صلوات  
ما را چو نیست هدیه ای در خور او \*\*\* بفرست به پیشگاه مهدی صلوات

### میعادیه

به فلک می رسد از خاک زمین بوی بهشت \*\*\* گشته عالم همه جا گلشن مینوی بهشت  
پیش ما هم که بود روشنی روی بهشت \*\*\* عرق شرم چکد از رخ دلجوی بهشت  
خلق عالم همه با دوستی و هم عهدی \*\*\* گشته ورد لبشان زمزمه المهدی  
دانه مرغ دل از خاک ره سامره بین \*\*\* سینه اش را ز نجلای خدا نائره بین  
نور آن نائره در دامن هر دائره بین \*\*\* وجه آن پاک زن نادره طاهره بین  
نغمه و زمزمه مرغ سحر می شنوم \*\*\* بانگ تسبیح ز لب های پسر می شنوم  
در دل اهل ولا خانه گرفتی نرجس \*\*\* خانه محفل جانانه گرفتی نرجس  
دل ز هر عاقل و دیوانه گرفتی نرجس \*\*\* کز یم فاطمه دردانه گرفتی نرجس  
دیده روشن ز رخ مهدی اثنی عشرت \*\*\* جان بقریان و صورت ماه پسرت  
این پسر آئینه روی خدا می باشد \*\*\* این پسر مشعل انوار هدا می باشد  
این پسر سید جمع سعدا می باشد \*\*\* این پسر طالب خون شهدا می باشد  
این همان است که عالم همه دیوانه اوست \*\*\* این همان است که جان ها همه پروانه اوست  
افق نسل علی را قمری پیدا شد \*\*\* خلق را رهبر صاحب نظری پیدا شد  
پدر پیر خرد را پسری پیدا شد \*\*\* نی پسر خلق جهان را پدری پیدا شد  
طالع پاک سرشتان همه مسعود آمد \*\*\* از صفای قدم مهدی موعود آمد





ای شفابخش و شفابخش دل و جان همه \*\*\* وی طیب همه ای دارو درمان همه

همه پروانه و تو شمع فروزان همه \*\*\* همه جان باخته عشق و تو جانان همه

چه شود عقده ز دل ها بگشائی ای دوست \*\*\* وز پس پرده غیبت بدرآئی ای دوست

دیدن روی تو در عالم غم شادی ماست \*\*\* عشق تو ذاتی و ارثیه اجدادی ماست

نعمت دوستیت لطف خدادادی ماست \*\*\* دولت بندگیت نعمت آزادی ماست

چه شود چشم عنایت به جهان باز کنی \*\*\* با جگر سوخته گانت سخن آغاز کنی

طعنه از دشمنت ای دوست شنیدن تا کی \*\*\* همه جا گشتن و روی تو ندیدن تا کی

انتظار تو شب و روز کشیدن تا کی \*\*\* به بدن پیرهن صبر دریدن تا کی

ما که نادیده تو را عاشق دیدار شدیم \*\*\* به کمند سر زلف تو گرفتار شدیم

گوش یاران تو را طعنه اغیار بس است \*\*\* عاشق زار تو را این همه آزار بس است

در برت بودن و نادیدن رخسار بس است \*\*\* قفس تنگ بر این مرغ گرفتار بس است

گلی از گلشن وصل تو نچینیم چرا \*\*\* یا بمیریم و جمال تو نبینیم چرا

ما که پروانه صفت در طلبت سوخته ایم \*\*\* آتش عشق تو در سینه بر افروخته ایم

درس عشق تو به ملک دگر آموخته ایم \*\*\* گاه طفلی به رخت دیده دل دوخته ایم

پرورش یافته با عشق تو آب و گل ما \*\*\* بی جهت نیست که شد جای خدا در دل ما

ای خوش آن چشم که یک چشم زدن روی تو دید \*\*\* ای خوش آن گوش که یک لحظه صدای تو شنید

ای خوش آن سر که به خاک سر کویت غلطید \*\*\* ای خوش آن دست که بر دامن لطف تو رسید

ای خوش آن سوخته جانی که چو لب باز کند \*\*\* دردهای دل خود را به تو ابراز کند

عاشقی در طلب وصل تو شد پیشه ما \*\*\* جز ولای تو نگنجید در اندیشه ما

گشته لبریز ز صهبای غمت شیشه ما \*\*\* هر که جز جام ولایت شکند تیشه ما

نه همین میثم دل خسته ثنایت گوید \*\*\* روز و شب خالق و مخلوق دعایت گوید



## (سرود)

مستضعفان تبریک هنگام شادی است \*\*\* میلاد مهدی یا عدی آزادی است

مولود - وصی خاتم مبارک \*\*\* مقدم منجی عالم مبارک

سر تا پا مرآت سرمد آمد \*\*\* احیاگر دین محمد آمد

نعمت از - مقدمش - گردیده کامل \*\*\* ثابت شد - جاء الحق ذوق الباطل

مولود - وصی خاتم مبارک \*\*\* مقدم منجی عالم مبارک

برج ولا امشب قرص قمر داد \*\*\* عروس زهرا چون زیبا پسر داد

میلاد حجت ثانی عشر شد \*\*\* سر تا پا تا سر حق جلوه گر شد

مولود - وصی خاتم مبارک \*\*\* مقدم منجی عالم مبارک

## مولودیه

الا یا ایها العالم بیارائید محفل ها \*\*\* که آمد نیمه شعبان و حل گردید مشکل ها

هزاران کشتی شادی زده پهلو به ساحل ها \*\*\* ببندد کاروان غم به سوی گور محمل ها

یا ساقی لبالب کن ز می پیمانہ دل را \*\*\* که از گلبنگ جاء الحق فراری گشت باطل ها

احد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

قلم در دست من امشب نوای دیگری دارد \*\*\* سخن در طبع من قدر و بهای دیگری دارد

لبم بر ذکر حق حمد و ثنای دیگری دارد \*\*\* دلم شوق لقای دلربای دیگری دارد

فضای سامرا حال و هوای دیگری دارد \*\*\* زمین و آسمان امشب صفای دیگری دارد

احد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

بیا در بزم ما ای دل بین قدرت نمائی را \*\*\* ز خود بیگانه شو دریاب فیض آشنائی را

مهیای گدائی کن تو کشکول گدائی را \*\*\* ز یمن مقدم مهدی بین لطف خدائی را

بگردش آر، ای ساقی تو آن جام طلائی را \*\*\* که نوشم باده و گویم حدیث دل ربائی را



## میلاد مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

خدا را حجت و الگوی عدل و داد می آید \*\*\* ز ره بنیان کن بنیاد استبداد می آید

شکوه آفرینش رهبر اوتاد می آید \*\*\* کسی که خرمن دونان دهد بر باد می آید

کسی که می کند از نوجهان آباد می آید \*\*\* نبی و مرتضی را آخرین اوکاد می آید

آحد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

بده ساقی می باقی که می را مشتری آمد \*\*\* به اهل دل بگو دلبر برای دلبری آمد

بهین ناجی انسان ها به انسان پروری آمد \*\*\* امیر عدل و داد امشب برای داوری آمد

به چنگ دیو ظلمت نور مهر خاوری آمد \*\*\* یگانه مصلح کل حجت ابن العسکری آمد

آحد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

قدم در مُلک هستی زد یگانه منجی عالم \*\*\* که آمد بهر دیدارش ز جنت شادمان آدم

بگو تا نوح دریا دل که کشتی را زند بر هم \*\*\* که می آید خلیل حق ز آتش با دلی خرم

ز طور و عرش می آید کلیم و عیسی مریم \*\*\* که عرض تهنیت گویند با هم در بر خاتم

آحد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

قدم در مُلک هستی زد خدا را آخرین حجت \*\*\* نبی را مظهر خلق و علی را مظهر فطرت

چو زهرا مظهر عصمت حسن را دانی صولت \*\*\* حسین ابن علی را وارث است و حافظ نهضت

بود چون سید سجاد حق را ناشر طاعت \*\*\* که از علمش چو باقر کلک قدرت می کند حیرت

آحد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد

به ذاتش همچنان صادق به همت همچنان موسی \*\*\* که مانند رضا در مهربانی هست بی همتا

به ما جود جوادیش دهد سرمشق استغنا \*\*\* کند مانند هادی در هدایت حکم ما امضاء

به بیت عسکری امشب بود جشن طرب بر پا \*\*\* که پیک خوش خبر این مژدگانی را دهد بر ما

آحد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد



ظهور این پسر بر هم زند دیباچه غم را \*\*\* زند بر قاف هستی پرچم آئین خاتم را  
ز عدل و داد خود آکنده سازد مُلک عالم را \*\*\* نهد بر زخم قلب ما زراه مهر مرهم را  
کشد بر خاک ذلت صاحبان زور و درهم را \*\*\* به عزت می رساند عدل و دادش نسل آدم را  
اَحَد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد  
جهان مرده احیاء شد ز ایثار گل نرجس \*\*\* بهار آمد به فصل دی بدیدار گل نرجس  
گل آمد تا به چیند گل ز رخسار گل نرجس \*\*\* نشسته منتظر یوسف به بازار گل نرجس  
که می گردد به نقد جان خریدار گل نرجس \*\*\* (من ژولیده) گردیدم گرفتار گل نرجس  
اَحَد با میم پیوند اخوت بست و احمد شد \*\*\* گل نرجس شکوفا گشت و هم نام محمد شد







## یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)

این چه غوغانیست کاندرا ماسوا افتاده است \*\*\* لرزه بر عرش برین زین ماجرا افتاده است  
باز از داغ کدامین لاله آدم در جنان \*\*\* از نفس در پای ختم الانبیا افتاده است  
این چه آشوبی است کز طوفان غم بار دگر \*\*\* نوح با کشتی به گرداب بلا افتاده است  
آتش نمرودیان افتاده بر جان خلیل \*\*\* کز شرار آشی بر جان ما افتاده است  
گریه کن ای آسمان کز فرط غم در رود نیل \*\*\* زین مصیبت از کف موسی عصا افتاده است  
نال کن ای دل که از سوز دل و اشک مسیح \*\*\* لرزه بر ارکان عرش کبریا افتاده است  
شهر جبریل می سوزد که از بیداد خصم \*\*\* آشی در مهبط وحی خدا افتاده است  
یا رسول الله برخیز و ببین کز ضرب در \*\*\* پشت درب خانه زهرایت ز پا افتاده است

## در سوک خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)

آن شب زمین و آسمان ماتم سرا بود \*\*\* ماتم سرا در سوک ختم الانبیا بود  
آن شب ملک از دیده دُرّ ناب می ریخت \*\*\* از چشمه چشم فلک خوناب می ریخت  
آن شب از فرط غم سیه پوشید خورشید \*\*\* جام بلا را از ستم نوشید خورشید  
آن شب کنار بستر ختم رسولان \*\*\* می رفت خوناب جگر از چشم سلمان  
آن شب دل عمار یاسر داد می زد \*\*\* فریاد از سوز جگر مقداد می زد  
آن شب ابوذر یا رسول الله می گفت \*\*\* گوئی که داغ لاله را با آه می گفت  
آن شب علی از غم گریبان چاک می کرد \*\*\* گرد غم از رخسار زهرا پاک می کرد  
آن شب حسن را قوت دل خون جگر بود \*\*\* از سوز دل دامان چشمش پرگهر بود  
آن شب حسین از داغ جدّش ناله می زد \*\*\* با ناله آتش در دل آلاله می زد  
آن شب شکوه شهر باور بود زینب \*\*\* تنها انیس و یار مادر بود زینب  
آن شب به زهرایش نبی راز مگو داشت \*\*\* گوئی سخن از وصل و میل آرزو داشت

گوئی کلامش صبر را سنگ محک بود \*\*\* گوئی سخن از سیلی و غضب فدک بود

ژولیده در سوک پیمبر ناله سر کن \*\*\* از این مصیبت خلق عالم را خبر کن

ص: 201

سیه روزان حدیث روز محشر را ندانستند \*\*\* عذاب شعله های خشم داور را ندانستند  
مکن حیرت که از ناباوری بیگانه از خویشند \*\*\* که این ناباوران معنی باور را ندانستند  
اگرچه خویش را خواندند از اصحاب پیغمبر \*\*\* ولی این گمراهان فتوای رهبر را ندانستند  
نمک خوردند و بشکستند از کینه نمکدان را \*\*\* مقام میزبانی پیمبر را ندانستند  
نزول سوره کوثر بهار ابر رحمت بود \*\*\* ولی این ابتران تفسیر کوثر را ندانستند  
به امت بارها درباره زهرا سفارش کرد \*\*\* ز غفلت حرمت زهرا را ندانستند  
به دست امت خود داد پیغمبر دُر و گوهر \*\*\* ولی افسوس قدر دُر و گوهر را ندانستند  
ز تکبیر علی بر خویش همچون بید لرزیدند \*\*\* شعور ناشرا ... اکبر را ندانستند  
زدند آتش به درب پایگاه سنگر اسلام \*\*\* نه تنها حرمت در پاس سنگر را ندانستند  
برای حفظ قرآن فاطمه در پشت سنگر بود \*\*\* غم سنگر نشین راه داور را ندانستند  
پسر را بهر یاری پدر کشتند پشت در \*\*\* ز داغش سوز و ساز قلب مادر را ندانستند  
بجای قدردانی صورتش را نیلگون کردند \*\*\* به وقت داوری قانون کیفر را ندانستند  
حسینش با حسن بودند در آن جا و می دیدند \*\*\* ولی آنان رموز دیده تر را ندانستند  
ز کینه ریسمان بر گردن شیر خدا بستند \*\*\* ز رنج و درد شوهر حال همسر را ندانستند  
شکسته پهلو و بازو کبود و صورتش نیلی \*\*\* ز دنیا رفت زهرا قدر حیدر را ندانستند  
ز دنیا رفت زهرا پاره پاره شد دل زینب \*\*\* مقام صبر آن فرزانه دختر را ندانستند  
ز سوز آه عالم سوز کثومش چه گویم من \*\*\* که احوال دل آن ناز پرور را ندانستند

### در مصیبت مولا علی (علیه السلام)

آن شب به شهر کوفه غوغائی به پا بود \*\*\* شوری به پا از ماتم شیر خدا بود

مرد مریضی در خرابه داد می زد \*\*\* داد از نشان مرگ استمداد می زد

می گفت یارب یار و غمخوارم نیامد \*\*\* مرهم گذار قلب بیمارم نیامد

دیگر مرا در سینه یارای نفس نیست \*\*\* سر تا به پا فریادم و فریادرس نیست

هر شب که می آمد به یاری در بر من \*\*\* دست نوازش می کشیدی بر سر من

ص: 202

از دیده بودم کور و او بُد دیده من \*\*\* بودی توان بر این تن رنجیده من  
اینک توان از پیکر من رخت بسته \*\*\* بر دیده من هاله ای از غم نشسته  
اینک سه شب باشد که بوی گل نیامد \*\*\* بر دیدن جغد دلم بلبل نیامد  
بی او دل ویرانه را شور و صفا نیست \*\*\* خون جگر در سفره ام هست و غذا نیست  
اما از آن سو کوفه مالا مال غم بود \*\*\* آن شب شب خرسندی ظلم و ستم بود  
آن شب اجل در کوفه فتح باب می کرد \*\*\* بر باب شهر علم دق الباب می کرد  
آن شب علی با فرق تا ابرو شکسته \*\*\* می خواند شعر همسر پهلو شکسته  
از فرط غم در حال اغما بود آن شب \*\*\* مشتاق وصل روی زهرا بود آن شب  
آن شب پدر بهر پسر چشمان تر داشت \*\*\* گوئی خبر از طشت و از لخت جگر داشت  
آن شب سخن از هر دری می گفت مولا \*\*\* از قطعه قطعه پیکری می گفت مولا  
آن شب حکایت از یزید و ملک ری بود \*\*\* صحبت ز قرآن خواندن سر روی نی بود  
آن شب علی با زینبش رازی مگو داشت \*\*\* گوئی سخن از بوسه و زیر گلو داشت  
آن شب پدر می گفت و دختر گوش می داد \*\*\* کلثوم خود را از عنایت نوش می داد  
آن شب حسینش تشنه جام بلا بود \*\*\* هنگامه قالوا بلای کربلا بود  
آن شب علی بوسید چشم مست عباس \*\*\* دست حسینش را سپردی دست عباس  
آن شب به عباسش علی از آب می گفت \*\*\* از تشنگی و از دل بی تاب می گفت  
با سوز دل می گفت ای نور دو عینم \*\*\* تا زنده ای جان تو و جان حسینم  
ای نور دیده گر پدر را دوست داری \*\*\* باید که دست از دامن او بر نداری  
آری علی را عقده در نای گلو بود \*\*\* راوی درگیری آب و آبرو بود  
با سوز دل از تشنگی و آب می گفت \*\*\* هر دم سخن زان گوهر نایاب می گفت  
با چشم تر می کرد یاد گاهواره \*\*\* می داد شرح تیر و حلق شیرخواره

ناگه کشیدی آه و مولا رفت از هوش \*\*\* یعنی چراغ قلب زهرا گشت خاموش

### در سوک علی ابن ابی طالب (علیه السلام)

بخون نشسته مگر آفتاب در محراب \*\*\* که گشته خیره چنین ماهتاب در محراب

سحر به ماتم فردا قصیده می خواند \*\*\* که کرده لشگر غم فتح باب در محراب

مرائی

ص: 203



سپیده رنگ پریده دریده جامه صبر \*\*\* فتاده ز آتش تب التهاب در محراب

بخون عدل خدا را به چهره خورشید \*\*\* فکنده سایه ظلمت نقاب در محراب

ندای قد قتل المرتضی بگوش آید \*\*\* مگر فتاده علی از رکاب در محراب

دریغ و درد که از گل به تیغ زهر آگین \*\*\* بریخت پور مرادی گلاب در محراب

ملک ز کنگره عرش می زند فریاد \*\*\* علی فتاده محاسن خضاب در محراب

من از شتاب حسین و حسن بخود گفتم \*\*\* فتاده نبض زمان از شتاب در محراب

صبا به همسر پهلو شکسته اش زهرا \*\*\* بگو شکسته سر بو تراب در محراب

بگو به شاعر ژولیده تا بریزد اشک \*\*\* بخون نشسته گل آفتاب در محراب

### راز دل علی (علیه السلام)

چشمه چشم من از داغ تو گوهر بار است \*\*\* چه کنم کار علی بی تو به عالم زار است

اشتیاق تو مرا می کشد از خانه برون \*\*\* ورنه از خانه برون آمدنم دشوار است

موقع آمد و شد فاطمه جان می بینم \*\*\* دیده زینب تو محو در دیوار است

به سر قبر و از سوز جگر می گویم \*\*\* بی تو از زندگی خویش علی بی زار است

به گواهی شب و زمزمه مرغ سحر \*\*\* اهل یثرب همه خوانند و علی بیدار است

هر که خواهد شود آگاه ز حال دل من \*\*\* خواند این بیت که مصداق ترین گفتار است

عمر گر خوش گذرد زندگی نوح کم است \*\*\* ورنه به سختی گذرد نیمه نفس بسیار است

چون حسینت شود آرام حسن می گرید \*\*\* یاری ام کن که در این دهر علی بی یار است

ام کلثوم تو هر وقت مرا می بیند \*\*\* پرسد از من که چرا غرقه به خون مسمار است

### علی مظلوم

شب است و آسمان اشک از غم جانانه می ریزد \*\*\* بجام لاله خون از غصه خم خانه می ریزد

نمی دانم چه رخ داده که ساقی بهر می خواران \*\*\* شرنگ غم بجای باده در پیمانها می ریزد

به یاد جلوه گل بلبل شوریده می نالد \*\*\* که از مینای چشمش اشک دانه دانه می ریزد

ص: 204

وفای شمع را بنگر که بعد از سوختن هر دم \*\*\* بسر خاکستری در ماتم پروانه می ریزد  
ز بعد قرن ها گر پانهی در بیت الاحزانس \*\*\* مصیبت از در و دیوار آن غم خانه می ریزد  
به یاد غنچه در خاک و خون غلطیده زهرا \*\*\* ز ظلم آشنایان اشک هر بیگانه می ریزد  
ز چشم اولین مظلوم عالم اشک مظلومی \*\*\* به روی تربت زهرای او مردانه می ریزد  
به مظلومی مولا شاعر ژولیده می گوید \*\*\* شب است و آسمان اشک از غم جانانه می ریزد

### در مصیبت ساقی کوثر

چه روی داده که چرخ از شتاب افتاده \*\*\* زمان به درّه پر پیچ و تاب افتاده  
سپیده رنگ پریده به مرغ شب گوید \*\*\* مگر سفینه ماتم بر آب افتاده  
ندای قد قتل المرتضی به گوش آید \*\*\* که کوفه در طیش انقلاب افتاده  
جنایتی به فراخی آسمان رخ داد \*\*\* که لرزه بر تن هر شیخ و شاب افتاده  
ز تیغ زاده ملجم به درگه معبود \*\*\* علی به سجده محاسن خضاب افتاده  
صبا بگو به حسین و حسن شتاب کنند \*\*\* که نبض کون و کان از شتاب افتاده  
از آن شراب طهوری که داده کلثومش \*\*\* به جنگ حادثه مست و خراب افتاده  
خدا به داد دل زینبش رسد زین غم \*\*\* که زین خبر به دلش التهاب افتاده  
بگو به ماه نتابد که در کجاوه شب \*\*\* میان لجه خون آفتاب افتاده  
به ربّ کعبه علی گفت کامیاب شدم \*\*\* بلی به سجده علی کامیاب افتاده  
کمک کنید که تا بو تراب برخیزد \*\*\* که بو تراب به روی تراب افتاده  
شعار شاعر ژولیده در جهان اینست \*\*\* چه روی داده که چرخ از شتاب افتاده

### سحر

یارب عنایتی کن امشب سحر نگرده \*\*\* تا کاخ آرزوها زیر وزبر نگرده  
عازم بسوی مسجد الگوی عدل و داد است \*\*\* کاری بکن که منبر بی دادگر نگرده

قاتل در انتظار و محراب تشنه خون \*\*\* لطفی بکن که مولا از خانه در نگردد

ص: 205

ای خواب همتی کن شاید علی بخوابد \*\*\* تا گلشن ولایت بی برگ و بر نگرود

تا سفره یتیمان بی آب و نان نماند \*\*\* باید پدر بماند تا دیده تر نگرود

از هر طریق ممکن مسدود کن تو راهش \*\*\* ورنه ز جان مولا دفع خطر نگرود

در نزد ام کلثوم امشب اگر بماند \*\*\* ورد زبان زینب پدر پدر نگرود

خون جگر نبارد از دیده زینب او \*\*\* شمشیر کین بفرقش گر کارگر نگرود

فرق علی اکبر از هم نمی شکافد \*\*\* گر فرق نازینش شق القمر نگرود

## دیدار

شفق از خون دل پر کرده امشب ساغر خود را \*\*\* فلق از بستر غم بر نمی دارد سر خود را

سحر گسترده بهر آل طه سفره ماتم \*\*\* که غم آماده کرده بهر غارت لشگر خود را

به سوک اولین مظلوم عالم حضرت آدم \*\*\* دریده جامه می کوبد به سنگ غم سر خود را

اگر خون جگر از دیده بارد نوح حق دارد \*\*\* که کشتی ولایت داده از کف لنگر خود را

بزد از پرده دل ناله ابراهیم و رفت از هوش \*\*\* چو منشق دید فرق خانه زاد داور خود را

عصای اختیار از دست موسی بر زمین افتاد \*\*\* که داد از کف رهائی بخش و یار و یاور خود را

مسیحارا توان مردگان را زنده کردن نیست \*\*\* چو در چنگ اجل می بیند او احیاگر خود را

من از زخمی که بر فرق علی بنشسته دانستم \*\*\* نمی بیند پس از این قتلگاه همسر خود را

به وقت دادن جان مظهر صبر و شکیبائی \*\*\* سفارش می کند بر صبر کردن دختر خود را

تماشائی بود دیدار زهرا و علی فردا \*\*\* که می بیند پس از سی سال زهرا شوهر خود را

من ژولیده می گویم بنال ای دل چونی از دل \*\*\* که محراب عبادت داده از کف رهبر خود را

## محراب

سحر به بستر خون آرمیده در محراب \*\*\* دریده جامه ماتم سپیده در محراب

دریغ و درد که ساقی به تیغ زهر آگین \*\*\* به سجده شهد شهادت چشیده در محراب

خبر به همسر پهلوشکسته اش بدهید \*\*\* که شوهرش به یم خون تپیده در محراب

ص: 206

دگر علی نکند ناله در دیار فراق \*\*\* که پیک مژده وصلش رسیده در محراب  
نگاه فاطمه اش را ز خالق بی چون \*\*\* علی به قیمت جانش خریده در محراب  
پاس گفتن حق خانه زاد خانه حق \*\*\* دل از علایق دنیا بریده در محراب  
سکوت ظلمت شب را شکسته زجه نور \*\*\* که سرو قامت هستی خمیده در محراب  
غروب شمس ولایت بود به ليله قدر \*\*\* مگر که صور اسرافیل دمیده در محراب  
ندای قد قتل آید بگوش جان که ز کین \*\*\* سری به سجده طاعت دریده در محراب

### راز دل علی

من علیم که خدا ناطق قرآنم کرد \*\*\* بنده در بندگی خویش بدورانم کرد  
خانه زاد حرم وحی خدایم که خدا \*\*\* حرمت فاطمه با فاطمه مهمانم کرد  
راست شد قامت اسلام ز تیغ کج من \*\*\* راستی را همه جا عرصه جولانم کرد  
کوری ناخلفان با سند خم غدیر \*\*\* جانشین خلف ختم رسولانم کرد  
همسری داد بمن کز نعم عصمت او \*\*\* شامل رحمت و الطاف فراوانم کرد  
مادرم فاطمه و همسر من فاطمه است \*\*\* فاطمی گشتم و سر حلقه خوبانم کرد  
جان من در گرو یک نگه فاطمه بود \*\*\* فاطمه رفت و غمش پیکر بی جانم کرد  
بود زهرا و علی را سر و سامانی بود \*\*\* داغ زهرا بخدا بی سر و سامانم کرد  
شمع سان سوختم و ساختم و آب شدم \*\*\* تا که خاموش عدو شمع شبستانم کرد

### شب شهادت

دیشب بهاران با شکوفه گریه می کرد \*\*\* گوئی در و دیوار کوفه گریه می کرد  
دیشب ز داغ باغبان گل اشک می ریخت \*\*\* در پای گل از چشم بلبل اشک می ریخت  
دیشب بنفشه جامه نیلی به تن داشت \*\*\* باده زبان سوسن سخن با یاسمن داشت  
دیشب شفق آهنگ رجعت ساز می کرد \*\*\* دیباچه شعر فلق را باز می کرد

دیشب به گرد شمع جمع آفرینش \*\*\* پروانه می گردید و می زد شعله آتش

ص: 207



دیشب علی با فرق تا ابرو دریده \*\*\* می سوخت همچون لاله در خون تپیده

دیشب علی در حال اغما ناله می کرد \*\*\* گوئی که یاد از یار هجده ساله می کرد

دیشب ز فرط صبر و بیداری زینب \*\*\* تصویب شد حکم پرستاری زینب

دیشب حسن آئینه دار تسلیت بود \*\*\* با سوز دل مرثیه خوان تعزیت بود

دیشب حسین از غم گریبان چاک می کرد \*\*\* خونابه از رخسار بابا پاک می کرد

دیشب چونی کلثوم او فریاد می زد \*\*\* فریاد از بی رحمی صیاد می زد

دیشب علی خون خدا را نوش می داد \*\*\* زینب سخن های پدر را گوش می داد

دیشب پدر را با پسر رازی مگو بود \*\*\* گوئی سخن از جنگ آب و آبرو بود

دیشب علی از جسم پاره پاره می گفت \*\*\* از تیر کین و اصغر و گهواره می گفت

دیشب به عباسش سفارش داشت مولا \*\*\* از نور چشم خویش خواهش داشت مولا

می گفت با او ای فروغ هر دو عینم \*\*\* در کربلا جان تو و جان حسینم

آن گه به زینب گفت ای آرام جانم \*\*\* کم ناله کن ای محرم راز نهانم

هر چند بهر من تو قلب ریش داری \*\*\* صبیری نما چون گریه ها در پیش داری

چشم تو دیده مادر پهلو شکسته \*\*\* دست پدر را بر طناب کینه بسته

چشم تو دیده روی سیلی خورده او \*\*\* از شاخه چیده غنچه پژمرده او

چشم تو دیده سینه مجروح مادر \*\*\* پرواز روحانی مرغ روح مادر

چشم تو دیده نیمه شب با حال خسته \*\*\* خواند نماز خویش را زهرا نشسته

از بعد او داغ پدر باید بینی \*\*\* طشت پر از لخت جگر باید بینی

اینک دلت را داغ روی داغ باید \*\*\* هفتاد و دو داغ از خزان باغ باید

باید حسینت را ببینی پاره پاره \*\*\* بیرون کشی تیر از گلوی شیرخواره

آن شب فضای کوفه مالا مال غم بود \*\*\* زنگی شب را تکیه بر تیغ ستم بود  
آن شب شهادت طبل ماتم ساز می کرد \*\*\* ره را برای لشکر غم باز می کرد  
آن شب دل زینب به سینه شور می زد \*\*\* آهنگ جان سوز غروب نور می زد  
آن شب سحر را نخل باور بود مولا \*\*\* مهمان افطاری دختر بود مولا

مرائی

ص: 208

کلثوم او مهمان نوازی کرد آن شب \*\*\* احساس فخر و سرفرازی کرد آن شب

آن شب علی مشتاق دیدار خدا بود \*\*\* ورد زبانش آیه قالوا بلا بود

آن شب بهاران را خزان پائیز می کرد \*\*\* شمشیر خود را ابن ملجم تیز می کرد

آن شب کمر بهر شهادت بست مولا \*\*\* پیوند الفت از خودی بگسست مولا

آن شب منادی کام اورانوش می داد \*\*\* می گفت با مولا و مولا گوش می داد

خواهی اگر با همسرت همدرد گردی \*\*\* باید شهید تیغ آن نامرد گردی

برخیز از جا ای که عزمت استوار است \*\*\* تعجیل کن زهرای تو چشم انتظار است

### صدیقه کبری

زهرای که نخل شرم و حیا را جوانه بود \*\*\* مجموعه صفات خدای یگانه بود

امّ ابش رسول خدا خواند زانکه او \*\*\* درّ یتیم را به حقیقت خزانه بود

گر او نبود هستی عالم به پا نبود \*\*\* هستی برای خلقت زهرا بهانه بود

آموزگار صبر به اورنگ روزگار \*\*\* استاد بی بدیل زنان در زمانه بود

طوفان نوح در عجب از استقامتش \*\*\* کو سینه چاک همچو یم بی کرانه بود

بالا تر از تصور ما هست درک او \*\*\* کورا فراز قاف قضا آشیانه بود

شرع نبی و حب علی را حقیقت است \*\*\* ورنه برای خلق شریعت فسانه بود

سیلاب اشک و خون جگر بعد مصطفی \*\*\* از چشمه سار چشمه چشمش روانه بود

گر او نبود از اثر ظلم ظالمان \*\*\* مظلومی علی بجهان بی نشانه بود

بنوشت بر معاویه آن پست رو سیاه \*\*\* یک نامه ای که مطلب آن محرمانه بود

آتش زدم به مهبط وحی خدا ز کین \*\*\* آن سان که شعله اش به فلک پر زبانه بود

### صدیقه کبری

من در تمام عمرم فکر خطا نکردم \*\*\* از هیچ کس اطاعت غیر از خدا نکردم

بعد از تو ای پدر جان بس رنج ها کشیدم \*\*\* اما به شکوه هرگز لب آشنا نکردم

ص: 209

از شر دشمنان خیر از جهان ندیدم \*\*\* جز حق به نزد دیگر من التجا نکردم  
حق مرا گرفتند آنان که خود گواهند \*\*\* حق کسی به ناحق من زیر پا نکردم  
از ضرب درب خانه پهلوی من شکستند \*\*\* چون باز بهر آنان دارالولایا نکردم  
در آستانه در کشتند محسنم را \*\*\* بیهوده فضا را من آن جا صدا نکردم  
بردند مرتضی را از خانه سوی مسجد \*\*\* دامان او گرفتم ز آنان ابا نکردم  
از ضرب تازیانه دستم ز کار افتاد \*\*\* تا دست من توان داشت او را رها نکردم  
روی مرا به سیلی در کوچه سرخ کردند \*\*\* اظهار این مصیبت با مرتضی نکردم  
حتی به کودکانم صورت نشان ندادم \*\*\* آزرده قلب آنان زین ماجرا نکردم

### یا زهرا (علیها السلام)

آن که از روز ازل حق از صفاتش دم زد \*\*\* مهره مهر تجلی به دل آدم زد  
کوثرش خوانده خداوند به قرآن کریم \*\*\* رشته مهر علی را گره ای محکم زد  
آن که شرمنده شد از بخشش او بخشش جود \*\*\* بوسه بر دست گدای در او حاتم زد  
هیجده ساله جوانی که در ایام شباب \*\*\* دفتر عمر و را باد خزان بر هم زد  
چه بگویم که چه ها دید ز شیطان صفتان \*\*\* گویم آن قدر که آتش به همه عالم زد  
رفته بود از پی احقاق حق از خانه برون \*\*\* سیلی از کینه به رویش طمع آدم زد  
پهلویش از اثر ضربت در بشکستند \*\*\* ناله ای زد که شرر به دل ابن عم زد  
زد شرر بر دل ژولیده از آن ناله که زد \*\*\* آن که از روز ازل حق ز صفاتش دم زد

### یا زهرا (سلام الله علیها)

باور کنید یورش اندوه و آه را \*\*\* باور کنید حمله دیو سیاه را  
باور کنید آن چه بگویم فسانه نیست \*\*\* عین حقیقت است که آن را بهانه نیست  
باور کنید بعد نبی آن دنی چه کرد \*\*\* با همسر علی و جناب علی چه کرد

باور کنید حیلہ رویاہ پیر را \*\*\* آتشفشان کینہ خم غدیر را

ص: 210

باور کنید نخل عداوت جوانه زد \*\*\* آتش به جان و هستی خلق زمانه زد

باور کنید خسته ز طوفان نسیم شد \*\*\* از داغ باغبان گل طه یتیم شد

باور کنید نقشه شوم سقیفه را \*\*\* فرمان قتل فاطمه حکم خلیفه را

باور کنید سوخت در خانه علی \*\*\* اندوه و غم برینخت به پیمانہ علی

باور کنید آن عمل جابرانه را \*\*\* پهلوشکستن و لگد وحشیانه را

باور کنید ناله جان سوز فاطمه \*\*\* آه جگر خراش و ستم سوز فاطمه

باور کنید سینه سرخ سپیده را \*\*\* شرح فراق و محسن در خون طیبده را

باور کنید ظلمت شب فتح باب کرد \*\*\* دست گره گشای علی در طناب کرد

باور کنید صحنه جنگ و گریز را \*\*\* شور دفاع و نهضت روز ستیز را

باور کنید آتش نخوت زبانه زد \*\*\* بر پیکر صحیفه خون تازیانه زد

باور کنید شعر بلند پگاه را \*\*\* سیلی دیو ظلمت و رخسار ماه را

### بعد زهرا (سلام الله علیها)

بعد زهرا هیچ میدانی چه بر مولا گذشت \*\*\* ساعتش یک سال از داغ غم زهرا گذشت

شرح سوز سینه اش را سینه سینا شنید \*\*\* آه عالم سوز او از قاب او ادنا گذشت

ناله اش را لاله تا بشنید از داغش گریست \*\*\* با هزاران داغ دل از رفتن صحرا گذشت

روزها بر او گذشت از دیدن آثار قتل \*\*\* تا سحر بر او غم شب های جان فرسا گذشت

یاد پهلویش نشد از خاطرش آنی برون \*\*\* گر چه پهلو بودن او زود و برق آسا گذشت

می گرفت از گل سراغ غنچه اش را باغبان \*\*\* من نمی دانم چه ها بر بلبل شیدا گذشت

روز سختی بود آن روزی که زهرا جان سپرد \*\*\* من نمی دانم چه سان آن روز بر مولا گذشت

تا قیامت از نظر ژولیده را پوشیده نیست \*\*\* آن ستم هایی که بر صدیقه کبری گذشت

### زهرای اطهر

دختری که داغ بابا چشم گوه‌ر بار داشت \*\*\* همچو نی از دوری او ناله های زار داشت

در بهار نوجوانی همچو گل پژمرده بود \*\*\* برگ برگ او نشان از سوز نیش خار داشت

ص: 211



پای تا سر درد بود و هیچ اظهاری نکرد \*\*\* بس که از جان احترام حیدر کرار داشت  
آتش افروزان چو درب خانه را آتش زدند \*\*\* او مکان در تنگنای آن در و دیوار داشت  
او نه تنها بود پشت در به هنگام دفاع \*\*\* کودک شش ماهه ای در سنگر ایثار داشت  
من نمی دانم چرا در خانه آن والا گهر \*\*\* تا شهادت رخ نهان از محرم اسرار داشت  
تازیانه خورد و بازویش ز کار انداختند \*\*\* باز هم بر یاری مولای خود اصرار داشت  
چار عضوی را که دشمن از ستم آزرده بود \*\*\* بود پاداشی که بهر احمد مختار داشت  
شعر حافظ را بگو ژولیده در وصفش که گفت \*\*\* بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

## آتش

نه تنها زد عدو از کین در آن خانه را آتش \*\*\* که زد با درب خانه قلب صاحب خانه را آتش  
همان پستی که پیمان بست در خم غدیر آن روز \*\*\* به قصد انتقام از کینه زد پیمان را آتش  
صدای دخت طه را شنید از پشت در دشمن \*\*\* که جای قدردانی زد در کاشانه را آتش  
به پیش چشم بلبل چید گلچین غنچه و گل را \*\*\* که از غم سوخت شمع و زد پر پروانه را آتش  
چنان زد با لگد کز ضرب در بشکست پهلویش \*\*\* که سوز آشنایی زد دل بیگانه را آتش  
به گاه بردن ساقی سپر دیدند کوثر را \*\*\* که زد از تازیانه هم خم و خم خانه را آتش  
چنان زد بر رخس سیلی که بعد از قرن ها یارب \*\*\* زند در سینه یاد آن دل دیوانه را آتش

## یا فاطمه الزهرا

ای رمز کتاب آسمانی زهرا \*\*\* ای شعر بلند جاودانی زهرا  
پاداش رسالت نبی را دادند \*\*\* بر تو به مصاف قهرمانی زهرا  
در پشت در سوخته از ضرب لگد \*\*\* پهلوی تو را شکست ثانی زهرا  
بر سینه تو میخ در سرخ شده \*\*\* زد بوسه بجای قدردانی زهرا  
دادی تو پسر بخاطر یاری دین \*\*\* در سنگر عشق جان فشانی زهرا



بازوی تو شد کبود و رویت نیلی \*\*\* از ظلم و جفای خصم جانی زهرا

از بعد نبی برای یاری علی \*\*\* کشتند تو را به نوجوانی زهرا

ژولیده به وصف تو همین بس گوید \*\*\* ای رمز کتاب آسمانی زهرا

## زبان حال مولا

بی تو کبوتر دلم به سینه پر نمی زند \*\*\* کسی بخانه علی حلقه به در نمی زند

فاطمه جان حسین تو بی تو غذا نمی خورد \*\*\* حسن ز دوری رخت خنده دگر نمی زند

کلثوم از فراق تو آه ز سینه می کشد \*\*\* حرف دگر بغیر تو پیش پدر نمی زند

ای گل نازنین من همسر بی قرین من \*\*\* زینب تو بدون تو شانه به سر نمی زند

خیز ز جا و با علی روی به سوی خانه کن \*\*\* که میخ در به سینه ات بوسه دگر نمی زند

آب بر آتش دلم خیز و به اشک خود بزن \*\*\* که مرهمی به زخم دل سوز جگر نمی زند

کنار قبر مخفیت ورد زبانم این بود \*\*\* بی تو به بام خانه ام پرندۀ پر نمی زند

## مدینه

من مدینه شهر آیات خداوند مبینم \*\*\* محبط وحی خدا بر رحمت للعالمینم

من مدینه شاهد پیروزی جنگ تبوکم \*\*\* ناظر پیکار خونین احد با مشرکینم

من مدینه دیدبان خندق و پیکار بدرم \*\*\* شاهد فتح نمایان امیرالمؤمنینم

من مدینه پرده دار عصمت کبرای حقم \*\*\* زادگاه مجتبی دوم امام مسلمینم

من مدینه سلسله جنبان قنذاق حسینم \*\*\* پایگاه نهضت اسلام ناب راستینم

من مدینه داغدار رحلت و داغ رسولم \*\*\* ناظر اشک زلال دخت ختم المرسلینم

من مدینه هم نوای اولین مظلوم عالم \*\*\* از جفای غاصبین و مارقین و ناکسینم

من مدینه ناشر نشریه شوم ثقیفه \*\*\* از پی غضب خلافت از گروه ضد دینم

من مدینه همجوار خرمنی از دود و آتش \*\*\* در سرای فاطمه از کینه قوم لعینم

من صدای ناله زهرا به پشت در شنیدم \*\*\*گفت یا فضا خذینی غرق در خون شد جنینم

ص: 213

شد طنین انداز گوشم ناله جان سوز زینب \*\*\* شاهد بشکن پهلوی ام المومنینم  
سینه چاک سوز و ساز سینه مجروح زهرا \*\*\* پشت در از بوسه جان سوز میخ آتشینم  
من خودم دیدم علی را با ستم از خانه بردند \*\*\* در دیان ریسمان بر گردن حبل المتینم  
من خودم دیدم که زهرا دامن مولا گرفته \*\*\* شد نثار همت او صد هزاران آفرینم  
آن قدر بر بازوی او تازیانه زد مغیره \*\*\* دامن از کف شد رها شد فاطمه نقش زمینم  
من به چشم خویش دیدم در میان کوچه ثانی \*\*\* زد چنان سیلی که زد فریاد جبریل امینم

### زبان حال امام حسن (علیه السلام)

خواهر بیا که قصه دل مختصر کنم \*\*\* آگه تو را ز سوزش لخت جگر کنم  
زهری که داد همسر بیدادگر مرا \*\*\* چندان امان نداد که شب را سحر کنم  
طشتی بیار در برم ای قهرمان صبر \*\*\* کز سوز زهر کینه تو را با خبر کنم  
خواهر برو بگو به حسینم شتاب کن \*\*\* کز این دیار عزم دیار دگر کنم  
مرگ از خدای خود طلبیدم که ای خدا \*\*\* تا کی به روی قاتل مادر نظر کنم  
از کوچه ای که مادر ما را کتک زدند \*\*\* یارب روا مدار که دیگر گذر کنم  
صبری دگر نمانده مرا تا که بیش از این \*\*\* با سوز دل نگاه به دیوار و در کنم  
از سوز زهر کین جگرم پاره پاره شد \*\*\* بنشین که سیر چهره ماهت نظر کنم

### سکوت شب

سکوت شب شکند ناله شبانه من \*\*\* شرر به خرمن دل می زند ترانه من  
رئیس مذهبم و نور دیده زهرا \*\*\* که هست رایت دین خدا به شانه من  
از آتشی که در خانه علی را سوخت \*\*\* زبانه می کشد آتش ز آشیانه من  
کجاست مادر پهلو شکسته ام زهرا \*\*\* کز او گرفته نشان قبر بی نشانه من  
زییم یورش دشمن چو بید می لرزد \*\*\* تن ضعیف من و قلب اهل خانه من

برای جلب من آید شبانه ابن ربیع \*\*\* حیا نمی کند از خالق یگانه من

پیاده می رود گویدم مکن کندی \*\*\* وگرنه کار تو افتد به تازیانه من

ص: 214

آشنا بود که از کین در آن خانه بسوخت \*\*\* آن چنان سوخت کزین غم دل بیگانه بسوخت  
کینه واقعه خم به تلافی برخاست \*\*\* کرد کاری که از آن هم خم و خم خانه بسوخت  
آن در سوخته را با لگد از جا کردند \*\*\* پشت در سینه ز مسمار در خانه بسوخت  
غنچه پرپر شد و گل از غم او گشت گلاب \*\*\* پهلوی شمع شکست و پر پروانه بسوخت  
بلبل از پرده دل ناله زد و رفت ز هوش \*\*\* زین جنایت به خدا عاقل و دیوانه بسوخت  
باغبان از ستم باد خزان زار گریست \*\*\* تا رُخ برگ گل از سیلی خصمانه بسوخت  
بحر خون گشت دل ساقی و پیمانانه شکست \*\*\* تا که در سینه دل دلبر جانانه بسوخت  
از غم فاطمه تا خانه نشین گشت علی \*\*\* خصم شد چیره و آن همت مردانه بسوخت  
من ژولیده دل از صبر علی می گویم \*\*\* صبر از صبر علی چون در کاشانه بسوخت

### در سوک امام حسن مجتبی (علیه السلام)

چو از حال برادر نیمه شب شد با خبر زینب \*\*\* گریبان چاک زد آهی کشید و زد به سر زینب  
به بالین برادر آمد و نور دل زهرا \*\*\* از او طشتی طلب کرد و بیاوردش ببر زینب  
به پیش دیده اش شد روز روشن تیره تر از شب \*\*\* نظر چون کرد بر طشت پر از لخت جگر زینب  
حسن را دید می غلظد از این پهلو به آن پهلو \*\*\* شتابان شد که تا سازد حسینش را خبر زینب  
حسین آمد به بالینش نشست و خون دل می ریخت \*\*\* ز جام دیده جای اشک خوناب جگر زینب  
بحال گریه او جعده ملعونه می خندید \*\*\* نمی دانم چه حالی داشت آن شب تا سحر زینب  
از آن روزی که پا بگذاشت در این عالم فانی \*\*\* بلا روی بلا دید و خطر روی خطر زینب  
بزهر کینه تا داغ برادر دید از این غم \*\*\* دلش خون بود و آهش سینه سوز و دیده تر زینب  
گریبان چاک زد گیسو پریشان کرد ژولیده \*\*\* چو از حال برادر نیمه شب شد با خبر زینب

## در مصیبت حضرت امام حسن (علیه السلام)

آن شب مدینه شاهد مرگ سحر بود \*\*\* ماه صفر آماده از بهر سفر بود  
آن شب شقایق خون به جام لاله می ریخت \*\*\* از آبشار دیده خود ژاله می ریخت  
آن شب سپیده جامه بر تن چاک می کرد \*\*\* از روی لاله گرد غربت پاک می کرد  
آن شب زمان از پرده دل داد می زد \*\*\* مرغ حق از بیداد شب فریاد می زد  
آن شب دل از داغ غم جانانه می سوخت \*\*\* برگرد شمعی نیمه جان پروانه می سوخت  
ام المصائب از مصیبت دیده تر بود \*\*\* در پیش او طشتی پر از لخت جگر بود  
آن شب برادر نیش ها را نوش می کرد \*\*\* از حق سخن می گفت و خواهر گوش می کرد  
آن شب حسن بهر حسینش راز می گفت \*\*\* شرح بلا و کربلا را باز می گفت  
آن شب حسن را سینه بودی پر شراره \*\*\* چشم حسینش بود و قلب پاره پاره  
آن شب سرشک از دیده عباس می ریخت \*\*\* خون حسن از سوده الماس می ریخت

## در سوگ امام حسن (علیه السلام)

زینب امشب دیده را از اشک دریا می کند \*\*\* روز را با دود آهش شام یلدا می کند  
گاه بر گرد حسن پروانه می گردد گهی \*\*\* خویش را بهر مصیبت ها مهیا می کند  
مجتبی می سوزد از زهر هلاهل همچو شمع \*\*\* نیمه جان از خواهرش طشتی تمنا می کند  
گاه می غلطلد از این پهلوی و آن پهلوی و گاه \*\*\* قاسمش را از شراب عشق شیدا می کند  
گه وصیت با برادر می کند گاهی به صبر \*\*\* زینب خود را مهیا بهر فردا می کند  
با تبسم که تسلی می دهد کلثوم را \*\*\* گاه یاد آب و بی دستی سقا می کند  
با دهان روزه از سوز عطش جان می دهد \*\*\* قاتلش جان دادن او را تماشا می کند

## امام حسن (علیه السلام)

دردا که برگ سبز نخل آرزو ریخت \*\*\* آوخ که خون صلح در جنگ عدو ریخت



سبط نبی پور علی فرزند زهرا \*\*\*خونش برای حفظ دین و آبرور یخت

ص: 216

شد محرمش نا محرم و زهر هلاهل \*\*\* از بهر قتلش نیمه شب در سبور یخت

لب تشنه گشت و نیمه شب نوشید از آن \*\*\* آتش گرفت و خون دل از چشم او ریخت

شیری که دادش فاطمه خون گشت و آن خون \*\*\* لخت جگر گردید و از نای گلوریخت

ژولیده یک بار دگر برگوی بر گو \*\*\* دردا که برگ نخل سبز آرزو ریخت

### امام حسن (علیه السلام)

خواهر بیا که خوندل غم پرور من است \*\*\* آتشفشان زهر ز پا تا سر من است

طشتی بیار در برم ای سینه چاک درد \*\*\* کامشب شب وداع و شب آخر من است

سیرم ببین که دیده به ره بهر دیدنم \*\*\* با پهلوی شکسته بهین مادر من است

رنگ پریده و جگر پاره پاره ام \*\*\* پاداش صبر و صلح جهان گستر من است

هر شوهری به همسر خود راز دل کند \*\*\* سوزد دلم که قاتل من همسر من است

باور نبود عزم سفر در صفر کنم \*\*\* چشم از صفر ببند سفر باور من است

### پیام عاشورا

الا یا ایها الساقی ز رحمت باز کن درها \*\*\* که عشق آمد به میدان تا ببیند رقص ساغرها

محرم در حریم قرب حق با عشق محرم شد \*\*\* که عقل آمد به جنگ نفی بهر فتح باورها

پیام سرخ عاشورا به هر آزاده ای امن است \*\*\* که کسب سرفرازی خواهد از ما روی نی، سرها

به یوغ بردگی گردن نهادن کار حیوان است \*\*\* که انسان را نمی گنجد خلاف حسن به دفترها

حسین و مهر خاموشی زدن بر لب بود هیهات \*\*\* که تار و پودها شد رشته از الله اکبرها

چنان گرم است بازار قیام سرخ ثارالله \*\*\* که از هر قطره خورش لاله می روید به سنگرها

بعالم هیچ روزی نیست همچون روز عاشورا \*\*\* که بوسد تیر حلق نازک شش ماهه اصغرها

من «ژولیده» می گویم ز قول خواجه شیراز \*\*\* الا یا ایها الساقی به گردش آر ساغرها

ملایک را خدا گفتا عجب صبیری است زینب را \*\*\* قضاوت با قضا گفتا عجب صبیری است زینب را

به پیش چشم آدم شد مجسم روز عاشورا \*\*\* که آدم بارها گفتا عجب صبیری است زینب را

به گوش نوح دریا دل طنین افکند آوائی \*\*\* که طوفان بلا گفتا عجب صبیری است زینب را

در آتش تا قدم بگذاشت از امر خداوندی \*\*\* خلیل مقتدا گفتا عجب صبیری است زینب را

حدیث صبر او را تا به موسی گفت جبرائیل \*\*\* به هنگام دعا گفتا عجب صبیری است زینب را

کتاب استقامت را مسیحا خواند و از حیرت \*\*\* به مریم از وفا گفتا عجب صبیری است زینب را

قدم زد تا به عالم زینت دامان اب جبریل \*\*\* به ختم الانبیا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که در پهلوی زهرا را شکست از کین \*\*\* علی مرتضی گفتا عجب صبریست زینب را

به هنگامی که منشق گشت فرق ساقی کوثر \*\*\* امام مجتبی گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که بالخت جگر شد رو برو از دل \*\*\* عزیز مصطفی گفتا عجب صبیری است زینب را

حسین بن علی تا خیمه زد در دشت بی آبی \*\*\* می قالوا بلا گفتا عجب صبیری است زینب را

شنید از اکبرش تا نعره الله اکبر را \*\*\* بلا در کربلا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگ امیکه در خون قاسم او دست و پا می زد \*\*\* نوای نینوا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که دست از پیکر سقا جدا گردید \*\*\* صدائی دلربا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که حلق اصغرش را تیر می بوسید \*\*\* به خود خون خدا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که می بوسید رگه ای گلو خنجر \*\*\* به شمر بی حیا گفتا عجب صبیری است زینب را

به هنگامی که زد دشمن به نیزه هیجده سر را \*\*\* سر از تن جدا گفتا عجب صبیری است زینب را

سه ساله با سر بابا به آه و ناله و افغان \*\*\* در آن شب بارها گفتا عجب صبیری است زینب را

## ورود بکربلا زبان حال زینب کبری

از این زمین ببریدم که دل قرار ندارد \*\*\* توان دیدن این خاک مرگ بار ندارد

از این زمین بخدا بوی خون رسد به مشام \*\*\* که اشک ریزد و گوید که اختیار ندارد

حسین من مزن این جا تو خیمه و خرگاه \*\*\* که پای دختر تو تاب نیش خار ندارد

حسین من برو از کربلا بجای دگر \*\*\* که ماندن تو در این دشت اعتبار ندارد

ص: 218

بیا بسوی مدینه دوباره برگردیم \*\*\* که در مدینه کسی با سکینه کار ندارد  
در این زمین تو مکن منزل ای عزیز رسول \*\*\* که تاب تیر ستم طفل شیرخوار ندارد  
اگر چه پاس حرم را وظیفه عباس است \*\*\* مزن تو خیمه که کس پاس پاسدار ندارد  
روانه اکبر خود را بسوی لیلا کن \*\*\* که مادرش بخدا تاب انتظار ندارد  
دو یادگار حسن را ببر بسوی وطن \*\*\* که تاب دوری دیدار یادگار ندارد

### (علی اصغر)

من آسمان عشق و شرف را ستاره ام \*\*\* بر گوشوار عرش خدا گوشواره ام  
من اصغرم که مظهر الله اکبرم \*\*\* شیرم اگر چه کوچکم و شیرخواره ام  
مادر مخور تو غصه بی خوابی مرا \*\*\* آغوش گرم باب شود گاهواره  
آماده بهر بوسه تیر سه شعبه ام \*\*\* تا که شفیع خلق شود حلق پاره ام  
من آخرین ودیعه شهر شهادتم \*\*\* باب الحوائج که بهر درد چاره ام  
فردا که جن و انس به محشر پیاده اند \*\*\* من روی دست ام ایها سواره ام  
ژولیده غم مخور که در آن روز هول خیز \*\*\* دریای بی کران عطش را کناره ام

### حضرت عباس (علیه السلام)

هر که مست از باده عشق تو گردد مست نیست \*\*\* هیچ عشقی همچو عشق تو به عالم هست نیست  
از کمند گیرودار روز محشر فارغم \*\*\* هر که دل را بر تو بندد فکر بند و بست نیست  
چون توئی جانان من جان در رهت باید سپرد \*\*\* بهتر از این بهر عباس تو ناز شصت نیست  
رخصتی خواهم که از بهر تو من آب آورم \*\*\* گر مرا اذن جدال این گروه پست نیست  
بهر دیدار خدا بین تمام کوچه ها \*\*\* کوچه عشق تو را در این جهان بن بست نیست  
ای عزیز فاطمه دست من و دامان تو \*\*\* هر که زد بر دامن تو دست فکر دست نیست  
شاعر ژولیده می گوید به عشق تو حسین \*\*\* هر که مست از باده عشق تو گردد مست نیست



## (گریه)

در عزای پور زهرا عرش اعلا گریه کرد \*\*\* کرسی و لوح و قلم زین سوک عظمی گریه کرد  
روز اول خواند احمد نوحه از بهر علی \*\*\* مجتبی زد سینه و ام ابیها گریه کرد  
تا شنید از جبرئیل آدم حدیث کربلا \*\*\* ناله ای زد از دل و همراه هوا گریه کرد  
داستان کربلا را نوح از آدم شنید \*\*\* جامه بر تن چاک زد در قلب دریا گریه کرد  
تا خلیل بت شکن از شرح آن آگاه شد \*\*\* سوخت همچون شمع سر تا پا و تنها گریه کرد  
شرح عاشورا به موسی گفت حق در کوه طور \*\*\* از کف موسی عصا افتاد و موسی گریه کرد  
تا رسید آوازه اش بر عیسی گردون نشین \*\*\* نوحه خوان گردید جبریل و مسیحا گریه کرد  
قرن ها بگذشت تا آن روز شیدای رسید \*\*\* روز شیدایی رسید و قلب شیدا گریه کرد  
تا ز اکبر نعره ا... اکبر شد بلند \*\*\* از صدای دلنشینش چشم لیلا گریه کرد  
نجمه زلف قاسمش را شانه کرد و همچو ابر \*\*\* خیره خیره شد بر او محو تماشا گریه کرد  
تا برادر را برادر گفت پرچمدار عشق \*\*\* بر سر بالین او بنشست و زهرا گریه کرد  
خنده اصغر به مرگ سرخ باعث شد که تیر \*\*\* خون بجای اشک روی دست بابا گریه کرد  
تا نگون از صدر زین گردید پور بوتراب \*\*\* آسمان شد تیره و در کوه و صحرا گریه کرد  
تا که دیده دید خنجر را به روی حنجرش \*\*\* گریه کرد آن سان که چشم خلق دنیا گریه کرد  
تا سرش را بر سر نی دید آب از شرم او \*\*\* سر بزیر افکند و از خجلت به مولا گریه کرد

## خطبه حضرت زینب

کسی که کوفه ز دادش به الامان برخاست \*\*\* قلم به گفتن وصفش به صد زبان برخاست  
صدای شیبه اسبان به سینه بند آمد \*\*\* صدای دختر زهرا چو از میان برخاست  
سکوت محض فرا راه سینه ها گردید \*\*\* چنان که عشق به تشریح داستان برخاست  
رقم به لوح قدر کرد خطبه ای که قضا \*\*\* برای ترجمه آن به ترجمان برخاست

زبان به حمد خدا دختر علی بگشود \*\*\* که آفرین ز ملایک در آسمان برخاست  
چنان به معرکه داد سخن به گرمی داد \*\*\* که آه سرد زهر پیر و هر جوان برخاست  
چنان به تیغ زبان با ستمگران جنگید \*\*\* که سیل اشک به نابودی خسان برخاست

ص: 220



چنان به لرزه درآمد بنای کاخ یزید \*\*\* که شام تیره شد و غصه شادمان برخاست  
به اهل کوفه چنین گفت آن سلاله عشق \*\*\* که از جنایتان ناله در زمان برخاست  
ز میزبانیتان روسپید شد شیطان \*\*\* که تشنه از سر این سفره میهمان برخاست  
عزیز فاطمه را تشنه لب چرا کشتید \*\*\* که ناله از دل نی های نیستان برخاست  
علی اکبر ما را ز ما جدا کردید \*\*\* که قاسم به شهادت به بذل جان برخاست  
کنار آب بریدید دست سقا را \*\*\* که پور فاطمه با قامت کمان برخاست  
ز اشک چشم شما کوفیان نگردد خشک \*\*\* که از شقاوتان ناله از فغان برخاست  
چنان به کودک شش ماهه تیر پاسخ داد \*\*\* که از تبسم او مرگ ناتوان برخاست  
گلی که زینت دامان مصطفی بودی \*\*\* چه کرده بود که برچیدنش خزان برخاست  
از این خطابه به خود اهل کوفه می گفتند \*\*\* مگر علی به سخن گفتن از میان برخاست  
خبر رسید به ابن زیاد که ای ظالم \*\*\* علیه ظلم تو زینب زآستان برخاست  
به چاره جوئی آن هممی که از مردم \*\*\* صدای صیحه و شیون به کهکشان برخاست  
سری به روی سنان در مقابل محمل \*\*\* به امر زاده مرجانه ناگهان برخاست  
ز آشنا سخنی دفتر سخن را بست \*\*\* صدای خواندن قرآن چو از سنان برخاست  
سر از دریچه محمل برون نمود و بگفت \*\*\* ز پاس حرمت تو حرف از میان برخاست  
هلال یکشنبه من طلوع تو از نی \*\*\* چنان نمود که خورشید از نهان برخاست  
مکن غروب برادر غروب تو زود است \*\*\* که با طلوع تو بر یاری ام توان برخاست  
میان ما و تو فرقی است در مصائب عشق \*\*\* که عقل من به تلافی به رفع آن برخاست  
محاسن تو به خون رنگ و موی زینب نیست \*\*\* کز این تفاوت ره ناله ام ز جان برخاست  
چنان به چوبه محمل زخم سر خود را \*\*\* که باورت بشود فرق از میان برخاست

دختری را خانه در ویرانه بود \*\*\* باده اشک و چشم او پیمانه بود  
تشنه بود و سینه ای پر درد داشت \*\*\* در درون سینه آه سرد داشت  
پیکر و بازوی او آزرده بود \*\*\* بس که در ره تازیانه خورده بود  
بهر همدردی زهرای جوان \*\*\* داشت از سیلی به صورت او نشان

ص: 221

از دویدن در ققای قافله \*\*\* هر دو پایش بود پر از آبله

دختر دردی کش جام الست \*\*\* بود از شوق لقای دوست مست

روبرویش بود خوانی از طبق \*\*\* لاله زاری بهتر از باغ شفق

در طبق هستی آن دردانه بود \*\*\* رأس بابا شمع و او پروانه بود

زلف بابا دام و خالش دانه بود \*\*\* روی او آینه دستش شانه بود

چون صدف لعل لبش را باز کرد \*\*\* با پدر اینسان سخن آغاز کرد

ای پدر شادم که در برآمدی \*\*\* چون نبودت پا تو با سر آمدی

آمدی تا عقده دل وا کنم \*\*\* راز دل را در برت افشا کنم

آمدی اما پدر دیر آمدی \*\*\* چون شدم از زندگی سیر آمدی

آمدی همره من شیدا بری \*\*\* از خرابه در بر زهرا بری

ای پدر خشکیده لبهایت چرا \*\*\* رفته از پیش تو سقایت چرا

غم مخور ای گل گلابت می دهم \*\*\* از سبوی دیده آبت می دهم

گر چه داغت کرده دلخونم پدر \*\*\* از وفای عمه ممنونم پدر

هر زمان دشمن بما شد حمله ور \*\*\* عمه مظلومه ام می شد سپر

بوسه ای ده نقد آن جان می دهم \*\*\* جان بخر از من که ارزان می دهم

این بگفت و سر به آغوشش گرفت بوسه از لعل لب نوشش گرفت

لب به لب هایش نهاد و بر نداشت \*\*\* مرگ او را هیچ کس باور نداشت

## زینب

زینب که بود مظهري از لطف کردگار \*\*\* آئینه دار مهر و وفا را طلايه دار

زینب که بود دختر دخت رسول حق \*\*\* کز شرم او به دهر حیا گشته شرمسار

زینب که بود فاطمه را نور دیدگان \*\*\* بر فرق بانوان جهان تاج افتخار

زینب که بود شاهد مظلومی علی \*\*\* شیرازه کتاب مصیبات روزگار

زینب که بود شیرزن بیشه شرف \*\*\* شالوده شهامت و استوره نثار

زینب که بود سمبل گلزار کربلا \*\*\* بین زنان نادره ارزنده شاهکار

زینب که بود خواهر هم صلح و هم قیام \*\*\* دریای صبر و ساحل نور و یم وقار

ص: 222

زینب که بود ماحصل نهضت حسین \*\*\* تندیس عشق و در بر غم کوه استوار

زینب که بود قافله سالار بانوان \*\*\* کانون مهر و عاطفه قاموس اقتدار

گویم چه از صفات خدائی او که نیست \*\*\* آن خامه ای که وصف صفاتش کند شعار

گر او نبود خون شهیدان نداشت رنگ \*\*\* از او نشست نخل شهادت به برگ و بار

از او گرفت تاب و توان شیعه در جهان \*\*\* از او ستاند صبر و رضا برگ اعتبار

از او به کوفه گشت نفس ها به سینه حبس \*\*\* از او به دهر روز عدو گشت شام تار

او قهرمان صحنه خونین نینواست \*\*\* او در حریم ملک عفاف است پرده دار

او دیده داغ مادر پهلو شکسته را \*\*\* از هم دریده دیده سر شیر کردگار

او طشت پر ز لخت جگر دیده از حسن \*\*\* او با حسین بوده هم آهنگ کارزار

او دیده داغ اکبر و قاسم به چشم خویش \*\*\* او دیده غرقه خون تن عباس نامدار

او دیده همچو غنچه نشکفته از عطش \*\*\* پرپر به روی دست پدر طفل شیرخوار

آری حسین زینب و زینب بود حسین \*\*\* کز این دو گشته مکتب اسلام پایدار

## شاهد

آن که عمری به دعا غنچه لب و ا می کرد \*\*\* گریه بر غربت و مظلومی بابا می کرد

آن چه در معرکه کربلا رخ می داد \*\*\* شاهدهی بود که از خیمه تماشا می کرد

مصلحت بود که آن جا به شهادت نرسد \*\*\* ورنه او هم به بر فاطمه مأوا می کرد

سال ها بعد شهادت سپری گشت و دلش \*\*\* همچو نی ناله ز بی رحمی اعدا می کرد

هر زمان دست صبا زلف جوانی می دید \*\*\* یادی از زلف علی اکبر لیلا می کرد

داغ قاسم به دلش بود که در فصل خزان \*\*\* یاد پرپر شدن لاله صحرا می کرد

بر لب جوی چو می دید گلی پژمرده \*\*\* یادی از دجله و بی دستی سقا می کرد

هر زمان آب پی رفع عطش می نوشید \*\*\* یادی از تشنه لبان لب دریا می کرد

طفل شش ماهه چو می دید ز دود آهش \*\*\* روز را راهگشای شب یلدا می کرد

گرچه شد پاره جگر از اثر زهر ستم \*\*\* ناله از بهر جگر گوشه زهرا می کرد

ص: 223

استقامت در لغت صبر است و معنا زینب است \*\*\* صبر باشد قطره ای ناچیز و دریا زینب است

در جهان آفرینش بهترین زن فاطمه است \*\*\* بین زن ها بهترین زن بعد زهرا زینب است

زینت دوش نبی باشد حسین ابن علی \*\*\* آن که باشد زینت دامان بابا زینب است

آن که نطق آتشینش کوفه را زیر و زیر \*\*\* کرد و شد آینده ساز خلق دنیا زینب است

آن که در تاریخ نامش می درخشد تا ابد \*\*\* فارغ التحصیل دانشگاه مولا زینب است

آن که با تیغ زبان در عرصه آزادگی \*\*\* بر علیه بردگی جنگید تنها زینب است

آن که هستی یزید سقله را بر باد داد \*\*\* دختر فرخ فرام ایها زینب است

آن که سر خط جهاد فی سبیل الله را \*\*\* با اسارت رفتن خود کرد امضا زینب است

## مسلم ابن عقیل

ای آن که مهر خاتم بوسیده حنجرت را \*\*\* ارباب من تو هستی دریاب نوکرت را

ای نور چشم زهرا با چشم دل نظر کن \*\*\* با دست بسته بنگر سرباز سنگرت را

صیاد بی همیت در سنگر شهادت \*\*\* از سنگ کین شکسته بال کبوترت را

مولا میا بکوفه کاین بی حیا جماعت \*\*\* در خاک و خون کشیدند پیغام آورت را

این کوفیان بی دین از نسل آن گروهند \*\*\* کز ضرب در شکستند پهلوی مادرت را

مولا بجان زهرا سوی مدینه برگرد \*\*\* این جا میا که دشمن سازد جدا سرت را

خواهی اگر بیائی تنها بیا بکوفه \*\*\* همراه خود میاور شش ماهه اخترت را

ترسم بکوفه آئی بینی تو قطعه قطعه \*\*\* با تارک دریده آزاده اکبرت را

ترسم بکوفه آئی لب تشنه خصم کافر \*\*\* سازد جدا ز پیکر دست برادرت را

آئی اگر بکوفه زینب میان گودال \*\*\* بوسد بجای صورت رگ های حنجرت را

## مناجات شب عاشورا

یارب تهی زیاده مکن ساغر مرا \*\*\* خواهی اگر تو نهضت جان پرور مرا  
گفتی بیا به کربلا آمدم کنون \*\*\* آماده کرده کربلا سنگر مرا  
من حاضرم به خاطر اسلام راستین \*\*\* شمر از قفا جدا کند از تن سر مرا  
من حاضرم به خاطر الله اکبری \*\*\* لب تشنه کوفیان بکشند اکبر مرا  
من حاضرم به خاطر آزادی بشر \*\*\* در خون کشند قاسم فرخ فر مرا  
من حاضرم به خاطر لب تشنگان عشق \*\*\* بینی قلم قلم تن آب آور مرا  
من حاضرم به خاطر دین تیر حرمله \*\*\* بوسد سپیدی گلوی اصغر مرا  
من حاضرم به خاطر قد قامت صلاة \*\*\* دشمن زند به نی سر سوداگر مرا  
من حاضرم بخاطر نابودی یزید \*\*\* سیلی زنند از ره کین دختر مرا  
ژولیده شو خموش که این قوم ددمنش \*\*\* کشتند با لگد بخدا مادر مرا  
یارب به حق آیه قالوا بلای خویش \*\*\* صبری نما عطا به بلا خواهر مرا

## عاشورا

کسی که با خبر از محتوای عاشورا است \*\*\* همیشه گوش بزنگ ندای عاشورا است  
کسی که پیرو خط حسین فاطمه است \*\*\* همواره طالب قالوا بلای عاشورا است  
نشان دهنده مشی و مرام خون خدا \*\*\* ادامه دادن راه خدای عاشورا است  
اقامه کردن بزم عزای خسرو دین \*\*\* پسند حق به پیام رسای عاشورا است  
هدف ز آمدن کربلا چه بود و چه شد \*\*\* که کعبه دل ما کربلای عاشورا است  
علیه ظلم بپا خاستن بهر عصری \*\*\* نخست فلسفه اقتدای عاشورا است  
به کسب عزت اسلام تشنه جان دادن \*\*\* خلاصه هدف خون بهای عاشورا است  
پاس حفظ عدالت گرسنه خوابیدن \*\*\* فنای ظلم به عالم بقای عاشورا است



به شاخسار سعادت نمی رسد دستش \*\*\* کسی که مانده به چون و چرای عاشورا است

شعار شاعر ژولیده در جهان این است \*\*\* خوش آن کسی که دلش آشنای عاشورا است

ص: 225

## خون خدا

خون خدا که خوانده خدا ذبح اکبرش \*\*\* از تشنگی رسیده به لب جان اطهرش  
حکمت چه بود از چه سبب قسمش نشد \*\*\* آبی که کرده بود خدا مهر مادرش  
در آسمان فکنده طنین از جفای خصم \*\*\* فریاد جان گداز جهانگیر دخترش  
فریاد آب نیست که فریاد آبروست \*\*\* کز فرش می رود به فرا عرش داورش  
بین دو نهر آب ز بیداد کوفیان \*\*\* ساقی نشسته تشنه و خالی است ساغرش  
فردا چو آفتاب بر آید ز کوهسار \*\*\* با خون سرخ سبز شود نخل باورش  
الله اکبری که بگویی به هر نماز \*\*\* باشد رهین پیکر صد چاک اکبرش  
قاسم به زیر سم ستوران به ناله گفت \*\*\* جانم فدای یوسف زهرا و سنگرش  
آه از دمی که پشت حسین علی شکست \*\*\* از داغ جانگداز علمدار لشگرش  
تیر سه شعبه داد به شش ماهه آب و آب \*\*\* شرمنده شد ز خنده شیرین اصغرش  
لب تشنه شد شهید و شد از جور ناکشین \*\*\* تن زیر آفتاب و فراز سنان سرش  
خواهر چو دید پیکر او گشته چاک چاک \*\*\* خود را فکند همچو گلی روی پیکرش  
پیدا نکرد در بدنش جای بوسه ای \*\*\* خم گشت و لب نهاد به رگ های حنجرش  
ژولیده شو خموش که بالین نعش او \*\*\* با پهلویش شکسته نشسته است مادرش

## علی اکبر

روز عاشورا ز سوز التهاب \*\*\* تشنه ای از تشنه ای می خواست آب  
اشبه ناس رسول عالمین \*\*\* زاده لیلا علی ابن الحسین  
از حرم آمد به صد جوش و خروش \*\*\* با ادب در نزد پیر می فروش  
لعل لب خشکیده دل در پیچ و تاب \*\*\* تیغ بر کف پا مهیای رکاب  
با خدا و از خودی بیگانه بود \*\*\* دست بابا کا کلش را شانه بود

گفت ای بابا می نابم بده \*\*\* از سبوی آبرو آبم بده

آمدم تا مست و بی هوشم کنی \*\*\* از می کوثر قدح نوشم کنی

آمدم کم تا کنی بیشم پدر \*\*\* خود رها کردم بخوان خویشم پدر

ص: 226

مهر من بین تو و حق حائل است \*\*\* یک دل و مهر دو دلبر مشکل است

رشته مهر مرا باید گسست \*\*\* تا حضور حضرت باری نشست

من ترا مست می دیرینه ام \*\*\* دست رد بابا مزن بر سینه ام

اذن جنگم ده که شیدائی کنم \*\*\* با عدو جنگ تماشائی کنم

این بگفت و رخصت از بابا گرفت \*\*\* هم چو شیری راه بر اعدا گرفت

چون علی با خصم دون پیکار کرد \*\*\* روز روشن را چو شام تار کرد

شد ز میدان سوی بابا رهسپار \*\*\* کز پدر گیرد مدال افتخار

گفت ای بابای خوب و مهربان \*\*\* بر لب من جرعه آبی رسان

گر بنوشم آب غوغا می کنم \*\*\* روز را چون شام یلدا می کنم

گفت با او حجت پروردگار \*\*\* نک زبانت در دهان من گذار

تا زبان بگذاشت اکبر گفت آه \*\*\* تشنه تر از من بود سزّاله

این بگفت و سوی میدان باز رفت \*\*\* از بر بابا به سوز و ساز رفت

ناگهان افتاد از روی فرس \*\*\* گفت ای بابا به فریادم برس

تا صدای اکبر خود را شنید \*\*\* شد شتابان تا سر نعشش رسید

اکبرش را دید پرپر گشته است \*\*\* فرق او چون فرق حیدر گشته است

گفت بابا دیده خود باز کن \*\*\* با پدر یک دم سخن آغاز کن

آن که فرق نازنینت را شکست \*\*\* رشته عمر مرا از هم گسست

در جوانی ترک دنیا کرده ای \*\*\* پیروی از خط زهرا کرده ای

مرگ تو نام تو پر آوازه کرد \*\*\* داغ مادر را برایم تازه کرد

عمر تو چون عمر او کوتاه بود \*\*\* گوئیا از داغ تو آگاه بود

ای عموجان آمدم من تا کفن پوشم کنی \*\*\*حلقه سربازی خود را تو در گوشم کنی  
من که بهتر نیستم از اکبر گل پیرهن \*\*\* دوست دارم با علی اکبر هم آغوشم کنی  
تشنه ام من تشنه آزادی و عدل و شرف \*\*\* دوست دارم مست می از آن لب نوشم کنی  
از یتیمان دلنوازی کرد بابایت علی \*\*\* دلنوازی کن ز من کز ناله خاموشم کنی

ص: 227

سرفرازم کن به نزد مادرت زهرا عمو \*\*\* وای بر احوال زارم گر فراموشم کنی  
جای بابا گر بود خالی عمو من آمدم \*\*\* تا به جای او مرا مست قدح نوشم کنی  
تا بشویم گرد غربت از مزار مجتبی \*\*\* باید از خون سرخ گیسوی سیه پوشم کنی

### زبان حال امام با خواهر

زینبم خود را به تسلیم و رضا آماده کن \*\*\* خویش را بر یاری دین خدا آماده کن  
عهد کردی در غم و شادی شوی با من شریک \*\*\* کن وفا بر عهد و خود را در بلا آماده کن  
یا مکن دعوی عشق و عاشقی یا خویش را \*\*\* بهر رگبار بلا در کربلا آماده کن  
تشنگی خواهد در این صحرا کند اعلان جنگ \*\*\* کودکانم را تو در این ماجرا آماده کن  
روز عاشورا در این صحرا شود اکبر شهید \*\*\* اکبرم را بهر بردن در منا آماده کن  
نجمه را برگو که از برگ شقایق ها کفن \*\*\* از برای یادگار مجتبی آماده کن  
تا که گرید مادرم از داغ عباس جوان \*\*\* در کنار القمه بزم عزا آماده کن  
حرمله با تیر می گردد بدنبال هدف \*\*\* اصغر شش ماهه را بهر فدا آماده کن  
لعل لب را از برای بوسه زیر گلو \*\*\* وقت میدان رفتن خون خدا آماده کن  
تا بماند از تو در شهر شهادت یادگار \*\*\* لب برای بوسه ای ناآشنا آماده کن  
قطعه قطعه پیکرم گردد ز شمشیر و سنان \*\*\* بهر عریان پیکر من بوریا آماده کن  
با سکینه دخترم برگو که بابا گفته است \*\*\* از برای تازیانه خویش را آماده کن  
آن سه ساله دخترم را ای عزیز فاطمه \*\*\* از برای سیلی شمر دغا آماده کن  
خویش را بهر اسارت از زمین کربلا \*\*\* از برای کوفه و شام بلا آماده کن

### خنده دندان نما

ماه عزا و خنده دندان نما چرا \*\*\* بهر حسین گریه بی محتوا چرا  
از خود پیرس یورش صدها هزار خصم \*\*\* از بهر قتل خامس آل عبا چرا

با آن که بود هستی عالم ز هست او \*\*\* آمد حسین فاطمه در کربلا چرا

ص: 228

منظور گر حکومت و ورتاج و تخت بود \*\*\* با بیعتی نکرد فنا را بقا چرا

گر او هدف ز آمدن کربلا نداشت \*\*\* منزل گزیدنش به دیار بلا چرا

گر او نداشت نسل جوان را به دهر دوست \*\*\* اکبر نمود در ره آنان فدا چرا

گر او نبود حافظ صلح حسن بگو \*\*\* آورد کربلا پسر مجتبی چرا

گر او نکرد قامت اسلام را علم \*\*\* گردید دست ساقی اش از تن جدا چرا

گر او نبود سلسله جنبان روزگار \*\*\* شش ماهه را نمود ز مادر جدا چرا

می خواست او به نسل بشر گوید این سخن \*\*\* ساکت نشستنت به بر اشقیای چرا

## ورود بکربلا

من آمدم که آب بقا در سبوی کنم \*\*\* شرمنده آب را به بر آبرو کنم

من آمدم که نهضت خونین خویش را \*\*\* در کربلا پیاده به فرمان هو کنم

من آمدم به عدل در این دشت مرگبار \*\*\* کاخ ستم به خون گلو زیر و رو کنم

من آمدم بخاطر قد قامت صلوة \*\*\* با خون به امر ذات الهی وضو کنم

من آمدم که وحدت از هم گسسته را \*\*\* با تار موی کاکل اکبر رفو کنم

من آمدم که لایحه صلح مجتبی \*\*\* اجرا به خون قاسم او مو به مو کنم

من آمدم به دست علمدار خود قلم \*\*\* با تیشه قطع ریشه ظلم عدو کنم

من آمدم که سرخط آزادی بشر \*\*\* امضاء به خون اصغر خونین گلو کنم

من آمدم سعادت دنیا و آخرت \*\*\* بهر بشر ز خالق خود آرزو کنم

## زبان حال زینب

برادر جان قیام از تو قوام سنگرت از من \*\*\* می از تو ساقی از تو سوز و ساز ساغر از من

به کسب آبرو بگذشتن از آب فرات از تو \*\*\* ز سوز تشنه کامی ناله های دخترت از من

به خون غلطیدن اکبر ز جور مشرکین از تو \*\*\* تحمل کردن داغ علی اکبرت از من



سر قاسم تو بر دامن نهی در وقت جان دادن \*\*\* سرش را روی نی دیدن به همراه سرت از من

ص: 229

چو افتد دست آب آور ز پیکر از تو بوسیدن \*\*\* علمداری ز بعد ساقی آب آورت از من  
تو می بینی به تیر کین تبسم کردن اصغر \*\*\* طنین گریه های جانگداز همسرت از من  
ز تیر و نیزه و خنجر تنت صد پاره می گردد \*\*\* به روی نی تماشای سر بی پیکرت از من  
اگر بوسید پیغمبر سپیدی گلویت را \*\*\* نهادن لعل لب بر آن بریده حنجرت از من  
ز بابایت علی بردی به بخشش گوی سبقت را \*\*\* که دیدن دست بی انگشت و بی انگشترت از من  
برای اهل عالم بعد تو ای زاده زهرا \*\*\* پیام سرخ عاشورای انسان پرورت از من

### خرابه

بابا اگر آئی برم سوز نهانت می دهم \*\*\* شرحی مفصل از غم و درد و فغانت می دهم  
در کربلا دشمن اگر از راه کین آبت نداد \*\*\* ای تشنه لب بازا که من آب روانت می دهم  
بابا گر از چوب جفا لب های تو باشد کیود \*\*\* گلبوسه ها از جان و دل من بر لبانت می دهم  
گر مادرت بر تو نشان رخسار نیلی را نداد \*\*\* من جای سیلی را نشان در آستانت می دهم  
با تازیانه پیکرم گردیده بابا نیلگون \*\*\* بازا که بر تو مختصر شرحی از آنت می دهم  
پاهای من از آبله گردیده خونین چون سرت \*\*\* با سر اگر آئی برم پا را نشانت می دهم  
دیدم که عمه می زند گلبوسه در زیر گلو \*\*\* تو بوسه ای بر من بده من نقد جانت می دهم

### امام سجاد

من آن حماسه عشق و عقیده را دیدم \*\*\* جهاد اکبر در خون طییده را دیدم  
من آن سلاله عشقم که از درون حرم \*\*\* نبرد قاسم هجران کشیده را دیدم  
سوال کنید از عموی من عباس \*\*\* کنار علقمه دست بریده را دیدم  
به روی دست پدر ظهر روز عاشورا \*\*\* علی اصغر و حلق دریده را دیدم  
صدای العطش کودکان کبابم کرد \*\*\* رخ سه ساله و رنگ پریده را دیدم  
ز صبر عمه خود در شگفت گردیدم \*\*\* بروی نیزه جو رأس بریده را دیدم



ز تیر و نیزه و شمشیر و پاره پاره بدن \*\*\* گلان پرپر از شاخه چیده را دیدم  
قسم به خون حسین و علی اصغر او \*\*\* جلال عمه قامت خمیده را دیدم  
بگو به شاعر ژولیده تا بگوید باز \*\*\* من آن حماسه عشق و عقیده را دیدم

## جستجو

من سینه چاک نهضت جان پرور توأم \*\*\* همراه و هم عقیده و هم سنگر توأم  
ای آشنای کوی محبت عنایتی \*\*\* بیگانه نیستم بخدا خواهر توأم  
ای لاله ی طپیده بخون دیده باز کن \*\*\* تنها نیم کنار تو با دختر توأم  
باور نمی کنم که تو را سر بریده اند \*\*\* ای سروری که یار سفر با سر توأم  
ای کاش جای تو سر زینب بریده بود \*\*\* ای سر بریده عازم شام از بر توأم  
با صد هزار دیده در این دشت مرگبار \*\*\* حیرت زده نظاره گر پیکر توأم  
آزاد گشته آب و توئی تشنه من هنوز \*\*\* در جستجوی پیکر آب آور توأم  
لیلی من توئی و در این جو قیرگون \*\*\* مجنونم و بفکر علی اکبر توأم  
در حجله ای بسته شفق بهر قاسمت \*\*\* با نجمه نغمه خوان گل پرپر توأم  
خون خدا توئی و خدا خون بها و من \*\*\* خونین جگر ز داغ علی اصغر توأم  
ای جان من بجان تو سوگند می خورم \*\*\* تا زنده ام بیاد تو یادآور توأم  
امشب کنار مطیع خولی به چشم دل \*\*\* چشم انتظار آمدن مادر توأم

## مسافر شام

بسوز ای دل که آتش بر فروزد \*\*\* وز آن آتش دل عالم بسوزد  
بسوز ای دل که وقت سوز و ساز است \*\*\* زمین کربلا مهمان نواز است  
بگوش آید ز نای دلنوازی \*\*\* صدای بی شکیب جانگدازی  
که گوید با برادر دیده وا کن \*\*\* نگاهت را بزینب آشنا کن

برادر از سفر برگشته زینب \*\*\* شکوه نخل باور گشته زینب

ص: 231

از این صحرا دل من داغ دارد \*\*\* حکایت از خزان باغ دارد

در این جا حق به استبداد دادند \*\*\* در این جا هستیم بر باد دادند

در این جا من خزان باغ دیدم \*\*\* چو لاله داغ روی داغ دیدم

در این جا آب حکم کیمیا داشت \*\*\* که دل ها از غمش چون نی نوا داشت

در این جا لاله ها در خون کشیدند \*\*\* حسینم را در این جا سر بریدند

در این جا معجز شق القمر شد \*\*\* پدر خونین دل از داغ پسر شد

در این جا قاسم من کشته گردید \*\*\* بخون خویشتن آغشته گردید

در این جا دست از پیکر بریدند \*\*\* ز کینه فرق عباسم دریدند

در این جا تیر کینه کرد پاره \*\*\* سپیدی گلوی شیرخواره

## غزالان بیابان

در این زمین که مرا باغ گل به دامان بود \*\*\* کتاب خاطره آن هزار دستان بود

ز کوچه باغ دلم نخل داغ می روید \*\*\* چنان که سینه پر از سوز دیده گریان بود

صدای وا عطشا با وجود آب روان \*\*\* غزلسرای غزالان این بیابان بود

ز تیر و نیزه و سنگ و سنان و خنجر و تیغ \*\*\* حریر پیکر یاران ستاره باران بود

کمند طره پر پیچ و تاب شبه رسول \*\*\* به عشق لیلی حُسن قدم پریشان بود

به پیش چشم گهربار نجمه سر مه چشم \*\*\* غبار پیکر قاسم ز سم اسبان بود

برای جرعه آبی دو دست دستاویز \*\*\* جدا ز پیکر آب آور یتیمان بود

به روی دست پدر شیرخواره ای این جا \*\*\* گلو دریده ز ضرب سه شعبه پیکان بود

حسین فاطمه این جا ز صدر زین افتاد \*\*\* که عرش و فرش از این اتفاق لرزان بود

## اربعین

ای زمین کربلا روح روان من کجاست \*\*\* آن که داغش برده از پیکر توان من کجاست

آن که از سوز عطش می سوخت سر تا پا چو شمع \*\*\* آب آوردم برایش هم عنان من کجاست

ص: 232

جان من این جا متاع جان به جانان می فروخت \*\*\* جسم بی جانم بگو آرام جان من کجاست  
من در این صحرا فروزان گوهری گم کرده ام \*\*\* ای زمین کربلا درّ گران من کجاست  
باغبان گل فروشم را چه کردی ای زمین \*\*\* تا بریزم گل به پایش باغبان من کجاست  
بود عریان پیکرش این جا به زیر آفتاب \*\*\* تا کفن پوشم به جسمش سایبان من کجاست  
تا ببوسم بار دیگر غرق در خون حنجرش \*\*\* آن تن صد پاره در خون طپان من کجاست  
گوش کن از نای جان پیوسته می گوید رباب \*\*\* کودک شش ماهه شیرین زبان من کجاست  
در کنار القمه گوید سکینه با فرات \*\*\* تربت پاک عموی مهربان من کجاست  
لیلی حُسن قدم گوید به صد آه و فغان \*\*\* محرم دل اکبر رعنا جوان من کجاست  
نجمه نجوا می کند کی سرزمین لاله خیز \*\*\* قاسم و عبدالله نیکو بیان من کجاست

### زبان حال حضرت رقیه

خوشم که وصل مرا باور آمدی بابا \*\*\* بسان روح تو در پیکر آمدی بابا  
تن تو مانده کجا ای فروغ چشم بتول \*\*\* که بهر دیدن من با سر آمدی بابا  
بگو به دختر خود ذوالجناح مانده کجا \*\*\* که در درون طبق از در آمدی بابا  
به شهر شام که در روز میهمان تو بود \*\*\* که نیمه شب به بر دختر آمدی بابا  
بدون اکبر خود میهمان نمی گشتی \*\*\* چه روی داده که بی اکبر آمدی بابا  
عمو به همراه تو بود هر کجا بودی \*\*\* چرا بدون عمو در بر آمدی بابا  
دلَم به سینه زند پر مگر علی اصغر \*\*\* به خواب رفته که بی اصغر آمدی بابا  
دگر ز کینه عدو سیلی ام نخواهد زد \*\*\* که بهر بردن من از در آمدی بابا  
به عمه مژده دهم کز برای دیدن او \*\*\* در این خرابه تو با مادر آمدی بابا

### دوبیتی ها

مادر بیا که شامم بی تو سحر ندارد \*\*\* جز گریه از فراق کاری پدر ندارد



با خون سینه تو بنوشته روی دیوار \*\*\* حاجت به در زدن نیست این خانه در ندارد

ص: 233

ای گشته عدو از تو غضبناک علیجان \*\*\* بنشین که کنم اشک تو را پاک علی جان  
از بعد من ای خانه نشین بر سر قبرم \*\*\* زان کوچه میا هست خطرناک علی جان  
کسی که بضعة متی نبی خطابش کرد \*\*\* غم فراق پدر همچو شمع آتش کرد  
گلی که غنچه او در حجاب پنهان بود \*\*\* عدو به ضرب لگد پشت در گلابش کرد  
شبی به بستر غم مام خسته را دیدم \*\*\* شکوه سینه در خون نشسته را دیدم  
به دست کوچک خود پیرهن زدم بالا \*\*\* شبانه پهلوی از در شکسته را دیدم  
تو آن گلی که مرا با غم آشنا کردی \*\*\* برای خاطر بابا پسر فدا کردی  
به پشت در چه خبر بود ای عزیز رسول \*\*\* که جای دختر خود فضا را صدا کردی  
گر علی فرمان صبر از خالق یکتا نداشت \*\*\* سال ها در خانه ماندن بهر او معنا نداشت  
گر نمی شد صبر سد راه او آن بی حیا \*\*\* جرأت سیلی زدن بر صورت زهرا نداشت  
جز رنج بهر خوبان دهر کهن ندارد \*\*\* مظلوم تر کسی را جز بوالحسن ندارد  
گوئی نبود یک تن تا بر مغیره گوید \*\*\* در پیش چشم مولا زهرا زدن ندارد  
من تشنه محبتم آبم نمی دهند \*\*\* گل داده ام ز دست گلابم نمی دهند  
گوئی شنیده ای که سلامم نمی کنند \*\*\* من می کنم سلام و جوابم نمی دهند  
داغ تو همچو شمع آبم کرد \*\*\* غربت مرتضی کبابم کرد  
بین دیوار و در عدو چون گل \*\*\* با فشار لگد گلابم کرد  
در آسمان رسالت ستاره ای زهرا \*\*\* به گوش عرش خدا گوشواره ای زهرا  
به روز حشر همه انبیا پیاده و تو \*\*\* برای امر شفاعت سواره ای زهرا  
آن که در کوچه راه ما را بست \*\*\* کرد کاری که جان من را خست  
بارخ فاطمه چه خواهد کرد \*\*\* ضرب دستی که گوشواره شکست

## نوحه سينه زنى على اكبر

ای خدا می رود سوی میدان اکبر من \*\*\* آن که باشد رخس تالی پیغمبر من

تا شود در رخت پاره پاره بدن \*\*\* بر سر نعش او می شود ذکر من

یا علی یا علی (2)

از عطش رنگ رخسار ماه او پریده \*\*\* می رود تا شود کشته عشق و عقیده

جدا و منتظر تا که آبش دهد \*\*\* بوسه بر لعل لب بو تراش دهد

یا علی یا علی (2)

گر شود پیکر اکبر من پاره پاره \*\*\* گر که زخم تشش گردد افزون از شماره

غیر ممکن بود بیعت خصم دون \*\*\* گر شود کاکلش از ستم غرق خون

یا علی یا علی (2)

رشته مهر او را به عشق تو گسستم \*\*\* می به پیمان کن بر سر پیمان نشستم

عمه اش می زند به سینه و سر \*\*\* ذکر لیلا بود علی اکبر

## مناجات امام حسین

کر بلا اعلام سرفرازی کن \*\*\* سفره رنگین و مهمان نوازی کن

می رسید از گرده در شهر شیدایی \*\*\* از عزیز فاطمه بنما پذیرایی

ای حسین جان ای حسین جان ای حسین جانم

با خدا گوید نور دل حیدر \*\*\* آمدم بهر ذبح علی اکبر

بهر ایثار رخت یارب سر آوردم \*\*\* قاسم و عباس و عون و جعفر آوردم

ای حسین جان ای حسین جان ای حسین جانم

طبق آن عهدی که بسسته ام یارب \*\*\* بر سر پیمان نشسته ام یارب

اصغر شش ماهه من عاشق تیر است \*\*\* روز پیروزی خون من به شمشیر است

ای حسین جان ای حسین جان ای حسین جانم

خواهشی دارم ز درگهت یارب \*\*\* کن عطا صبری به خواهرم زینب

او شریک شادی و غم های من باشد \*\*\* محرم راز دل شیدای من باشد

ای حسین جان ای حسین جان ای حسین جانم

ص: 235

الهی می رود میدان عزیز بهتر از جانم

نبی را شبه الناس و یگانه روح ریحانم

علی جانم علی جانم

به مسلخ بهر جانبازی پی تشریح ارشادم

نبی صورت علی فطرت جوانی را فرستادم

علی جانم علی جانم

چنان از شوق دیدارت بود سرمست شیدائی

که میدان رفتنش باشد در این صحرا تماشائی

علی جانم علی جانم

به میدان می رود اکبر لبش تشنه تش خسته

جوانیش بیاد آرد مرا پهلوی بشکسته

علی جانم علی جانم

### «قاسم بن الحسن»

عموجان گوشه چشمی که من آماده جنگم \*\*\* ز شوق دیدن بابا زند پر این دل تنگم

یتیم من یتیم من (2)

سفارش های بابایم نمی گردد فراموشیم \*\*\* که من از بهر جانبازی کفن پوشم کفن پوشم

یتیم من یتیم من (2)

وصیت کرده بابایم که بر دور سرت گردم \*\*\* در این صحرا هم آغوش علی اکبرت گردم

یتیم من یتیم من (2)

برای حفظ قرآن و بقای دین پیغمبر \*\*\* دلم خواهد بسان گل شوم در راه تو پرپر

یتیم من یتیم من (2)

ص: 236

## حضرت عباس

برادر گوشه چشمی که من آب آورت هستم \*\*\* به سینه تا نفس دارم غلام اکبرت هستم

منم قطره توئی دریا منم عبد و توئی مولا

صدای العطش بشنو که آتش می زند بر جان \*\*\* برای آن که آب آرم اجازت ده روم میدان

منم قطره توئی دریا منم عبد و توئی مولا

بنومیدی مران از در به قفل غم کلیدم کن \*\*\* به نزد مادرت زهرا برادر رو سپیدم کن

منم قطره توئی دریا منم عبد و توئی مولا

## «علی اصغر»

بسوز ای دل بسوز ای دل که اصغر در تب و تاب است \*\*\* درون خیمه ها امشب گمانم قحطی آب است

حسین جانم حسین جانم (2)

زمین کربلا امشب بسان لاله می سوزد \*\*\* رقیه نوحه می خواند به سینه ناله می سوزد

حسین جانم حسین جانم (2)

رباب از سوز دل گوید چرا اصغر تویی تابی \*\*\* رسیده جان من بر لب چرا مادر نمی خوابی

حسین جانم حسین جانم (2)

سکینه مشک خالی را فکنده بر سر دوشش \*\*\* بدنبال عمو گردد که تا گردد هم آغوشش

حسین جانم حسین جانم (2)

## امام چهارم

یزیدا من علی ابن الحسینم \*\*\* که از داغ پدر در شور و شینم

من از نسل رسولم \*\*\* گل باغ بتولم

اگر خواهی تو از نام و نشانم \*\*\* ولی و حجت کون و مکانم

نوای نینوایم \*\*\* شکوه کربلایم

نپنداری که در دست اسیرم \*\*\* که بهر خلق عالم من امیرم

تو محکوم فنایی \*\*\* تو خصم کبریایی

ص: 237



من آن دردی کش جام الستم \*\*\* که هستی بستگی دارد به هستم

تو هستی مهد ذلت \*\*\* منم کانون عزت

## عطش

ظلم و ستم دوباره آغاز شد ای خدا ای خدا \*\*\* سوز دل سوته دلان ساز شد ای خدا ای خدا

ز تشنگی رنگ شفق پریده \*\*\* جان سکینه بر لبش رسیده

وا عطشا وا عطشا وا عطش 2

رقیه از عطش زند بال و پر - بال و پر \*\*\* از صدف دیده بریزد گهر - تا سحر

عمه او جامه به تن دریده \*\*\* جان سکینه بر لبش رسیده

وا عطشا وا عطشا وا عطش 2

پیر عطش برای شیر خوار ی علی \*\*\* شرح دهد ز تیر و حلق پاره - یا علی

قد رسای مادرش خمیده \*\*\* جان سکینه بر لبش رسیده

وا عطشا وا عطشا وا عطش 2

## ورود

سنگر به سنگر منزل به منزل \*\*\* می آید از ره یک کاروان دل

یوسف زهرا و کوفه و بازارش \*\*\* پیر عطش باشد قافله سالارش

یا اباعبدالله 2

دارد به همراه یک بوستان گل \*\*\* خواند برایش مرثیه بلبل

کربلا گشته سنگر ایثارش \*\*\* پیر عطش باشد قافله سالارش

یا اباعبدالله 2

زینب درون محمل نشسته \*\*\* نه قد خمیده نه سر شکسته

صدها فرشته خدمت گزارش \*\*\* پیر عطش باشد قافله سالارش

يا ابا عبدالله 2

ص: 238

قافله ای ز گرد راه آمده \*\*\* خلیل حق به قتلگاه آمده  
آمده تا پسر کند فدائی \*\*\* حسین زهرا شده کربلایی  
همره او سکینه و رباب است \*\*\* کودک شیره خواره ای بخواب است  
مادر او بذکر لائلی \*\*\* حسین زهرا شده کربلایی  
به محملی نشسته خواهر او \*\*\* کنار او سه ساله دختر او  
مقصد او دیار آشنایی \*\*\* حسین زهرا شده کربلایی  
در التزام عمه اکبر آید \*\*\* ز قاسمش بوی برادر آید  
نهضت سرخ او بود خدایی \*\*\* حسین زهرا شده کربلایی

### نوحه سینه زنی

با خدا از ازل رشته پیمان بستم \*\*\* تا که زنجیر ظلم و ستم از هم بیستم  
نهضت سرخ من بهر نماز است \*\*\* دین حق از قیامم سرفراز است

ای حسین جان - ای حسین جان (2)

خواهرا باید این جا کنی تو استقامت 2 \*\*\* چون تو از فاطمه خوانده ای درس شهادت  
تو زنان را شکوه و افتخاری \*\*\* صابرین را بهین آموزگاری

ای حسین جان - ای حسین جان (2)

ای پدر آدمم تا دهی اذن جهادم 2 \*\*\* دل ز غیر تو بگسستم و دل به تو دادم  
تو خلیلی و من ذبح عظیمم \*\*\* سینه چاک خداوند رحیمم

ای پدر جان - ای پدر جان (2)

رسم بر این بود طبق فتوای خدائی 2 \*\*\* باید اول شوم از بنی هاشم فدائی

عاشقم ای پدر عاشق ترم کن \*\*\* کامیاب از شراب کوثرم کن

ای پدر جان- ای پدر جان (2)

من ابوالفضلم و زاده ام البنینم 2 \*\*\* تربیت گشته دامن حبل المتینم

منکه در کربلا به شور و شینم \*\*\* عاشق یوسف زهرا حسینم

ای برادر- ای برادر 2

گر جدا هر دو دستم کند خصم تو از تن 2 \*\*\* فرق من بشکند گرز کین عمود آهن

رهبری تو باشد افتخارم \*\*\* وقت جان دادن این باشد شعارم

ای برادر- ای برادر 2

یا اخوا عازم کوفه و شام بلایم 2 \*\*\* کوفیان را پیام آور کربلایم

دست زهرا بود در آستینم \*\*\* عازم جنگ با منافقینم

ای حسین جان - ای حسین جان 2

من که پرورده دست زهرای جوانم 2 \*\*\* کوفه را زیر و رو می کند تیغ زبانم

بعد عباس تو گشتم علمدار \*\*\* ای گل فاطمه خدا نگهدار

ای حسین جان - ای حسین جان 2

مسلم

مسلم از فراز بام می دهد بر تو پیام \*\*\* جانب کوفه میا حجت حق ای امام

کوفیان را بخدا شرم و حیایی نبود \*\*\* نه همین شرم و حیا بلکه خدائی نبود

بگذر از کوفه میا

ای عزیز مصطفی

نزد این قوم دنی گر شوی تو میهمان \*\*\* میزبانیت کند نیزه و تیر و سنان

گر بمیرد ز عطش رقیه آبش ندهد \*\*\* غیر سیلی بخدا کسی جوابش ندهد

بگذر از کوفه میا

ای عزیز مصطفی

گر بیائی اکبرت زینت نی گردد سرش \*\*\* گردد از تیر و سنان پاره پاره پیکرش

قاسمت کشته و عباس تو پر پر می شود \*\*\* هدف تیر ستم گلوی اصغر می شود

بگذر از کوفه میا

ای عزیز مصطفی

ص: 240

دست من را بسته اند جانم از کین خسته اند \*\*\* بهر قتل تو منتظر نشسته اند

گر بیائی سرت از سنگ ستم می شکند \*\*\* شرح جان سوز غمت نیش قلم می شکند

بگذر از کوفه میا

ای عزیز مصطفی

### امام حسین

یارب برایت هدیه ها با سر آوردم \*\*\* با آیه قالوا بلا اکبر آوردم

آه

من سینه چاک عشق و جهادم \*\*\* تن زیر بار ذلت ندادم

الله والله، الله والله

درسم به هر آزاده ای در جهان این است \*\*\* سازش نمودن با ستم ضد آئین است

سر را نهادن در خط تقدیر \*\*\* پیروزی خون باشد به شمشیر

الله والله، الله والله

من مصطفی را در جهان زینت دوشم \*\*\* آبی که ریزد آبرو هرگز ننوشم

آه

از بهر حفظ دین خدایی \*\*\* آب آور من گردد خدائی

الله والله، الله والله

گر قاسم از کین شود صد پاره پیکر \*\*\* گردد بسان غنچه ای شش ماهه پرپر

آه

باشد به عالم این امتیازم \*\*\* با دشمن دین هرگز نسازم

### شب عاشورا

دوش ساقی تشنگان را محرم اسرار داشت \*\*\* در حریم عشقبازی عاشقان را کار داشت

گفت ما با باده پیمانۀ پیمان بسته ایم \*\*\* باید این پیمانۀ را از خون سر سرشار داشت

هر که با ما هست دست از هستی اش باید کشید \*\*\* شوق دیدار خدا ما را بر این پیکار داشت

بیعت خود را من امشب از شما برداشتم \*\*\* فرصتی باید ز تاریکی شام تار داشت

ص: 241

در جوابش یک صدا گفتند یاران قدیم \*\*\* جان چه قابل تا به پای عشق تو ایثار داشت  
در رهت جان باختن یک بار ما را هست کم \*\*\* آرزوی مرگ باید در رهت صد بار داشت  
گر که بند از بند ما گردد جدا ما را چه غم \*\*\* مرد باید در وفای عهد خود اصرار داشت  
پور زهرا خون ما رنگین تر از خون تو نیست \*\*\* کی توان از ماندن در خط تو انکار داشت  
شاعر ژولیده آن شب را به یاد آورد و گفت \*\*\* تشنگان را ساقی امشب محرم اسرار داشت

## پیام جاودان

ساقی بریز شهد شهادت به کام ما \*\*\* تا بنگری قیامت شور و قیام ما  
پیر عطش به عشق تو ای پیر می فروش \*\*\* تا روز حشر می شود از جان غلام ما  
با آن که برگ عیش جهانی میسر است \*\*\* بی جلوه جمال تو بادا حرام ما  
ما آبرو به آب گوارا نمی دهیم \*\*\* شرمنده گشته آب ز مشی و مرام ما  
ما تن بزیر بار مذلت نداده ایم \*\*\* در اوج عزت است فراز مقام ما  
ما تشنگان وادی عشقیم کاین چنین \*\*\* دین کامیاب گشته ز شرب مدام ما  
با اختیار خویش به این جا نیامدیم \*\*\* ما را کشانده جذبه عشق امام ما  
با بذل جان سخاوت ما جاودانه شد \*\*\* آزادگی است در گرو این پیام ما  
ژولیده گفت با پسر فاطمه حبیب \*\*\* ساقی بریز شهد شهادت به کام ما

## کربلا

کربلا دریای خون گردیده یاران را چه شد \*\*\* باغبان تنها نشسته گل عذاران را چه شد  
لاله ها پرپر شده از یورش باد خزان \*\*\* بلبل شوریده می گوید بهاران را چه شد  
خصم در میدان ندای ترک تازی می دهد \*\*\* مانده یک تن آن همه چابک سواران را چه شد  
غنچه ای نشکفته در آغوش گل خندید و گفت \*\*\* من به کام دل رسیدم داغداران را چه شد  
خسرو لب تشنگان در خاک و خون غلطیده است \*\*\* حرمت ناموس حق امداد یاران را چه شد





در حرم اهل حرم را جز یکی محرم کجاست \*\*\* نیست عباسی که گوید پاسداران را چه شد  
خیمه ها می سوزد و فریاد نای کودکان \*\*\* می رود بر آسمان پس جان نثاران را چه شد  
در شب شام غریبان شاعر ژولیده گفت \*\*\* ساغر از می مانده خالی می گساران را چه شد

### علی اکبر

در دیاری که عطش غارت دل ها می کرد \*\*\* عزم میدان ز حرم زاده لیلا می کرد  
همت پیر مغان بدرقه راهش بود \*\*\* دست غیبی گره از مشکل او وا می کرد  
شد خرامان ز پس خیمه به میدان پدر \*\*\* دیده بر قامت او محو تماشا می کرد  
پسر از بهر پدر شعر شهادت می خواند \*\*\* پدر از بهر پسر دیده چو دریا می کرد  
کشته ها ساخت پسر بس که از آن قوم بکشت \*\*\* کار موسی به خدا با ید بیضا می کرد  
آه از آن دم که در آن دشت لب آب فرات \*\*\* تشنه از تشنه تری آب تمنا می کرد  
تشنه لب رفت و شد از ساغر جدش سیراب \*\*\* لیک یاد از لب خشکیده بابا می کرد  
گفت ژولیده در این شعر پی یاری دین \*\*\* عزم رفتن ز حرم زاده لیلا می کرد

### پیام مسلم

من سینه چاک نهضت جان پرور توام \*\*\* بر اهل کوفه پیک پیام آور توأم  
فرمان تو مطاع و من از جان تو را مطیع \*\*\* فرمان بده که بنده فرمانبر توأم  
پرسی اگر ز حال من زار گویمت \*\*\* در زیر تیغ دشمن بد اختر توأم  
در فکر خود نیم که چرا کشته می شوم \*\*\* آزرده دل بفکر تو و خواهر توأم  
مولا میا به کوفه که از سوز تشنگی \*\*\* در فکر آب و ساقی آب آور توأم  
مولا میا به کوفه در این شهر کینه توز \*\*\* دائم بفکر فرق علی اکبر توأم  
مولا میا بکوفه کز این قوم دد منش \*\*\* آگه ز داغ قاسم فرخ فر توأم

مولا میا بکوفه که من در شتاب تیر \*\*\* فکر رباب و حلق علی اصغر توأم

مولا میا بکوفه که با دیدن سنان \*\*\* در بیم سنگ کینه و خونین سر توأم

مولا میا بکوفه که از سیلی خسان \*\*\* در فکر روی ماه بهین دختر توأم

## زبان حال سقای کودکان

آمدم جان برادر از کفت ساغر بگیرم \*\*\* اذن میدان شهادت در ره داور بگیرم

من که از روز ولادت با تو بستم عهد و پیمان \*\*\* بر سر پیمان نشستم تا ز پیمان بر بگیرم

دوست دارم مشک خالی را ستانم از سکینه \*\*\* تا که از تو منصب شاهانه دیگر بگیرم

دوست دارم آب آرم از برای کودکان \*\*\* تا لقب از دخترت عباس آب آور بگیرم

دوست دارم اذن می دانم دهی تا ز آب کوثر \*\*\* ساغر از دست علی من با علی اکبر بگیرم

دوست دارم بند از بندم جدا گردد که فردا \*\*\* سر خط آزادگی از دست پیغمبر بگیرم

دوست دارم هر دو دستم در رهت افتند ز پیکر \*\*\* تا به جای دست از دادار بال و پر بگیرم

دوست دارم بی تو مولا جرعه آبی ننوشم \*\*\* تا که سر بر دامن صدیقه اطهر بگیرم

دوست دارم بهر حفظ دین و قرآن پیمبر \*\*\* تیر دشمن را در این وادی به چشم تر بگیرم

دوست دارم از تو مولا سر خط باغ جنان را \*\*\* از برای شاعر ژولیده در محشر بگیرم

## فنا

دل را مده بر آن چه فنا داشته باشد \*\*\* شوبنده آن کس که بقا داشته باشد

از تن بگذر طالب آن روح روان باش \*\*\* تنها نبود هر که خدا داشته باشد

توفیق رفیقی است به هر کس ندهندش \*\*\* حاتم نشود هر که سخا داشته باشد

از خون طبیعت نشود طبع کسی سیر \*\*\* گر فطرت او طبع گدا داشته باشد

در رتبه ملاکی نبود غیر لیاقت \*\*\* قابل نبود آن که ریا داشته باشد

هر شیخ نگردهد به جهان پیر طریقت \*\*\* باید شرف شیخ بها داشته باشد

از فکر کج اندیش حذر کن که ندیدم \*\*\* راهی به هدف تیر خطا داشته باشد

ص: 244

با فضل کسی کوس فضیلت نتوان زد \*\*\* افروز تو شمعی که ضیا داشته باشد  
شیرین نشود کام کس از گفتن حلوا \*\*\* زن نی لبکی را که نوا داشته باشد  
در کش مکش گردش این چرخ تب آلود \*\*\* رو نزد طیبی که دوا داشته باشد  
با هر که شدم دوست مرا دشمن جان شد \*\*\* نازم به رفیقی که صفا داشته باشد

## زبان حال امام

به سر نعش تو افتاده ام از پا پسرم \*\*\* خاک غم بی تو شود بر سر دنیا پسرم  
از خجالت بخدا شمع صفت آب شدم \*\*\* تا که کردی ز پدر آب تمنا پسرم  
خیز و یک بار دگر پیش پدر راه برو \*\*\* تا بینم ز تو من آن قد و بالا پسرم  
خون دل می چکد از دیده بابا میسند \*\*\* کند این منظره را خصم تماشا پسرم  
عمه ات آمده برخیز که با هم برویم \*\*\* جانب خیمه به دلجوئی لیلا پسرم  
از خدا خواسته ام تا رحمش قطع شود \*\*\* آن که زد داغ تو را بر دل بابا پسرم  
داستان غم تنهائی ما را تو بگو \*\*\* پیش از آنی که بپرسد ز تو زهرا پسرم  
چون خوری آب گوارا به جنان یادی کن \*\*\* از من و تشنه لبان لب دریا پسرم

## خرابه

آن شب خرابه شور و حال دیگری داشت \*\*\* از سوز دل بر لب مقال دیگری داشت  
آن شب فضا را رخت ماتم بود در بر \*\*\* از چشمه چشم فلک می ریخت گوهر  
آن شب سبوی شهر شام از درد پر بود \*\*\* ویران نشینان را گه تاراج در بود  
آن شب گلی را بلبلی در خواب می دید \*\*\* با بوسه از لب های او آلاله می چید  
ناگه سراسیمه ز خواب ناز برخاست \*\*\* از ناله اش سوزی دگر از ساز برخاست  
با عمه مظلومه اش این گفتگو داشت \*\*\* در هر کلامش از پدر رازی مگو داشت  
گفتا به عمه، عمه بابایم کجا رفت \*\*\* خلوت نشین قلب شیدایم کجا رفت

بودم هم اکنون جرعه نوش نوش بابا \*\*\* زینت فزای بزم و هم آغوش بابا

ص: 245

گفتم به بابا خصم دون با ما چها کرد \*\*\* ما را بدام محنت و غم مبتلا کرد  
گفتم به بابا خیمه ها را سوخت دشمن \*\*\* پیراهن ماتم برایم دوخت دشمن  
گفتم به بابا روی من گردیده نیلی \*\*\* از بس که خوردم از سنان و شمر سیلی  
گفتم به بابا بر تنم باشد نشانه \*\*\* مانند زهرا جای ضرب تازیانه  
گفتم به بابا شرح نخل باورش را \*\*\* در کوفه دیدم بر فراز نی سرش را  
گفتم به بابا من ز ناقه اوفتادم \*\*\* تنهای تنها سوی صحرا رو نهادم  
از ترس دل در سینه می لرزید آن شب \*\*\* بر گونه من اشک می غلطید آن شب  
جز غم کسی با من در آن صحرا نبود \*\*\* از ترس می مردم اگر زهرا نبود

### پیام جبریل

جبرئیل آمد به او گفتم بگو داور چه گفت \*\*\* گفت، گفتا نزد من آگفتمش دیگر چه گفت  
گفت باید بگذری از سر که گردی سرفراز \*\*\* گفتمش از سرگذشتم از علی اکبر چه گفت  
گفت باید مهر او را از دلت بیرون کنی \*\*\* گفتمش کردم برون از ناله مادر چه گفت  
گفت باید نجمه را بر لوح دل نقش دو داغ \*\*\* گفتمش از قاسم و عبدالله و جعفر چه گفت  
گفت باید جسمشان آماج رگبار ستم \*\*\* گفتمش آماج گردد از غم دیگر چه گفت  
گفت نخلستان دین را آبیاری لازمست \*\*\* گفتمش شاداب خواهد شد ز آب آور چه گفت  
گفت باید دست او از پیکرش گردد جدا \*\*\* گفتمش گردد جدا از تن ز چشم تر چه گفت  
گفت باید چشم او را بوسه تیر کین زند \*\*\* گفتمش خواهد زدن گل بوسه از پیکر چه گفت  
گفت باید پیکرش صد پاره افتد روی خاک \*\*\* گفتمش خواهد فتادن از علی اصغر چه گفت  
گفت باید تیر او را شیر از پستان دهد \*\*\* گفتمش او شیر نوشد ز آن گل پرپر چه گفت  
گفت باید مرگ را با خنده اش حیران کند \*\*\* گفتمش با خنده او از من و خواهر چه گفت  
گفت خواهد از تو جان از خواهرت صبر عظیم \*\*\* گفتمش بر دیده منت از بریده سر چه گفت

گفت روی نیزه ها را هیچده سر لازمست \*\*\*گفتمش آماده کردم بهر خاکستر چه گفت

گفت باید میهمان گردد سرت کنج تنور \*\*\*گفتمش مهمان شود از خواهر مضطر چه گفت

گفت باید او سرش با چوب محمل بشکند \*\*\*گفتمش سر بشکند در وصف طشت زر چه گفت

گفت باید طشت را دیدن به چوب خیزران \*\*\*گفتمش می بینم از ویرانه و دختر چه گفت

گفت باید همچوزها صورتش سیلی خورد \*\*\*گفتمش سیلی خورد از وقفه محشر چه گفت

ص: 246



ز هجر تو شده از دیده ترک خواب ای آب \*\*\* خدا کند که شود خانه ات خراب ای آب  
تو مهر قاطعه هستی ولی ز سوز عطش \*\*\* دل دراره زهرا بود کباب ای آب  
چنان عطش به حرم کرده محشری بر پا \*\*\* که می رسد به قلک ذکر آب آب ای آب  
اگر که خضر گذارش به کربلا افتد \*\*\* ز تشنگی دهد از کف توان و تاب ای آب  
خدا بداد دل خسته رباب رسد \*\*\* که آب در نظر او بود سراب ای آب  
بدلنوازی او جبرئیل می خواند \*\*\* برای اصغر شش ماهه ذکر خواب ای آب  
سه ساله دختری از شدت عطش خود را \*\*\* فکنده بر زیر بستر تراب ای آب  
سکینه مشک تهی را گرفته و دارد \*\*\* به سینه شکوه ز دست تو بی حساب ای آب  
جواب فاطمه را در جزا چه خواهی داد \*\*\* اگر سؤال کند از تو آن جناب ای آب  
بگو به شاعر ژولید تا بگوید باز \*\*\* خدا کند که شود خانه ات خراب ای آب

## زبان حال حضرت سکینه

عمه جان دیشب به لب آوای دیگر داشتیم \*\*\* سایه مهر پدر پیوسته بر سر داشتیم  
تا که بابا بود از دشمن بدل بیمی نبود \*\*\* گر چه از سوز عطش ما دیده تر داشتیم  
خیمه ها راهی برای یورش دشمن نداشت \*\*\* تا عموی همچو عباس دلاور داشتیم  
گیسوی ما را خبر از این پریشانی نبود \*\*\* تا که دل را در کمند زلف اکبر داشتیم  
تا که قاسم بود ما را خاطری آسوده بود \*\*\* هم عنانی همچو عبدالله و جعفر داشتیم  
در کنار گاهواره با وجود تشنگی \*\*\* ذکر با قنذاقه شش ماهه اصغر داشتیم  
تا که بابا بود ما را صورت نیلی نبود \*\*\* گر چه داغ سیلی و رخسار مادر داشتیم  
قصه میخ در و گنجینه اسرار را \*\*\* نقش لوح سینه گل های پرپر داشتیم  
تازیا نه خوردن ما را کسی باور نداشت \*\*\* گر چه بر بازوی مادر نقش باور داشتیم



## روز عاشورا

روز عاشورا حسین حق پرست \*\*\* بر براق راه پیمایش نشست  
شد خرامان سوی میدان پیر عشق \*\*\* تا نهد سر در خط تقدیر عشق  
با وداع بانوان محترم \*\*\* سوی میدان شد روانه از حرم  
ناگهان رف رف رفتن باز ماند \*\*\* ایمن از صیاد تیر انداز ماند  
این چنین فرمود پیر می فروش \*\*\* کی سمنند تیز پا و تیز هوش  
از چه رو در رفتنت تأخیر شد \*\*\* زودتر رو وقت دیدن دیر شد  
ذوالجناح از گفته اش شرمنده شد \*\*\* از خجالت سر به زیر افکنده شد  
سر تکان می داد آن حیوان به زیر \*\*\* تا کند آگاهش از سر ضمیر  
با اشارت قفل لب را باز کرد \*\*\* بهر اربابش سخن آغاز کرد  
گفت پایم را توان و تاب نیست \*\*\* بهر رفتن تاب فتح باب نیست  
راحت جانی روانم خسته است \*\*\* با کمندی دست پایم بسته است  
کی توان آشفته احوالش کنم \*\*\* جراتی نبود که پامالش کنم  
ناگهان ساز ترنم ساز شد \*\*\* دفتری را شرح غم آغاز شد  
گفت ای بابا منم شیدای تو \*\*\* قطره ای ناچیز از دریای تو  
دوست دارم راز دل افشا کنم \*\*\* آه را با ناله ای سودا کنم  
شو پیاده از سمنند تیزهوش \*\*\* ای می قالوا بلا را جرعه نوش  
شد پیاده آن امام ممتن \*\*\* تا خرد از دخترش در سخن  
گفت دختر ای همه هستی نشان \*\*\* دخترت را روی زانویت نشان  
پس پدر او را در آغوشش گرفت \*\*\* بوسه ها از چشمه نوشش گرفت  
نازدانه غنچه لب باز کرد \*\*\* با پدر این سان سخن آغاز کرد

در میان راه ای نیکو سیر \*\*\* چون شدی از مرگ مسلم با خبر

تا کشی دست نوازش بر سرش \*\*\* روی دامانت نشاندی دخترش

دست خود را بر سرم کش چون نسیم \*\*\* چون که گردم ساعت دیگر یتیم

ص: 248

## زبان حال حضرت سکینه

بگو عمه بابا کجا می رود \*\*\* که لب تشنه از پیش ما می رود

گمانم که از بهر ما کودکان \*\*\* بدنبال آب بقا می رود

تو گفתי نگردم جدا از حسین \*\*\* جدا از تو بابا چرا می رود

چنان گشته بیگانه از خویشان \*\*\* که با سر بر آشنا می رود

چنان می رود او که با رفتنش \*\*\* بدنبال او جان ما می رود

بگفتا تو را می برم پس چرا \*\*\* نبرده به همراه مرا می رود

گمانم خدا گفته تنها بیا \*\*\* که تنها به نزد خدا می رود

## (عباس سقای کربلا)

روز عاشورا ز خون هر شهید \*\*\* لاله در باغ شقایق ها دمید

باغبان را سینه باغ داغ بود \*\*\* لاله ها پرپر خزان در باغ بود

یاسمن لب تشنه سوسن ناتوان \*\*\* گل به خاک افتاده بلبل در فغان

مشک ها خالی و سقا در خروش \*\*\* در خروش از بهر پیر می فروش

در تنور سینه اش فریاد داشت \*\*\* ناله از بی رحمی صیاد داشت

ناگه آمد از حرم دردانه ای \*\*\* در طواف شمع جان پروانه ای

از عطش رخساره او زرد بود \*\*\* مشک در دست و دلش پر درد بود

لعل لب چون غنچه از هم باز کرد \*\*\* با عمو این سان سخن آغاز کرد

کی عمو دست من و دامان تو \*\*\* ای کرم شرمنده احسان تو

کودکان بر من وکالت داده اند \*\*\* از کف خود صبر و طاقت داده اند

رفته از تن تاب و از سر هوششان \*\*\* کرده ماتم حلقه ای در گوششان

خلقت حق کرده شیدائی کنی \*\*\* بهر ساقی تشنه سقائی کنی

این بگفت و از سخن خاموش شد \*\*\* با عمومی خویش هم آغوش شد

اشجع الناس همه کون و مکان \*\*\* داد بر او وعده آب روان

خاست از جا همچنان شیر نژند \*\*\* بند مشک آب بر دوشش فکند

ص: 249

شد خرامان آن یل یکتاپرست \*\*\* تشنه اما از شراب عشق مست  
با ادب آمد حضور خضر راه \*\*\* آن که بودی خضر را پشت و پناه  
لب گشود و گفت ای مولای من \*\*\* ای کلید قفل مشکل های من  
مشکلی دارم که باید حل شود \*\*\* حل این مشکل در این مقتل شود  
بشنو از نای سکینه با رباب \*\*\* ناله جان سوز و ذکر آب آب  
تشنگی در خیمه ها سر می زند \*\*\* شیرخوارت از عطش پر می زند  
کودکان بر لب رسیده جانشان \*\*\* گوش کن بانگ اناالعطشان  
آدمم تا اذن می دانم دهی \*\*\* اذن جان دادن به جانانم دهی  
ده اجازت ای امیر محتشم \*\*\* جرعه آبی رسانم در حرم  
اذن بگرفت و به صد جوش و خروش \*\*\* بوسه زد بر دست پیر می فروش  
سوی میدان سد خرامان شیر عشق \*\*\* دست او بر قبضه شمشیر عشق  
راست قامت بر فرس عباس شد \*\*\* حمله ور بر قوم شناس شد  
با دل خود گفتگوها داشت او \*\*\* راز دل ها با سبوها داشت او  
گفت ای بخت همایون فال من \*\*\* مشکن از سنگ ملامت بال من  
این بگفت و قصد فتح باب کرد \*\*\* از شریعه مشک را پر آب کرد  
تا درون آب آن فخر عرب \*\*\* تشنه لب رفت و برون شد تشنه لب  
با وجود آب لب را تر نکرد \*\*\* بی وفائی با علی اصغر نکرد

## یادآور

دوش دل میل کربلا می کرد \*\*\* یاد آن شام پر بلا می کرد  
تا دهد شرح شام عاشورا \*\*\* خامه بر دفتر آشنا می کرد  
آن شب از تشنگی و قحطی آب \*\*\* نینوا هم چونی نوا می کرد

آن شب از سوز دل به خیمه رباب \*\*\* بهر شش ماهه اش دعا می کرد

آن شب اصغر ز تشنگی لب را \*\*\* گاه می بست و گاه وا می کرد

آن شب آئینه دار کشور عشق \*\*\* خویش را در خدا فنا می کرد

آن شب از بهر خواهرش زینب \*\*\* طلب صبر از خدا می کرد

ص: 250



آن شب آماده خویش را سقا\*\*\*بهر سر چشمه بقا می کرد  
آن شب از سوز دل سکینه به او\*\*\*راز دل پشت خیمه ها می کرد  
صحبت از کودکان و واعظش\*\*\*بهر سقای کربلا می کرد  
سخن از آن سه ساله بر لب داشت\*\*\*ناله از دست اشقیا می کرد  
در حرم دختر علی زینب\*\*\*در دلش محشری بیا می کرد  
گاه از ظلم بی امان یزید\*\*\*شکوه با ختم الانبیا می کرد  
گاه از مرتضی مدد می خواست\*\*\*گاه رو سوی کبریا می کرد  
گاه از بین آن در و دیوار\*\*\*مادر خویش را صدا می کرد  
گو به ژولیده لب فرو بندد\*\*\*تا نگوید دگر چه ها می کرد

### امام سجاد

من بدشت کربلا گل های پرپر دیده ام\*\*\*یورش باد خزان در باغ باور دیده ام  
من امام ساجدینم کز پی ترویج دین\*\*\*جسم هفتاد و دو تن در خون شناور دیده ام  
از حرم فریاد بی آبی بگویشم می رسید\*\*\*کودکان را تشنه لب با دیده تر دیده ام  
عمه مظلومه ام را در مسیر احتجاج\*\*\*سینه چاک سینه مجروح مادر دیده ام  
با طنین نعره الله و اکبر تشنه لب\*\*\*معجز شق القمر بر فرق اکبر دیده ام  
طوتیا از سم مرکب ها گل باغ حسن\*\*\*از جفای کوفیان پست کافر دیده ام  
در کنار نهر الغم پاره پاره پیکری\*\*\*از عموی خویش عباس دلاور دیده ام  
من ندیدم پشت در گر محسن شش ماهه را\*\*\*پرپر از تیر ستم شش ماهه اصغر دیده ام

### زینب

آن که صبرش می برد از اهل دل دل زینب است\*\*\*آن که حق شد چیره از صبرش بیاطل زینب است  
دین حق شد با علی کامل ولی در کربلا\*\*\*آن که از او عزت دین گشت کامل زینب است

گر حسین ابن علی فلک نجات عالم است \*\*\* آن که این کشتی رساند تا به ساحل زینب است

ص: 251

آن که از روز ولادت داغ روی داغ دید \*\*\* خم به ابرویش نیامد در مقابل زینب است  
آن که پشت در صدای ناله مادر شنید \*\*\* صبر کرد و دم نزد چون صاحب دل زینب است  
آن که منشق دید فرق غرق در خون پدر \*\*\* گشت راضی بر رضای حی عادل زینب است  
آن که در طشت پر از لخت جگر دید از حسن \*\*\* حاصل نوشیدن زهر هلاهل زینب است  
آن که دل در سینه اش گردید داغستان داغ \*\*\* هم نوای کاروان منزل به منزل زینب است  
آن که با خون خدا آمد بدشت کربلا \*\*\* تا کند با صبر خود حل مسائل زینب است  
آن که در یک نیم روز از کینه ابن زیاد \*\*\* دید بر باد خزان هستی و حاصل زینب است  
آن که بهر حفظ دین و مکتب و آزادگی \*\*\* شد اسیر و کرد آسان حل مشکل زینب است  
آن که ظهر روز عاشورا سر پاک حسین \*\*\* دید همچون لاله ای در دست قاتل زینب است  
تا دم دروازه کوفه حسینش را ندید \*\*\* آن که شد بر وصل او در کوفه واصل زینب است  
تا سر پاک برادر بر فراز نیزه دید \*\*\* آن که چون نی ناله زد از پرده دل زینب است  
آن که شد بی اختیار از شدت دل بستگی \*\*\* کرد سر را آشنا بر چوب محمل زینب است

### در وصف زینب کبری (سلام الله علیها)

اگر چه بعد نبی در جهان پیمبر نیست \*\*\* بدون فاطمه او را به خانه جوهر نیست

اساس خلقت عالم ز خلقت زهراست \*\*\* که درک همسریش بی علی میسر نیست

اگرچه فاطمه شهکار خلقت است اما \*\*\* زنی به مرتبه با زینبش برابر نیست

چه زینبی که به تأیید مادرش زهرا \*\*\* به صبر ثانی او در زمانه دختر نیست

نزاده است و پس از این دگر نخواهد زاد \*\*\* که بهر زادن زینب بدهر مادر نیست

حسین فاطمه را در قیام عاشورا \*\*\* به غیر او به بلا جرعه نوش ساغر نیست

به هم عنانی و هم فکری و عقیده و عشق \*\*\* بدهر ثانی این خواهر و برادر نیست

شهادت است رهین اسارت زینب \*\*\* در این عقیده کسی را کلام دیگر نیست



## ورود به کربلا

ز کعبه قافله ای عارفانه می آید \*\*\* که غم به بدرقه اش غمگناه می آید  
بخوان ترانه ماتم که از شنیدن آن \*\*\* ز دیده خون دلت با ترانه می آید  
حسین فاطمه را فکر عید قربان است \*\*\* که سوی مسلخ خون عاشقانه می آید  
بگو به کربلا سوی تو به مهمانی \*\*\* عزیز فاطمه با اهل خانه می آید  
ز جام دیده زینب ز سوز دل این جا \*\*\* به چهره اشک روان دانه دانه می آید  
بگو به آب خروشد که پیر باده فروش \*\*\* سبو بدوش به عشق یگانه می آید  
به آبیاری نخل بلند آزادی \*\*\* شکوه عشق و وفا فاتحانه می آید  
بپاسداری خرگاه سبز آل الله \*\*\* طلایه دار سکوت شبانه می آید  
علی اکبر و قاسم دو سنبل ایثار \*\*\* برای دادن جان بی بهانه می آید  
بگو به حرمله آماده شو برای هدف \*\*\* که بهر تیر سه شعبه نشانه می آید  
به دلنوازی اطفال بی پدر این جا \*\*\* سنان به معرکه با تازیانه می آید

## کمند عشق

دل از کمند غم تو رها نمی گردد \*\*\* غم فراق تو از من جدا نمی گردد  
به روح پاک تو سوگند ای امام عزیز \*\*\* شکوفه ای سحر بی تو و نمی گردد  
بهار بی تو غم انگیزتر ز پائیز است \*\*\* بیا که بی تو دلم باصفا نمی گردد  
تو از تبار کد امین قبیله عشقی \*\*\* که عشق بی تو مرا رهنما نمی گردد  
بجز خدا و رسول و علی و آل علی \*\*\* لبم به وصف کسی آشنا نمی گردد  
ز دیده صبح و مساء خون دل اگر باریم \*\*\* بدان که دین تو از ما ادا نمی گردد  
عروج روح بزرگت به عالم ملکوت \*\*\* بظرف کوچک اندیشه جا نمی گردد  
حسینیان زمان بر تو عشق می ورزند \*\*\* چنان که از تو جدا کربلا نمی گردد

قسم بخون شهیدان روز عاشورا \*\*\* که انقلاب تو بی محتوا نمی گردد

سوی مردم کوفه به کوری دشمن \*\*\* بدان که امت تو بی وفا نمی گردد

بخواب راحت و آسوده دل که این کشور \*\*\* جدا از مکتب آل عبا نمی گردد

ص: 253

ساقی بیاور ساغر قالوا بلا را \*\*\* تا گویمت شرح بلای کربلا را  
یک کاروان دل می رسد از راه برخیز \*\*\* زینب به منزل می رسد از راه برخیز  
این کاروان باری گران بر دوش دارد \*\*\* گل غنچه نشکفته در آغوش دارد  
این کاروان را قافله سالار عشق است \*\*\* مقصد دیار کربلا و بار عشق است  
در محملی نور دل زهرا نشسته \*\*\* زهرای ثانی زینب کبری نشسته  
پرچم فراز دوش خود سقا گرفته \*\*\* اکبر عنان ناقه لیلا گرفته  
گوید به قاسم نجمه با افغان و زاری \*\*\* دست از عمو تا زنده هستی بر نداری  
شش ماهه طفلی زیب آغوش رباب است \*\*\* آهسته تر بر گو سخن شش ماهه خواب است  
این شیرخواره طفل قلب شیر دارد \*\*\* برگ گلو آماده بهر تیر دارد  
اینک بسوز سینه ساز و برگ باید \*\*\* زیرا به استقبال آنان مرگ آید  
ای کربلا آماده شو با سرفرازی \*\*\* کامد تو را هنگامه مهمان نوازی  
تا می توانی از فرات آب بردار \*\*\* آن را برای این سبکباران نگهدار  
فردا چو آید قحطی آب است این جا \*\*\* از تشنگی دل در تب و تاب است این جا  
این جا عطش در القمه سنگر بگیرد \*\*\* تا آن که جان از جسم آب آور بگیرد  
این جا تن اکبر بخون آغشته گردد \*\*\* آزاده شهر شهادت تشنه گردد  
این جا تن قاسم به عشق وصل محبوب \*\*\* گردد به زیر سم مرکب ها لگدکوب  
این جا به تیر حرمله شش ماهه اصغر \*\*\* گردد در آغوش پدر لب تشنه پرپر  
این جا حسین فاطمه با جسم صد چاک \*\*\* از صدر زین افتد به روی بستر خاک  
این جا زند گلبوسه خنجر حنجرش را \*\*\* زیب فراز نی کند دشمن سرش را  
این جا نهد لب را به رگ های بریده \*\*\* گیسو پریشان زینب قامت خمیده

این جا به جرم عشق خلاق یگانه \*\*\* آید به جسم آن سه ساله تازیانه  
این جا شود نیلی رخ ماه سکینه \*\*\* چونان که زهرا خورد سیلی در مدینه

ص: 254



## زبان حال حضرت زینب

برادر جان دلم خواهد شکوه باورت کردم \*\*\* بهر جا هم عنان و هم دل و همسنگرت کردم  
من از روز ولادت عهد کردم با غم و شادی \*\*\* چه در خلوت چه در جلوت معین و یاورت کردم  
ولی ای یوسف زهرا مکن منزل در این صحرا \*\*\* که ترسم شاهد بشکستن بال و پرت کردم  
مکن منزل در این صحرا که در دل بیم آن دارم \*\*\* خمیده قامت از داغ گلان پرپرت کردم  
از آن ترسم ز بی آبی به گلبانگ انا العطشان \*\*\* هم آوای طنین ناله های دخترت کردم  
از آن ترسم کنار آب تشنه رو به رو آخر \*\*\* دلخسته با بی دستی آب آورت کردم  
از آن ترسم که قبل از دیدن داغ علمداریت \*\*\* هم آغوش تن صد چاک و داغ اکبرت کردم  
از آن ترسم که قاسم را لگدکوب سم اسبان \*\*\* به چشم خود بینم شاهد چشم ترت کردم  
از آن ترسم که از تیر سه شعبه بر سر دوشت \*\*\* به عالم شاهد مرگ علی اصغرت کردم  
از آن ترسم پس از بوسیدن زیرگلوی تو \*\*\* به مقتل رو به رو با قاتل بد اخترت کردم  
از آن ترسم به زیر سنگ و تیر و نیزه و خنجر \*\*\* به دنبال تو و آن پاره پاره پیکرت کردم  
از آن ترسم دم دروازه کوفه من دلخون \*\*\* به محمل رو به رو با رأس پر خاکسترت کردم  
از آن ترسم که گویم من ز محمل ای برادر جان \*\*\* بخوان قرآن به قربان بریده حنجرت کردم  
تو آن شمع دل افروزی که روی نیزه می سوزی \*\*\* بسوز ای شمع تا پروانه دور سرت کردم  
من ژولیده می گویم که زینب با برادر گفت \*\*\* دلم خواهد که من هم جرعه نوش ساغرت کردم

## راز دل

چنان تیر غمت در دل نشیند \*\*\* که آتش در همه حاصل نشیند  
چگونه می توان دیدن برادر \*\*\* که روی سینه ات قاتل نشیند  
چگونه می توان کردن نظاره \*\*\* که زینب بی تو در محمل نشیند  
چگونه روی خاکستر سر تو \*\*\* به سان شمع در محفل نشیند

بدون اصغر شش ماهه فردا \*\*\* به محمل مادرش مشکل نشیند

مرو میدان که ترسم در مقابل \*\*\* سرت بر نیزه قاتل نشیند

مرو میدان که ترسم محمل من \*\*\* ز اشک دیده ها در گل نشیند

تو بودی ناخدا و کشتی ما \*\*\* چگونه بی تو در ساحل نشیند

ص: 255

## آخرین شهید

حسین فاطمه را کربلا سپاهی نیست \*\*\* برای او بجز از نیزه تکیه گاهی نیست  
نه اکبر است و نه قاسم نه جعفر و عباس \*\*\* پناه هر دو جهان را دگر پناهی نیست  
میان آن همه دشمن بدادخواهی او \*\*\* بغیر کودک شش ماهه دادخواهی نیست  
ز گاهواره ندا داد تا که من هستم \*\*\* مخور تو غصه گرت لشگر و سپاهی نیست  
برای آن که شود حجت تمام پدر \*\*\* به روی دست تو بهتر ز من گواهی نیست  
برای من طلب آب کن از این مردم \*\*\* که از عطش به گلو راه بهر آهی نیست  
بگو برغم شما گر گناهکارم من \*\*\* به دهر کودک شش ماهه را گناهی نیست  
اگر به تیر سه شعبه عدو جوابت داد \*\*\* برای اصغر آن تیر پر کاهی نیست  
نشانش به گلو آن چنان که گوید تیر \*\*\* بدهر بهتر از این جا جایگاهی نیست  
شعار شاعر ژولیده روز و شب این است \*\*\* حسین فاطمه را در جهان سپاهی نیست

## سیزده ساله

عموجان آرزوی دیدن روی پدر دارم \*\*\* بنای شوق دیدن بابا هوای ترک سر دارم  
نگیرم تا ز دستت ساغر سرخ شهادت را \*\*\* محال است ای عمو از دامن تو دست بردارم  
علی اکبرت رفت و شد از دست علی سیراب \*\*\* منم از تشنگی لب های خشک و چشم تر دارم  
اگر حرف مرا در محضر تو اعتباری نیست \*\*\* من از بابا اجازه نامه بهرت معتبر دارم  
به نزد مادرت زهرا بیا و روسپیدم کن \*\*\* که منم خاطری آزرده از دیوار و در دارم  
دلم خواهد که گردم پیش مرگ شیرخوار تو \*\*\* که من از تیر و پرپر گشتن اصغر خبر دارم  
من از روز ولادت خوانده ام درس شهادت را \*\*\* پرس از من که تاریخ شهادت را ز بر دارم  
نپنداری ضعیفم من ندارم تاب جنگیدن \*\*\* بظاهر کوچکم آمادگی چون شیر نر دارم  
بده اذنم تماشا کن پس از آن مرحبا بر گو \*\*\* که من آهنگ آزادی به ابنای بشر دارم



## مظهر غیرت

عزیز فاطمه نام تویی وضو نبرم \*\*\* بدون راه تو راهی به آرزو نبرم  
سکینه تشنه و من در درون آبم و آب \*\*\* نمی خورم بخدا تا برای او نبرم  
اگر که تشنه بمیرم کنار آب فرات \*\*\* من آب بی تو حسین از گلو فرو نبرم  
اگر که دست من از تن عدو جدا سازد \*\*\* بدان که دست تمنا بر عدو نبرم  
تو آبروی منی حاجتی بر آبم نیست \*\*\* ز آب دیده بپوشم که آبرو نبرم  
اگر که تیر خورد بر سبوی آب روان \*\*\* بدون آب بسوی حرم سبو نبرم  
به قطره قطره خون تو ای سلاله عشق \*\*\* بدون عشق تو راهی به جستجو نبرم

## وداع آخر

ای اهل حرم روز جدائی است بیائید \*\*\* هنگام ملاقات خدائی است بیائید  
ای خواهر غم پرور من گو به یتیمان \*\*\* که هنگام غم و نوحه سرائی است بیائید  
فردا بود از بهر شما روز اسیری \*\*\* امروز مرا روز جدائی است بیائید  
از کربلا کوفه و از کوفه بشامات \*\*\* فرمان اسیری همه جائی است بیائید  
کعب نی و سیلی زدن و خوردن شلاق \*\*\* آماده بی عقده گشائی است بیائید  
از تشنگی ای سوته دلان اشک مرزید \*\*\* کز دام عطش وقت رهائی است بیائید  
یک تن ز شما روز دگر کربلا نیست \*\*\* بابای شما کربلائی است بیائید  
در گوشه ویرانه مرا طفل سه ساله \*\*\* با نقد یکی بوسه فدائی است بیائید  
ژولیده بگو آن چه حسین ابن علی گفت \*\*\* ای اهل حرم روز جدائی است بیائید

## زبان حال امام با خواهر

گفت حسین تشنه لب خواهر داغ دیده را \*\*\* گوش نما که بهر تو بخوانم این قصیده را  
گفته خدا به صابرین اجر عظیم می دهیم \*\*\* صبر کن ای که خوانده ای صحیفه عقیده را



شنیده ای تو ناله فاطمه را به پشت در \*\*\* به چشم خویش دیده ای گل ز شاخه چیده را  
ز بعد داغ اولین شهیده در مصاف حق \*\*\* ز تیغ کینه دیده ای تو تارک دریده را  
به پاره پاره جگر نظاره گر تو بوده ای \*\*\* تو دیده ای ز مجتبی رنگ ز رخ پریده را  
در این زمین پر بلا که نام اوست کربلا \*\*\* نقش بلوح دل نما قصیده قصیده را  
چو آفتاب سر زند ز دامان افق بدان \*\*\* به رنگ خون نظر کنی تو دامن سپیده را  
علی اکبر مرا بجرم عشق می کشد \*\*\* ز داغ او چه می کنی جان به لب رسیده را  
پیکر قاسم مرا هزار قطعه می کنند \*\*\* چه می کنی تو پیکر بخاک و خون طپیده را  
کنار آب تشنه لب به چشم خود نظر کنی \*\*\* فرق ز کین دریده و دست ز تن بریده را  
برای حفظ دین حق نظر کنی زیر تیر کین \*\*\* غنچه ناشکفته و طفل گلو دریده را  
پاس پاسداری حریم حق نظر کنی \*\*\* حنجر تشنه من و خنجر آبدیده را

### علی اکبر

سوی میدان ای خدا روح و روانم می رود \*\*\* می رود آنسان که اشک از دیدگانم می رود  
آن چنان محو تماشایم که گویی پیش من \*\*\* سوی میدان خاتم پیغمبرانم می رود  
کس ندیده جان چسان از جسم می گردد جدا \*\*\* من به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود  
حرمت پیران بود واجب که این سان از حرم \*\*\* بهر حفظ جان من رعنا جوانم می رود  
خواستم در سایه اش راحت نشینم لحظه ای \*\*\* از سر اینک سایه سر و روانم می رود  
تشنه آمد در برم لب تشنه رفت از پیش من \*\*\* در پی آب روان تاب و توانم می رود  
مهر او سد عظیمی هست بین ما و دوست \*\*\* مهر او از دل ولی از کف عنانم می رود

### قبل از شهادت

موالیان همگی پای در رکاب کنید \*\*\* بدون وقفه به وادی تف شتاب کنید  
ندای وا عطشا می رسد به گوش فلک \*\*\* ز ناله خانه افلاکیان خراب کنید

بدشت کربلا با وجود آب فرات \*\*\* رقیه تشنه آب است فکر آب کنید

ص: 258



هنوز کاکل اکبر به خون نگشته خضاب \*\*\* شکنج طره لایلا به خون خضاب کنید

هنوز نجمه ندیده است داغ قاسم را \*\*\* برای رفع خطر جمله انقلاب کنید

هنوز دست نیفتاده در شریعه عشق \*\*\* کنار آب مکان بهر فتح باب کنید

هنوز تیر سه شعبه نخورده خون گلو \*\*\* شبانه آب به پیمانہ رباب کنید

هنوز ناله زینب ز دل نگشته بلند \*\*\* برای او طلب صبر بی حساب کنید

شعار شاعر ژولیده روز و شب این است \*\*\* موالیان همگی پای در رکاب کنید

## زبان حال امام

خواهرا صبح شهادت ندیده است هنوز \*\*\* میوه نخل اسارت نرسیده است هنوز

بر سر و سینه مزین ناله مکن اشک مریز \*\*\* کز قفس طایر قدسی نبریده است هنوز

باغبان زنده و گل خنده لب و غنچه بخواب \*\*\* دست گلچین گلی از شاخه نچیده است هنوز

این قدر در بر اکبر به تماشا نشین \*\*\* تیغ کین تارک او را ندریده است هنوز

این قدر بوسه مزین بر رخ قاسم که اجل \*\*\* در پی غارت جانش ندویده است هنوز

آب آزاد و سبزو در کف سقا و کسی \*\*\* ناله وا عطشا را نشنیده است هنوز

این قدر شعر غم انگیز مخوان بهر رباب \*\*\* که به شش ماهه گزندی نرسیده است هنوز

صبر کن صبر که لب تشنه لب آب فرات \*\*\* از قفا شمر سرم را نبریده است هنوز

به سه ساله سخن از کوچه و زهرا تو مگو \*\*\* طعم سیلی عدو را نچشیده است هنوز

## رقیه

رقیه دید در طبق تا که سر بریده را \*\*\* ناله کشید و زد صدا عمه داغدیده را

گفت بیا به دیدنت سر برادر آمده \*\*\* ای که شنیده ای از او قصه ناشنیده را

آمده تا برد مرا به هر کجا که می رود \*\*\* ز دست غم رها کند من ستم کشیده را

عمه مرا حلال کن که عمر من تمام شد \*\*\* درک دگر نمی کنم فیض تو نور دیده را

لب به لب پدر نهم تا که به نقد بوسه ای \*\*\* فدای مقدمش کنم جان به لب رسیده را

بجای آن که او نهد سر مرا به دامنش \*\*\* نهاده او بدامنم سر بخون طپیده را

ص: 259

آن شب خرابه شهر شام از داد گردید \*\*\* ویرانه ای بود و حسین آباد گردید  
آن شب شفق از داغ دل با لاله می گفت \*\*\* تأثیر داغ لاله را با ناله می گفت  
آن شب شقایق بوسه بر پیمانه می زد \*\*\* گیسوی سنبل را نسیمی شانه می زد  
آن شب عروس حجله شب شد سیه پوش \*\*\* شد چلچراغ گوشه ویرانه خاموش  
آن شب خرابه شور و حال دیگری داشت \*\*\* از سوز دل بر لب مقال دیگری داشت  
آن شب فضا را رخت ماتم بود در بر \*\*\* از چشمه چشم فلک می ریخت گوهر  
آن شب گلی را بلبلی در خواب می دید \*\*\* با بوسه از گلخانه او لاله می چید  
آن شب سه ساله راز دل با لاله می کرد \*\*\* ویرانه را آینه دار ناله می کرد  
ناگه سراسیمه ز خواب ناز بر خاست \*\*\* از ناله اش سوزی دگر از ساز برخاست  
با عمه مظلومه اش این گفتگو داشت \*\*\* در هر کلامش از پدر رازی مگو داشت  
گفتا به عمه عمه بابایم کجا رفت \*\*\* زینت فزای قلب شیدایم کجا رفت  
بودم هم اکنون همچو گل پهلوی بابا \*\*\* گلبوسه ها می زد لبم بر روی بابا  
گفتم به بابا خصم دون با ما چه ها کرد \*\*\* با تازیانه غنچه را از گل جدا کرد  
گفتم به بابا خیمه ها را سوخت دشمن \*\*\* پیراهن ماتم برای دوخت دشمن  
گفتم به بابا روی من گردید نیلی \*\*\* از بس که خوردم از سنان و شمر سیلی  
گفتم به بابا بر تنم باشد نشانه \*\*\* مانند زهرا جای ضرب تازیانه  
گفتم به بابا قصه همسنگرش را \*\*\* در کوفه دیدم بر فراز نی سرش را  
گفتم به بابا من ز ناچه اوفتادم \*\*\* تنهای تنها سوی صحرا رو نهادم  
گفتم کسی با من در آن صحرا نبود \*\*\* از ترس می مردم اگر زهرا نبود

دلم خواهد ز وضع کوفه یارم با خبر گردد \*\*\* که جای کوفه عازم، جانب شهر دگر گردد

برو باد صبا برگو به نور دیده زهرا \*\*\* بماند مکه یا سوی وطن از مکه برگردد

عنان ناچه لیلا ز دست ساریان گیرد \*\*\* و گرنه رو به رو با جسم صد چاک پسر گردد

ص: 260

بگو با یوسف زهرا میا کوفه که می ترسم \*\*\* تن قاسم به خاک و خون چو ماهی غوطه ور گردد  
اگر از تشنگی جانم به لب آمد گذشت از من \*\*\* میا این جا که نوش این جا برایت نیش تر گردد  
میا این جا که می ترسم برای جرعه آبی \*\*\* کنار نهر القم معجز شق القمر گردد  
میاور همره خود لااقل شش ماهه اصغر را \*\*\* که می ترسم ز تیر حرمله بی بال و پر گردد  
اگر آبی بیا تنها میاور دختر خود را \*\*\* که نیلی صورتش از سیلی بیدادگر گردد  
میاور زینب خود را به جان مادرت زهرا \*\*\* که می ترسم ز داغ لاله ها خونین جگر گردد

## مسلم

آن که در کوفه کشیدند فراز دارش \*\*\* گفت با سوز جگر قصه دل با یارش  
دل بر این مردم نااهل مکن خوش که وفا \*\*\* رفته زین شهر و نمانده است دگر آثارش  
میل این باغ مکن کز اثر بی خبری \*\*\* گل این خاک تفاوت نکند با خارش  
بهر این قوم بود خوردن خون تو مباح \*\*\* گذر از کوفه و از طایفه خونخوارش  
کوچه عمر من خسته به بن بست رسید \*\*\* تو میا کوفه که سر می شکنند دیوارش  
فاطمه دختر خود را تو به همراه میار \*\*\* ورنه چون فاطمه نیلی بشود رخسارش  
طفل شش ماهه بخواب است از آن می ترسم \*\*\* حرمله آید و با تیر کند بیدارش  
یوسف فاطمه از بهر پذیرائی من \*\*\* چوبه دار به پا گشته سر بازارش

## آغاز سفر

شیعیان از مکه آهنگ سفر دارد حسین \*\*\* عزم دیدار خدا با ترک سر دارد حسین  
دیو ظلمت بهر قتلش بسته دامن بر کمر \*\*\* چون هوای رفتن شهر سحر دارد حسین  
ساربان را گو براند اشتران آهسته تر \*\*\* چون که در گهواره شش ماهه پسر دارد حسین  
خارها را از مسیر راهشان بردار چون \*\*\* همره خود دختری نیکو سیر دارد حسین  
بهر سیلی خوردن از بیگانگان چون فاطمه \*\*\* از سه ساله دخترش صورت سپر دارد حسین

لحظه ای از خواهرش زینب نمی گردد جدا \*\*\* از اسارت رفتنش گوئی خبر دارد حسین

ص: 261

بهر یاری کردن دین خدا در نینوا \*\*\* همچو اکبر سینه چاک هر خطر دارد حسین  
ماه را برگو نتابد تا نبیند خصم دون \*\*\* تشنه لب در القمه قرص قمر دارد حسین  
عید قربان حقیقی روز عاشورا بود \*\*\* همچو قاسم ذبح حی دادگر دارد حسین

## اقرار

قیام کربلا قائم به ذات است \*\*\* که عقل از درک آن پیوسته مات است

قوامش تا قیامت جاودانی است \*\*\* پیامش یک پیام آسمانی است

کتاب صد هزاران راز دارد \*\*\* هزاران درس انسان ساز دارد

دیرستان عشقش ده کلاسه است \*\*\* که درس آن حماسه در حماسه است

کلاس اول آن فتح باب است \*\*\* کلیدش تشنگی و ترک آب است

کلاس دوم آن سرفرازی است \*\*\* که رمز سرفرازی عشق بازی است

کلاس سومش تفسیر عشق است \*\*\* که جوهر خون و خامه تیر عشق است

چهارش چهارده تفسیر دارد \*\*\* سزای گفتن تکبیر دارد

کلاس پنجم آن پایداری است \*\*\* مصائب را نشان بردباری است

اگر خواهی تو از ششم کلاش \*\*\* بود ترویج دین اصل اساسش

به خوان هفتمش گر پا گذاری \*\*\* سر از خط شهادت بر نداری

به درس هشتم آن چون رسیدی \*\*\* به نقد جان دل از هستی بریدی

کلاس نهمش عشق آفرین است \*\*\* شهادت در مسیر حفظ دین است

کلاس دهمش مهر و گواهی است \*\*\* تقرب جستن ذات الهی است

اگر خواهی نجات از دست ابلیس \*\*\* بیا در مکتب او نام بنویس

که استادش فروغ چشم زهراست \*\*\* که از عشقش دل دیوانه شیدا است

فراش تاب را بی تاب کرده \*\*\* ز سوزش شمع ها را آب کرده

ز هر موجش هزاران ناله خیزد \*\*\* که خون دل به جام لاله ریزد

در این مکتب حکومت دست خون است \*\*\* که حکمش را شهادت آزمون است

در این مکتب به هفتاد و دو ملت \*\*\* دهد سر خط آزادی و عزّت

در این مکتب شکوفائی نبض است \*\*\* نخستین درس او توحید محض است

ص: 262



در این مکتب شهادت هست ساقی \*\*\* کز او شهید ولایت هست باقی

در این مکتب ریاضی ترک من هاست \*\*\* حساب زندگی از مرگ منهاست

در این مکتب ستمگر هست محکوم \*\*\* بود احقاق حق از حق مظلوم

در این مکتب که مرگش زندگانی است \*\*\* قیام سرخ آن امری جهانی است

در این مکتب عطش را تاب باید \*\*\* کنار آب ترک آب باید

در این مکتب تن صد پاره خواهد \*\*\* ز سیلی نیلگون رخساره خواهد

حسین و زیر بار زور هرگز \*\*\* قیاس تیرگی با نور هرگز

حسین و زندگی با ننگ هیهات \*\*\* ثبات دین بدون جنگ هیهات

بجز او عشق بازی حقه بازی است \*\*\* که عشق بی حسین عشق مجازی است

به هر عصری کلامش آتشین است \*\*\* پیام آخرینش این چنین است

که درد دین دوایش در سبو نیست \*\*\* سبو بشکن که آبش آبرو نیست

اگر در این جهان دینی ندارید \*\*\* اگر ایمان به آئینی ندارید

به درک این سخن آماده باشید \*\*\* به عالم لااقل آزاده باشید

## جام بلا

من آمدم در این جا بهر خدا رسیدن \*\*\* از جان خود گذشتن جام بلا چشیدن

خواهر بیا که با تو امشب مرا سخن هاست \*\*\* بگشا تو گوش جان را بهر سخن شنیدن

این جا به سینه سوزد از تشنگی جگرها \*\*\* باید ز قحطی آب خاتم به لب مکیدن

این جا علی اکبر با خون خود نویسد \*\*\* باشد حمایت از دین در خاک و خون طپیدن

این جا ز سم اسبان قاسم شود لگدکوب \*\*\* باید که وصل جانان با نقد جان خریدن

گردد جدا ز پیکر این جا دو دست عباس \*\*\* باید کنار القم لب تشنه آرمدن

در حالت تلذی اصغر کند تبسم \*\*\* یعنی که تیر کینه کارش بود دریدن

من آمدم ببرد شمر از قفا سر من \*\*\* چون کسب سرفرازی شرطش بود بریدن

تا زنده ام مبادا گیسو کنی پریشان \*\*\* باید به سینه دل را با صبر پروریدن

ای نور چشم زهرا از بس که نازنینی \*\*\* باید به تازیانه ناز تو را کشیدن

ص: 263

خوانی نماز شب را چون مادرت نشسته \*\*\* زیرا تو راست قامت در حالت خمیدن  
خواهد رقیه شرحی از ماجرای کوچه \*\*\* باید ز ضرب سیلی رنگ از رخس پریدن  
آماده کن تو خود را از بهر کوفه رفتن \*\*\* باید نوای قرآن از روی نی شنیدن

## کاروان دل

خبر آمد که با یک کاروان دل \*\*\* حسین آید ز ره منزل به منزل  
کلیم است و هوای طور دارد \*\*\* هوای نهضت عاشور دارد  
به هر محمل نشسته نازنینی \*\*\* عزیزی لاله روئی بی قرینی  
خدا را این عزیزان آشنایند \*\*\* بلاجویان دشت کربلا بید  
به یک محمل نشسته لاله روئی \*\*\* که هستی را کشد بر تار موئی  
به گرد محملش جمعند جمعی \*\*\* چنان پروانه ای بر گرد شمعی  
نسیم از جام وصلش نوش دارد \*\*\* علمدارش علم بر دوش دارد  
نبی را دختر ام اب است او \*\*\* علی را زیب دامن زینب است او  
همین زینب که در محمل نشسته \*\*\* دل از قید علایق ها گسسته  
ز خردی داغ روی داغ دیده \*\*\* که لاله نقش او در دل کشیده  
شنیده این عزیز بار بسته \*\*\* صدای مادر پهلو شکسته  
به چشم خویشتن این داغ دیده \*\*\* پدر را دیده با فرق دریده  
برادر را جگر او دیده پاره \*\*\* پس از بابا به زهر پر شراره  
کنون او را زمان شور و شین است \*\*\* گمانم نوبت قتل حسین است  
که اینسان قلب او را غم گرفته \*\*\* که غم از بهر او ماتم گرفته  
خرزان را شاهد تاراج باغ است \*\*\* که او را سینه داغستان داغ است  
مقام صبر زینب سرسری نیست \*\*\* بلا را غیر او کس مشتری نیست

بخوان ای ساریان شعر جدائی \*\*\* که می گردد حسینش کربلائی

بخوان اشعار مرگ و زندگی را \*\*\* نوای آب آب تشنگی را

شنیدی شرح تیغ و سر بریدن \*\*\* شنیدن کی بود مانند دیدن

همین زینب که بی صبر و قرار است \*\*\* زبانش تیزتر از ذوالفقار است

ص: 264

رود جائی که نامش شهر خون است \*\*\* شکوه صبر او را آزمون است

رود جائی که بیند جسم اکبر \*\*\* بسان لاله ای در خون شناور

رود جائی که قاسم کشته گردد \*\*\* به خاک و خون تنش آغشته گردد

رود جائی که افتد دست عباس \*\*\* ببوسد تیر چشم مست عباس

رود جائی که تیر پر شراره \*\*\* زند گل بوسه حلق شیرخواره

رود جائی که جان بر لب رسیده \*\*\* گذارد لب به رگ های بریده

## آماده گی

بارالها باورم کن سنگرم آماده است \*\*\* طبق پیمانی که بستم ساغرم آماده است

پر کن از شهد شهادت کربلا پیمانه را \*\*\* کز برای عشق و مستی باورم آماده است

خواستم از بهر خود همسنگری پیدا کنم \*\*\* چشم دشمن کور دیدم خواهرم آماده است

خواستم نسل جوان را رهبری آینده ساز \*\*\* دست افشان گفت لیلا اکبرم آماده است

خواستم خالی نباشد کربلا جای حسن \*\*\* با برادر قاسم فرخ فرم آماده است

خواستم آب آوری را تا که سقائی کند \*\*\* دست روی سینه میر لشکرم آماده است

خواستم منشور آزادی رقم سازم به خون \*\*\* گفت از گهواره اصغر جوهرم آماده است

خواستم از بهر همدردی زهرا مادرم \*\*\* نیلگون رخساره دیدم دخترم آماده است

## مدال قهرمانی

عقل انسان مات از درک خصال زینب است \*\*\* عشق مست از چشمه اشک زلال زینب است

دین احمد گر که کامل گشت با مهر علی \*\*\* عصمت زهرا مکمل از کمال زینب است

اتصال حق میسر نیست بی عشق حسین \*\*\* راه وصل عشق او در اتصال زینب است

گر بشارت داده در قرآن خدا بر صابرين \*\*\* از طفیل شرح صبر بی زوال زینب است

سرّ اضمحلال کاخ کفر و بیداد یزید \*\*\* بسته بر تصویب و حکم انحلال زینب است

ترجمان خطبه او گر شود صدها زبان \*\*\* باز عاجز فهم ما از انفعال زینب است

ص: 265

روز عاشورا که زد گلبوسه رگ های گلو \*\*\* گفت این تنها پسند ایده آل زینب است  
داغ روی داغ دید و شکوه از گردون نکرد \*\*\* این شهامت حاصل شیر حلال زینب است  
خشت خشت شهر کوفه می دهد فتوا به حق \*\*\* سر شکستن شمه ای از شور و حال زینب است  
با نگاهش شیء اسبان شود در سینه حبس \*\*\* چون گشاید لب زبان خلق لال زینب است  
از پی ابقاء قد قامت به هنگام نماز \*\*\* هیجده سر برفرازی بلال زینب است  
همچو زهرا شد قیام او مبدل بر قعود \*\*\* این نشان کثرت رنج و ملال زینب است  
تازیانه خرد و سر در نزد دونان خم نکرد \*\*\* این شکوه همت و راز جلال زینب است  
لاف نبود گر بگویم در دیار صابران \*\*\* یک مدال قهرمانی هست مال زینب است

## لاله رویان

لاله رویانی که جان عالمی قربانشان \*\*\* می رسد بر آسمان بانگ انا العطشانشان  
با وجود آن که چشمک می زند آب فرات \*\*\* از عطش می ریزد اشک چشمه چشمانشان  
در نیستان مرارت خیز دشت کربلا \*\*\* لاله می سوزد ز آه و ناله و افغانشان  
میزبان شمشیر و سنگ و نیزه و تیر و سنان \*\*\* وه چه رنگین کرد دشمن سفره احسانشان  
در حرم اهل حرم بر گرد یک گهواره ای \*\*\* جمع گردیدند و زینب گشته روضه خوانشان  
شیرخواری از عطش کارش زاری کردن است \*\*\* آب می گیرد بحال دیده گریانشان  
بر سر پیمان نشستند این بلاجویان و شد \*\*\* از بلا پیمانه ها لبریز از پیمانشان

## سفر به شام

من زینبم مسافر شام بلا حسین \*\*\* تنها بگو چگونه گذارم تو را حسین  
ای تار و پود من همه از تار و پود تو \*\*\* برگو چگونه از تو شوم من جدا حسین  
ای صید دست و پا زده در خون ز جای خیز \*\*\* سخت است بی تو رفتن از کربلا حسین  
ای پاره پاره تن کمکم کن که بی کسم \*\*\* کز بی کسی پناه برم بر خدا حسین

هر چند بهر ماندن من نیست چاره ای \*\*\* در حیرتم که بی تو روم در کجا حسین

ص: 266



اکبر کجاست تا که بگیرد رکاب من \*\*\* قاسم چه شد که راه گشاید مرا حسین  
من می روم به کوفه که با منطق علی \*\*\* گیرم نفس ز کوفی دور از وفا حسین  
من می روم که تیغ زبان بر علیه ظلم \*\*\* بیرون کشم به گفتن قالوا بلا حسین  
بیدار کن ز خواب تو شش ماهه را که آب \*\*\* از چنگ کوفیان شده اینک رها حسین  
از قول من بگو به علمدار غم منخور \*\*\* گیرم به جای توبه کف خود لوا حسین

## زبان حال سکینه

شنیدستم ز ارباب مقاتل \*\*\* حدیثی را که سوزد خرمن دل  
قضا را کاروان آل طاها \*\*\* که کشتیشان نشسته بود در گل  
کنار جوی آبی در ره شام \*\*\* برای استراحت کرد منزل  
همه لب تشنگان بازی عشق \*\*\* که شرح تشنگی شان هست مشکل  
پی رفع عطش با ناله و آه \*\*\* زلال اشک را گشتند ساحل  
سکینه دختر سلطان خوبان \*\*\* کزو سوز عطش گردید کامل  
کند او پر ز آب و یاد بابا \*\*\* لبانی تشنه بودش در مقابل  
چنین می گفت آن فرزانه دختر \*\*\* که گفتارش زند آتش به حاصل  
به من بر گو به وقت بودن باب \*\*\* کجا بودی کجا بودی تو ای آب  
چرا شرمی تو از داور نکردی \*\*\* حیا از روی پیغمبر نکردی  
به دشت کربلا ما تشنه بودیم \*\*\* چرا فریادها باور نکردی  
علی اکبر ما تشنه جان داد \*\*\* چرا رحمی تو بر اکبر نکردی  
تن قاسم به خون غلطید اما \*\*\* حیائی زان گل پرپر نکردی  
چرا سقای ما را تشنه کشتی \*\*\* چرا شرمی ز آب آور نکردی  
ز سوز تشنگی شش ماهه می سوخت \*\*\* چرا رحمی تو بر اصغر نکردی

سر بابا جدا شد تشنه از تن \*\*\* چرا لب های او را تر نکردی

تو بودی مهر زهرا مادر ما \*\*\* چرا فکر دل مادر نکردی

نه ما لب تشنگان آب جوئیم \*\*\* تمام آب ها را آبروئیم

ص: 267

## در وصف باب الحوائج

کلید قفل مشکل هاست عباس \*\*\* به مردی شهره در دنیا است عباس

به یکتایی ذات کبریایی \*\*\* مطیع خالق یکتاست عباس

برای حفظ آئین محمد \*\*\* شکوه روز عاشوراست عباس

علی را شرزه شیر بیشه عشق \*\*\* برای عرصه هیجاست عباس

به میدان شجاعت اشجع الناس \*\*\* که غیرت قطره و دریا است عباس

مروت ریزه خوار خوان لطفش \*\*\* فتوت صورت و معناست عباس

بگرد شمع بزم آفرینش \*\*\* چنان پروانه بی پرواست عباس

حسین ابن علی را عبد صالح \*\*\* ولی بر ما سوا مولا است عباس

حرم را پاسدار پاسداران \*\*\* کرم را ملجا فتواست عباس

بدشت کربلا آرامش دل \*\*\* برای زینب کبری است عباس

گذشت از آب و کسب آبرو کرد \*\*\* اگر چه ساقی و سقا است عباس

به مردی و وفا و پایداری \*\*\* ز جمع ماسوا منهاست عباس

بود بدر منیر هاشمیون \*\*\* که زیباتر ز هر زیباست عباس

بزن بر دامنش دست توسل \*\*\* که در جود و سخا آقا است عباس

اگر از ارمنی پرسی بگوید \*\*\* گمانم حضرت عیسی ست عباس

اگر دستش جدا شد غم ندارد \*\*\* که دستاویز ما فرداست عباس

بود چشم امید خلق سویش \*\*\* که بر خلق خدا والا است عباس

چو گردد حمله ور ترتیب دشمن \*\*\* علی ما حی اعلاست عباس

اگرچه زاده ام البنین است \*\*\* ولیکن مادرش زهراست عباس

من ژولیده گویم بار دیگر \*\*\* کلید قفل مشکل هاست عباس

کیستم من جرعه نوش ساغر قالوا بلایم \*\*\* زاده ام البنین و نور چشم مرتضایم

از ولادت تا شهادت عبد دربار حسینم \*\*\* شرزه شیر بیشه خونین دشت کربلایم

ص: 268

مادرم باشد کنیز فاطمه ام الائمه \*\*\* من بلا گردان نور دیده خیرالنسایم

نام نیکویم بود عباس و بر باب الحوائج \*\*\* شهر ساقی کوثر علی و باب هایم

گر حسین ابن علی فلک نجات شیعیان است \*\*\* من در این کشتی به دریای هدایت ناخدایم

روز عاشورا به پاس حرمت آل پیمبر \*\*\* کرد نور چشم زهرا پاسدار خیمه هایم

پرچم نصر من الله را به دوش خود گرفتم \*\*\* زانکه پرچمدار خونین نهضت خون خدایم

هر چه هستم هر که هستم عاشق روی حسینم \*\*\* ساقی لب تشنگان و چشمه آب بقایم

دست دادم که دست از دامن او بر ندارم \*\*\* چشم دادم تا نیفتد چشم بر خصم دغایم

با عمود آهنین فرق مرا از کین دریدند \*\*\* تا نگردد خم بر هر سغله ای قد رسایم

### زبان حال حضرت سکینه

دیشب فضا آبیستن اندوه و غم بود \*\*\* فریاد مظلومی ز بیداد ستم بود

دیشب زمین کربلا شوری دگر داشت \*\*\* حال و هوای روز عاشوری دگر داشت

دیشب شفق از دیده در ناب می ریخت \*\*\* طفلی به روی قبر بابا آب می ریخت

دیشب گلان باغ زهرا جمع بودند \*\*\* پروانه از بهر طواف شمع بودند

دیشب سکینه با پدر رازی مگو داشت \*\*\* رازی گلو از جنگ آب و آبرو داشت

دیشب به بابا داستان آه می گفت \*\*\* از اشک چشم و خستگی راه می گفت

دیشب به بابا اشک چشمش نوش می داد \*\*\* راز دلش را عمه او گوش می داد

می گفت بی تو لاله ها بی رنگ گشته \*\*\* از دوری اصغر دل من تنگ گشته

بابا بگو با من علی اکبرت کو \*\*\* من تشنه آبم بگو آب آورت کو

ای ساغر قالوا بلا را جرعه نوشم \*\*\* بانگ انا العطشان تو آید به گوشم

روزی که می رفتی به کوی آرزویت \*\*\* دیدم که عمه بوسه زد زیر گلویت

رفتی ولی فکر مرا باور نگشتی \*\*\* رفتی کجا بابا که دیگر برنگشتی

بابا نبودی تا ببینی خصم سرکش \*\*\* در خیمه ها از راه کین افروخت آتش

بابا نبودی در شب شام غریبان \*\*\* گشتیم ما آواره کوه و بیابان

دستی که سیلی زد به روی مادر تو \*\*\* نیلی نمود از کینه روی دختر تو

مانند زهرا مادرت دارم نشانه \*\*\* هم جای ضرب سیلی و هم تازیانه

ص: 269

بابا خبر از گوشه ویرانه دارم \*\*\* آری خبر از شمع و از پروانه دارم

آن شب سه ساله دخترت شوری به سر داشت \*\*\* گویی هوای دیدن روی پدر داشت

آن شب سر تو شمع جمع عاشقان بود \*\*\* بر گرد تو پروانه طفلی نیمه جان بود

آن شب سه ساله همت خود را نشان داد \*\*\* شد مشتری و قیمت یک بوسه جان داد

## سوز و ساز

من در این صحرا زمانی یار و یاور داشتم \*\*\* سوز و سازی نیمه شب با برادر داشتم

یاد آن روزی که قبل از یورش باد خزان \*\*\* یک گلستان گل ز گلزار پیمبر داشتم

می رسد فریاد بی آبی به گوش من هنوز \*\*\* کز عطش بهر عزیزان دیده تر داشتم

روز عاشورا که اکبر شد خرامان سوی جنگ \*\*\* دیده را محو تماشا سوی اکبر داشتم

گر نبودم بر سر نعش پسر جان داده بود \*\*\* من پدر را از سر نعش پسر برداشتم

بر سر نعش بخون غلطیده قاسم چونی \*\*\* ناله از بی رحمی آن قوم ابتر داشتم

تیر از حلق علی دست برادر می کشید \*\*\* سیل خون از دیده جاری بهر اصغر داشتم

بیمی از دشمن نبودم چون به گرد خیمه ها \*\*\* پاسداری همچو عباس دلاور داشتم

روز شد تاریک تر از شام به پیش دیده ام \*\*\* تا نظر بر جسم صد چاک برادر داشتم

چون ندیدم جای سالم بر تن صد پاره اش \*\*\* آرزوی بوسه از آن پاره پیکر داشتم

## قهرمان کربلا

شکوه عشق را نخل بلند باوری زینب \*\*\* کتاب درد را مرثیه حزن آوری زینب

جهان آفرینش بر تو فخر دیگری دارد \*\*\* که در قاموس خلقت شاهکار دیگری زینب

اگر نازل به شأن فاطمه شد سوره کوثر \*\*\* به خیل بانوان تفسیر نص کوثری زینب

مقام خاتمیت گر نمی شد ختم پیغمبر \*\*\* به نسوان جهان می گفتمت پیغمبری زینب

اگر ام ایی ها خواند احمد دختر خود را \*\*\* تو فخر دختران و دختران دختری زینب

زمین و آسمان را کلک قدرت گر بهم دوزد \*\*\* همانند تو در عالم نزاید مادری زینب

ص: 270



علی را زینت دامانی و زین بابت خوانند \*\*\* که در شهر بلاغت در فصاحت حیدری زینب  
شب میلاد تو جشن است یا بزم عزاداری \*\*\* که سیل اشک می ریزد ز هر چشم تری زینب  
میان گریه می خندم میان خنده می گریم \*\*\* چنان که با غم و شادی دل از ما می بری زینب  
تورا ام المصائب گر بخوانم بی گمان هستی \*\*\* که در بحر مصائب کشتی بی لنگری زینب  
علی را گر حسین ابن علی نور دو عین آمد \*\*\* حسین ابن علی را خواهر و همسنگری زینب  
به صبر و استقامت صبر شاگرد دبستانت \*\*\* که در دشت بلا مردی اگر چه دختری زینب  
میان شعله آتش شنیدی ناله مادر \*\*\* تو تنها شاهد آن ضرب مسمار دری زینب  
تو دیدی منشق از شمشیر دشمن فرق بابا را \*\*\* مگر کلک صبوری را به عالم جوهری زینب  
جگر صد پاره دیدی از حسن از پانفتادی \*\*\* که راضی بر رضای ذات حی داوری زینب  
چه گویم من به وصف تو که بعد از حضرت زهرا \*\*\* به خوبی از همه خوبان این عالم سری زینب  
اگر احمد مادرت را پاره تن خوانده می گویم \*\*\* تو یک تن ناظر صد پاره پاره پیکری زینب

### مسلم اولین شهید

یابن عم کوفه میا هیچ کسی یار تو نیست \*\*\* زین همه خلق یکی طالب دیدار تو نیست  
میثم آسا به سر دار هوادار توام \*\*\* تا نگویند کسی میثم تمار تو نیست  
یوسف فاطمه از کوفه حذر کن که دگر \*\*\* غیر غم قافله ای بر سر بازار تو نیست  
لیلی حسن قدم پا سر بازار منه \*\*\* که کسی جز من دلخسته خریدار تو نیست  
زان همه نامه نگاری که نوشتند بیا \*\*\* یک نفر نامه نویس در دربار تو نیست  
یا در این معرکه مگذار که جان در خطر است \*\*\* برو آن جا که کسی در پی آزار تو نیست  
رحمی آخر به جوانی علی اکبر کن \*\*\* زانکه رحمی به دل دشمن خونخوار تو نیست  
گر بیائی بجز از خنجر و شمشیر و سنان \*\*\* میزبان تو و عباس علمدار تو نیست  
گر بیائی هدف تیر شود اصغر تو \*\*\* ایمن از باد خزان آن گل گزار تو نیست

لا اقل اهل حرم را توبه همراه میار \*\*\* که حیا را خبری در بر اشرار تو نیست  
تا که سیلی نخورد دختر دردانه تو \*\*\* کوفه جای زن و فرزند دل افکار تو نیست  
آب مهریه زهراست ولی بر لب آب \*\*\* قطره ای بهر لب خشک گهربار تو نیست

ص: 271

## در مصیبت حضرت مسلم (علیه السلام)

دوستان شعر غم انگیز مرا گوش کنید \*\*\* قصه طبع شکر بیز مرا گوش کنید  
شرح دریای گهر خیز مرا گوش کنید \*\*\* داستان قلم تیز مرا گوش کنید  
شعر من حاصلی از عشق و ارادت باشد \*\*\* شرح جانبازی و ایثار و شهادت باشد  
کوفه آن روز سراپا همه غم بود و ملال \*\*\* بود مستغرق اندوه ز آشوب و جدال  
نایب خاص حسین تشنه لب آب زلال \*\*\* پاره پاره تنش از تیغ بهنگام قتال  
زیر لب تشنه دُرّ عشق و شهادت می سفت \*\*\* اشک می ریخت و با یوسف زهرا می گفت  
مسلمم کز دل و جان واله و شیدای توام \*\*\* خلق محو من و من محو تماشای توام  
بسته بر سلسله زلف چلیپای توام \*\*\* تشنه ی کام دل از جام تولای توام  
اولین کس که فدائی تو شد من بودم \*\*\* عاشق عشق خدائی تو شد من بودم  
از همان روز نخستین که ز مادر زادم \*\*\* شاهد عشق تو آمد به مبارک بادم  
دل به یک دل نه بصد دل به تو دلبر دادم \*\*\* عشق تو کرد پی دادن جان استادم  
عاقبت عشق تو سوداگر بازارم کرد \*\*\* همچو میثم بخدا زیب سر دارم کرد  
دوست دارم به سر کوی تو پرواز کنم \*\*\* دفتر شرح پریشانی دل باز کنم  
بنشینم ببرت راز دل ابراز کنم \*\*\* شکوه از توطئه خصم تو آغاز کنم  
گوش کن راز غم بی سر و سامانی من \*\*\* قصه سوز دل و شرح پریشانی من  
آگه‌م من که تو از سرّ دلم آگاهی \*\*\* حجت بالغه حقی و ثار اللّهی  
صاحب الامر زمان جان رسول اللّهی \*\*\* اینک از بهر ملاقات خدا در راهی  
کیستم من که تو را دور ز الله کنم \*\*\* یا که افکار تو را منصرف از راه کنم  
من کییم تا که کنم نزد تو اظهار وجود \*\*\* ای به خاک در تو خیل ملائک به سجود  
شده از بود تو پیدا همه بود و نبود \*\*\* تو حسینی که به شأن تو پیمبر فرمود

که به کشتی نجات بشریت نوحی \*\*\* جسم بی جان جهان را به حقیقت روحی

ص: 272

طبق امر تو مهیای سفر گردیدم \*\*\* جانب کوفه روان با دو پسر گردیدم  
پیش هر تیر بلای تو سپر گردیدم \*\*\* اندر آن شهر منادی خیر گردیدم  
مژده دادم که حسین ابن علی می آید \*\*\* حجت بالغه لم یزلی می آید  
اهل کوفه همه زین واقعه مسرور شدند \*\*\* پای تا سر همه غرق شعف و شور شدند  
طالب عدل و فنای ستم و زور شدند \*\*\* بر سر راه افق منتظر نور شدند  
زین جهت گفتمت آهنگ سفر ساز کنی \*\*\* کوفه را ز آمدن خویش سرفراز کنی  
کاش آن دم که قلم در کف من بود نبود \*\*\* دستم از بهر نوشتن به بدن بود نبود  
سخن از طایفه عهدشکن بود نبود \*\*\* بر لبم ز آمدنت دُر سخن بود نبود  
نامه را کاش که گم پیک خبر می کردی \*\*\* یا تو از خواندن آن صرف نظر می کرد  
حال از دادن آن نامه پشیمانم من \*\*\* از دغل بازی این طایفه حیرانم من  
سر هر رهگذری سر به گریبانم من \*\*\* نیستم طالب جان عاشق جانانم من  
غیر از این نیست مرا از تو تمنای دگر \*\*\* گر تو را میل سفر هست برو جای دگر  
نزد این قوم میا چون به تو نیرنگ زنند \*\*\* لاف یکرنگی اگر با تو هم آهنگ زنند  
اول ره همه بر دامن تو چنگ زنند \*\*\* آخر کار به پیشانی تو سنگ زنند  
آب بر روی تو از راه ستم می بندند \*\*\* گر کند گریه علی اصغر تو می خندند  
خصم خواهد که تویی مونس و یاورگردی \*\*\* بی علی اکبر و عباس دلاور گردی  
کشته لب تشنه ز شمشیر پر آذر گردی \*\*\* دوستدارم که تو از نیمه ره برگردی  
گر بیائی سر تو بوسه گه چوب شود \*\*\* بدنت زیر سم اسب لگدکوب شود

## زبان حال امام حسین (علیه السلام)

الهی کن مهیا سنگرم را \*\*\* که تا بینی فراز نی سرم را  
الهی باورم کن تا ببینی \*\*\* شکوفایی نخل باورم را  
من آن دردی کش جام بلایم \*\*\* لبالب از بلا کن ساغرم را  
بدشت کربلا آورده ام من \*\*\* ز اکبر تا علی اصغرم را  
حسینم من که هرگز پیش دونان \*\*\* به عالم خم نمی سازم سرم را  
درین تقتیده دشت درد پرور \*\*\* دهم سرمشق انسان پرورم را  
منای قرب من این جاست این جا \*\*\* که از خون رنگ سازد پیکرم را  
اگر دشمن به رویم آب بندد \*\*\* کمک کن ای خدا آب آورم را  
به قربان گاه آوردم الهی \*\*\* شبیه حضرت پیغمبرم را  
برای سم مرکب ها مهیا \*\*\* نمودم قاسم فرخ فرم را  
برای تیر آوردم خدایا \*\*\* سپیدی گلوی اصغرم را  
کنم آماده بهر سیلی خصم \*\*\* رخ ناز سه ساله دخترم را  
برای یاری قرآن نمودم \*\*\* مهیا بهر خنجر حنجرم را  
ولی قبل از وقوع جانفشانی \*\*\* بکن صبیری عنایت خواهرم را

## حسین (علیه السلام) مظهر آزادی

آن که نوشید می از جام بلا کیست حسین \*\*\* آن که کوشید به یاری خدا کیست حسین  
آن که از کعبه گل جانب معشوق شتافت \*\*\* خیمه در کعبه دل کرد به پا کیست حسین  
آن که با سعی و صفا کرد وداع و چو خلیل \*\*\* کرد آهنگ سفر سوی منا کیست حسین  
آن که در مدرسه عشق پی حفظ شرف \*\*\* هله آموخت به ما درس وفا کیست حسین  
آن که هم خون خدا هم پسر خون خداست \*\*\* که بود زنده از او دین خدا کیست حسین

آن که در سنگر آزادگی و آزادی \*\*\* سر نهد در خط تسلیم و رضا کیست حسین

آن که با دادن هفتاد و دو تن قربانی \*\*\* درس آزادگی آموخت بما کیست حسین

آن که از خون علی اصغر شش ماهه گذشت \*\*\* تا شود شافع ما روز جزا کیست حسین

ص: 274

آن که لب تشنه لب آب روان گشت شهید \*\*\* در عوض داد بما آب بقا کیست حسین

آن که از راه ستم شمر ستمگر به منا \*\*\* سر او را ز قفا کرد جدا کیست حسین

آن که از قاسم و عباس و علی اکبر خویش \*\*\* دیده پوشید به تأیید قضا کیست حسین

آن که بنیاد ستم زیر و زیر کرد بخون \*\*\* خون بهایش به عوض گشت خدا کیست حسین

آن که از نهضت او نهضت ما یافت قوام \*\*\* کوری چشم کج اندیش دغا کیست حسین

آن که بر رهبر این امت ستوار و غیور \*\*\* داد فرماندهی کل قوا کیست حسین

آن که با همت مردانه ایثارگران \*\*\* می کند باز ره کربلا کیست حسین

آن که بر درگه حق می کند از سوز جگر \*\*\* بهر پیروزی اسلام دعا کیست حسین

آن طبیعی که کند با دم احیاگر خویش \*\*\* دردها را همه بی نسخه دوا کیست حسین

### زبان حال امام حسین (علیه السلام) به خواهرش زینب (سلام الله علیها)

بیا ای غم که شادی گوشه گیر است \*\*\* زمین کربلا مهمان پذیر است

سر خوانش نشسته نیمه شب \*\*\* حسین ابن علی همراه زینب

پی اجرای حکم حی داور \*\*\* کنار سفره خواهر با برادر

قضا را با قدر ترسیم کردند \*\*\* بلا را بین هم تقسیم کردند

در نا سفته را خون خدا سفت \*\*\* به خواهر در مصاف حق چنین گفت

مرا راه تکامل باید این جا \*\*\* تو را صبر و تحمل باید این جا

مرا باید در این جا جان فشانی \*\*\* تو را باید مدال قهرمانی

به لبیکی که گفتیم از ولادت \*\*\* اسارت از تو و از من شهادت

در این جا من بخون آغشته کردم \*\*\* شهید راه حق لب تشنه کردم

در این جا بهر اثبات عقیده \*\*\* بینی فرق اکبر را دریده

در این جا قامت موزون قاسم \*\*\* شود باغ شفق از خون قاسم



نگاهی کن به چشم مست عباس \*\*\* که می افتد ز پیکر دست عباس

برو بنشین کنار گاهواره \*\*\* که بینی سیر روی شیرخواره

که فردا تیر می بوسد گلویش \*\*\* شود شرمنده آب از آبرویش

مرا خواهد خدا در خون نشسته \*\*\* تو را از چوب محمل سر شکسته

ص: 275

مرا خواهد خدا صد پاره پیکر \*\*\* تو را خواهد برای جنگ دیگر

مرا خواهد برای چوب خوردن \*\*\* تو را در کوفه بهر خطبه خواندن

مرا خواهد برای ترک هستی \*\*\* تو را خواهد برای سرپرستی

که بعد از من ثنا خوانم تو باشی \*\*\* نگهدار یتیمانم تو باشی

## ورود بکربلا

فرود آید یاران سنگر این جاست \*\*\* مقدس سرزمین باور این جاست

عمود خیمه را اینک بکوید \*\*\* که ما را وعده گاه داور این جاست

کمر محکم ببندید ای عزیزان \*\*\* که جولانگاه صدها لشکر این جاست

بیا خواهر مهیا شود مهیا \*\*\* که وقت امتحان خواهر این جاست

خدا خواهد تو را انسان کامل \*\*\* که دانشگاه انسان پرور این جاست

همان جائی که گردد آب نایاب \*\*\* برای عترت پیغمبر این جاست

همان جائی که بیند ام لیلا \*\*\* بخون آغشته جسم اکبر این جاست

همان جائی که گردد نجمه مجنون \*\*\* ز داغ قاسم فرخ فر این جاست

همان جائی که بارد بر سر ما \*\*\* سنان و تیر و سنگ و خنجر این جاست

همان جائی که افتد از دم تیغ \*\*\* دو دست از پیکر آب آور این جاست

همان جائی که با تیر سه شعبه \*\*\* شود پاره گلوی اصغر این جاست

همان جائی که می بوسی گلویم \*\*\* بسوز دل بجای مادر این جاست

همان جائی که جسم شش برادر \*\*\* به روی خاک بینی پرپر این جاست

همان جائی که جسمم را بگیری \*\*\* بسان جان شیرین در بر این جاست

همان جائی که از رگ های خونین \*\*\* بگیری بوسه جان پرور این جاست

## کاروان عشق

ندا آمد که ماه ماتم آمد \*\*\* محرم ماه اندوه و غم آمد

بسوز ای دل که سوزد خانه ظلم \*\*\* بسوزی بشکند پیمانہ ظلم

ص: 276

بسوز ای دل که شادی غم گرفته \*\*\* از این غم عالمی ماتم گرفته

بسوز ای دل که از نی ناله خیزد \*\*\* شقایق خون به جام لاله ریزد

بسوز ای دل که گل با بلبل آید \*\*\* بهار و سرو و یاس و سنبل آید

بسوز ای دل که با رنگ پریده \*\*\* شفق در لجه خون آرمیده

بسوز ای دل که عشق از کعبه دل \*\*\* به همزه آورد یک کاروان گل

به هر محمل نشسته نازنینی \*\*\* قیامت قامتی شور آفرینی

کند از روزن دل ام لیلا \*\*\* قد و بالای اکبر را تماشا

ریاب از سوز دل با دلربائی \*\*\* بخواند بهر اصغر لای لائی

به قاسم نجمه صدها راز گوید \*\*\* ز جانبازی یک سرباز گوید

سکینه بهر خواهر عارفانه \*\*\* بخواند شعر غم را غمگنانه

به گرد محملی برپاست شوری \*\*\* چه شوری شور مردان غیوری

همه از بهر خدمت بار بسته \*\*\* به پاس آن که در محمل نشسته

در آن محمل بود مأوای زینب \*\*\* که شیدائی بود شیدای زینب

یکی خواند فروغ آفتابش \*\*\* یکی گیرد به هر منزل رکابش

یکی از جان جلودار است او را \*\*\* انیس و مونس و یار است او را پ

یکی بهرش به ساغر نوش دارد \*\*\* عنان ناقه اش بر دوش دارد

همین زینب که شمع مجلس آراست \*\*\* هزاران دیده اش محو تماشاست

رسد روزی که شادی را نبیند \*\*\* غبار غم به رخسارش نشیند

قد سروش بسان دال گردد \*\*\* سیه پوش و پریشان حال گردد

ببیند قامت موزون قاسم \*\*\* حنا بندد به کف از خون قاسم

جدا بیند ز پیکر دست عباس \*\*\* بخون آغشته چشم مست عباس

عدو بندد به رویش راه چاره \*\*\* ببیند پاره حلق شیرخواره

خدا را می کند از خویش خرسند \*\*\* چو ببیند کربلا داغ دو فرزند

بچشم خویش با رنگ پریده \*\*\* ببیند فرق اکبر را دریده

به هنگام وداع پور زهرا \*\*\* درآید از حرم با شور و غوغا

برادر را چو ببیند رو به رویش \*\*\* زند بوسه به رگ های گلوییش

ص: 277

## تشنگان وادی عشق

خبر دهید، به یاران، که یار را کشتند \*\*\* بزرگ رهبر این روزگار را کشتند

بگو به بلبل شوریده در بهارستان \*\*\* دگر ترانه نخواند بهار را کشتند

بگو به غنچه، که از غم کند گریبان چاک \*\*\* که پیش چشم هزاران هزار را کشتند

ز تیر و نیزه و شمشیر در کنار فرات \*\*\* طلایه دار صف کارزار را کشتند

قرار بود که بر تشنگان رساند آب \*\*\* ز بی قراری آنان، قرار را کشتند

صبا برو به مدینه، بگو به ام بنین \*\*\* که انتظار مکش، انتظار را کشتند

به پیش چشم پدر، تشنه لب، ز تیغ ستم \*\*\* علی اکبر، سیمین عذار را کشتند

به زیر سم ستوران، شد استخوانش خرد \*\*\* ز کینه، قاسم نیکو شعار را کشتند

شفق به حجله خون، تا ابد، بسوک نشست \*\*\* ز تیر حرمله، تا شیرخوار را کشتند

شکست شهپر جبریل، ظهر عاشورا \*\*\* که تشنه لب پسر ذوالفقار را کشتند

## کربلا قبله آرزو

بیا که کعبه اجلال و آرزو این جاست \*\*\* بیا که خلوت انس و بگو مگو این جاست

رسید تا که حسین علی به کرب و بلا \*\*\* چو کرد تربت آن بو بگفت او این جاست

هزار مرتبه شکر خدای عز و جل \*\*\* که آن چه بود مرا از حق آرزو این جاست

حریم کعبه و رکن و مقام و زمزم و حجر \*\*\* منا و مشعر و معراج گفتگو این جاست

عمود خیمه بکوید ای صحابه من \*\*\* که ساقی و می و میخانه و سبو این جاست

اگر ز سعی و صفا سوی مروه محرومید \*\*\* کنید هروله چون جای های و هو این جاست

همان مکان مقدس که جسم پاک شما \*\*\* بخون سرخ شود باز شستشو این جاست

همان مکان مقدس که اکبرم گردد \*\*\* شهید راه حق از کینه عدو این جاست

همان مکان مقدس که می کند فردا \*\*\* سکینه ام طلب آب از عمو این جاست

همان مکان مقدس که قاسم با خون \*\*\* برای یاری قرآن کند وضو این جاست

همان مکان مقدس که اصغرم افتد \*\*\* به روی دست پدر تیر بر گلو این جاست

ص: 278

دیشب عطش آتشفشان خیمه ها بود \*\*\* ایفاگر نقش مهم کربلا بود

دیشب شقایق پیرهن را چاک می زد \*\*\* از تشنگی گل بوسه ها بر خاک می زد

دیشب به نرگس چشم شبنم آب می داد \*\*\* گهواره را دست نسیمی تاب می داد

دیشب به سوسن نسترن از داغ می گفت \*\*\* از باغبان و لاله های باغ می گفت

دیشب خزان جام بلا پر آب می کرد \*\*\* لب تشنگان را تشنگی بی تاب می کرد

دیشب که ساغر لاله دست یاس می داد \*\*\* دریای غیرت خیمه ها را پاس می داد

دیشب سکینه با رقیه راز می گفت \*\*\* راز عطش را بهر خواهر باز می گفت

می گفت ای دردانه من ناله کم کن \*\*\* با صبر خود خونابه در جام ستم کن

دیگر چه غم زین قوم حق شناس داری \*\*\* تا بر سر خود سایه عباس داری

برخیز تا غم را از این صحرا برانیم \*\*\* بهر عمو شعر عطش با هم بخوانیم

شاید عمو فکری کند از بهر چاره \*\*\* آبی رساند بهر طفل شیرخواره

گلوآژه های گلشن مولی الموالی \*\*\* برداشتند از خیمه گه یک مشک خالی

آهسته با هم عزم رفتن ساز کردند \*\*\* مهتاب را آئینه دار راز کردند

در آن دل شب با عموشان یار گشتند \*\*\* چون اختری با ماه تابان یار گشتند

گفتا سکینه ای عمو جان گاه یاری است \*\*\* گل ها همه پژمرده وقت آبیاری است

در خیمه ها ذکر همه آب روان است \*\*\* فریاد بی آبی عمو بر آسمان است

یک لحظه آرامش دل طفلان نگیرد \*\*\* ترسم ز سوز تشنگی اصغر بمیرد

تو منصب سقائی از بابا گرفتی \*\*\* در قلب صحرای محبت جا گرفتی

تنها تو نخل آرزو را رنگ و بوئی \*\*\* آب آور مائی و صاحب آبروئی

دستم به دامانت عمو عزم سفر کن \*\*\* خشکیده لب های پدر با آب تر کن



ما را بجز پیروزی دین آرزو نیست \*\*\* مقصود ما از آب غیر از آبرو نیست

لب تشنگان وادی عشق و محبت \*\*\* بر تو کنند از جان و دل عرض ارادت

ای آن که آب از روی ماهت شرم دارد \*\*\* هستی تو دل های ما را گرم دارد

سرچشمه عشق و امید ما تو هستی \*\*\* بر قفل غم تنها کلید ما تو هستی

آخر تو نور دیده ام البنینی \*\*\* پرورده دست امیرالمؤمنینی

هستی تو در بحر فتوت دُرّ نایاب \*\*\* کز هیبت تو زهره شیران شود آب

ص: 279

ای آن که گیتی چون تو سقایی ندیده \*\*\* از تشنه کامی عمه ام رنگش پریده  
وقتی که ما را در حرم آب روان بود \*\*\* آب فرات آزاد بهر تشنگان بود  
با آه روز خصم تیره کرد عمه \*\*\* سهمیه خود را ذخیره کرد عمه  
آن شب که سد آرزوها را شکستند \*\*\* بر روی ما این تیره روزان آب بستند  
هر گه صغیری از عطش بی تاب می شد \*\*\* از تشنگی مانند شمعی آب می شد  
تا آن که بیعت دل کند آباد عمه \*\*\* سهمیه خود را به ما می داد عمه  
دیگر به تن از تشنگی تابی ندارد \*\*\* از بهر ما لب تشنگان آبی ندارد

### ظهر عاشورا

ظهر عاشورا که پور بو تراب \*\*\* تشنه لب افتاد بر روی تراب  
آن یگانه رهبر حجاج عشق \*\*\* با همایون رف رف معراج عشق  
غرق در خون عزم رفتن ساز کرد \*\*\* ترک هستی با هزاران ناز کرد  
در حرم بودش برادرزاده ای \*\*\* لاله روئی شاهد آزاده ای  
عشقی را مشتاق و خاطر خواه بود \*\*\* نام آن آزاد عبدالله بود  
بود در ظاهر یتیمی خردسال \*\*\* لیک در باطن فراتر از کمال  
شاهدی در صحنه پیکار بود \*\*\* الفت او با عمو بسیار بود  
بس که الفت داشت با خون خدا \*\*\* لحظه ای از او نمی گشتی جدا  
آه از آن دم کز حرم آمد برون \*\*\* دید دشت کربلا را لاله گون  
هر چه چشم انداخت آن طفل سعید \*\*\* روشنی بخش دل خود را ندید  
تا شود آگه ز احوال عمو \*\*\* جستجوها کرد دنبال عمو  
تا گذار او بر گودال شد \*\*\* رویرو با کوکب اقبال شد  
چون مریدی بر مراد خود رسید \*\*\* تا عمو را دید آهی بر کشید

دید او را در مصاف آزمون \*\*\* همچو ماهی غرق در دریای خون

غنچه لعل لب خود باز کرد \*\*\* با عمو این سان سخن آغاز کرد

ای عمو جان دیده خود باز کن \*\*\* همچو گل عبدالله ات را ناز کن

ای به بزم عشق، پیر می فروش \*\*\* ای می قالوا بلا را جرعه نوش

ص: 280

باورم این پیکر صد چاک نیست \*\*\* جای تو عرش است روی خاک نیست

آمدم تا سوی خرگاہت برم \*\*\* نزد عمه با دو صد آہت برم

طاقت دوری ندارد عمه ام \*\*\* تاب محجوری ندارد عمه ام

سینه سوزان با دو چشم اشکبار \*\*\* می کشد در خیمه عمه انتظار

گر تو را در تن توان و تاب نیست \*\*\* وز عطش در جام چشمت آب نیست

گر بود سد رہت تیر ستم \*\*\* زخم های نیش شمشیر ستم

غم مخور ای ساقی دردی کشم \*\*\* از تنت من تیر بیرون می کشم

الغرض آن نازدانه با عمو \*\*\* بود در گودال گرم گفتگو

ناگہ آمد زرپرستی روسیاه \*\*\* تیغ در کف در میان قتلگاہ

تیغ بالا برد تا آرد فرود \*\*\* بر حسین ابن علی دریای جود

تا کند از یار خود دفع خطر \*\*\* دست خود را کرد عبداللہ سپر

تیغ از نوشیدن خون مست شد \*\*\* چون عمو آن نازنین بی دست شد

خون اورفت از تن و بیهوش شد \*\*\* با عموئی خویش ہم آغوش شد

آخرین سرباز قرآن شد شهید \*\*\* نزد زہرا رفت اما رو سفید

## عباس باب الحوائج

ساقی بخون نشسته و بشکسته ساغرش \*\*\* دل از جهان بریدہ کہ دل بردہ دلبرش

از تشنگی بہ سینه دلش می طپد ولی \*\*\* آب فرات موج زند در برابرش

دستان اوفتادہ ز پیکر جدا جدا \*\*\* وز تیر کینہ گشتہ دو صد پارہ پیکرش

آمد حسین و بر سر بالین او نشست \*\*\* آہی کشید و گفت بہ سردار لشگرش

داغ تو یا اخوا کمرم را شکست و دید \*\*\* پہلو شکستہ فاطمہ را در برابرش

با دست نازنین خود آن میر کائنات \*\*\* بیرون کشید تیر ز چشم برادرش

ژولیده گفت از غم جان سوزت ای حسین \*\*\* ساقی بخون نشسته و بشکسته ساغرش

ص: 281

## منزل زبانه

از منزل زبانه چو آن کاروان گذشت \*\*\* از دین خود بخاطر زر ساربان گذشت  
شیرازه کتاب مروّت ز هم گسست \*\*\* ظلم ستم گران ز کران تا کران گذشت  
تا چشم روزگار بر این کاروان فتاد \*\*\* بی تاب گشت و گفت که تن از توان گذشت  
مرغ سحر چو با خبر از ماجرا شدی \*\*\* تکبیر او ز مأذنه کهکشان گذشت  
رنگ از رخ سپیده پرید و گریست زار \*\*\* کز ظلم میزبان چه بر این میهمان گذشت  
از دود آه سوته دلان می توان رسید \*\*\* کز کینه خسان چه بر این دودمان گذشت  
تا زد قدم به معرکه اش پیر عشق \*\*\* گلبانگ یا حسین ز هفت آسمان گذشت  
چشم شفق ز آمدن لاله خون گریست \*\*\* کز داغ لاله ناله ز مرز زمان گذشت  
ای دل بسوز ماه محرم شد آشکار \*\*\* ای دیده خون بیار که کار از فغان گذشت  
تا میر کاروان به صف کربلا رسید \*\*\* لب را گشود و گفت که باید ز جان گذشت  
این جاست آن مکان مقدس که می توان \*\*\* بی واسطه ز بارگه لامکان گذشت  
باید علیه ظلم به عالم قیام کرد \*\*\* باید برای عدل ز عمر گران گذشت  
باید کمر به یاری قرآن نمود راست \*\*\* باید به پای عشق ز سروروان گذشت  
باید ز دست ساقی باقی کشید دست \*\*\* باید به وقت حادثه از این و آن گذشت  
باید به نخل عاطفه مردانه آب داد \*\*\* باید کنار آب ز آب روان گذشت  
باید به خصم خیره زمانی امان نداد \*\*\* باید برای نسل جوان از جوان گذشت  
باید به گوش کودک شش ماهه این سرود \*\*\* آسوده دل بخواب که تیر از کمان گذشت  
آه از دمی که همچو نی از نای نینوا \*\*\* فریاد یا حسین ز هفت آسمان گذشت

## بی تو ای یار...

بی تو ای یار چنان بی کس و بی یار شدم \*\*\* که در این شهر پناهنده به دیوار شدم

میشم از عشق علی شد به سر دار ولی \*\*\* من به عشق تو خریدار سردار شدم

یوسف فاطمه پا بر سر بازار منه \*\*\* که من انگشت نمای سر بازار شدم

گر بیائی سر بازار تو را سنگ زنند \*\*\* که من از سنگ چنان شاخه بی بار شدم

ص: 282

گر نوشتم به برت نامه بیا کوفه میا \*\*\* که پشیمان من دلخسته از این کار شدم  
عوض کوفه بکن عزم سفر جای دگر \*\*\* که در این شهر من خسته گرفتار شدم  
یاریم کن که مرا غیر توام یاری نیست \*\*\* بی توای یار اسیر کف اغیار شدم  
شعر ژولیده پیام آور پیغام منست \*\*\* که میا کوفه که من بی کس و بی یار شدم

## ابتکار زینب

کلک شگرّ خوی طبعم شرمسار زینب است \*\*\* زینت دیوان اشعارم شعار زینب است  
داستان کربلا و عشق و ایثار و هدف \*\*\* حاصل خون حسین و پشتکار زینب است  
هر بهاری را خزانی باشد اما در جهان \*\*\* از گزند حادثات ایمن بهار زینب است  
شرح داغ لاله پرسیدم من از استاد گفت \*\*\* داغ دار از داغ قلب داغدار زینب است  
قامت خود خم نکردن زیر بار کوه غم \*\*\* فاش گویم کار روح بردبار زینب است  
بعد سالار شهیدان جنگ کردن با یزید \*\*\* نیست کار هیچ کس این کار زینب است  
گر شهادت را سند شد خون اصغر نزد حق \*\*\* اعتبار این سند از اعتبار زینب است  
با اسارت رفتن خود خلق را آزاد کرد \*\*\* از زنان این گونه همت انتظار زینب است  
کرد با تیغ زبان نخل ستم را قلع و قمع \*\*\* این چنین پیکار کردن افتخار زینب است  
کوفه را او کرد با یک اسکوت غرق سکوت \*\*\* یعنی این آثار غم استوار زینب است  
شیهه اسبان و زنگ اشتران خاموش گشت \*\*\* شاهد این گفته نطق پر شرار زینب است  
شد سراپا گوش از گفتار او عالم مگر \*\*\* اختیار عالمی در اختیار زینب است  
ماجرای صبر او را تا شنید ایوب گفت \*\*\* صبر مات از این همه صبر و قرار زینب است  
لازم و ملزوم هم نام حسین و نام اوست \*\*\* این نموداری ز قدر اقتدار زینب است  
چشمه چشم فلک تا هست از هستی نشان \*\*\* اشکبار از سوز چشم اشکبار زینب است  
داد فتوا سر شکستن در ره دین جایز است \*\*\* سر زدن بر چوب محمل ابتکار زینب است





## زینب قهرمان کربلا

زینب که زد از روز ازل جام بلا را \*\*\* در کربلا کرد ادا دین خدا را  
با صبر خود آن قافله سالار مصائب \*\*\* واداشت به تحسین و به تمجید قضا را  
در لجه خون پیکر هفتاد و دو تن دید \*\*\* حتی تن صد پاره مصباح هدی را  
افزوده به داغ دل او داغ دگر شد \*\*\* تا دید سر نی سر پاک شهدا را  
از کربلا بار سفر بست به کوفه \*\*\* تا روح دهد پیکر بی روح دعا را  
در کوفه چنان داد سخن داد که گوئی \*\*\* فریاد علی بود که پُر کرد فضا را  
با تیغ زبان برگ و بر خصم فرو ریخت \*\*\* با منطق خود بست دهان خطبا را  
ایراد سخنرانی او زیر و زبر کرد \*\*\* بنیاد ستم باره آن قوم دغا را  
فریاد بر آورد که ای مردم کوفه \*\*\* لعنت به شما باد که کشتید وفا را  
کردید به مهمانی خود دعوت و دادید \*\*\* با تیر بلا پاسخ ام النجبا را  
کشتید کسی را که خدا خوانده عزیز \*\*\* گوئید چه پاسخ بگوئید خدا را  
از روی رسول مدنی شرم نکردید \*\*\* کردید اسیر کف اغیار حیا را  
آدم به جنان گشته سیه پوش از این غم \*\*\* در کشتی خود کرده به پانوح عزا را  
آتش زده بر جان خلیل این غم عظمًا \*\*\* زین فاجعه موسی ز کف انداخت عصا را  
عیسی چو شنید این خبر از کثرت اندوه \*\*\* از آه سیه کرده کنون عرش علی را  
اُف باد شما را که از این فاجعه شوم \*\*\* حق کرده سیه در دو جهان روی شما را  
بر کودک شش ماهه ما رحم نکردید \*\*\* دادید به او آب نه بل تیر جفا را  
مشغول به ایراد سخن بود که ناگاه \*\*\* بشنید صدائی و فرو هشت نوا را  
از محمل خود سر به در آورد و عیان دید \*\*\* چون مه به سر نی سر خونین اُخا را  
فریاد زد و گفت که ای یوسف زهرا \*\*\* خون کرد غم دوری رویت دل ما را

دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی \*\*\* بود است تو را دوش چه تقدیر قضا را

از بهر چه خاکستری ای سر شده رویت \*\*\* پاشیده که بر زخم تو این گونه دوا را

با من سخنی گر که نگوئی تو برادر \*\*\* با دختر خود حرف بزن بار خدا را

بی تاب شد و با دل سوزان سر خود را \*\*\* بر چوبه محمل زد خوش داشت وفا را

ص: 284

## زینب (سلام الله علیها)

من آمدم که پاس دهم سنگر تورا \*\*\* باور کنم شهادت ناباور تورا  
من آمدم به دشت تب آلود انقلاب \*\*\* تا پر کنم ز شهد سخن ساغر تورا  
ای صید دست و پا زده در خون ز جای خیز \*\*\* کآورده ام به دیدن تو همسر تورا  
رفتم به شهر کوفه و با نطق آتشین \*\*\* بستم دهان خصم ستم گستر تورا  
دادم چنان به معرکه داد سخن که داد \*\*\* ابن زیاد حکم طواف سر تورا  
تا شد سرتو از افق نیزه آشکار \*\*\* از سوز سینه سوخت دل خواهر تورا  
سر را زدم به چوبه محمل چو دیده دید \*\*\* زینت فزای نی سر سوداگر تورا  
اینک ز شام آمده ام همره رباب \*\*\* تا آن که کامیاب کنم اصغر تورا  
شرمنده ام از آن که نیاورده ام ز شام \*\*\* از گوشه خرابه کنون دختر تورا  
مشکی سیه کرده پر از آب و از فرات \*\*\* گیرد سراغ تربت آب آور تورا  
از قول من به قاسم گلگون بدن بگو \*\*\* آورده ام بیدین تو مادر تورا  
هر لاله ای که می دمد از دشت کربلا \*\*\* دارد به سینه داغ علی اکبر تورا

## قهرمان صبر

فصاحت مصحف سرّ معانی زینب است \*\*\* در بلاغت گر علی را هست ثانی زینب است  
بعد زهرا در مقام عصمت و شرم و حیا \*\*\* گر زنی باشد بعالم جاودانی زینب است  
لاف نبود گر بگویم در مقام بندگی \*\*\* بهترین سرمشق زن در زندگانی زینب است  
آن که از روز ولادت تا شهادت روز و شب \*\*\* کرد از باغ ولایت باغبانی زینب است  
آن که از ظلم زر اندوزان پی غصب فدک \*\*\* داغ مادر دید در فصل جوانی زینب است  
آنک از تیغ ستم فرق پدر را لاله گون \*\*\* دید از ظلم ستم کاران جانی زینب است  
آن که از داغ حسن زد ناله از سوز جگر \*\*\* کرد صبر و کرد با غم هم عنانی زینب است

آن که با خون خدا آمد بدشت کربلا \*\*\* تا ببیند راه و رسم میهمانی زینب است

در مصاف عشقبازی آن که در یک نیم روز \*\*\* دید مافوق تصور جان فشانی زینب است

عشق را دیباچه نهضت حسین ابن علی است \*\*\* پاسدار عشق در سطح جهانی زینب است

ص: 285

آن که با قد قامت خود کرد علم \*\*\* قامت اسلام با قد کمانی زینب است  
در مقام بردباری آن که در سطح جهان \*\*\* گشت نایل بر مدال قهرمانی زینب است  
آن که نعلش شش برادر دید سرها روی نی \*\*\* صبر کرد و دم نزد از کاردانی زینب است  
آن که بهر رفع تهمت از فراز نی شنید \*\*\* از سر خونین ندای آسمانی زینب است  
آن که همچون مادر خود از پی احقاق حق \*\*\* تازیانه خورد جای قدردانی زینب است

### زینب قهرمان صبر

بزم ما را ز شرف کرده مصفاً زینب \*\*\* کرده در ارض و سماء ولوله بر پا زینب  
آمد از نای منادی سحر این مژده بگوش \*\*\* که قدم زد به جهان دختر زهرا زینب  
موی گردید بر اندام ستمکاران راست \*\*\* پای بگذاشت چو بر عرصه دنیا زینب  
تا مکان گردد در آغوش حسین بن علی \*\*\* گشت سر تا به قدم غرق تمنا زینب  
دیده بسته خود بر رخ کس باز نکرد \*\*\* کرد بر روی حسین بن علی وا زینب  
پای تا سر شرف و شرم و حیا بود که کرد \*\*\* علی و فاطمه را واله و شیدا زینب  
من چه گویم به مدیحتش که به تأیید سخن \*\*\* شعر من قطره ای و هست چو دریا زینب  
آمد امروز بدنیا که به فرمان خدا \*\*\* شود آماده پی نهضت فردا زینب  
بهر دنیا طلبان تیره تر از شب شد روز \*\*\* چون به سر کوییشان گشت مهیا زینب  
از همان روز نخستین که قدم زد به جهان \*\*\* بود با درد و غم و رنج هم آوا زینب  
داغ پیغمبر خاتم دل او را سوزاند \*\*\* برد با ناله خود طاقت بابا زینب  
مادرش فاطمه در بستر بیماری دید \*\*\* شمع سان آب شد و سوخت سرا پا زینب  
از جهان فاطمه چون رفت علی تنها شد \*\*\* آمده تا بکند یاری بابا زینب  
بود از بس که وفادار بیاد مادر \*\*\* آن در سوخته می کرد تماشا زینب  
بعد مادر بدلش داغ دگر افزودند \*\*\* شد غم آباد دلش از غم مولا زینب

پاره پاره جگرش گشت چو از لخت جگر \*\*\* طشت را دید پر از کینه اسما زینب

چون حسین ابن علی گشت مهیای سفر \*\*\* پشت پا زد به همه هستی دنیا زینب

کربلا رفت بلاگشت بلاگردانش \*\*\* داغ ها دید ز بی رحمی اعدا زینب

صبر از صبر و شکیبائی مضطر شد \*\*\* کرد با صبر خودش دین حق احیا زینب

رفت در کوفه که از بهر براندازی ظلم \*\*\* کرد با تیغ زیان کار مسیحی زینب

ص: 286

## صبر زینب (سلام الله علیها)

منم زینب که سختی ها در این دهر کهن دیدم \*\*\* ندیده کس ستم هایی که از جور ز من دیدم  
ز بس که داغدیده سینه ام گردیده داغستان \*\*\* دل آلاله خون شد زین همه داغی که من دیدم  
فراموشم نمی گردد که بعد از داغ پیغمبر \*\*\* ز خون سینه خونین مادرم را پیرهن دیدم  
ز سیلی نیلگون تنها ندیدم روی مادر را \*\*\* شکاف فرق بابایم علی بت شکن دیدم  
دلیم خوش بود کز بعد پدر دارم حسن اما \*\*\* پس از داغ پدر داغ جگرسوز حسن دیدم  
دعا کردم خدا را تا حسینم را نگهدارد \*\*\* ولی افسوس او را کربلا صد پاره تن دیدم  
ز من او کهنه پیراهن طلب کرد و بتن پوشید \*\*\* ولی او را میان قتلگه عریان بدن دیدم  
چو جانانم به میدان رفت جان من به لب آمد \*\*\* چورفت او رفت جان را بچشم خویشتن دیدم  
بگو ژولیده یک بار دگر کز کینه دشمن \*\*\* منم زینب که سختی ها در این دهر کهن دیدم

## من قاصدم...

ای شهر یثرب باز کن در من شبیرم \*\*\* من پیک خون و شاهی از شهر تیرم  
من ناظر بی رحمی خصم زبونم \*\*\* من شاهد پیروزی طغیان خونم  
من در بهاران یورش پائیز دیدم \*\*\* پیمانها را از عطش لبریز دیدم  
من با شفق شعر بلند آب خواندم \*\*\* از بهر اصغر قصه بهر خواب خواندم  
من داستان از باغبان و باغ دارم \*\*\* بس خاطره از سینه پر داغ دارم  
در نینوا من ناله از دل می کشیدم \*\*\* من ناله لب تشنگان را می شنیدم  
من شاهد بشکستن فلک نجاتم \*\*\* آئینه دار گریه ی آب فراتم  
من قاصد بی رحمی تیغ و سننیم \*\*\* من شاهد بی رحمی و قتل حسینم  
یادآور صبر و ثبات زینب من \*\*\* خدمت گذار دخت ام اہم من  
دیدم جوانان را به خاک و خون کشیدند \*\*\* پیش پدر دیدم پسر را سر بریدند



ای اهل یثرب شعر ماتم را بخوانید \*\*\* بی یوسف زهرا دگر این جا نمائید

ص: 287

## دو طشت

دو طشتی را که زینب دیده تر دید \*\*\* ندیده کس ولی او در صفر دید  
یکی را نیمه شب از زهر کینه \*\*\* بسوز دل پر از لخت جگر دید  
به چشم اشکبار آن داغدیده \*\*\* سری بیریده در طشت دگر دید  
بگرد آن یکی پور علی را \*\*\* چنان پروانه ای بی بال و پر دید  
به پیش دیده طفلی سه ساله \*\*\* سر خون خدا در طشت زر دید  
همین زینب به خردی مادرش را \*\*\* شکسته پهلو از دیوار و در دید  
همین زینب ز تیغ ابن ملجم \*\*\* سر پاک پدر شق القمر دید  
همین زینب تن آب آورش را \*\*\* چو ماهی در یم خون غوطه ور دید  
همین زینب به زیر سم اسبان \*\*\* تن قاسم به صد خون جگر دید  
همین زینب به سان لاله پرپر \*\* به خون آغشته جسم دو پسر دید  
همین زینب علی اکبرش را \*\*\* شکسته سر به دامان پدر دید  
همین زینب دریده حلق اصغر \*\*\* ز تیر دشمن بی دادگر دید  
همین زینب سر فرزند زهرا \*\*\* به روی نیزه با خون همسفر دید

## آفتاب

این شنیدستم علی را نور عین \*\*\* زیب آغوش پیمبر را حسین  
در سرای زینبی شد روز عید \*\*\* تا کند از خواهر خود بازدید  
دید خواهر را به زیر آفتاب \*\*\* فارغ از هستی عالم مست خواب  
حیفش آمد تا که بیدارش کند \*\*\* در فراغت رخنه در کارش کند  
لیک بودی قصد آن عالی جناب \*\*\* بر تن خواهر نتابد آفتاب  
برد بالا دست های خویش را \*\*\* سایه بان کردی عبای خویش را

ایستاد آن قدر آن میر حجاز \*\*\* تا که زینب دیده خود کرد باز

زین عنایت روح او پرواز کرد \*\*\* با شتاب آغوش خود را باز کرد

همچو جان در تنگ آغوشش گرفت \*\*\* بوسه ها از چشمه نوشش گرفت

ص: 288

گفت زین کار تو من شرمنده ام \*\*\* خاصه ممنون توأم تا زنده ام  
صیقلی دل را چو صافی می کنم \*\*\* این عمل را من تلافی می کنم  
روزها شب گشت و شب ها روز شد \*\*\* تا که آن روز شرر افروز شد  
ظهر عاشورا به صد افغان و آه \*\*\* شد روان از خیمه سوی قتلگاه  
زیر تیر و سنگ و شمشیر و سنان \*\*\* کرد پیدا پیکر جان جهان  
پاره پاره جسم پور بو تراب \*\*\* دید عریان زیر نور آفتاب  
از ره همت زد آن نیکو سیر \*\*\* دامن از بهر تلافی بر کمر  
بر کشید آهی زد دل آن مهربان \*\*\* چون نبودش بهر یاری سایه بان  
پس بسوی آسمان کردی نگاه \*\*\* گفت از سوز جگر با اشک و آه  
چون ندارم سایه بان ای آفتاب \*\*\* تو بیا بر پیکرش دیگر متاب

## برابری

تو دیدی ای برادر رنج بی مر را منم دیدم \*\*\* تو دیدی داغ جانسوز پیمبر را منم دیدم  
تو خواندی شعر سیلی را ز سوز دل منم خواندم \*\*\* تو دیدی نیلگون رخسار مادر را منم دیدم  
تو در محراب چیدی لاله خونین منم چیدم \*\*\* تو دیدی تارک ساقی کوثر را منم دیدم  
تو از تأثیر زهر کینه دیدی آن چه دیدم من \*\*\* تو دیدی سبزی روی برادر را منم دیدم  
تو در کربلا رفتی و من همراه تو بودم \*\*\* تو دیدی پیکر صد چاک اکبر را منم دیدم  
تو از داغ پسر خون جگر خوردی منم خوردم \*\*\* تو دیدی از عطش تب خال دختر را منم دیدم  
تو را از کینه دشمن اگر شد سینه داغستان \*\*\* اگر دیدی تو آن گل های پرپر را منم دیدم  
دریده روی دست خود اگر از تیر کین دیدی \*\*\* گلوی نازک شش ماهه اصغر را منم دیدم  
ولی باور نمی کردم سرت را روی نی بینم \*\*\* تو کردی بارور این نخل باور را منم دیدم  
زنم بر چوبه محمل چنان سر را که تا گوئی \*\*\* اگر دیدی تو خونین خواهر را سر را منم دیدم



## اربعین

ز داغ لاله در خون طپیده \*\*\* شفق در لجه خون آرمیده  
عروس شب کمند نور می بافت \*\*\* برای دختر بکر سپیده  
به روی نیزه خورشید نقش است \*\*\* که رنگ از چهره ظلمت پریده  
ولی پوشیده عالم رخت ماتم \*\*\* به یاد مادران داغ دیده  
ز شهر شام اینک کاروانی \*\*\* به دشت کربلا از ره رسیده  
امیر آن همایون کاروان بود \*\*\* ابر مردی قیامت آفریده  
به دیدار برادر آمد از راه \*\*\* به شیون خواهری محنت کشیده  
به روی تربت پاک حسینی \*\*\* فتاده زینب قامت خمیده  
زنان مو پریشان دیده گریان \*\*\* گریبان را ز فرط غم دریده  
یکی از داغ اکبر در نوا بود \*\*\* یکی خار رهش در پا خلیده  
رباب از داغ اصغر رفته از هوش \*\*\* که دیده همسرش را سر بریده  
سکینه بهر بابا آورد آب \*\*\* که عباسش به خاک و خون طپیده  
شده پر آبله پای یتیمی \*\*\* پیاده بس که در صحرا دویده  
شده نیلی رخس از ضرب سیلی \*\*\* که رنگ از صورت ماهش پریده  
به لب دارد هزاران شکوه کلثوم \*\*\* ز بس که طعنه از دشمن شنیده  
بنال ای دل که روز اربعین است \*\*\* که خون دل بریزد از دو دیده  
من ژولیده می گویم دگر بار \*\*\* شفق در لجه خون آرمیده

## اربعین

از آن روزی که ترک کویت از ظلم عدو کردم \*\*\* هزاران بار مرگ از خالق خود آرزو کردم  
به امیدی که برگردم دوباره بر سر کویت \*\*\* کشیدم رنج ها و باغم و اندوه خو کردم

به سودای سرت سر را زدم بر چوبه محمل \*\*\* بخون سر دل صد پاره خود را رفو کردم  
شنیدم ای برادر تا صدای دلنوازی را \*\*\* فرو بستم لب از گفتن که با تو گفتگو کردم  
از آن نطقی که کردم من دم دروازه کوفه \*\*\* بنای ظلم را با منطق خود زیر و رو کردم  
سخن ها با تو گفتم لیک نشنیدم جواب از تو \*\*\* ولی در زیر لب افشای یک راز مگو کردم

ص: 290

## اربعین

کاروانی از سفر آرام جان می آورد \*\*\* نزد جانان نقد جان یک کاروان می آورد  
ناله کن ای دل به آهنگ درای کاروان \*\*\* کز سفر این کاروان آه و فغان می آورد  
گریه کن ای دیده کز شام بلا این قافله \*\*\* یک گلستان گل برای باغبان می آورد  
کربلا آماده شو بهر پذیرائی که غم \*\*\* بر سر خوان عطایت میهمان می آورد  
زینب از شام بلا می آید و همراه خویش \*\*\* کودکانی خسته از ظلم خسان می آورد  
میزبانی کن از این دلخستگان کوی عشق \*\*\* این عزیزان را ز کوی امتحان می آورد  
ای صبا برگو حسین ابن علی را خواهرت \*\*\* مژده پیروزی تیغ و زبان می آورد  
تا بریزد گل پپای قاسم نیکو خصال \*\*\* نجمه بهرش گل به چشم خون فشان می آورد  
ام لیلا بهر دیدار علی اکبرش \*\*\* بلبل آسا شکوه از باد خزان می آورد  
از سکینه من چه گویم با تو ای آب فرات \*\*\* کز سفر بهر عمو آب روان می آورد  
آسمان خون گریه کن زیرا رباب خسته دل \*\*\* شیر بهر اصغر شیرین زبان می آورد  
سید سجاد بعد از خطبه شیوای خویش \*\*\* سرفرازی بهر بابا ارمغان می آورد  
شاعر ژولیده می گوید به چشم خون فشان \*\*\* کاروانی از سفر آرام جان می آورد

## اربعین

نقد جان آورده ام این جا بگو جانان کجاست \*\*\* آن که پیش چشم من می داد این جا جان کجاست  
هرچه می کردم در این بستان نمی بینم گلی \*\*\* خاک عالم بر سرم گل های این بستان کجاست  
ساغر لب تشنه گان خالی بود از آب و آب \*\*\* می زند فریاد ساقی چشمه حیوان کجاست  
من کمر محکم برای میزبانی بسته ام \*\*\* سفرهای رنگین بود آماده پس مهمان کجاست  
من کفن از سندس و استبرق و گل دوختم \*\*\* کربلا برگو به من آن پیکر عریان کجاست  
ای برادر جان بگو با خواهر غم پرورت \*\*\* تربت پاک تو ای آزاده دوران کجاست



شد دل ژولیده خون از داغ جان سوز حسین \*\*\* ای زمین کربلا آن دلبر جانان کجاست

ص: 291

## قاسم ابن حسن (علیه السلام)

ای عمو جان بکن از راه محبت نظرم \*\*\* آمدم تا بکشی دست نوازش به سرم  
پدرت باب یتیمان و تو او را پسری \*\*\* پدری کن به من خسته که من بی پدرم  
گر پدر نیست به یاری تو امداد کند \*\*\* من نماینده آن خسرو پاره جگرم  
به نمایندگیش گر بپذیری تو مرا \*\*\* می دهم جان به ره عشق تو و دادگرم  
هنر اکبر خود دیدی و گفתי تکبیر \*\*\* اذن جنگم بده تا آن که بینی هنرم  
اکبرت رفت و به مقصود دل خویش رسید \*\*\* من عقب مانده ام از قافله کن رهسپرم  
پدرم ماه صفر بار سفر بست عمو \*\*\* تا صفر نامده بر بند تو بار سفرم  
طوتیا گر که شود پیکرم از سُم ستور \*\*\* می کند عشق شهادت بخدا تشنه ترم  
به دو عالم نفروشم که دیدار خدا \*\*\* لحظه ای را که بدامان بگذاری تو سرم

## علی اکبر (علیه السلام)

از نبردی که پسر در صف هیجا می کرد \*\*\* پسر فاطمه را واله و شیدا می کرد  
همچنان شیر خدا در صف پیکار علی \*\*\* روز روبه صفتان را شب یلدا می کرد  
با دو صد جلوه پسر شعر شهادت می خواند \*\*\* پدر او را به دو صد دیده تماشا می کرد  
خانه ظلم بسوزد که پی رفع عطش \*\*\* تشنه از تشنه لبی آب تمنا می کرد  
تا صدا کرد پدر را پسر از مسلخ عشق \*\*\* عمه خود را پی ایثار مهیا می کرد  
تا سر نعش پسر آن پدر پیر نشست \*\*\* گاه می بست علی دیده و گه وا می کرد  
پدر از پرده دل نعره زد و گفت علی \*\*\* کاش می بود تماشای تو لیلا می کرد  
بکشد آن که ترا کشت در ایام شباب \*\*\* کاش جای تو مرا لاله صحرا می کرد  
عمه گر ناله نمی کرد پدر جان می داد \*\*\* مریمی بود که اعجاز مسیحا می کرد

## علی اکبر (علیه السلام)

ای پسر، من به فدای تو و شیدائی تو \*\*\* که کند غارت دل این همه رعنائی تو  
سرو باید به تماشا بنشیند لب جوی \*\*\* تا تماشا کند این قد تماشائی تو  
گفتمت مرگ، تو گفستی ز عسل شیرین تر \*\*\* آفرین بر تو و بر این همه دانائی تو  
گر که در خواب ببیند رخ ماهت یوسف \*\*\* عرق شرم بریزد بر زیبایی تو  
دل به دریا زده ای و شده ای غرقه خون \*\*\* ای به قربان تو و آن دل دریائی تو  
خیز از جا و تو یک بار دگر راه برو \*\*\* تا که لذت برم از بادیه پیمائی تو

## علی اصغر (علیه السلام)

تشنگی برده ز تن تاب و سر ز هوش مرا \*\*\* تیر باید که کند مست و قدح نوش مرا  
جرعه نوشان همه در معرکه سیر آب شدند \*\*\* بگمانم که پدر کرده فراموش مرا  
ای خدا مرحمتی کن عوض پرچم فتح \*\*\* پدرم آید و گیرد بر دوش مرا  
حرمله منتظر و تیر بود تشنه خون \*\*\* من به او خون دهم و او بدرد گوش مرا  
مادرم فاطمه آغوش گشوده است پدر \*\*\* که بگیرد ز سر دوش در آغوش مرا  
نفروشم بخدا آبروی خویش به آب \*\*\* تشنه آب نیم تا که دهد نوش مرا  
گفت یک بار دگر شاعر ژولیده پدر \*\*\* تشنگی برد ز تن تاب و ز سر هوش مرا

## علی اصغر (علیه السلام)

ای پدر من اصغر سیمین بناگوش توام \*\*\* جمله یاران جرعه نوش و من قدح نوش توام  
زینت دوش نبی جابر سر دوشم بده \*\*\* زانکه من آئینه دار سنگر دوش توام  
تو اگر دردی کش جام الستی ناز کن \*\*\* زانکه من نوش آفرین جام پر جوش توام  
سینه چاک سینه سینای عشقم ای پدر \*\*\* حلقه در گوش قیام عافیت گوش توام  
مادرم آغوش گرمش را مهیا کرده است \*\*\* زانکه من آماده پرواز ز آغوش توام



محسن شش ماهه در جنت بود چشم انتظار \*\*\* تک مرو تنها که سر تا پا کفن پوش توام

گوئیا من نیستم لایق به دیدار خدا \*\*\* گر که هستم پس چرا اینسان فراموش توام

نیستم لب تشنه آب فرات ای پیر عشق \*\*\* عاشقم من تشنه لعل لب نوش توام

تا بخندم من به مرگ خویش برگو تیر را \*\*\* زودتر آکز ولادت مست و بیهوش توام

تا بگویم مادرت آید به استقبال تو \*\*\* حکم جانبازیم امضا کن که چاوش توام

### امام سجاد (علیه السلام)

ای یزید آیت خدایم من \*\*\* نسخه نص انمایم من

چارمین اختر سپهر وجود \*\*\* کاتب کلک کبریایم من

مظهر زهد و طاعت و تقوا \*\*\* خلف ختم الانبیایم من

گلی از بوستان آزادی \*\*\* میوه قلب مرتضایم من

پیرو خط عصمت کبری \*\*\* حامی صلح مجتبی یم من

پدر من حسین خون خداست \*\*\* پسر خون و خون بهایم من

گر تو نشناسیم همه دانند \*\*\* معنی های هل اتی ایم من

زاده خانه زاد خانه حق \*\*\* کعبه را محرم دعایم من

از مقامم گرفته رکن مقام \*\*\* پسر کعبه و منایم من

گر پرسسی ز مروه می گوید \*\*\* سعی را مظهر صفایم من

من و بیگانگی ز حق هیهات \*\*\* مگذر از حق که آشنایم من

ظاهراً گر اسیر دست توام \*\*\* باطناً بر تو مقتدایم من

از قیودی که بردگی زاید \*\*\* به حقیقت قسم رهایم من

تو کمر بر فنای ما بستی \*\*\* تو فنا هستی و بقایم من

لاله داغدیده عشقم \*\*\* واژه سرخ کربلایم من

خفته در نای چرخ فریادم \*\*\* ناله نای نینوایم من  
پدرم را تو تشنه لب کشتی \*\*\* جام او را جهان نمایم من  
راه او را ادامه خواهم داد \*\*\* تا در این راه راهنمایم من  
سینه چاکى به سنگر ایثار \*\*\* بهر نابودی شمایم من

ص: 294

راز بیماریم نمی دانی \*\*\* زان که بر دردها شفایم من  
طالب کیفر تو ای ظالم \*\*\* از خدا در صف جزایم من  
در مسیر مشیت و تقدیر \*\*\* در رضای خدا رضایم من

### سید الساجدین

آن که از باغ دلش لاله غم چید منم \*\*\* آن که از ساغر تب باده بنوشید منم  
آن که در دشت تب آلوده تف غرقه بخون \*\*\* تن صد پاره هفتاد و دو تن دید منم  
آن که با چشم خدا بین خود از نیزه نور \*\*\* دید در لجه خون سر زده خورشید منم  
آن که در زیر گرانباری زنجیر ستم \*\*\* در بر خصم چنان شیر خروشید منم  
آن که با خطبه ویران گر خود پرچم فتح \*\*\* چون پدر بر زبر چرخ بکوبید منم  
آن که از روی سنان آیه قرآن کریم \*\*\* از زبان پسر فاطمه بشنید منم  
آن که از منطق کوبنده او کاخ یزید \*\*\* همچنان زلزله بر خویش بلرزید منم  
آن که در گوشه ویرانه در آن نیمه شب \*\*\* سر آغشته بخونی به طبق دید منم  
آن که جان دادن پروانه و مهمانی شمع \*\*\* دید و خون جگر از دیده ببارید منم

### مصیبت حضرت باقر (علیه السلام)

از آن جنایت شومی که مشرکین کردند \*\*\* چو لاله داغ دل پیروان دین کردند  
برای آن که نماند ز عدل آثاری \*\*\* بنای ظلم و ستم با منافقین کردند  
ز بعد رحلت جانسوز سید سجاد \*\*\* برای کشتن فرزند او کمین کردند  
پی تحقیق این اتفاق عالم سوز \*\*\* بسم مهلکی آلوده صدر زین کردند  
سواره حجت حق را به زهر کین کشتند \*\*\* چنان که خون بدل زار عابدین کردند  
چو شخص مار گزیده به خویش می پیچید \*\*\* از این قضیه جهان را به غم قرین کردند  
ز قتل حضرت باقر قرار ما بردند \*\*\* به سوک او همه را زار و دل غمین کردند

ز فرط گریه از این غم قلم ز پا افتاد \*\*\* برون چو دست ستم را ز آستین کردند

از این مصیبت عظمی بنال ژولیده \*\*\* که خون ز ماتم او قلب مسلمین کردند

ص: 295



## در مصیبت امام باقر (علیه السلام)

در درون سینه می سوزد دل شیدای من \*\*\* ای خدا دریای خون شد سینه سینای من  
همچو شمعی پیکرم از آتش غم آب شد \*\*\* کین زهرآلوده آتش زد ز سر تا پای من  
پاسخ زهرا چه خواهی داد فردا ای هشام \*\*\* گر بپرسد شرح امروز مرا فردای من  
از تو می پرسد به فردای قیامت مادرم \*\*\* از چه کشتی یادگار روز عاشورای من  
آخر ای بیدادگر من زاده پیغمبرم \*\*\* کرده مدح من به قرآن خالق یکتای من  
نیش ها را نوش می کردم و من نیش قلم \*\*\* از چه بشکستی ز کینه کلک شکرخای من  
کار من ترویج دین و یاری اسلام بود \*\*\* از چه گشتی سد راه فکر روشن رای من  
تشنه لب جان می دهم چون جد مظلوم حسین \*\*\* تا بعالم زنده ماند شیوه آبای من  
شاعر ژولیده می گوید به صد آه و فغان \*\*\* در درون سینه می سوزد دل شیدای من

## حضرت صادق (علیه السلام)

دلم گردیده خون از کینه منصور یا جدا \*\*\* چه سازم با چنین مغرور از حق دور یا جدا  
ز بس در سینه دارد کینه اولاد پیغمبر \*\*\* به بزم می گساری ام برد با زور یا جدا  
به آزار من دلخسته می کوشد هدف دارد \*\*\* چراغ علم و دانش را کند بی نور یا جدا  
تن اهل و عیالم همچو بید از بیم می لرزد \*\*\* چو می آید برای جلب من مأمور یا جدا  
سواره جانب دارالعماره می برد دشمن \*\*\* مرا پای پیاده با تن رنجور یا جدا  
به جرم آن که هستم حامی قرآن و محرومان \*\*\* به مرگم می کند تهدید آن مزدور یا جدا  
گهی بر من تعارف می کند جام شراب از کین \*\*\* گهی از بهر قتلتم می دهد دستور یا جدا  
گهی با معذرت خواهی در آغوشم کشد گاهی \*\*\* برای شعر خوانی می کند مجبور یا جدا  
به زهر کینه آخر تار و پودم را گسست از هم \*\*\* که گشتم راحت از آزار آن مغرور یا جدا  
نمی دانست آن ظالم که با قتل من مظلوم \*\*\* شود با لعنت حق تا ابد محشور یا جدا

نمی دانست معنی شهادت را که می سازد \*\*\* به عالم روزگارش را شب دیجور یا جدا

ص: 296

## در مصیبت امام صادق (علیه السلام)

چنان پیچیده درنای زمان فریاد یا زهرا \*\*\* که داده خرمن هستی ما بر باد یا زهرا  
سرت بادا سلامت ای گل گلزار پیغمبر \*\*\* که بلبل از غم گل از نفس افتاد یا زهرا  
بهار ما مبدل بر عزا گردید و فرزندت \*\*\* شده مسموم زهر کینه از پیداد یا زهرا  
به یاد پهلوی بشکسته و آن سینه مجروح \*\*\* بسان نی چنان نالید تا جان داد یا زهرا  
در کاشانه اش از آتش بیداد می سوزد \*\*\* بجرم این که می باشد تو را اولاد یا زهرا  
سر و پای برهنه نیمه شب می برد آن جانی \*\*\* پیاده در بر آن جانی جلاد یا زهرا  
ز درد بازوان خسته تو حضرت صادق \*\*\* بیاد تازیانه خوردنت افتاد یا زهرا

## یا جواد الائمه

سوز عطش ز دیده من ترک خواب کرد \*\*\* مانند شمع پیکرم از کینه آب کرد  
در پهندهشت سینه پر التهاب من \*\*\* غم خیمه زد که خانه صبرم خراب کرد  
زهری که جای آب به من داد همسرم \*\*\* مرغ دل مرا به جوانی کباب کرد  
تنها میان حجره در بسته سوختم \*\*\* گوئی خدا دعای مرا مستجاب کرد  
بهر وصال مادر پهلو شکسته ام \*\*\* گرگ اجل به غارت جانم شتاب کرد  
گلچین روزگار مرا هم ز شاخه چید \*\*\* آن سان که با لگد گل زهرا گلاب کرد  
گر مادرم به فصل جوانی شهیده شد \*\*\* همسر مرا شهید به فصل شباب کرد  
از بعد آن که بر رخ او فتح باب شد \*\*\* دشمن رسید و بر رخ من فتح باب کرد  
از کینه گشت باب مرا باب همسرم \*\*\* همسر به قتل من هله پا در رکاب کرد  
چون پیکر حسین هماغوش آفتاب \*\*\* جسم مرا ز کینه بروی تراب کرد  
«ژولیده» شو خموش که این شعر جانگداز \*\*\* در باغ خلد خون به دل بوتراب کرد

## زندانی بغداد

شیعیان عزم سفر جانب بغداد کنید \*\*\* همچونی ناله ز بی رحمی صیاد کنید  
قبل از آنی که شود حضرت معصومه یتیم \*\*\* یوسف فاطمه را از قفس آزاد کنید  
سندی شاهک اگر خواست دهد آزارش \*\*\* مگذارید و دل فاطمه را شاد کنید  
گر که نیلی رخس از ضربت سیلی دیدید \*\*\* یادی از کوچه و از ثانی جلاد کنید  
وقت برداشتن سلسله از گردن او \*\*\* یادی از میخ در و آتش بیداد کنید  
وقت برداشتن پیکر کاهیده او \*\*\* بهر تشیع جنازه همه امداد کنید

## در سوک امام صادق (علیه السلام)

بنال ای دل که در نای زمان فریاد را کشتند \*\*\* بهین آموزگار مکتب ارشاد را کشتند  
اساتید جهان باید به سوک علم بنشینند \*\*\* که در دانشگاه هستی بزرگ استاد را کشتند  
به جرم پاسداری از حریم عترت و قرآن \*\*\* رئیس مذهب و الگوی عدل و داد را کشتند  
به زهر کینه در شهر مدینه یا رسول الله \*\*\* مبارز پیشوای عالم ایجاد را کشتند  
بجای اشک خون دل بار ای آسمان زین غم \*\*\* که نور دیدگان سید امجاد را کشتند  
دریغ و درد کز بیداد منصور ستمگر \*\*\* به جرم یاری دین مظهر امداد را کشتند  
به جنت مادرش زهرا پریشان کرده گیسو را \*\*\* که بهر حفظ قرآن شافع میعاد را کشتند  
من ژولیده می گویم از نسل ساقی کوثر \*\*\* امام جانشین و پنجمین اولاد را کشتند

## موسی ابن جعفر (علیه السلام)

دلا بگو به مؤذن که وقت تکبیر است \*\*\* اذان بگو که اذان را هزار تفسیر است  
چنان گرفته غم دل به سینه راه نفس \*\*\* که از روایت آن مانده کلک تقدیر است  
بیاد یوسف زهرا و سندی شاهک \*\*\* روان ز چشم قلم خون بوقت تحریر است  
بوقت دادن جان با صبا پیامی داد \*\*\* که از پیامد آن اشک ها سرازیر است



یگفت باد صبا را بگورضای مرا \*\*\* که هر چه زود بیاید به دیدنم دیر است

بیا به گوشه زندان به شب نشینی من \*\*\* که نقل مجلس من دانه های زنجیر است

ز فرط ضعف چنان آب گشته پیکر من \*\*\* که آن چه مانده از من در زمانه تصویر است

برای دیدن معصومه پر زند دل من \*\*\* ولی چه سود که خوابم بعکس تعبیر است

### در مصیبت موسی ابن جعفر (علیه السلام)

قطره اشکم که در جام بلا افتاده ام \*\*\* گوهر عشقم که از دریا افتاده ام

طایر قدسم که صیادم نشسته در کمین \*\*\* آیه نورم در این ظلمت سرا افتاده ام

خنده تلخم که می گرید ز دست روزگار \*\*\* نکهت صبحم که در دست صبا افتاده ام

کوکب بختم که از گردونه چرخ زمان \*\*\* در کف هارون بی شرم و حیا افتاده ام

از گرانباری زنجیر است و تنگی قفس \*\*\* کز نفس در کنج این زندان ز پا افتاده ام

چهارده سال است از بیداد طاغوت زمان \*\*\* از وطن دور و غریب از اقربا افتاده ام

می کند از من عیادت خصم با سیلی و من \*\*\* ز آتش تب در تعب دور از رضا افتاده ام

بشنو از ژولیده دلخون که گوید دم بدم \*\*\* قطره اشکم که در جام بلا افتاده ام

### یوسف زندانی

یوسف عشقم منای قرب زندان من است \*\*\* کنج زندان، تیره چون شام غریبان من است

آه سردی کز درون سینه ام آید برون \*\*\* گرمی بازار عشق و قلب سوزان من است

قطره اشکی که می ریزد ز جام دیده ام \*\*\* روشنی بخش دل و شمع شبستان من است

پای یوسف گر بدین زندان رسد جان می دهد \*\*\* گر ببیند سندی شاهک نگهبان من است

هر زمان می آید آن بیدادگر بر صورتم \*\*\* می زند سیلی نمی گوید که مهمان من است

بر تتم آثار ضرب تازیانه بسته نقش \*\*\* این سزای خواندن آیات قرآن من است

زیر زنجیر گران بر لب رسیده جان من \*\*\* آن چه از من مانده باقی جسم بی جان من است

شاعر ژولیده می گوید بصد سوز جگر \*\*\* یوسف عشقم منای قرب زندان من

ص: 299

تا مکان گشت در این خاک غم آباد مرا \*\*\* رخت غم دوخت فلک در بر اولاد مرا  
عرصه شد بر نفسم تنگ ز تنگی قفس \*\*\* مرگ باید که در این غم کند امداد مرا  
از گرانباری زنجیر و سبکباری تن \*\*\* نیست درنای گلو قدرت فریاد مرا  
ای صبا از من دلخسته به صیاد بگو \*\*\* چه گناهی که کند این همه بیداد مرا  
نیمه جانی که مرا بود به لب آمده است \*\*\* یا بکش یا بکن از این قفس آزاد مرا  
تا زند بر رخ من سندی شاهک سیلی \*\*\* آید آن لحظه رخ فاطمه بر یاد مرا

## صدای زنجیر

چنان به سینه دلم همنوای زنجیر است \*\*\* که آن چه می شنوم من صدای زنجیر است  
عجب مدار که ورد زبان سوته دلان \*\*\* به هر کجا که روی ماجرای زنجیر است  
در این قفس که نفس در شماره افتاده \*\*\* انیس و مونس من ناله های زنجیر است  
ز بس که ظلم و ستم دیده ام در این محبس \*\*\* گواه سوز دلم زخم های زنجیر است  
به تازیانه و سیلی عدو کشد نازم \*\*\* چنان که خون دل من غذای زنجیر است  
چنان به حلقه زنجیر گشته ام مأنوس \*\*\* که همنوای دلم حلقه های زنجیر است  
از این جهت شده ام از زمانه بیگانه \*\*\* که پا و گردن من آشنای زنجیر است  
زی وفائی دنیا برای همچو منی \*\*\* هزار مرتبه بهتر جفای زنجیر است  
به شب نشینی من مرغ شب برد حسرت \*\*\* که نقل مجلس من دانه های زنجیر است  
صبا برو به رضایم بگو شتابی کن \*\*\* که مرگ من سند انزوای زنجیر است  
بگو به شاعر ژولیده تا بگوید باز \*\*\* که آن چه می شنوم من صدای زنجیر است

## فریادگر قرون

ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم \*\*\* ندارد هیچ زندانی نگهبانی که من دارم



ندیده هیچ مظلومی چنین ظلمی که من دیدم \*\*\* ندارد کس بعالم دشمن جانی که من دارم

ص: 300

دل من در خموشی با من امشب راز می گوید \*\*\* ندارد کس بدل اسرار پنهانی که من دارم  
شب و روزم بود یکسان ز تاریکی این زندان \*\*\* ندیده دیده ای این سان شبستانی که من دارم  
ندارم محرم رازی بغیر از کنده و زنجیر \*\*\* ندارد هیچ کس یار خوش الحانی که من دارم  
بگیرم روزها را روزه و شب ها خورم سیلی \*\*\* ندارد کس چنین ناز فراوانی که من دارم  
به جنت مادرم زهرا پریشان کرده گیسو را \*\*\* پریشان گشته از حال پریشانی که من دارم  
قلم در دست ژولیده نویسد بیت اول را \*\*\* ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم

### زندانی بغداد

من آن زندانی عشقم که تنهایی است تقدیرم \*\*\* به جرم حرف حق گفتن اسیر کند و زنجیرم  
نپندارید با این کار دست از نگ بردارم \*\*\* که من در بیشه آزادی و آزادگی شیرم  
کمر از بهر قلم از ره کین بسته رویاهی \*\*\* به جرم آن که با رویه صفت ها سخت درگیرم  
شب و روزم بود یکسان ز تاریکی این زندان \*\*\* ندارم محرم رازی به غیر از آه شبگیرم  
از آن روزی که سندی گشته مأمور نگهبانی \*\*\* نه تنها روزها را بلکه شب ها روزه می گیرم  
مرا خون جگر قوت است و سیلی گشته افطارم \*\*\* به مرگ خویش راضی ام چرا یارب نمی میرم  
ز فرط ضعف بنشسته نمازم را به جا آرم \*\*\* ز بس کاهیده جسم من بجا مانده است تصویرم  
صبا برگو رضا را بهر دیدارم شتایی کن \*\*\* که من از ظلم این بیدادگر از زندگی سیرم  
بگو معصومه را سوی مدینه بر نمی گردم \*\*\* که من امشب به یاد جد خود لب تشنه می میرم

### در مصیبت حضرت رضا (علیه السلام)

ای وای که کشتند ولی نعمت ما را \*\*\* مسموم نمودند بهین مرد خدا را  
ای باد صبا فاطمه را زود خبر کن \*\*\* تا آن که بپوشد به جنان رخت عزا را  
برگوی که مأمون ستم پیشه به غربت \*\*\* با زهر جفا کشت غریب الغر را  
ای باد صبا گو به جوادش که بیاید \*\*\* تا آن که ببیند پدر خویش رضا را

بازهر در آمیخته شد خوشه انگور \*\*\* کز پای بینداخت معین الضعفا را

ص: 301

تا پاره جگر گشت جگرگوشه زهرا \*\*\* فریاد بنی فاطمه پر کرد فضا را  
در سوک نشست از غم او آهوی صحرا \*\*\* از فرط غم آن روز نخورد آب و غذا را  
برگوی به خورشید دل افروز نتابد \*\*\* کآتش زده اند سورة الشمس والضحرا  
برگوی به جبریل امین زین غم عظمی \*\*\* تا آن که سیه پوش کند عرض و سما را  
گوئید به معصومه که از کینه مأمون \*\*\* در خواب ببیند مگر او باز اخارا  
آدم به جنان زد به سر و نوح بنالید \*\*\* نوشید خلیل از غم او جام بلا را  
تا زاده موسی ز جهان بار سفر بست \*\*\* زد ناله و موسی ز کف انداخت عصارا  
در عرش مسیحا پی دلجوئی زهرا \*\*\* کرده است به پا بهر رضا بزم عزارا  
شد همسفر ماه صفر زاده موسی \*\*\* با رفتن خود سوخت دل اهل ولا را  
شد روز بر دیده ما تیره تر از شام \*\*\* تا کشت عدو زاده پیغمبر ما را  
پوشید به تن دشت و دمن جامه ماتم \*\*\* تا زاده زهرا به سر افکند عبارا  
فرمود ابا صلت در حجره تو بر بند \*\*\* تا آن که دهم جان پی دیدار خدا را

### در مدح و مرثیه حضرت جواد

کیستم من مظهر جود خدای مهربانم \*\*\* نهمین آئینه دار خاتم پیغمبرانم  
هشتمین آلاله باغ ولای مرتضایم \*\*\* گوهر دریای عصمت من جواد بن رضایم  
هفتمین مسند نشین بعد از حسن دوم امامم \*\*\* ششمین سنگر نشین جبهه خون و قیامم  
پنجمین زینت فضای زهد زین العابدینم \*\*\* چهارمین گلواژه علم امام پنجمینم  
سومین پرورده فقه و اصول صادق من \*\*\* دومین رهبر پس از موسی به امر خالق من  
بعد موسی جرعه نوش باده جام طهورم \*\*\* اولین فرزند دلبنده رضا در شهر نورم  
آیه تطهیر را تفسیری از شأن نزولم \*\*\* در شهادت شاهی در خط زهرای بتولم  
لاله ای بودم که کرده داغ مادر خون دل من \*\*\* شوهری هستم که باشد همسر من قاتل من

در سنین نوجوانی همسر نامهربانم \*\*\* داد زهری کز شرارش سوخت مغز استخوانم  
من درون خانه بودم او به پشت درب خانه \*\*\* می زدم من ناله از دل می زد او چنگ و چغانه  
در کویر تشنه کامی داد از کین زهر نابم \*\*\* تشنه لب گشتم نداد آن بی حیا یک جرعه آبم  
هر زمان از پرده دل ناله از اغیار کردم \*\*\* یادی از آن ناله بین در و دیوار کردم  
بس که خون دل ز دست همسر نا اهل خوردم \*\*\* در سنین نوجوانی همچون مادر جان سپردم

ص: 302

## در مصیبت حضرت جواد

آن شب درون حجره مردی ناله می کرد \*\*\* با ناله اش خون گریه باغ لاله می کرد  
آن شب گلی پژمرده در دست خزان بود \*\*\* از نیش خاری خسته قلب باغبان بود  
آن شب دلی از تشنگی در سینه می سوخت \*\*\* پروانه را بال و پری از کینه می سوخت  
آن شب جوادبن الرضا در تاب و تب بود \*\*\* چون جد مظلومش حسین خشکیده لب بود  
از تشنگی مرغ دلش فریاد می زد \*\*\* آتش به دام و دانه صیاد می زد  
جاری ز جام دیده اش خوناب می شد \*\*\* مانند شمعی پیکر او آب می شد  
با اشک چشمش باغ دین را زنده می کرد \*\*\* بر گریه او همسر او خنده می کرد  
در نوبهاران نخل عمرش گشت بی برگ \*\*\* در نوجوانی همچو زهرا شد جوان مرگ  
در حال اغما نقش لب رازی مگو داشت \*\*\* گوئی به زهرا مادر خود گفتگو داشت  
می گفت آخر رشته عمرم گسستند \*\*\* آنان که پهلوی تو را از در شکستند

## جواد الاثمه

سوخت از زهر هلاهل جگرم مادر جان \*\*\* تیره شد روز به پیش نظرم مادر جان  
من در این حجره در بسته بخود می پیچم \*\*\* کس نداند که چه آمد ب سرم مادر جان  
نکشد گر که مرا زهر جفا خواهد کشت \*\*\* خنده همسر بیدادگرم مادر جان  
من جوادم که بیاد تو سخن می گویم \*\*\* چون تو را از همه مشتاق ترم مادر جان  
همچو شمعی اثر زهر ستم آیم کرد \*\*\* سوخت پروانه صفت بال و پرم مادر جان  
همسرم پشت در خانه بدست افشانی \*\*\* من بیاد تو و مسمار درم مادر جان  
چون تو در فصل جوانی ز جهان سیر شدم \*\*\* که زده داغ تو بر جان شررم مادر جان  
به لب خشک من غمزده آبی برسان \*\*\* کز عطش سوخته پا تا به سرم مادر جان  
شعر ژولیده گواهی دهد از غربت من \*\*\* دوست دارم که بیایی به برم مادر جان



## در وصف جواد الائمه (علیه السلام)

من آن با سخا حجت کبریایم \*\*\* که در کشتی جود حق ناخدایم  
منم هشتمین شمس برج ولایت \*\*\* که هم پای شمس الشموس خدایم  
منم هفتمین شاهد بزم هستی \*\*\* که بعد از حسن رهبر و پیشوایم  
منم ششمین گل ز باغ حسینی \*\*\* که احیاگر مکتب کربلایم  
منم پنجمین مظهر زهد و تقوا \*\*\* که محبوب حق بعد زین العبابیم  
منم چهارمین مشعل علم و دانش \*\*\* که بحرالعلوم خدا را بقایم  
منم سومین وارث فقه صادق \*\*\* که خط اصول و راه گشایم  
منم دومین پور موسی که موسی \*\*\* به وادی طور است مهد دعایم  
منم اولین نور چشم رضائی \*\*\* که مشهور عالم به ابن الرضایم  
بود افتخارم همین بس به عالم \*\*\* که فرزند دل‌بند خیرالنسایم  
منم نهمین جانشین پیمبر \*\*\* که فرزند هشتم امام هدایم  
به یحیی ابن اکثم جواب سؤالم \*\*\* به پهنای عالم به علم آشنایم  
ز صید حرم گر پرسند از من \*\*\* به صهبای منطق کلامی رسایم  
ز باز شکاری و ماهی دریا \*\*\* بگویم که من با خبر از خفایم  
ولی با تمام فضایل که گفتم \*\*\* گرفتار یک همسر بی حیایم  
جگر پاره گشت و عطش سوخت جانم \*\*\* که من کشته حق به زهر جفایم  
به فصل جوانی جوان مرگ گشتم \*\*\* که من پیرو راه خیرالنسایم  
به ژولیده گویم که آسوده دل باش \*\*\* که من شافع توبه روز جزایم

## جواد الائمه (علیه السلام)

من که در سن جوانی به جنان رهسپرم \*\*\* صدف عصمت دریای ولا را گوهرم



من جوادم که جهان ریزه خور جود منست \*\*\* نهمین حجت حق مایه فخر بشرم

پدرم را پدر همسر من کرد شهید \*\*\* ک غمش شمع، صفت سوخت ز پا تا به سرم

همسرم خواست کند پیروی از خط پدر \*\*\* داد زهری که شدم پیرو خط پدرم

ص: 304

هر چه گفتم جگرم سوخت به من آب نداد \*\*\* تشنه لب کشت مرا همسر بیدادگرم

آسمان گریه کن از داغ من تازه جوان \*\*\* کاندر این حجره کس نیست بگیرد خیرم

کشته شد مادر من گر به جوانی من هم \*\*\* پیرو مادر و آماده برای سفرم

وقت مردن پدرم چشم به راه من بود \*\*\* من هم اینک بخدا چشم براه پسرم

پسرم را بگو ای باد صبا زود بیا \*\*\* که من آماده رفتن به دیار دیگرم

گریه کن شاعر ژولیده که از راه ستم \*\*\* پاره پاره شده از زهر هلاهل جگرم

### در سوک امام حسن عسکری (علیه السلام)

تسلیت گویم من از سوز جگر یا ابن الحسن \*\*\* بر تو از داغ جگر سوز پدر یا ابن الحسن

معتصم دادش چه زهری کز شرارش این چنین \*\*\* می زند چون مرغ بسمل بال و پر یا ابن الحسن

ز آتش زهر جفا چون شعله می پیچد بخود \*\*\* قطره آبی بیفشان بر شرر یا ابن الحسن

من نمی دانم چه حالی داشتی آن دم که زد \*\*\* فاطمه از داغ جان سوزش به سر یا ابن الحسن

من نمی دانم بجز ترویج دین جرمش چه بود \*\*\* کز ستم شد این چنین خونین جگر یا ابن الحسن

آه از آن ساعت که می داد آن عزیز فاطمه \*\*\* بر تو از ظلم ستمکاران خبر یا ابن الحسن

چون پیمبر رفت از دار جهان بعد از سفر \*\*\* آتش کین شد بعالم شعله ور یا ابن الحسن

باب بیت مرتضی را ز آتش کین سوختند \*\*\* کز شرارش سوخت از ما برگ و پر یا ابن الحسن

بود زهرا پشت در آن بی حیا در را شکست \*\*\* فاطمه از ضرب در شد بی پسر یا ابن الحسن

فضه را کردی طلب تا فضه آمد پشت در \*\*\* دید در خون غنچه اش را غوطه ور یا ابن الحسن

از فشار در نه تنها پهلوی زهرا شکست \*\*\* بوسه زد بر سینه او میخ در یا ابن الحسن

تازیانه خورد اما از علی دل بر نکند \*\*\* زین عمل شد نخل عصمت بارور یا ابن الحسن

در میان کوچه سیلی زد به روی مادرت \*\*\* از ره کین ثانی بیدادگر یا ابن الحسن

### مصیبت امام حسن عسکری (علیه السلام)

ای عزیز دل زهرا پسر مهدی جان \*\*\* سوخت از زهر هلاهل جگرم مهدی جان

دوست دارم که به دامان محبت بنهی \*\*\* از ره مهر و محبت تو سرم مهدی جان

ص: 305

معتصم داد به من زهر که با خوردن آن \*\*\* شمع سان سوخت ز پا تا به سرم مهدی جان

موقع دادن جان از اثر زهر جفا \*\*\* روز شد تیره به پیش نظرم مهدی جان

ز آتش زهر جفا گر چه بخود می پیچم \*\*\* یاد آن سینه و آن میخ درم مهدی جان

داد زهرا بستان زان دو نفر روز ظهور \*\*\* سوختند آن دو نفر برگ و برم مهدی جان

روز موعود تو از ثانی نامرد پیرس \*\*\* کرد نیلی ز چه روی قمرم مهدی جان

پهلوی مادر ما را بشکست و بشکست \*\*\* زین جنایت بخدا بال و پرم مهدی جان

دل ژولیده از این ماتم عظمی خون شد \*\*\* ای عزیز دل زهرا پسر مهدی جان

## آتش هجران

کسی که شام غریبان ما سحر می کرد \*\*\* درون حجره غریبانه ناله سر می کرد

چنان بناله به فرق ستمگران کوبید \*\*\* که ناله اش بدل سنگ هم اثر می کرد

ز شرفتنه گران در امان نشد آنی \*\*\* به جرم آن که طرفداری از بشر می کرد

چنان به زهر ستم مغز استخوانش سوخت \*\*\* که لاله در غم او ناله از جگر می کرد

چو شخص مار گزیده به خویش می پیچید \*\*\* که روز را ز شب تیره تیره تر می کرد

ز ظلم معتمد پست، زاده زهرا \*\*\* ز خالقش طلب دیدن پسر می کرد

پسر نهاد سرش را به دامن و چون شمع \*\*\* ز سوز آتش هجران پدر، پدر می کرد

بنال همچونی از دل که در دم آخر \*\*\* به یاد مادر خود یاد میخ در می کرد

حدیث صورت و سیلی به زیر لب می خواند \*\*\* چنان چه شاعر ژولیده دیده تر می کرد

## (فاجعه حرم امام رضا)

دردا که باز نای ستم باره یزید \*\*\* باد خزان به صور زمان از جفا دمید

دست منافقین شد از آستین برون \*\*\* از راه کینه پرده شرم و حیا درید

در آستان قدس رضا ثامن الحجج \*\*\* بار دگر جنایت دیگر بیافرید

در سالگرد نهضت خونین کربلا \*\*\* قبر امام هشتم ما را بخون کشید

ص: 306

فریاد یا حسین زنای حسینیان \*\*\* در سوگ ناخدا بخدا تا خدا رسید  
با طرح نقشه ای که کشیدند ناکسین \*\*\* سرها ز تن فتاد و ز تن دست ها برید  
اینان زبانه های رژیم سقیفه اند \*\*\* مشی و مرامشان بود از ثانی پلید  
ثانی که بود آن که پس از رحلت رسول \*\*\* سیلی به روی فاطمه زد رنگ گل پرید  
طرفی نمی برند از این گونه کارها \*\*\* جز انزجار است و جز ضربت شهید  
پاینده است تا به ابد نهضت حسین \*\*\* تا روز حشر لعنت حق باد بریزید

### به مناسبت رحلت امام خمینی

آن شب مصلا شور و حال دیگری داشت \*\*\* در سوگ گل بلبل مقال دیگری داشت  
آن شب هزاران شمع با پروانه می سوخت \*\*\* ساقی به خواب و باده در پیمانه می سوخت  
آن شب شفق در باغ دل ها لاله می کاشت \*\*\* در دشت آزادی نهال ناله می کاشت  
آن شب فلق را، داد غم پیمانه خون \*\*\* کانون روح آباد شد ویرانه خون  
آن شب شب شام غریبان سحر بود \*\*\* مرغ سحر را سر نهان در زیر پر بود  
آن شب جماران در فراق یار می سوخت \*\*\* در سینه دل ها از غم دلدار می سوخت  
آن شب زمین آتشفشان درد و غم بود \*\*\* از بار ماتم قامت خرداد خم بود  
آن شب قضا لوح قدر را آب می داد \*\*\* گهواره هفت آسمان را تاب می داد  
آن شب غروب آفتاب زندگی بود \*\*\* پایان عمر مظهر آزادگی بود  
آن شب هزاران دیده چون ابر بهاران \*\*\* می ریخت اشک از ماتم پیر جماران  
آن شب چراغ عمر ما خاموش می گشت \*\*\* تابوت شادی بر فراز دوش می گشت  
آن شب زمان از نای جان فریاد می زد \*\*\* فریاد از بی رحمی صیاد می زد  
آن شب مصلا بود و تابوت بلورین \*\*\* برگرد آن تابوت خلقی زار و غمگین  
آن شب مصلا کربلای دیگری بود \*\*\* در نای ما شور و نوای دیگری بود

آن یک چو گل از غم گریبان چاک می کرد \*\*\* با ناله خود رخنه در افلاک می کرد  
آن یک به خود می گفت این گل چیدنی نیست \*\*\* روح خدا و مرگ باور کردنی نیست

ص: 307





عنوان مصرع اول صفحه

- 5... مناجات... من آمدم در این جا کز تو جدا نگردم...
- 5... فصل بهار... زمستان چون رود فصل بهاری می شود پیدا...
- 6... گردش ایام... شکوه کم کن گر به کامت گردش ایام نیست...
- 6... فکر سالم... فکر سالم می کند برنا جهان پیر را...
- 6... سر منشأ بلا... اگر هوای بهشت فرح فزاست تو را...
- 7... عنان نفس... عنان نفس گر انسان ز کف رها نکند...
- 7... مهدی موعود... بی گل روی تو دل واله و شیدا است هنوز...
- 8... جواب شهریار... شنیدم شهریار از شهر تبریز...
- 8... اربعین... ای وادی تف محرم راز سحرم کو...
- 9... شکار... فتد به دام اگر صید صد هزار تو را...
- 9... یار کسی... یار آن باش که باشد به جهان یار کسی...
- 10... هوس... ای دل بیا که ترک هوی و هوس کنیم...
- 10... مرد... هر که با خلق تهی دست بجوشد مرد است...
- 11... مشکل... اهل دنیا را ز دنیا دل بریدن مشکل است...
- 11... غنای طبع... تا خورم صبح و مساء باده از پیمانۀ خویش...
- 11... ترک دنیا... راحت دنیا کلیدش ترک دنیا کردن است...
- 12... رشک طور... ای دل بیا و خانه دل رشک طور کن...
- 12... بازی چرخ... نهال حرص بشر گر که بارور گردد...
- 13... نام نیک... دلا جز نیک نامی چیزی از انسان نمی ماند...

خزان... درد اگر کهنه شود آه فغان می گردد...13

طومار... تا به کی از معصیت سازی سیه طومار را...14

آفتاب... بامدادان از افق گردد نمایان آفتاب...14

عاقبت... ای بشر تا کی به فکر روز عقبی نیستی...15

ص: 309

- سوز دل... افسوس که سوز دل ما را شرری نیست...15
- مرگ... ای بی خبر از قافله رهگذر مرگ...15
- آرزو... نه گنج زر نه گوشه ویرانم آرزوست...16
- شکار... طبع من در این غزل گوهر نثارت می کند...16
- کلید... اگر انسان به کف آرد کلید قفل باور را...17
- یا بقية الله اعظم... ای آن که بود طالب دیدار تو چشمم...17
- آئینه قلب... خواب دیدم که می از جام پگاهم دادند...18
- نافه گشا... غم مخور باد صبا نافه گشا خواهد شد...18
- حرم یار... آن گروهی که قدم در ره دادار زدند...19
- هزار دستان... قلم بدست من امشب هزار دستان است...19
- محو صورت... محو صورت گشته ای ای غافل از معنا چرا...20
- لطف خدا... تو ای بنده لطف خدا را چه کردی...20
- فیض رحمت... ای دل بیا و بر رخ خود فتح باب کن...20
- رهسپر عمر... ای بنده بیا رهسپر باغ جنان باش...21
- تراشیدن... به وصل حق نرسد کس به خرقه پوشیدن...21
- جامه فقر... جامه فقر خود ای دوست به دیبا مفروش...22
- باده در ساغر... اگر ساقی نباشد باده در ساغر نمی گردد...22
- عنان نفس... هر کس بدست نفس سپارد مهار خویش...23
- مناجات... نشسته ای تویی خبر ز رحمت خدا چرا...23
- ستایش... نزنم جز در حق حلقه بدربار دگر...24
- یاد خدا... بشنو این پند گران قدر و فراموش مکن...24

- آه... به آهی می توان بر هم زنی اوضاع عالم را...25
- طینت... گر بشر از چهره بردارد نقاب خویش را...25
- حساب... نزد حق هر لحظه ای از عمر ما دارد حساب...25
- کار بهتر... در امور خیر شور نوجوانی بهتر است...26
- فرهنگ... عیار عزّت هر ملتی به فرهنگ است...26
- نوش و نیش... چون توئی مونس جان نیش خسان نوش منست...27
- فکر شانه... در مذاق اهل بینش حرف حق افسانه نیست...27
- شکر نعمت... شکر نعمت در قبال لطف باری لازم است...28
- مردان حق... مردان حق را در جهان مشی و مرام دگریست...28
- رمز پیروزی... رمز پیروزی ز ما و من جدا گردیدن است...29

- احتیاج... چنان که نفس بشر هست بر هوا محتاج... 29
- تغافل... هر که خود را از تغافل بنده دل می کند... 30
- فناي ظلم... هر دولتی که ملت خود را ستم کند... 30
- هتک حرمت... تا هتک حرمت از حریم بو تراب شد... 30
- نون لنا... هر که گردد خاکسار خلق والا می شود... 31
- جوهر توان... کسی که در تن خود جوهر توان دارد... 31
- عقده دل... عقده دل با سرشک دیده گان وا می شود... 32
- پختگی... وه چه بدبخت است آن که بنده زر می شود... 32
- ترس... ترس چون آید شجاعت را فراری می دهد... 33
- سوز دل... نبارد تا که باران نخل بار آور نمی گردد... 33
- ساحل... خوش آن فردی که اغفال هوای دل نمی گردد... 34
- زیان... سود از آنست که بر خلق زیانش نرسد... 34
- عمل... قدر نوش از نیش زنبور عسل پیدا شود... 35
- ما و من... گرم دنیا چون که گردد فکر کردن می شود... 35
- مهمان... به عالم آن کسی محتاج این و آن نمی گردد... 36
- خرمن... سوز آهی چلچراغ دیده روشن می کند... 36
- مادر... تویی ودیعه با جان برابرم مادر... 36
- خشم... در وقت خشم تاب و توان را نگاهدار... 37
- بعد منزل... ای دل از دوری راه و بعد منزل غم منخور... 37
- خضر راه... آشنا شو با خدا با ناخدا بیگانه باش... 38
- ناخدای دل... تا توانی کاسه لیس سفره دونان مباش... 38

قلب... قلب چون آرد به میزان تو سن کردار خویش...39

قبولی... هر که خواهد وصل جانان دوری از جان بایش...39

دروغ... نقشه ها دارد به زیر سر برای ما دروغ...39

مرگ... ای بی خبر ز توطئه رنگ رنگ مرگ...40

غافل بودن... هماره آز و هوا هست و ما نمی دانیم...40

خردمندی... گر خردمندی ز نفس فتنه جو تمکین مکن...41

آه سرد... آه سرد از سینه های تنگ می آید برون...41

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... دوست دارم روز و شب از حق تمنایت کنم...42

آدم... مرا با آدم نادان بود همدم شدن مشکل...42

میخانه عشق... تا نکویی در میخانه شرابت ندهند...43

ص: 311

- هوس... بیچاره آن که بنده دینار می شود... 43
- فتح باب... ای دل بیا و بر رخ خود فتح باب کن... 44
- قرآن... کلام خالق یکتاست قرآن... 44
- خودشناسی... علی را حی داور می شناسد... 45
- الهی... الهی گرچه یک عمری به نفس خود جفا کردم... 46
- مناجات... الهی از دیار بینوائی... 46
- ماه خدا... غافلی از رحمت ماه خدا ای دل چرا... 46
- حرص... از بس که هست پیرو آز و هوی حریص... 47
- ایمان... نقد ایمان به کفی نان توبه دونان مفروش... 47
- مناجات... الهی مرده ام من زنده ام کن... 48
- عترت و قرآن... جسم خاکی را بود خط از خط جانان جدا... 48
- فکر کردن... بسوز دل شبی ای دل چراغ دیده روشن کن... 49
- شهید... بس که در نزد خدا قدر و بها دارد شهید... 49
- رزمندگان... ای عزیزان جان ما بادا به قربان شما... 49
- اشتباه... گذشت عمر و بیا غفلت از اله مکن... 50
- آزادگی... بر نمی داری از خواب بیخودی ها سر چرا... 51
- بلند پروازی... به دانه ای نخورم گول دام دنیا را... 51
- جمال یار... ای که می خواهی جمال بی مثال یار را... 51
- همت بلند... کسی که با خبر از حال مستمندان نیست... 52
- شر... نفس چون سرکش شود سرمنشأ شر می شود... 52
- ارزش انسان... ای که چون شیخ بها خواهی بهای خویش را... 53

تمنا... ای به دنیا بسته دل غافل ز عقبائی چرا... 53

هنر... تا نرفتی به سفر همسفری پیدا کن... 54

عصیان... تابع نفسیم و از رحمت گریزانیم ما... 54

پا... یار اگر خواهی مننه در خانه اغیار پا... 55

برگ عبور... کلام رخنه به شهر شعور خواهد کرد... 55

اصحاب کهف... هر که بر بام تغافل می نوازد کوس را... 56

سرافرازی... می گریزد ظلمت از میدان چو بیند نور را... 56

وفای به عهد... مقام و ارزش عهد از وفا شود پیدا... 57

مرگ... هر که گل خواهد به خواری نیش خارش می کشد... 57

بحر رحمت... خوش آن دمی که فدای درم نمی گردد... 57

ص: 312



- غفلت... ای بدنیا بسته دل غافل از عقبانی چرا... 58
- میثم... اهل دل را عالمی باشد از این عالم جدا... 58
- کار آتش... کار آتش به صف معرکه بگداختن است... 59
- طلب... آن چه را داری نیاز از خالق یکتا طلب... 59
- سند باغ بهشت... کار انسان به جهان تخم عمل کاشتن است... 59
- ساحل... گول زرق و برق زر را می خوری ای دل چرا؟!... 60
- لب... از آن داده بما و تو خدا لب... 60
- دیوانه... من طایر بشکسته پرم لانه ندارم... 61
- دست رد... جهان به کام بشر تا ابد نمی گردد... 61
- مقام پاپ... عیسی کجاست تا که بیند مقام پاپ... 62
- دست... ارزنده نعمتی است از پروردگار دست... 62
- هوس... هوس هر جا نهد پا را تمنا می شود پیدا... 62
- شکوه عشق... ای که شکوه عشق را مطلع شعر باوری... 63
- مدینه... ای مدینه از سفر با چشم گریان آمدم... 63
- آرزو... ترک گناه و فتنه و شر ترک آرزوست... 64
- عصر گذران... ای بی خبر از عمر گران، عمر گران رفت... 64
- خور و خواب... نهال تا ندهد بر نمی نشانندش... 64
- زبان حال علی... بی تو ای محرم دل با دل شیدا چه کنم... 65
- شجاعت... ما میثم تماریم از دار نمی ترسیم... 65
- دوری... تا کی ز هجر رویت آه از جگر کشیدن... 66
- کلید باغ بهشت... بدون رنج، شجر بارور نمی گردد... 66

دون همتان... هر که خود را بیشتر پابند در هم می کند...67

غیرت... بشنوزنی که او را آوای دلربائی است...67

خون شهیدان... خنده گل رخنه در چاک گریبان کردن است...68

در فوت (حالت) شاعر معاصر... عمری که هست فانی، قدر و بها ندارد...68

اتکا... هر کس که اتکا به زر و زور می کند...68

نامحرم... راز دل با کس مگو تا در حرم نامحرم است...69

وصل... در این جهان بخدا بی تو زیستن سخت است...69

شرف... ای که هستی بین مردم طالب عزّ و شرف...70

کیمیا... بخود آ و خود را بری از ریا کن...70

توکل... هر که بر لطف خدای خود توکل می کند...70

ص: 313

- مرگ... می ستاند جان ز جسم آدمی با زور مرگ...71
- بلند پروازی... من مست و خراب از می پیمانہ خویشم...71
- یوسف... به شهر مصر درس پایداری می دهد یوسف...72
- ورود به کربلا... ز کعبه قافله ای عارفانه می آید...72
- صبح... تا بوی گل سحر نرسد بر مشام صبح...72
- بنده گی... خویش را در خود فنا کن بندگی این است و بس...73
- اربعین... از دیار شام مرغان سحر برگشتند...73
- در سوگ آیت... اراکی... افسوس که آن پیر جهاننیده ما رفت...74
- جواز... به حق خویش گر انسان بسازد آزی نیست...74
- شمع و جمع... جمع ما بسته به جمعیت بسیار شماس است...75
- منزل مقصود... آن را که نیست درک حقایق شعور نیست...75
- حضرت رقیه... بابا بیا که مست از پیمانہ تو گردم...76
- چه غم دارم... به عالم گر تهی، دستی ز دنیا و درم دارم...76
- سنگ و شیشه... ساعتی ای دل بیا در کار خود اندیشه کن...77
- وفا... دردا که از زمانه وفایی ندیده کس...77
- هوس... هر که بهر دانه ای نوشد می از جام هوس...77
- آزادگی... شاعرم شاعر آزاده اسیرم مکنید...78
- خطن... به اشک دیده غم از دل بدر توانی کرد...78
- همت مردانه... ای به دنیا بسته دل برخیز و ترک خانه کن...79
- قیامت... هر آن فردی که سر از خط داور بر نمی دارد...79
- لذایند... از فرودین بود از بس هوا لذیذ...79

بیهوده گوئی... ای که بهر خودنمائی گشته ای گویای ژاژ... 80

وفای دنیا... تو هیچی وز چه پیچی به پای هیچ ای هیچ... 80

صلح... در عمر خود زمانه ندیدست روی صلح... 81

کرم... کرم کن تا خدا را شامل لطف و کرم گردی... 81

شر... بشر تا گرد شر گردد بری از شر نمی گردد... 81

بیهودگی... می خورد آدم برای مال دنیا غم عبث... 82

ازدواج... هست بهر آدمی یک رکن ایمان ازدواج... 82

آتاب لبین بام... ای آن که خسته از کم ایام می شوی... 83

همت... چرا به اشک ندامت دو دیده تر نکنی... 83

آز و هوی... هر که باشد در جهان آز و هوایش بیشتر... 84

ص: 314

پیوند یکرنگی... خوشا پیوند یکرنگی به ذات کبریا بستن...84

چه می کنی... ای بی خیر از عالم عقبا چه می کنی...85

آشنا... جدا شو از خودی ها تا که با خود آشنا گردی...85

اندیشه... لحظه ای خود را بیا از خویشتن بیگانه کن...85

قدر و بها... هر که عاری از ریا گردد صفایش می دهند...86

فنا... از جهان بیگانه شو تا آشنا پیدا کنی...86

اتکا... بجز خدا به کسی اتکا نباید کرد...87

طواف کعبه... خوشا به نیمه شبی با خدا صفا کردن...87

آتش... من سراپا آتشم با باده خاموشم کنید...88

از... تا کی به بر غیر تو را دست دراز است...88

دفتر سیاه... چون رسد شب روز روشن می کند در بر سیاه...89

کاسه لیسان... کاسه لیسانی که خود را بنده زر می کنند...89

آبرو... ابر چون گرید صدف گوهرفشانی می کند...90

شیخ ریائی... منع می از ما مکن ای شیخ ما دیوانه ایم...90

بقا... لحظه ای در خود فنا شو تا بقا پیدا کنی...91

جواب... قدر و کمال بسته به انبوه مال نیست...91

مرگ... آن که عمری با من و ما بود بی ما می رود...92

پروردگان غیرت... پروردگان غیرت خواهان عدل و دادند...92

رخسار... هست از خون شهیدان تا در و دیوار سرخ...93

تلخی ایام... خنده صبحی کند اوقات را بر شام تلخ...93

می و میخانه... تا دل نشود عاشق دیوانه نمی گردد...93

- قانون... اهل دنیا را خبر از عالم اسرار نیست...94
- عشق علی... کسی که مست غرور از می افاده شود...94
- صبر... به صبر شعله به هستی غم توانی زد...95
- حساب... دل مکن رنجه از آن زلف که تابی دارد...95
- عشق... دانی چرا به سینه دلم داد می زند...95
- عمل... تا عمل پا در رکاب مرد میدان می کند...96
- نور... هر کس که اتکا به زر و زور می کند...96
- همبستگی... نازم آن قوم که آئینه اسرار همند...97
- تعلیم و تعلم... هر که خدمت با خلوص دل به مردم می کند...97
- سرفرازان... جان نثارانی که جان را زیر پا بگذاشتند...97

- پایان... این ندا ما را به گوش عالم جان می رسد... 98
- یکی بود یکی نبود... دورفیق ناز نازی... 98
- روزه... رمضان بود و ماه خودسازی... 99
- مناجات... الهی بنده ای گم کرده راهم... 103
- مولودیه حضرت ختمی مرتبت... امشب قلم در دست من قدرت نمایی می کند... 103
- تلافی... خدیجه تا به احمد اقتدا کرد... 105
- در میلاد خاتم الانبیا... خدا می خواست در عالم شود زیب و فری پیدا... 105
- میلاد رحمت العالمین... آن شب فضای آسمان آئینه دار نور بود... 106
- ندای توحید... ندا رسید به احمد ز پیک الرحمان... 107
- بعثت حضرت رسول... دیشب قلم در دست من اعجاز می کرد... 108
- بعثت رسول اکرم... آن روز روز قل هو الله احمد بود... 110
- قرآن... بس که سخنش رساست قرآن... 111
- مولود کعبه... ساقی باقی از کرم ز دیده ترک خواب کن... 112
- در مدح علی... در کلک قضا جوهر توحید علی بود... 114
- غدیریه... در وادی خم غلغله برپا شده امروز... 115
- در وصف مولا... گرچه همتا و شریکی خالق اعظم ندارد... 116
- غدیر خم... مژده ای دل حاجیان را کوس رجعت ساز گشته... 117
- حق با علیست... آن که با حق بود قبل از خلقت عالم علی است... 120
- در وصف حضرت علی (علیه السلام)... پرده دار حرم حضرت دادار علی است... 120
- غدیریه... آنان که به کعبه رهسپر گردیدند... 121
- غدیریه 2... امروز در بزم دلم هنگامه ای برپا شده... 124

غدیریه...فارغ از طوف کعبه چو ختمی مآب شد...125

در وصف صدیقه کبری... زهرا که بود ما حاصل هستی عالم...126

127... میلاد حضرت زهرا (سلام الله علیها)... بیار باده ساقیا که خسته از خماریم...

129... تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها)... آن زهره که صد زهره بود محو لقاییش...

130... در وصف حضرت زهرا (سلام الله علیها)... ای آن که توئی واسطه خلقت عالم...

131... در وصف صدیقه کبری... ای فاطمه، ای نادره عالم اسرار...

132... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)... ای به فضیلت و شرف ما حاصل صفا حسن...

133... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)... ای تو را نیمه این مه شب میلاد حسن...

135... در توصیف تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)... آن شب سحر آهنگ سحر نور می کرد...

136... میلاد امام حسن (علیه السلام)... ساقی خمار باده ام جامی از آن صهبا بده...

ص: 316



- 137...میلاذ امام حسین (علیه السلام)...ساقی بیا محض خدا از دیده ترک خواب کن...
- 139...میلاذ امام حسین (علیه السلام)... ساقی باقی بیا باده به پیمانہ کن...
- 141...در توصیف امام حسین (علیه السلام)... آن شب شقایق خیمه در باغ شفق زد...
- 142...در توصیف سیدالشهدا (علیه السلام)... دیشب خدا در بزم ما شوری دگر داد...
- 143...در ولادت امام حسین و حضرت عباس (علیهما السلام)... ده مژده که از پیک خبر این خبر آمد...
- 145...میلاذ قمر بنی هاشم... مژده که پیک خبر حلقه به در می زند...
- 147...در تولد قمر بنی هاشم (علیه السلام)... خبر آمد که از شهر شہامت یار می آید...
- 148...در ولادت علی اکبر (علیه السلام)... امروز پیک خوش خبر ہی حلقه بر در می زند...
- 149...تولد علی اصغر (علیه السلام)... باده بریز ساقیا باز به ساغری دیگر...
- 151...میلاذ امام چهارم... امشب مدینه ثانی خلد برین است...
- 151...میلاذ امام چهارم... مرا امشب شبی نوش آفرین است...
- 152...در وصف امام سجاد (علیه السلام)... من آن محبوب رب العالمینم...
- 153...میلاذ حضرت باقر (علیه السلام)... بزم ما راز شرف زیب و فری داد خدا...
- 154...در ولادت امام باقر (علیه السلام)... شهر مدینه غرق شادی بود آن شب...
- 155...در توصیف حضرت باقر (علیه السلام)... ای شکوه چکامه توحید...
- 156...امام صادق (علیه السلام)... من کیستم حقیقت حق را خزانه ام...
- در ولادت موسی ابن جعفر (علیه السلام)... مژده ای دل که به ما تاج سری داد خدا
- 157...در توصیف ولادت امام هشتم (علیه السلام)... ده مژده که آینه حق جلوه نما شد...
- 158...در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)... اگر خواهی ای دل بینی خدا را...
- 158...قصیده میلاذ حضرت رضا «علیه السلام»... دهید مژده به یاران که گل به بار آمد...
- 160...میلاذ حضرت رضا «علیه السلام»... ساقیا پر کن ز می پیمانہ اهل ولا را...

میلاذ حضرت علی بن موسی الرضا...ساقی بیار باده که فصل بهار شد...161

میلاذیه حضرت علی بن موسی الرضا «علیه السلام»...امشب جهان شیعه را شور و صفای دیگری است...163

میلاذ امام رضا «علیه السلام»...ده مژده که میلاذ ولی نعمت ما شد...165

میلاذ ثامن الائمة...مژده ای دل که دلربا آمد...166

ولادت مسعود امام رضا (علیه السلام)... ای به سریر ارتضا ضابطه رضا - رضا...167

به مناسبت تولد امام هفتم حضرت کاظم (علیه السلام)...بزم ما را باز آمد عالم آرایی دگر...168

در ولادت حضرت جواد (علیه السلام)... آمد خبر هنگامه جشن و سرور است...169

تولد حضرت هادی (علیه السلام)...مژده دهید عاشقان دویاره فتح باب شد...170

در تولد امام هادی (علیه السلام)...ساقی امشب بسته با پیمانہ پیمانی دیگر...172

در وصف ولادت حضرت جواد (علیه السلام)...مژده آمد که گل به بار آمد...173

ص: 317

- در ولادت امام هادی (علیه السلام)... کیستم من شاهکار کلک ذات کبریایم... 173
- در توصیف میلاد امام حسن عسکری (علیه السلام)... امروز روز شادی و وجد و سرور است... 174
- در توصیف ولادت حجة ابن الحسن العسکری (علیه السلام)... مژده که بیک خوش خبر حلقه به درب خانه زد... 175
- تولد حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)... دوش رفتم به بزم دردکشان... 178
- تولد امام حسن عسکری (علیه السلام)... ده مژده که نخل دل ما برگ و بری داد... 179
- در توصیف ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... گوئید بر خلق جهان عالم سراپا ناز شد... 180
- در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... ساقی در میخانه بگشای که یار آمد... 182
- نیمه شعبان... بده ساقی می باقی به عشق خسرو خوبان... 183
- میلاد صلح... آن شب مدینه ترک خواب ناز می کرد... 184
- مولودیه کریم آل محمد (صلی الله علیه و آله)... ساقی بیا از باده پریمانه ام کن... 185
- در مولودیه حضرت ختمی مرتبت... احمد که بود بارقه عالم وجود... 187
- در تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... شب است و نیمه شعبان و طالعش مسعود... 188
- میلاد امام زمان... الا یا ایها العالم زجا خیزید دست افشان... 189
- مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... دهید مژده به یاران که بار می آید... 190
- قصیده بی نقطه در وصف امام زمان... ای اهل عالم راه راهوار دل آمده... 191
- میلاد مسعود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... ساقی بیا در بزم ما از باده پر کن ساغری... 193
- شاهد... بر چهره دلگشای مهدی صلوات... 194
- میعادیه... به فلک می رسد از خاک زمین بوی بهشت... 194
- سرود... مستضعفان تبریک هنگام شادی است... 196
- مولودیه... الا یا ایها العالم بیارائید محفل ها... 196
- میلاد مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... خدا را حجت و الگوی عدل و داد می آید... 198

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)... این چه غوغائیت کاندر ما سوا افتاده است... 201

در سوک خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)... آن شب زمین و آسمان ماتم سرا بود... 201

قدردانی... سیه روزان حدیث روز محشر را ندانستند... 202

در مصیبت مولا علی (علیه السلام)... آن شب به شهر کوفه غوغایی به پا بود... 202

در سوک علی ابن ابی طالب (علیه السلام)... بخون نشسته مگر آفتاب در محراب... 203

راز دل علی (علیه السلام)... چشمه چشم من از داغ تو گوهر بار است... 204

علی مظلوم... شب است و آسمان اشک از غم جانانه می ریزد... 204

در مصیبت ساقی کوثر... چه روی داده که چرخ از شتاب افتاده... 205

سحر... یارب عنایتی کن امشب سحر نگرده... 205

دیدار... شفق از خون دل پر کرده امشب ساغر خود را... 206

ص: 318

- محراب... سحر به بستر خون آرمیده در محراب... 206
- راز دل علی... من علیم که خدا ناطق قرآنم کرد... 207
- شهب شهادت... دیشب بهاران با شکوفه گریه می کرد... 207
- ملاقات... آن شب فضای کوفه مالا مال غم بود... 208
- صدیقه کبری... زهرا که نخل شرم و حیا را جوانه بود... 209
- صدیقه کبری... من در تمام عمرم فکر خطا نکردم... 209
- یا زهرا (سلام الله علیها)... آن که از روز ازل حق از صفاتش دم... 210
- یا زهرا (سلام الله علیها)... باور کنید یورش اندوه و آه را... 210
- بعد زهرا (سلام الله علیها)... بعد زهرا هیچ می دانی چه بر مولا گذشت... 211
- زهرای اطهر... دختری کز داغ بابا چشم گوهر بار داشت... 211
- آتش... نه تنها زد عدو از کین در آن خانه را آتش... 212
- یا فاطمة الزهرا (سلام الله علیها)... ای رمز کتاب آسمانی زهرا... 212
- زبان حال مولا... بی تو کبوتر دلم به سینه پر نمی زند... 213
- مدینه... من مدینه شهر آیات خداوند مبینم... 213
- زبان حال امام حسن (علیه السلام)... خواهر بیا که قصه دل مختصر کنم... 214
- سکوت شب... سکوت شب شکنند ناله شبانه من... 214
- یا حضرت زهرا... آشنا بود که از کین در آن خانه بسوخت... 215
- در سوک امام حسن مجتبی (علیه السلام)... چو از حال برادر نیمه شب شد با خیر زینب... 215
- در مصیبت حضرت امام حسن (علیه السلام)... آن شب مدینه شاهد مرگ سحر بود... 216
- در سوک امام حسن (علیه السلام)... زینب امشب دیده را از اشک دریا می کند... 216
- امام حسن (علیه السلام)... دردا که برگ سبز نخل آرزو ریخت... 216

امام حسن (علیه السلام)... خواهر بیا که خوندل غم پرور من است...217

پیام عاشورا...الا یا ایها الساقی ز رحمت باز کن درها...217

صبر زینب... ملایک را خدا گفتا عجب صبری است زینب را...218

ورود بکربلا زبان حال زینب کبری...از این زمین بپریدم که دل قرار ندارد...218

علی اصغر... من آسمان عشق و شرف را ستاره ام...219

حضرت عباس (علیه السلام)...هر که مست از باده عشق تو گردد مست نیست...219

گریه... در عزای پور زهرا عرش اعلا گریه کرد...220

خطبه حضرت زینب... کسی که کوفه از دادش به الامان برخاست...220

حضرت رقیه... دختری را خانه در ویرانه بود...221

زینب...زینب که بود مظهري از لطف کردگار...222

ص: 319

- شاهد... آن که عمری به دعا غنچه لب وا می کرد... 223
- زینب... استقامت در لغت صبر است و معنا زینب است... 224
- مسلم ابن عقیل... ای آن که مهر خاتم بوسیده حنجرت را... 224
- مناجات شب عاشورا... یارب تهی ز باده مکن ساغر مرا... 225
- عاشورا... کسی که با خبر از محتوای عاشورا است... 225
- خون خدا... خون خدا که خوانده خدا ذبح اکبرش... 226
- علی اکبر... روز عاشورا از سوز التهاب... 226
- قاسم... ای عمو جان آدمم من تا کفن پوشم کنی... 227
- زبان حال امام با خواهر... زینم خود را به تسلیم و رضا آماده کن... 228
- خنده دندان نما... ماه عزا و خنده دندان نما چرا... 228
- ورود بکربلا... من آدمم که آب بقا در سبو کنم... 229
- زبان حال زینب... برادر جان قیام از توقوم سنگرت از من... 229
- خرابه... بابا اگر آئی برم سوز نهانت می دهم... 230
- امام سجاد... من آن حماسه عشق و عقیده را دیدم... 230
- جستجو... من سینه چاک نهضت جان پرور توأم... 231
- مسافر شام... بسوز ای دل که آتش بر فروزد... 231
- غزالان بیابان... در این زمین که مرا باغ گل به دامان بود... 232
- اربعین... ای زمین کربلا روح روان من کجاست... 232
- زبان حال حضرت رقیه... خوشم که وصل مرا باور آمدی بابا... 233
- نوحه سینه زنی علی اکبر... ای خدا می رود سوی میدان اکبر من... 235
- مناجات امام حسین... کربلا اعلام سرفرازی کن... 235

علی اکبر... الهی می رود میدان عزیز بهتر از جانم... 236

قاسم بن الحسن... عموجان گوشه چشمی که من آماده جنگم... 236

حضرت عباس... برادر گوشه چشمی که من آب آورت هستم... 237

علی اصغر... بسوز ای دل بسوز ای دل که اصغر در تب و تاب است... 237

امام چهارم... یزیدا من علی ابن الحسینم... 237

عطش... ظلم و ستم دوباره آغاز شد ای خدا ای خدا... 238

ورود... سنگر به سنگر منزل به منزل... 238

قافله... قافله ای ز گرد راه آمده... 239

نوحه سینه زنی... با خدا از ازل رشته پیمان بستم... 239

ص: 320



- مسلم...مسلم از فراز بام می دهد بر تو پیام...240
- امام حسین...یارب برایت هدیه ها با سر آوردم...241
- شب عاشورا...دوش ساقی تشنگان را محرم اسرار داشت...241
- پیام جاودان...ساقی بریز شهد شهادت به کام ما...242
- کربلا...کربلا دریای خون گردیده یاران را چه شد...242
- علی اکبر...در دیاری که عطش غارت دل ها می کرد...243
- پیام مسلم...من سینه چاک نهضت جان پرور توام...243
- زبان حال سقای کودکان...آمدم جان برادر از کفت ساغر بگیرم...244
- فنا...دل را مده بر آن چه فنا داشته باشد...244
- زبان حال امام...به سر نعش تو افتاده ام از پا پسر...245
- خرابه...آن شب خرابه شور و حال دیگری داشت...245
- پیام جبرئیل...جبرئیل آمد به او گفتم بگو داور چه گفت...246
- ای آب...ز هجر تو شده از دیده ترک خواب ای آب...247
- زبان حال حضرت سکینه...عمه جان دیشب به لب آوای دیگر داشتیم...247
- روز عاشورا...روز عاشورا حسین حق پرست...248
- زبان حال حضرت سکینه...بگو عمه بابا کجا می رود...249
- عباس سقای کربلا...روز عاشورا از خون هر شهید...249
- یادآور...دوش دل میل کربلا می کرد...250
- امام سجاد...من بدشت کربلا گل های پرپر دیده ام...251
- زینب...آن که صبرش می برد از اهل دل دل زینب است...251
- در وصف زینب کبری (سلام الله علیها)...اگرچه بعد نبی در جهان پیمبر نیست...252

ورود به کربلا... ز کعبه قافله ای عارفانه می آید... 253

کمند عشق... دل از کمند غم تو رها نمی گردد... 253

کاروان عشق... ساقی بیاور ساغر قالوا بلا را... 254

زبان حال حضرت زینب... برادر جان دلم خواهد شکوه باورت کردم... 255

راز دل... چنان تیر غمت در دل نشیند... 255

آخرین شهید... حسین فاطمه را کربلا سپاهی نیست... 256

سیزده ساله... عموجان آرزوی دیدن روی پدر دارم... 256

مظهر غیرت... عزیز فاطمه نام تویی وضو نبرم... 257

وداع آخرت... ای اهل حرم روز جدائی است بیائید... 257

زبان حال امام با خواهر... گفت حسین تشنه لب خواهر داغ دیده را... 257

ص: 321

- علی اکبر...سوی میدان ای خدا روح و روانم می رود...258
- قبل از شهادت... موالیان همگی پای در رکاب کنید...258
- زبان حال امام...خواهرا صبح شهادت ندیده است هنوز...259
- رقیه...رقیه دید در طبق تا که سر بریده را...259
- خرابه...آن شب خرابه شهر شام از داد گردید...260
- زبان حال نایب امام حسین (علیه السلام)...دلم خواهد ز وضع کوفه یارم با خیر گردد...260
- مسلم...آن که در کوفه کشیدند فراز دارش...261
- آغاز سفر...شیعیان از مکه آهنگ سفر دارد حسین...261
- اقرار...قیام کربلا قائم به ذات است...262
- جام بلا...من آمدم در این جا بهر خدا رسیدن...263
- کاروان دل...خبر آمد که با یک کاروان دل...264
- آماده گی...بارالها باورم کن سنگرم آماده است...265
- مدال قهرمانی...عقل انسان مات از درک خصال زینب است...265
- لاله رویان...لاله رویانی که جان عالمی قربانشان...266
- سفر به شام...من زینبم مسافر شام بلا حسین...266
- زبان حال سکینه...شنیدستم زار باب مقاتل...267
- در وصف باب الحوائج...کلید قفل مشکل هاست عباس...268
- زبان حال حضرت ابوالفضل...کیستم من جرعه نوش ساغر قوالوا بلایم...268
- زبان حال حضرت سکینه...دیشب فضا آستن اندوه و غم بود...269
- سوز و ساز...من در این صحرا زمانی یار و یاور داشتم...270
- قهرمان کربلا...شکوه عشق را نخل بلند باوری زینب...270

- مسلم اولین شهید... یابن عم کوفه میا هیچ کسی یار تو نیست...271
- در مصیبت حضرت مسلم (علیه السلام)...دوستان شعر غم انگیز مرا گوش کنید...272
- زبانحال امام حسین (علیه السلام)...الهی کن مهیا سنگرم را...274
- حسین(علیه السلام) مظهر آزادی...آن که نوشید می از جام بلا کیست حسین...274
- زبان حال امام حسین (علیه السلام) به خواهرش زینب (سلام الله علیها)...بیا ای غم که شادی گوشه گیر است...275
- ورود بکربلا...فرود آید یاران سنگر این جاست...276
- کاروان عشق... ندا آمد که ماه ماتم آمد...276
- تشنگان وادی عشق...خبر دهید، به یاران که یار را کشتند...278
- کربلا قبله آرزو... بیا که کعبه اجلال و آرزو این جاست...278
- شب تاسوعا...دیشب عطش آشفشان خیمه ها بود...279

- ظهر عاشورا... ظهر عاشورا که پور بوترا... 280
- عباس باب الحوائج... ساقی بخون نشسته و بشکسته ساغرش... 281
- منزل ربابه... از منزل ربابه چو آن کاروان گذشت... 282
- بی تو ای یار... بی تو ای یار چنان بی کس و بی یار شدم... 282
- ابتکار زینب... کلک شکر خوی طبعم شرمسار زینب است... 283
- زینب قهرمان کربلا... زینب که زد از روز ازل جام بلا را... 284
- زینب (سلام الله علیها)... من آمدم که پاس دهم سنگر تو را... 285
- قهرمان صبر... در فصاحت مصحف سرّ معانی زینب است... 285
- زینب قهرمان صبر... بزم ما را ز شرف کرده مصفاً زینب... 286
- صبر زینب (سلام الله علیها)... منم زینب که سختی ها در این دهر کهن دیدم... 287
- من قاصدم... ای شهر یثرب باز کن در من بشیرم... 287
- دو طشت... دو طشتی را که زینب دیده تر دید... 288
- آفتاب... این شنیدستم علی را نور عین... 288
- برابری... تو دیدی ای برادر رنج بی مر را منم دیدم... 289
- اربعین... ز داغ لاله در خون طپیده... 290
- اربعین... از آن روزی که ترک کویت از ظلم عدو کردم... 290
- اربعین... کاروانی از سفر آرام جان می آورد... 291
- اربعین... نقد جان آورده ام این جا بگو جانان کجاست... 291
- قاسم این حسن (علیه السلام)... ای عمو جان بکن از راه محبت نظرم... 292
- علی اکبر (علیه السلام)... از نبردی که پسر در صف هیجا می کرد... 292
- علی اکبر (علیه السلام)... ای پسر، من به فدای تو و شیدائی تو... 293

علی اصغر (علیه السلام)... تشنگی برده ز تن تاب و ز سر هوش مرا... 293

علی اصغر (علیه السلام)... ای پدر من اصغر سیمین بناگوش توام... 293

امام سجاد (علیه السلام)... ای یزید آیت خدایم من... 294

سید الساجدین... آن که از باغ دلش لاله غم چید منم... 295

مصیبت حضرت باقر (علیه السلام)... از آن جنایت شومی که مشرکین کردند... 295

در مصیبت امام باقر (علیه السلام)... در درون سینه می سوزد دل شیدای من... 296

حضرت صادق (علیه السلام)... دلم گردیده خون از کینه منصور با جدا... 296

در مصیبت امام صادق (علیه السلام)... چنان پیچیده در تای زمان فریاد زهرا... 297

یا جواد الائمه... سوز عطش ز دیده من ترک خواب کرد... 297

زندانی بغداد... شیعیان عزم سفر جانب بغداد کنید... 298

ص: 323

در سوگ امام صادق (علیه السلام)... بنال ای دل که در نای زمان فریاد را کشتند... 298

موسی ابن جعفر (علیه السلام)... دلا بگو به مؤذن که وقت تکبیر است... 298

در مصیبت موسی ابن جعفر (علیه السلام)... قطره اشکم که در جام بلا افتاده ام... 299

یوسف زندانی... یوسف عشقم منای قرب زندان من است... 299

صیاد... تا مکان گشت در این خاک غم آباد مرا... 300

صدای زنجیر... چنان به سینه دلم همنوای زنجیر است... 300

فریادگر قرون... ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم... 300

زندانی بغداد... من آن زندانی عشقم که تنهایی است تقدیرم... 301

در مصیبت حضرت رضا (علیه السلام)... ای وای که کشتند ولی نعمت ما را... 301

در مدح و مرثیه حضرت جواد... کیستم من مظهر جود خدای مهربانم... 302

در مصیبت حضرت جواد... آن شب درون حجره مردی ناله می کرد... 303

جواد الائمه... سوخت از زهر هلاهل جگرم مادر جان... 303

در وصف جواد الائمه (علیه السلام)... من آن با سخا حجت کبریایم... 304

جواد الائمه (علیه السلام)... من که در سن جوانی به جنان رهسپرم... 304

در سوگ امام حسن عسکری (علیه السلام)... تسلیت گویم من از سوز جگریا ابن الحسن... 305

مصیبت امام حسن عسکری (علیه السلام)... ای عزیز دل زهرا پسر مهدی جان... 305

آتش هجران... کسی که شام غریبان ما سحر می کرد... 306

فاجعه حرم امام رضا (علیه السلام)... دردا که باز نای ستم باره یزید... 306

بمناسبت رحلت امام خمینی (رحمه الله علیه)... آن شب مصلا شور و حال دیگری داشت... 307

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

